

الكتاب: شفاء الصدور في شرح زيارة العاشور (فارسي)

المؤلف: الحاج ميرزا أبي الفضل الطهراني

الجزء: ١

الوفاة: معاصر

المجموعة: من مصادر العقائد عند الشيعة الإمامية

تحقيق: السيد علي الموحد الأبطحي

الطبعة: الثالثة

سنة الطبع: ١٣٧٠ ش

المطبعة: أمير المؤمنين (ع)

الناشر:

ردمك:

ملاحظات:

شفاء الصدور  
في شرح زيارة العاشور  
جزء اول

تأليف

العلامة الحجة الحاج ميرزا ابي الفضل الطهراني " ره "

تحقيق و پاورقى

على موحد ابطحى

بسم الله الرحمن الرحيم  
بنام خدای سالار شهیدان حسین بن علی علیهما السلام.  
حمد بی پایان بر خداوند رحیمی که قلب آدمی را کانون مهر و محبت خود  
قرار داد، و الفبای عشق و ایثار و فداکاری را به رهروان راه خویش آموخت،  
و مشعل پر فروغ توحید را فرا راه آنان افروخت، و خرمن جانشان را به بارقه  
تجلی سوخت.

و سپاس بیکران خدائی را که محبت و عشق خود را زینت بخش برگزیدگان  
تاریخ بشریت و رهروانش قرار داد، و شهادت در راهش را امضائی بر او مقرر  
فرمود.

و حمد غیر متناهی آن خالق عظیمی را که بزرگداشت راه و رهروش حسین  
با لقب " ثار الله " و کنیه " ابو عبد الله " مدالی بر سینه مبارک، و پر فیض، و لبریز  
از عشق به الله را زینت بخشید - و از این سو تا عالم و عالمیان بر قرار. همه در  
زیارتش مفتخر به ذکر " السلام عليك يا ثار الله وابن ثاره " و " السلام  
عليك يا ابا عبد الله وعلى الارواح التي حلت بفناءك " مگردند - و روز  
عرفه نخستین عنایت و توجه و تجلیش را به زوار او و سپس بر ثناگویان و دعاء  
خوانان عرفاتش قرار داد.

و ملائک هفت آسمان و زمین را و آنچه در آنها است در برابر این همه عظمت و بزرگواری، و از خود گذشتگی به تعظیم و اداشت، تا به حکمتی که در خلقت آدمی مقدر فرموده پی برده و پی برند، و جز به چشم عنایت، بر این مخلوق عزیز خداوندی ننگرند.

و سلام و تحیات فراوان بر روان پاک دلباخته گان و شیفته گان راهش، پیش تازان و رهبران بزرگ از آدم تا خاتم، و اوصیاء بویژه اشرف آنان امام امیر المؤمنین و اوصیاء گرامش منادیان راستین کربلا و عاشوراء که جهان بشریت را پیش از وقوع چنین حادثه بزرگی با خبر ساخته بودند، تا شیفته گان حضرت اَبی عبد الله آگاهانه به یاری او برخاسته، و با ندای توحید و نفی شرک و نفاق، و وابستگی به دون صفتان، از ایثار جان در راه او نپرهیزند، تا در حریم قرب خداوندی بار یابند.

و درود و ثناء بر اصحاب فداکار آن حضرت که عاشقانه از همه سو باز آمده و به دو پرداختند، و در روز عاشوراء چنان حماسه‌ای ساختند که تا ابد هرگز روی زوال نبینند، و گرد فراموشی و غبار گذشت زمان بر چهره منور آنان ننشینند، که سودای عشق خطیر، و کار عاشقان پاکباز حضرت احدیت خطیرتر. و حمد و سپاس بسجد بر خداوند کریمی که توفیق نگارش کتاب ارجمند (منادیان راستین کربلاء و عاشوراء) را نصیب کرد تا در زمره محبان حضرتش قرار گیرم، و از روی اخلاص توانم زمزمه کرد:

درون شعله چو پروانه سوختم ای دوست  
\* بدین امید که از عاشقان حساب شوم

آری اگر توفیق نشر این اثر را پیدا کنم توانسته‌ام دسته گل شادابی را - که نه با گذشت زمان پژمرده، و نه بر اثر دمسردی دی و بهمن افسرده گردد - به

پیشگاه شیفته‌گان آن حضرت تقدیم کنم.  
و این اثر که هم اکنون در پیش روی شما قرار گرفته (شفاء الصدور فی شرح زیارة العاشور) نام دارد که نگارنده این سطور کار تحقیق و تصحیح و تعلیق آن را بر خود لازم دانسته - چون یکی از آثار علمی و ادبی و تاریخی و ارزشمند اسلامی میباشد - موضوع این اثر ارزشمند از نام آن کاملاً مشخص است، و خود بیانگر عظمت و ویژه‌گیهای علمی و تاریخی آن میباشد، متأسفانه این کتاب نفیس به مراتب کمتر از حد و قدر خود مورد توجه اهل فضل و دانش قرار گرفته، و شاید فارسی بودن آن عامل اصلی یا یکی از عوامل کم توجهی فضلاء بدین گنجینه عظیم بوده است.  
هم اکنون جهت بصیرت و آشنائی بیشتر به این کتاب پر ارج توجه خوانندگان محترم را به نکات ذیل معطوف مدارم:  
۱ - زیارت چیست و زائر کدامست؟

زیارت در اصطلاح به معنی دیدار شخص بزرگ و حضور در پیشگاه با عظمت آن است به قصد اداء تحیت و عرض ادب، و این امر نسبت به دوستان و اقارب امریست عادی، ولی در مورد پیامبران و امامان معصوم و بزرگان دینی از ویژگیهای خاصی برخوردار است، و گفته شده به محض توجه دل بسوی آنان دیدار و زیارت تحقق پیدا میکند، ولی چه بهتر که سالکان راه خدا و رسول و محبان و دوستان اهل بیت نبی برای تقرب بیشتر، به منظور زیارت و دیدار محبوب خود با شیواترین کلام و سخن بهترین زیارت را در حضور آنان انجام داده، و چه بهتر آنکه طریق زیارت و آداب تحیت و ثنا، و بالاخره آنچه مناسب راه یافته‌گان حرم قرب است از ناحیه و جانب خود آن بزرگواران فرا

گرفته، و آنچه را برای دوستی دو جانبه دستور داده اند عمل نمایند. و از همین سو تمام بزرگان دین بر آن عقیده هستند که زیاراتی را که از ائمه معصومین رسیده بهترین وسیله قرب به موالیان خود میباشد - و کلام الملوك ملوك الکلام است - و چه بسا در ضمن بیان تحیات و آداب حقایق و دقایقی از عرفان را در مقام ولایت و امامت به همان شأن و مقامی که مقرر است به تشنگان زلال معرفت عنایت، و آنان را سیراب سازند.

۲ - نقش زیارات یا درسهای سازنده

متأسفانه آنچه کمتر بدان توجه شده و مشهود محتوای زیارات است، و از این ناحیه اکتفاء به ظاهر کلمات آن تعالیم ملکوتی مگرردد، در صورتی که روح زیارات محتوای آنها است که درسهای عمیق و سازنده انسان ها میباشد. و پس از (قرآن مجید) و (نهج البلاغه) و (صحیفة سجادیة) و دعاهای وارد شده از ائمة معصومین صلوات الله علیهم، این زیارات مأثوره از اهل بیت عصمت است که روح مبخشد، و انسان را به أوج معارف اهل بیت عصمت علیهم السلام

آشنا مسازد، خصوصاً با توجه به آداب و دستوراتی که برای امکان مقدسه و شرف یافته گان آن میعادگاههای عاشقان بیان شده، که در مجموع اثر به سزائی در سوق انسانها بسوی کمالات و دوری از پلیدیها دارند، و بر همین اساس پاداش بزرگ و زیادی را برای توفیق و راه یافته گان به حریمهای قرب بیان فرموده اند.

۳ - مروری کوتاه بر این تعالیم آموزنده

۱ - توحید و خداشناسی.

۲ - عجز و کمال فروتنی در برابر ذات خداوند ذو الجلال عز اسمه.

- ۳ - توجه به کیفر و پاداش الهی.
  - ۴ - اجتناب و پرهیز از گناهان.
  - ۵ - پرورش روح تقوی.
  - ۶ - رعایت حقوق مؤمنان.
  - ۷ - روح جهاد و خویشتن سازی و پیکار در راه خدا.
  - ۸ - ارتباط با اولیاء خدا.
  - ۹ - توجه به سیره و روش برگزیدگان خدا که هر گوشه‌ای از آن نوعی انسان سازی، و الگویی است مقدس برای تمام انسانها.
  - ۱۰ - بیان اهداف ائمة معصومین از اعلاى کلمه حق و اطاعت خالصانه، و ایثار در راه حق.
  - ۱۱ - توجه به دقائق عرفانی، اعتقادی، اخلاقی، اجتماعی، تاریخی، و به طور کلی آشنائی با معارف الهی که در عبارات و مضامین آن زیارات و درسها قرار گرفته.
  - ۴ - زیارت عاشوراء
- زیارت عاشوراء یا مجموع درسهای عقیدتی، سیاسی، فکری، و انزجار از دشمنان اهل بیت عصمت و طهارت که در حکم محک و معیاری است که سره را از ناسره جدا می کند، و تقدم تبری است بر تولی، و دعا و نیایش به درگاه خداوند، و در خواست توفیق انتقام از دشمنان... و باز تمنای او است که هر کدام از آن ارزشهایی را ارائه مدهد، و سر فصلهای غیر قابل تردیدی را فرا راه انسان مگشاید، و میتواند آدمی را در پیمودن راه راست و رسیدن به حقیقت راسخ و استوار نماید.

## ۵ - عظمت زیارت عاشوراء

در اینکه زیارت عاشوراء از احادیث قدسیه بوده، و سلسله اسناد آن به گفتار خدا و (قال الله) منتهی مگردد شکی در آن نیست، وامعان نظر در این مطلب اهمیت زیارت عاشوراء را بیش از پیش روشن می سازد که کلام خدا است و سخن عادی نیست که بتوان به آسانی از آن گذشت، و بدین جهت علامه بزرگوار طهرانی (میرزا ابوالفضل مؤلف کتاب) و دیگر شخصیت های اسلامی را بر آن داشت، که در هر کلمه ای از آن زیارت غور نموده، و اسرار نهفته در آن را بیان نمایند.

## ۶ - آثار و برکات زیارت عاشوراء

آثار و برکات ظاهری و معنوی زیارت عاشوراء و بزرگداشت و قراءت و مداومت بر آن چیزی نیست که احتیاج به بیان داشته باشد، و لیکن به جهت تعظیم مقام شامخ روحانیت، و بیان راه و روش آنان بذکر نمونه ای از تأثیرات آن اکتفاء منمائیم:

علامة عظیم الشان صاحب کتاب نفیس (ریاض الانس) نقل مفرماید از استاد جلیل القدر خود آية الله العظمی حاج شیخ عبد الکریم حائری یزدی اعلی الله مقامه الشریف (۱).

هنگامیکه در شهر مقدس سامراء مشغول تحصیل بودیم روزی استاد بزرگوار ما مرحوم آية الله العظمی آقا سید محمد فشارکی قدس سره وارد محل درس شده در حالی که بسیار پریشان بود - به علت شیوع بیماری خطرناک و مسری (و با)

---

(۱) آية الله حایری قبل از مهاجرت در ایران در شهر مقدس کربلا اقامت داشتند و به تدریس و تربیت جمعی از افاضل اشتغال و نویسنده از شاگردان مبرز ایشان بوده است.



که در عراق گروهی را از پای در آورده بود - فرمود: آیا مرا مجتهد بدانید؟ گفتیم: آری، فرمود: آیا مرا عادل بدانید؟ گفتیم بلی - منظور این بود که پس از تأیید حکمی صادر فرماید - آنگاه فرمود: من به تمام شیعیان سامراء از مرد و زن حکم میکنم که هر کدام از آنها يك مرتبه زیارت عاشوراء را به نیابت علیا جناب مادر امام زمان بخوانند، و آن مادر بزرگوار را نزد فرزند برومندش حضرت مهدی ولی عصر امام زمان شفیع و واسطه قرار دهند و ایشان از خدا بخواهند که خداوند شیعیان سامراء را از آن بیماری حفظ فرماید مرحوم آیه الله حائری مفرماید: هنگامی که این حکم صادر شد - چون خطر مرگ افراد را تهدید میکرد - همه شیعیان اطاعت نمودند، و سرانجام يك نفر شیعه در سامراء تلف نشد، و خداوند متعال به برکت زیارت عاشوراء شیعیان را از این بلای عمومی نجات بخشید (مراجعه شود به صفحه ۴۰۱).

#### ۷ - نقش شفاء الصدور

این کتاب علمی و ادبی و عقیدتی و تاریخی بیان گر عقاید و معارف شیعه و عظمت سالار شهیدان، و نقش قیام او در ختنی نمودن توطئه‌های شجره خبیثه ملعونه - به زبان پیامبر و ائمه معصومین - بنی امیه، و عظمت عاشوراء و زیارت آن، و شرح لطایف و دقایق اعتقادی و اخلاقی و عرفانی و اجتماعی که در عبارات و مضامین آن نهفته است میباشد.

و لزوم آشنائی با معارف روحی و سازنده آن امری است که احتیاج به بیان ندارد، و چه بسیار جای تأسف است که عظمت شأن و سمو مرتبت این کتاب نفیس و درة بیضاء بر زیادی از دانشمندان مخفی، و از این سو بیش از يك مرتبه در بمبئی طبع و در تهران افست نگشته، و آن هم با تصحیفات گوناگون.

و به حمد الله لطف الهی شامل حال این حقیر گشته، و عشق و دل باختگی به امام حسین و یارانش مرا بر آن داشت که با تحقیق و بررسی و ذکر مآخذ و مدارك (به قدر

امكان) و نشر آن با اسلوب جدید اقدام به این وظیفه خطیر بنمایم، به امید آنکه مقبول پیشگاه سالار شهیدان حضرت ابی عبد الله الحسین روحی و ارواح العالمین له الفداء قرار گیرد، و مادر مظلومه اش - شفیعه روز جزاء فاطمه زهراء سلام الله علیها - مرا مورد عنایت و شفاعت خود قرار داده، و مورد خشنودی و توجه فرزند بزرگوارش حضرت بقیة الله مهدی زمان ولی عصر ارواحنا لمقدمه الشریف الفداء قرار گیرد، و ذخیره یوم الجزاء شود.

۸ - زندگانی و شرح حال مؤلف

مرحوم میرزا ابو الفضل طهرانی عالمی بود عامل و کامل و بیش از چهل و دو مرحله از مراحل زندگانی را طی نکرد، و در این عمر اندک بر بسیاری از علوم آگاهی یافت، بویژه در فقه و اصول و حکمت و عرفان و ادبیات، و بالاخره در زیادی از علوم پایه اطلاع و تحقیق را به جایی رسانید که وهم دقیق و فکر عمیق را در آن مقام راهی نیست.

و کمترین رشته کمالاتش شعر و شاعری بوده، به تازی سخن سرائی کرده که با سخنان اساتید عرب آن را فرق نتوان نهاد، همانا از پارسی نژادان کسی همانند ایشان بتازی سخن نگفته بدین فصاحت و بلاغت که عرب عرباء اگر بیند نداند که سراینده آن عجم و پارسی زبان است، و چنین مشعل های فروزان میباشند که مایه افتخار اسلام و مسلمین مگردند.

این عالم بزرگوار - که خلف فقیه و محقق عالمقدر مرحوم حاج میرزا ابو القاسم طهرانی کلانتری صاحب تقریرات میباشد - در سال ۱۲۷۳ تولد یافته

و به جهت کمال فهم و فراست و هوش و زکاوت و عقل و درایت در اندک زمانی در

کلیه علوم ادبیه و عقلیه و نقلیه کامل، و از جهت کمال و قوت حافظه بطوری بود که هر قصیده ای را که يك مرتبه خواندی یا شنیدی " کالنقش في الحجر " در ضمیر منیرش ثابت و راسخ مماندی غالب اشعار عرب و عجم را محفوظ مینمود بطوری که سرآمد اهل عصر خود گردید، و آنچه را که وی قبل از رسیدن به حد بلوغ و بعد از آن به اندک زمانی تصنیف و تألیف نموده خود شاهد گویائی است بر این امور.

مؤلف عالی مقام به منظور تکمیل مراتب علوم و تحصیل درجات سال ۱۳۰۰ هجری عزم مهاجرت به عتبات عالیات پیدا کرد - با اینکه مرحوم علامه آیه الله ملا علی کنی اعلی الله مقامه درباره ایشان فرموده بود: در هر علم کامل و به مرتبه رفیعه اجتهاد نائل است، و مهاجرت برای این مقصود وی را لازم نیست - و سرانجام رهسپار عراق گردید، و از محضر مرحوم آیه الله حاج میرزا حبیب الله رشتی اعلی الله مقامه بهره مند گردید، و با دعوت مرحوم آیه الله العظمی میرزا حسن شیرازی مشرف به سامراء، و از کمالات آن بزرگوار بهره مند شد و (کتاب شفاء الصدور) را به امر ایشان به رشته تحریر در آورد.

و سال ۱۳۰۶ به همراهی حاج سید محمد صراف تهرانی به مکه معظمه مشرف و سال ۱۳۱۰ به مقر مألوف و موطن اصلی خود طهران باز گشته، و در مدرسه جدید البناء ناصری مشغول تدریس و رتق و فتق امور شرعی و اقامت جماعت و ارشاد گردید، و ظهور مراتب علمی و درجات تقوی و طلاقت لسان و فصاحت بیان... هر کدام عامل مؤثری بود که قلوب اهل فضل و دانش از ارکان دولت و داعیان ملت را به خود جذب نماید، و همین امور حسد انگیز، سبب شد بعضی هم عصرانش را بر آشفته و او را مورد ایذاء و رنج قرار دهند.

مرحوم علامه طهرانی غره شهر صفر ۱۳۱۶ مبتلا به مرض حصبه و در هشتم ماه دعوت حق را لبیک گفت، - و جمعی از اهل خبره و درایت را عقیده بر آن است که بعضی از مغرضین عنود آن شخصیت علمی و تقوی را مسموم و از پا در آوردند. جسد مطهرش در مقبره والد ماجدش واقع در صحن امام زاده حمزه در جوار حضرت عبد العظیم به خاک سپرده شد.

" توجه و یادآوری "

آنچه از بعض کتب و تراجم مشاهده میشود که اسم مؤلف ابوالفضل احمد بوده و تاریخ وفات ۱۳۱۷ و جسد مطهر منتقل به نجف اشرف، و در وادی السلام دفن شده امری است خلاف واقع، بلکه نام ایشان ابوالفضل متولد ۱۲۷۳ و در گذشت ۱۳۱۶ و مدفن شریف بقعه پدر بزرگوار در جوار حضرت عبد العظیم در ری میباشد.

اساتید مؤلف

حاج میرزا ابوالفضل ابتداء در خدمت پدر بزرگوار خود (حاج میرزا ابو القاسم طهرانی کلانتری) و پس از رحلت والد ماجد خود غالب اوقات خدمت فقیهین زمان و وحیدین دوران السید السند آقا سید محمد طباطبائی، و العلم المعتمد آقا میرزا عبد الرحیم نهاوندی نور الله مرقدهما به تحصیل فقه و اصول اشتغال داشت.

و در خدمت حکیمین عصر و فریدین دهر: السید الاجل آقار میرزا ابوالحسن جلوه، و العلم الاجل آقا میرزا محمد رضا قمشه‌ای طیب الله تربتهما مشغول تکمیل عرفان و معقول بود، و بحث های عرفانی و حکمی استاد فرید آقا محمد

رضا قمشه‌ای را به صورت تقریر در آورده، و هم اکنون در آن بیت شریف موجود میباشد، و سال ۱۳۰۰ هجری به عتبات عالیات مهاجرت و محضر آیه الله العظمی حاج میرزا حبیب الله رشتی، و سپس خدمت آیه الله العظمی حاج میرزا محمد حسن شیرازی تشرف و از محضر ایشان بهره‌مند گردید.

همکاران علمی و بحثی مؤلف

آن دانشمند بزرگوار در کارهای علمی با مرحوم آیه الله العظمی میرزا محمد تقی شیرازی و آیه الله العظمی آقا سید محمد اصفهانی مباحثات علمی داشتند.

آثار علمی و ادبی مؤلف

- ۱ - ارجوزة في النحو (۱).
- ۲ - الاصابة في قاعدة الاجماع على الاصابة (۲).
- ۳ - تراجم.
- ۴ - تمیمة الحدیث - علم درایة منظوم.
- ۵ - تنقیح المقالة في تحقیق الدلالة.
- ۶ - حاشیة بر (رسائل) شیخ انصاری رحمة الله علیه.
- ۷ - حاشیة و شرح بر (مکاسب) شیخ انصاری رحمة الله علیه (۳).
- ۸ - حاشیة بر رجال (نجاشی) (۴).

-----  
(۱) مقدمة دیوان مؤلف.

(۲) مقدمة دیوان، شفاء الصدور ۲۲۸، ۲۵۳.

(۳) مقدمة دیوان، شفاء الصدور ۲۲۱.

(۴) مقدمة دیوان، شفاء الصدور ۲۴۳ و ۴۴۴.

- ۹ - (شفاء الصدور في شرح زيارة العاشور) طبع بمبئی و افسست در تهران و طبع حاضر.
- ۱۰ - صدح الحمامة.
- ۱۱ - قلائد الدرر - علم صرف.
- ۱۲ - الدر الفتيق - علم رجال.
- ۱۳ - ديوان عربى - طبع طهران.
- ۱۴ - منية البصير في بيان كيفية الغدير.
- ۱۵ - ميزان الفلك - علم هيئة منظوم (۱).
- ۱۶ - منظومة في الاجماع (۲).

تذکر و یادآوری

جهت آگاهی بیشتر بر چگونگی احوال این دانشمند بزرگ و پر مایه اسلامی و تألیفات و آثار علمی و ادبی او متوان از کلمات و نوشتار دانشمندانی که نسبت به شخصیت و موقعیت علمی و ادبی او بحث نمودند استفاده کرد، و از آنها است:

۱ - ابداع البدایع في صنعة الاشتقاق - تألیف میرزا حسین شمس العلماء گرکانی طبع تهران سال ۱۳۲۸.

۲ - احسن الودیعه - تألیف سید محمد مهدی کاظمینی طبع کاظمین.

۳ - أعيان الشيعة - تألیف علامه بزرگوار سید محسن شامی طبع بیروت.

۴ - جنة النعيم في أحوال عبد العظيم تألیف حاج میرزا باقر.

۵ - الذريعة - تألیف علامه عظیم الشأن حاج شیخ آغا بزرگ تهرانی ره.

(۱) مقدمة ديوان، شفاء الصدور ۲۲۸.

- ٦ - طبقات اعلام الشيعة ج ١ / ٥٥ علامة عظيم الشأن حاج شيخ آغا بزرگ  
تهرانی ره.
- ٧ - الكنى واللقاب تالیف علامة بزرگوار محدث قمی.
- ٨ - مدينة الادب تالیف عبرت نائین.
- ٩ - مدينة المدينة - تالیف عبرت نائینی.
- ١٠ - نامه فرهنگیان - تالیف عبرت نائینی.
- ١١ - ناسخ التواریخ امام زین العابدین ص ٩٣٩ تالیف سپهر.
- ١٢ - ناسخ التواریخ - طراز المذهب تالیف سپهر.
- ١٣ - نامه دانشوران - تالیف جمعی از فضلاء.
- ١٤ - مجموعة القدس - تالیف شیخ ابی الفضل الطهرانی مؤلف کتاب  
(شفاء الصدور).
- ١٥ - معجم المؤلفین ج ٨ / ٧١ تالیف عمر رضا کحالة.
- ١٦ - مقدمة دیوان مؤلف - تالیف علامة محدث ارموی، و مخفی نماناد  
که بهترین و جامع ترین شرح حال برای مؤلف مقدمة محدث ارموی است بر  
دیوان.

آية الله حاج ميرزا ابوالفضل طهرانی  
مؤلف شفاء الصدور



تقدیم به:

آستانه مقدسه حضرت انسیه حوراء بتول عذراء فاطمة زهراء سلام الله عليها  
آن بانوی دو عالم که هستی خویش را در راه حراست از اسلام و قرآن  
و ولایت فدا نمود.  
و با تسلیم و رضا به قضای خداوندی و شهادت فرزندش حسین عزیز علیه السلام به  
راه

امامت مقام شفاعت را حیازت و شفیعہ روز جزاء گشت.

و به روان پاک:

سیده عابدة علویہ صالحہ فرزند راستین صدیقہ کبری علیہا السلام.  
تربیت شده سایه لطف پدری عاشق و دل باخته مقام ولوی و مشرف به حرم  
قرب مهدوی که با نوشتن کتاب (مکیال المکارم) به امر حضرت حجت عجل الله  
فرجه خود را مصداق بارز عنایات خاصة حضرتش قرار داد، و مصداق " شجره  
طیبة أصلها ثابت وفرعها في السماء " و " البلد الطيب يخرج نباته باذن ربه " قرار  
گرفت.

ومہین بانوئی کہ با التزام به تلاوت قرآن والتجاء به اهل بیت عصمت و طہارت  
بوئزہ صاحب العصر والزمان جلوہ دیگری پیدا کردہ، و با مداومت به توسلات

و به خصوص زیارت عاشوراء آینه روحش را شفافیت دیگری بخشیده، و دیده درون و برونش در بیداری و خواب ناظر اعتبار نورانی و عوالم روحانی گردید، و آن مهربان مادری که با تربیت تمام فرزندان خویش و تقدیم به حوزه های علمیه مقدسه قم، نجف،

اصفهان دین خود را به اسلام و روحانیت ادا نمود.

و سرانجام صبحگاهان یکشنبه (۱) وقی که منادی حق فریاد به شتاب بسوی رستگاری (حي على الفلاح) را سر میداد، ندای " دع نفسك " و " ارجعي الي ربك راضية مرضية وادخلي في عبادي وادخلي جنتي " را لبیک گفت، و به هنگام اذان ظهر غسل تشریف به حریم قدس همراه با خواندن زیارت عاشوراء و ذکر " یا زهراء " به او داده شد.

و با غروب آفتاب، پیکر مطهرش در میان بدرقه دیدگان اشک آلود و گریان نقاب تراب درکشید (۲).

و مثال برزخیش بحایر حسینی راه یافت سرزمینی که هرگاه یاد از او مکرد با چشم گریان و اشک ریزان طائر روحش بسوی آن حرم امن پر مزد - روحش شاد و آرامگاهش منور.

-----  
(۱) روزی که تعلق دارد به حضرت مولای متقیان علی مرتضی و فاطمة زهراء سلام الله علیهما.

(۲) ۱۳ ربیع الاول ۱۴۰۷ مصادف با ابان ماه - ۱۳۶۵ و مرقد پاکش در میان حرم عالمی بزرگوار و شهید امام زاده جعفر نواده امام موسی کاظم علیه السلام و امام زاده مرتضی نواده حضرت امام زین العابدین علیه السلام مقابل حرم امام زاده اسماعیل فرزند حضرت مجتبی علیه السلام در اصفهان خیابان هاتف قرار گرفت.

صورة خط المصنف  
من بديع الاتفاق موافقة تاريخ هذا الكتاب لقولنا شرح زيارة عاشورا  
(١٣٠٩) مقصورا وهو عنوانه وقلت فيه نظما:  
هاك مجموعة حوت كل معنى\* من معاني زيارة العاشور  
واذا تم جمعها قلت ارخ\* يا لشرح مجد شفاء الصدور  
وكتب مصنفه العبد الاثم ابو الفضل (١٣٠٩) منتصف رجب الاصب من  
السنة المذكورة.

سواد دستخط مبارك مجدد مذهب سيد البشر على رأس المائة الثالثة عشر  
حجة الاسلام آقاي حاجي ميرزا محمد حسن شيرازي اعلى الله مقامه كه تقریظ  
بر این کتاب مستطاب نوشته‌اند.

بسم الله الرحمن الرحيم

کتاب شریف (شفاء الصدور) الحق کتابی است در نهایت خوبی و تمامیت  
و متانت، و جامع بین مراتب تحقق و تتبع، و محیط به ذکر انواع فضائل و معارف  
برای اصناف و طبقات مردم نافع و ممتع، در باب خود بی نظیر، شایسته است که  
عموم خوانندگان به آن رجوع نموده و از تأمل در مباحث او تصحیح عقاید و رفع  
مشکلات نمایند، امید که خداوند اقدس جل ذکره هر که را در این امر دخلی  
یا معاونتی بوده به هر وجه که باشد با جناب خامس آل عبا علیه و علی جده و ابیه  
و امه و اخیه و الطاهرين من ذریته افضل الصلاة والسلام که وضع این کتاب به جهت  
احیای امر و اعلاى کلمة آن جناب است محشور فرماید به محمد و آل الطاهرين  
صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین.  
حرره الاحقر محمد حسن الحسينی

بسم الله الرحمن الرحيم  
شفای صدور سکنه صوامع ملکوت شرح محامد یکتا خدائست عزت اسمائه  
که مشاطه لطف مخصوصش گلگونه انبیای عظام را به کلگونه بلا بر افروخت،  
وجلای عیون سدره جوامع لاهوت نشر ایادی واسع العطائست جلت آلائه که خیاط  
عنایت خاصش قامت اولیای کرام را جامه مصیبت و عزاهمی دوخت.  
سپس اعتصام بحبل المتین ولایت، واستمساک بعروة الوثقای مودت ایشان را  
پرچم لوای نجات و سلم ارتقای درجات فرمود، و توجه قلوب صافیه به نواحی  
مقدسه ایشان را از دور و نزدیک که حقیقت زیارت عبارت از اوست برای لسیع  
افاعی معاصی خاصیت تریاق فاروق بخشود.  
و از این میانه خواجه کاینات و صفوه موجودات سید انبیاء و نقاوه اصفیاء  
محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و آل کرام او را رتبت خاص نهاد، و هم در آن  
ذریه دریه  
و عترت فاطمیه سلام الله علیها سر خیل شهیدان، و پیشوای سعیدان، شمع جمع  
ارباب محبت، و سید شباب اهل جنت، حسین بن علی علیهما السلام را مزیت  
اختصاص  
داد، که توجه به حضرتش را برای حاجت مندان غیرت اکسیر اعظم کرد، و  
خصوص

زیارت عاشورایش را از آن میانه برای احراز کنوز فوز و رشاد همسنگ حجر مکرم آورد.

و جواهر منضوده صلوات زاکیات ولالی منشوره تحیات نامیات هدیت روات پاك و نثار گوهر تابناك صاحب مقام محمود و شافع یوم موعود مهتر مهتران و خاتم پیغمبران و آل اطهار و عترت ابرار او که در میدان سربازی از قاطبه انبیاء قدم بیشتر گذاشتند، و در مرحله جان فشانی از کافه اولیاء علم بیشتر افراشتند. علی الخصوص فاتحه کتاب امامت و هدایت و خاتمه ابواب ولایت و وصایت که به استحقاق جانشین پیغمبر بلکه جان شیرین آن سرور بود امیر المؤمنین، و امام المتقین، خلیفه رب العالمین، وحجة الله علی اهل السموات والارضین صلی الله علیهم وعلی من انتسب الیهم، ولعنة الله علی من غصب حقه و جحد ما استحقه و ناصبه و آلہ بالعداوة، اولئك طبع الله علی قلوبهم وعلی ابصارهم غشاوة، ما تلي باللسان زیارة أو قرء علی الاذان بشارة.

و بعد خامه شکسته پا، بست زنجیر علایق و گرفتار دام امانی و عوائق، سر گشته بیابان جهل و نادانی " ابوالفضل ابن العلم المحقق ابی القاسم الطهرانی " - حوسبا حسابا یسیرا، وأوتیا فی النشأتین خیرا کثیرا - بر ألواح ارواح صافیة و صفایح ألباب ذاکیه عرضه مدارد که: در سنه هزار و سیصد شش (۱۳۰۶) هجری که به زیارت بیت الله الحرام فیض یاب و شرف اندوز شدم برخی از أخلائی روحانی و برادران ایمانی از این قلیل البضاعة کثیر الاضاعة - اذاقه الله حلاوة مناجاته و جعل النجاح فی الدارین مقرونا بحاجاته - توقع آن کردند که شرحی بر زیارت عاشورا بنگارم و فقرات او را یکایک بیانی شایسته بیارم، که هم پارسی زبانان را به مطالعه او نصیبی وافر باشد، و هم دانشمندان را در مراجعه او رغبتی ظاهر پیش آید.

این بی مقدار بقصور باع وقت اطلاع و ضعف حال و کثرت اشتغال و ضیق مجال معتذر شدم، و هر چند ایشان بر اصرار می افزودند و مبالغه در این تمنی می نمودند، این حقیر چون از مرتبه بی بضاعتی خود خبر داشتم گوش نمکردم، و روی بجانب اجابت نمی آوردم، این بیود تا سفر منقضی شد و هر کس به وطن خود مراجعت کرد، و این بنده بمقر مألوف که ارض مقدسه و بقعه مبارکه مستقر سلطان ولایت و دار الغیبة مرکز دایره هدایت "عجل الله فرجه" سامره که به مجاورت او مشرف بودم باز گشتم، لازال از طهران مکتوب یکی از دوستان یقینی و برادران دینی مرسید، و از این بنده جوابی جز امتناع نمشد.

تا اینکه در اوائل شهر جمادی الاولی سنة ۱۳۰۸ جناب محامد نصاب معالی انتساب عمدة الاجلاء الانجاب وزبدة الاخلاء الاحباب حاجی سید کاظم صراف طهرانی "دام توفیقه" بعزیمت تکرار حج بتقبیل أعتاب فلك جناب أئمة سر من رای "علیهم السلام" فائز گردید، و در نیل این مرام و حصول این مقصود تمسك جست

بأذیال عنایات حضرت مستطاب بندگان عیوق شأن، اسلامیان پناهی، کنز الراجین و كهف المحتاجین، طغرای منشور فقاہت و ریاست، و سر لوح کیاست و سیاست مجمع البحرین سیادت و سعادت و مشرق الشمسین افاضت و افادت، آية الله في العالمین، وارث علوم الانبیاء والمرسلین، استاد العلماء والمجتهدین، مربی الفضلاء والمحصلین، شمس الاسلام والمسلمین، سید الفقهاء والمحققین، ذخر الحكماء والمتكلمین، خاتمة الزعماء، قادمة الرؤساء، غوث الملة، عماد الشريعة ركن الشيعة، مستجار الامة، محيي السنة، مميت البدعة، مفنئ الاموال (۱)، معید الامال، باب الاحكام، علم الاعلام، خليفة الامام في رعیتة، ووصي آدم في ذریته، مفتی الفرق، مرتضی الامم، سید الطائفة، محقق الوقت شیخ العصر،

(۱) یعنی بذلك انه كان ينفق ما لديه من الاموال.

علامة الزمان، مفيد الدهر، مرآة السلف، مشكاة الخلف، عدة الفرقة الناجية ناصر العترة الزاكية وهو الذي:  
اتته الرياسة منقادة \* اليه تجرر اذيالها  
ولم تك تصلح الاله \* ولم يك يصلح الالها  
المنعقد على افضلته الخناصر، والمعترف باعلميته كل معاصر، مولينا الاجل  
وكهفنا الاطل، المنتهى اليه في عصرنا رياسة الامامية في العلم والعمل، ذو  
المناقب، أبو المفاخر، فلك المكرمات، شمس المعالي سيدنا الطاهر المعظم،  
واستادنا البارع المقدم.

" الحاج ميرزا محمد حسن الحسيني " عترة ونجارا، الشيرازي مولدا  
ودارا، العسكري هجرة وجوارا، المدعو في لسان الخاص والعام بحجة الاسلام  
مجدد مذهب سيد البشر على رأس المائة الثالثة عشر، لمؤلفه:  
علامة ملاً ثويبه وليس له \* من قبله اول أو بعده ثاني  
زرت مطارفه والمجد حليتها \* على كمال بدافي زي انسان  
من علمه يستمد المشتري شرفا \* فلا يقاس به يوما بميزان (١)  
لا زالت ألوية الاسلام بعلمه منشورة، ولا برحت جنود العلم بافاداته  
منصورة.

من قال آمين أبقى الله مهجته \* فان هذا دعاء يشمل البشر  
على الجملة چون معزى اليه به گوشه بساط قرب كه سجده گاه صلحای  
زاهدين، و بوسه جای فضلاى راشدين است فيض وصول يافت عرض مأمول  
كرده به درجه قبول رسيد، و چون اين بی بضاعت شرف اندوز محضر افادت  
گستر شدم سخنی از استدعاى مشار اليه میان آمد، وداعي همان عذر قلت مؤنه

(١) ديوان مؤلف ص ٣٤٥.



و کثرت اشغال نظریه. و مابینت صنعت تتبع که لازمه این شأن است، با محاوله صنوف نظر و تأمل که وظیفه داعیان است، بر مسامع عاکفان حضور عالی عرضه داشتم، قرین اجابت نشد، و فرمان رفت به موجب "المیسور لا یسقط بالمعسور" بر وجهی که منافی سائر وظایف و معارض بقیه مشاغل نشود، به نحو اقتصاد شرحی باید بر زیارت عاشورا نوشت که عموم مردم را از هر طبقه به او رغبتی باشد، و هر صنفی را از تأمل ابواب و فصولش منفعتی بدست بیاید، و نظر به اینکه حکماء گفته‌اند: "المأمور معذور" و از مقررات عقلیه و شرعیه است که "المیسور لا یسقط بالمعسور".

این بی بضاعت از میامن توجهات آن استاد بزرگوار، و محاسن عنایات این علامه نامدار، که مدار رحای مذهب امامیه افادات حضرت او، و مطاف اکابر فقهای عصر تحقیقات خدمت او است - ادام الله ظلالة ولا اعدمنا فضله و افضاله - استمداد جسته، از اواخر شهر رمضان المبارک سنة مذکوره که از زیارت مشهدین مقدسین مراجعت کردم، به شبکه همت اصطیاد وحش فرصت کرده، گاه گاه اوقات کسالت وازمنه فراغ از بحث و نظر را مصروف این کار کرده، نخست باب ثانی را که اهم بود مقدم کرده، و جهة القلب عزیزمت و نصب العین همت داشتم، تا در تاریخ مذکور در آخر آن باب آن خدمت نمایان پایان رسید، با عزت کتاب و قلت اسباب، خصوصا در سامره که به جهت کمی عدت و وعدت اسباب استعانت مفقود، و ابواب استعارت مسدود است.

و در عشر اواخر محرم در باب اول کتاب شروع کردم، و هم در تضاعیف اوقات مذاکره و اثنای آنات مدارس و محاضرة انتهاز فرصت و اغتنام مهلت کرده با برکات ائمه علیهم السلام و امداد علوی در غره صفر آن باب نیز به نهایت رسید،  
با

اینکه شرحی یا تعلیقه‌ای که تعلق بخصوص این زیارت مقدسه داشته باشد که مراجعه او در توصل بغرض مقصود معاونت نماید ندیده بودم و نه شنیده. و منت خدای را عز و جل که با این همه از اقسام سبعة تصنیف که هر عاقل ارجمند و هر فاضل دانشمند باید بیرون آنها تصنیف نکند خارج نیفتاده، و آن اقسام را ما به جهت تنبیه ناظرین و تذکره معاصرین یاد مسکنیم:

ابن حزم ظاهری در رساله اندلسیه که از ألطف رسایل معموله در این باب است گفته، و سایر فضلاء و حکماء نیز به موافقت یا متابعت او قاعده ای تأسیس کرده اند که هیچ عاقلی را روا نیست که تخطی کند از تألیف بر یکی از هفت قسم:

اول - چیزی که اختراع و ابتکار کند که مسبوق به او نشده باشد.

دوم عملی یا کتابی ناقص که او را تتمیم و تکمله کند.

سوم - مشکلی سر بسته و در بسته که بشرح فتح افعال و رفع اشکال او کند.

چهارم - کتابی یا علمی مفصل و طویل الذیل که به حذف زوائد و جمع فوائد او را مختصر کرده، بی اخلال به جزئی و بی نقیصه به قالب تصنیف بر آورد.

پنجم - امور متفرقه پراکنده که به سلسله جامعه فراهم آورد، و در رشته جمع و تألیف کشد.

ششم - مسائل مختلطه در هم شده که غیر مرتب و نامنضدند، بر وجهی خاص و ترتیبی مخصوص در سلك ترتیب و تنضید بر آورد.

هفتم - کتابی یا مسأله‌ای که در او مؤلف یا مخترع خطائی کرده بر خطای او تنبیه کند، و فساد او را اصلاح نماید.

و تألیفاتی که بیرون این هفت قسم است مثل اکثر مؤلفات (۱) شایسته اعتنای فحول و زبینه مراجعه ارباب ألباب و عقول نیست.

---

(۱) مؤلفات غیر متبحرین خ ل.

قالوا: وينبغي لكل مؤلف كتاب في فن قد سبق اليه ألا يخلوا كتابه من خمس فوائد: ١ - استنباط شيء كان معضلا.

٢ - أو جمعه ان كان متفرقا.

٣ - أو شرحه ان كان غامضا.

٤ - أو حسن نظم و تأليف.

٥ - أو اسقاط حشو وتطويل.

قلت: وهذه الفوائد عند التحقيق قائمة بالاقسام السبعة (١) فليحافظ عليها أشد المحافظة فانها من أهم الامور وأصعبها.

وقد سميت هذا الكتاب ب " شفاء الصدور في شرح زيارة العاشور "

هان اگر مقبول نظر بزرگان شود فلک شوم به بزرگی، ومشتري بسعادت، واین کرامت البته از میامن توجهات علیه وبرکات قدسیه حضرت مستطاب أجل سید استاد - ضاعف الله قدره کما نشر بالخیر في الافاق ذکره - است " لان من زنده قد حي وایرائي " .

بلبل از فیض گل آموخت سخن

\* ورنه نبود این همه قول و غزل تعبیه در منقارش

و اگر محروم از نیل مأمول، و دور از منزلک قبول افتد، از قصور باع و حسیض کوکب این بی سعادت کم بضاعت است.

ولی رجاء واثق از حضرات دانشمندان که بر سبیل تفرج در این صحیفه نظری مگمارند، آنکه حجاب معاصرت را از میان بردارند و این بی بضاعت را یک تن از پیشینیان پندارند، و این شعر أبو تمام را که در دیباچه (سرائر)

---

(١) اقسام هفت گانه که قبلا بیان شد.

استشهاداً ایراد کرده که:

"الفضل للشعر لا للعصر والدار".

میزان تمییز حق و باطل و مقیاس فرق خالی و عاطل دارند، و متلفت این نکته باشند که معاصرت و تقدم و تأخر امریست اعتباری، که با نسبت به اجزاء زمان انتزاع میشود، و فرقی در واقعیات نمی آرد، چه هر معاصری مقدم است بر طبقه‌ای و هر متقدمی معاصرت است با طایفه‌ای چنانچه شاعر مگوید:

قل لمن لا يرى المعاصر شيئاً \* ویری للاوائل التقدیما

ان هذا القديم كان حديثاً \* وسيقی هذا الحديث قديماً

وچه خوب گفته ابو العباس مبرد در (کامل):

ليس لقدم العهد يقدم المخطئ، ولا لحدثانه يهتضم المصيب، ولكن

يعطى كل ما يستحق، وقد نظمته بقولي:

وليس لسبق العهد يفضل قائل \* ولا لحدوث منه يهضم آخر

ولكل ليعط الكل ما يستحقه \* سواء قديم منهم ومعاصر (۱)

وسید أجل ذو المجدین مرتضی رضی الله عنه بل وسلام الله علیه در کتاب

(شهاب) به این مصرع تمثل جسته که "السبق بالاحسان لا الا زمان".

و از غرائب اینکه اهل هر زمانی این شکایت داشته‌اند و این خواهش

کرده اند، و چون زمان منقضی شد بفضیلة تقدم مسلم شدند، و معاصرین گرفتار

آمدند، غرض از این تطویل ممل اینکه ناظرین این کتاب بر عیوب واقعه

و نقایص حقیقیه او اقتصار فرموده، نحت نقودی و اختراع مطاعتی به حکم اتحاد

(۱) وفي الديوان ص ۱۸۵ هكذا:

ولا لحدوث يحرم الفضل آخر

بل الكل يعطى كل ما يستحقه \* سواء قديم منهم والمعاصر.

عصر وقصور مصنف او نكنند " فان الانصاف أحسن شيم الاشراف ".  
وقال علي عليه السلام: " أنظر الي ما قال ولا تنظر الي من قال " (۱).  
علاوه بر اين معاذيري كه بر سبيل حقيقت و واقع چند جا اشاره كرديم نه  
بر طريق مصنفين و عادت مؤلفين، كه اعتقال به اشتغال و اختلال احوال را غالبا  
در فواتح كتب و ديپاچه‌هاى مصنفات على رسم القبالة مى نويسند، در نظر داشته  
بقلم اصلاح رفع مفسد و دفع عيوب او فرمايند، كه البته به حكم اين احسان  
جزاى خير از حضرت احديت عزت اسماؤه يابند و على الله التكلان وهو  
المستعان المنان.

و اين كتاب مشتمل بر دو باب است و يك خاتمه.  
باب اول: در شرح سند و متن روايت زيارت عاشوراء.  
باب دوم: در شرح و ترجمه الفاظ زيارت شريفه.  
خاتمه: در ترجمه و بيان مشكلات دعائى معروف به دعاء علقمه.

-----  
(۱) من الامثال المروية عنه (ع) غرر الحكم ۱۷۴ حرف الخاء.  
و بلفظ آخر: " لا تنظر الي من قال، وانظر الي ما قال " شرح ابن ميثم البحراني  
على المائة كلمة الكلمة العاشرة ص ۶۸ و غرر الحكم ۲۳۲.  
وقد روى بلفظين آخرين هما:

" لا تنظر الي من قال، وانظر الي ما قيل " امثال و حكم دهنخدا ۳ / ۱۳۴۳.  
" انظر الي ما قيل، ولا تنظر الي من قال " امثال و حكم دهنخدا ۱ / ۳۰۴.

## باب اول

در شرح سند و متن زیارت شریفه

و این زیارت به شرحی که متعارف است در کتب امامیه - ضاعف الله اقتدارها مأخذ آنها یکی (مصباح) است و دیگری (کامل الزیارة) و ما أولاً بطریق شیخ قدس سره روایت میکنیم بعد از او به مواضع فرق و اختلاف بین روایتین اشارتی وافی می نمائیم، و این بنده را اگر چه طرق صحیحه نفیسه متعدده متشعبه به این کتب هست ولی ذکر همه آن طرق با اسلوب این شرح منافی است، و یک سره ترك کرده و سند را معلق آوردن با رعایت وظیفه نقل احادیث مباین است، لهذا به یک طریق که أحب و أعز طرق است اکتفاء منمائیم، و به همین طریق جمیع روایات شیعه را که در این کتاب است روایت میکنیم، بلکه واسطه اجازه اکثر کتب اهل سنت - جز معدودی از کتب متأخره ایشان - همین طریق است، اگر چه محتاج به تکمله است که در او اسط منشعب میشود تا به ایشان برسد، به تفصیلی که در اجازات مبسوطه مذکور است، فأقول مستمدا من آل الرسول:

(حدثني بالاجازة العامة الصحيحة بجميع ما حقت له روايته و صحت له

اجازته، الشيخ الفقيه السعيد، الموفق الثقة الثبت الرحلة، علامة عصره، وواحد  
دهره الرئيس المقدم والمطاع المعظم الجامع بين الفقه والزهادة، والمؤلف بين  
العلم والعبادة " الشيخ محمد حسين بن هاشم الكاظمي " أصلاً وداراً، والغروي  
مسكناً ومزاراً - روح الله رمسه وقدس نفسه - عصر الاربعاء الثاني والعشرين  
من رجب الاصب سنة ١٣٠٥ في الدار التي نزلت فيها بالمشهد المقدس الغروي  
على مشرفه السلام.

عن الشيخ الامام، معلم علماء الاسلام المستسقى بوجهه الغمام، المفضل  
مداده على دماء الشهداء والمتمبرك بوطي اقدمه أجنحة ملائكة السماء، انموذج  
الانبياء والمرسلين، علامة الاوصياء الغر الميامين، حجة الفرقة، خير الامة،  
واحد الاعصار، نادرة الفلك، بكر المشتري، اسطوانة الاساطين، وينبوع العلم  
والفقه واليقين، من العلوم البحثية، قسطاسها المستقيم، ومن المعارف الالهية  
محدثها، العليم، رئيس الشيعة من عصره الى يومنا هذا غير مدافع، والمنتهي  
اليه رياسة الامامية علما وعملا في الدنيا غير منازع، مالك أزمة التحرير والتأسيس،  
ومربي أكابر أهل التصنيف والتدريس، مليك سماء التدقيق، والمستوى فوق  
عرش التحقيق، أكمل الفقهاء والمتبحرين، أتقن المتقدمين والمتأخرين قولاً  
بالاطلاق، وشهادة بالاستحقاق، المنكب على فهم اشاراته اذهان المحققين، والمفتخر  
بحل عويصاته أفكار المدققين، غاية فخر الفقهاء تحصيل مقاصده، ومنتهى سعى  
الفضلاء تفصيل فوائده، المضروب بزهد الامثال، والمضروب الى علمه آباط  
الابال، والمضروب سرادق رياسته على جبهة عيوق، فلذلك لا حرج في مدحه  
بكل ما يمدح به بعد الائمة مخلوق، المجتمع فيه محاسن الخلال ما لم يتفق من  
عنق الدهر لاحد من الرجال، من عموم رياسة طبقت وجه البسيط، ووفور علوم  
غيضت البحر المحيط، الى زهد في الدنيا وضيق في العيش لم يعهد من غير

الوصيين، وخشوع في العبادة ومواظبة عليها لم يسمع الا من النبيين المنادى، مشهور فضله في الافاق بحى على العلم والصلاح، والمهيكل، مبسوط كفه في الاقطار بحى على الجود والسماح والداعي، موفور زهده في الاصقاع بحى على الفوز والفلاح، فلذلك طأطأ عنده كل شريف، ولاذ الى ظله كل عالم عريف، فعكفت الهمم على الاقتداء بآثاره، واتفقت الامم على الاهتداء بأنواره، فلا اللسن تستطيع أن توفي حق ثنائه، ولا الاقلام تطيق أن تؤدى وظيفة واجب اطرائه صاحب المقامات المحمودة والكرامات المشهودة والايات الغير المجحودة، خلاصة الماء والطين، برهان الاسلام والمسلمين، قيم الشيعة، عظيم (زعيم) الامامية، أستاذ الامم، شيخ العرب والعجم، بركة الوجود، شبكة السعود، بدر الساري، والمصون شمس علومه عن التواري، شيخنا الامام الاعظم، آية الله العظمى حجة الباري " مرتضى بن محمد أمين الجابري الأنصاري " - أهدى الله اليه طرايف السلام، وألحقه بمواليه الاصفياء الكرام، وحشرنا تحت لوائه يوم القيام، ونفعنا الله ببركات علومه، ووقفنا لاتباعه، فلقد كان قدس الله نفسه كما شهد له بعض الاعاظم عيانه أعظم من سماعه - (١).

عن الشيخ الفقيه، المحقق المدقق الاوحد الاوثق، جامع اشتات الفضائل العلمية والعملية، والاخذ بأطراف العلوم الذوقية والبحثية، مؤسس أساس الشريعة

(١) في الحديث كل شئ من أشياء الدنيا سماعه أعظم من عيانه، وكل شئ من أشياء الآخرة عيانه أعظم من سماعه (منه).

(كل شئ من الدنيا سماعه أعظم من عيانه، وكل شئ من الآخرة... نهج البلاغة خطبة ١١٢).

وحدثني ثقة عن ثقة عن الشيخ الاجل على بن الشيخ الاكبر انه وصفه " ره " فقال: ان عيانه أعظم من سماعه (منه).



ومناهج أحكامها، ومحرر مستند الشيعة وعوايد أيامها " الحاج ملا أحد النراقي " أحله الله رياض الانس، وكساه ملابس القدس.

عن سيد الامة وكاشف الغمة، مهذب مقاصد المنطوق والمفهوم، ومحیی ما درس لشريعة جده عليه السلام من الرسوم، الملقب بالاستحقاق ببحر العلوم، آية الله وبرهانه الجلي، والاخذ بأطراف الفخار العادي، والمجد العدملي (١) عرابة راية التأسيس والتعليم، وجهينة خبر التحقيق والنظر القويم، ودعيمص رمل التدقيق والفكر السليم، من الادب روضته الغض، ومن التفسير نجمه الذي لا ينقض، ومن الحديث عينه الفياض، ومن العرفان درعه الفضفاض، عماد الحكماء المتألهين، استاد الفقهاء المتبحرين، امام المحدثين والمفسرين، شمس المعارف، كنز الطرائف، ينبوع الفضل التالد والطارف قطب دائرة المفاخر، أنموذج سلفه الطاهر، تاج الزاهدين، وسراج العارفين صاحب الكرامات (٢) الباهرة والمعجزات القاهرة " السيد محمد مهدي الطباطبائي " ضاعف الله قدره وأعظم في الاسلام أجره.

عن الشيخ الاعظم والامام المقدم شيخ علماء الشيعة في الامصار، ومرجع فقهاء الاسلام فيما لحقه من الاعصار، أستاذ الكل، ومفزعهم في الحل والمقل، ناشر لواء الاستنباط الاجتهادي، وناهج طريقة استفادة الاحكام عن المبادي، محیی مدارس التحقيق بعد اندراسها، ومعيد مشاهد العلم بعد انطماسها، صاحب النفس القدسية والاخلاق الزكية والاداب النبوية والكرامات الولوية، مجدد

(١) عدمول وعدملي: ديرينه (سراح اللغة).

عدملي والعدملي والعدملي: كل مسن قديم (أقرب).

(٢) رأيت هذا اللقب له بخط شيخنا صاحب الجواهر في اجازته للشيخ عيسى الزاهد (منه).

مذهب سيد البشر على رأس المائة الثانية عشر، شيخ الفقه، وحامل لوائه ومدير الحديث وكوكب سمائه، بفوائده استقام قنا الايمان، وبتحقيقاته نفق سوق العلم والبيان، كفيل أيتام آل محمد صلى الله عليه وآله بحسن تأسيسه، والمتطول حتى على المشتري

بفضل تدريسه، المعروف بالفريد، المقلب بالوحيد، المدعوب " الاقا " المشهور بالاستاد الاكبر، والمولى الاعظم، باقر علوم الائمة، وباب نجات الامة، مولانا الاعظم " محمد باقر البهبهاني " ابن الشيخ الافضل الاكمل الاعلم الاورع الازهد " محمد اكمل الاصفهاني " - قدس الله سرهما النوراني - .  
عن أبيه.

عن خاله غواص بحار الانوار، ومروج آثار الائمة الاطهار، وناشر علومهم في الاقطار والامصار، خاتم المحدثين، سادس المحمدين، عماد الفقهاء الراسخين، علامة العلماء الشامخين، مجدد المذهب على رأس المائة الحادية عشر والمذكور بالفضل والحديث على السنة البدو والحضر، مولانا " محمد باقر " ابن الشيخ الفقيه المدقق الورع الصفي الزكي المقدس في عالم النور، العلامة في عالم الظهور " محمد تقي المجلسي " روح الله روحهما وكثر بالسعادات فتوحهما.

عن والده المشار اليه.

عن شيخ الاسلام والمسلمين اكمال الحكماء والمتكلمين ابرع الفضلاء والمتقنين، أفضل الفقهاء والمحدثين، جامع دقائق العلوم وغرائبها، وعارف حقايق الرسوم وعجائبها، المكشوف عن بصره الغطاء، والممدود المؤيد من سلطان السماء، ناصر طريقة العترة الطاهرة، ومجدد مذهبهم على رأس المائة العاشرة، المخصوص بالاتفاق على فضله والاعتراف، (مع أن ظ) طبع الانام على الخلاف، وفضله في الناس مسألة بغير خلاف، شيخنا الامام بهاء الملة

والدين محمد بن العالم العلامة والفاضل الفهامة صاحب النفس القدسية والملكة الملكوتية، والاخلاق الرضية، رأس المحققين في زمانه، ورئيس المصنفين بحكم اقرانه، شيخ الفقهاء والمحدثين، كنز الفضلاء والمحققين " حسين بن عبد الصمد العاملي " - سقى الله ضريحهما مياه الرضوان، وأحلهما أعلى فراديس الجنان - .

عن والده.

عن الشيخ الامام خاتم فقهاء الاسلام، جامع العلوم والمعارف والفائز منها بالتالد والطارف، المجاهد في سبيل الله بقلمه، والباذل في نصره الاسلام لدمه أفضل المحققين أكمل المتبحرين لسان المتقدمين ترجمان المتأخرين شارح صدور المحدثين، وجامع شمل المجتهدين، جمال الصالحين، طراز العارفين، مقياس الحكماء والمتكلمين، المتلوة آياته على الالسنه، والمشهوره كراماته مدى الازمنة، العالم الرباني: والهيكل الصمداني، شيخنا الشهيد السعيد " زين العابدين بن علي العاملي " (١) المشهور بالشهيد الثاني قدس الله سره النوراني.

عن الشيخ الجليل الفاضل النبيل " أحمد بن محمد بن خاتون العاملي " عن الامام الاعظم والرئيس المعظم، والمطاع المقدم، ناصر الملة، ناشر السنة غيث الامة، تاج الشريعة، فخر الشيعة، ركن الطائفة، مروج المذهب، استاد العجم والعرب، مدار التحقيق، منار التدقيق، مهذب الفروع، محرر الاصول المغترف من بحر فضله الاساطين والفحول، الفائز بقداح السعادة، والضارب بسهام الشهادة، مولينا الافضل، وشيخنا الاعلم الاكمل، البدر الشعشعاني

(١) رأيت بخطه في مواضع كاتبا اسمه الشريف كذلك، وبه يرتفع الخلاف في اسمه " منه " .

" علي بن عبد العالي الكركي " المروف بالمحقق الثاني، رفع الله قدره وشرف في الملاء الاعلى ذكره.

عن الفقيه النبيه، والعالم الوجيه، والثقة السديد، والمحدث السعيد " علي بن هلال الجزائري " قدس الله سره وضاعف اجره.

عن قدوة الزاهدين، وعدة السالكين، وعمدة الفقهاء الراشدين، جمال العارفين، حلية المحدثين، كنز المحققين، شيخنا الملى " أحمد بن فهد الحلبي " أعز الله قدره العلي.

عن الشيخ الاجل الافخم، والفقيه الاكمل الاكرم " زين الدين علي بن الخازن " قدس سره.

عن الشيخ الامام برهان علماء الاسلام، استاد فقهاء الانام، حجة فضلاء الايام، بركة الشهور والاعوام، رئيس المذهب والملة، ورأس المحققين الاجلة منهل الفقه الصافي، ودرع التحقيق الصافي، مسهل سبيل الاجتهاد والنظر، افقه أهل البدو والحضر، شمع جمع اليقين، ومشعل طريق المتقين سراج الاهتداء، منهاج الاقتداء، درة تاج ارباب الايمان، قرّة عين اصحاب الايقان، المشروح صدره بالعلم والفرقان، والمنور قلبه بنور التحقيق والاتقان، الجامع في معارج السعادة بين اقصى مدارج العلم ورتبة الشهادة صاحب الايات الباهرة، والكرامات الظاهرة، شيخنا الاقدم الافضل المعروف بالشهيد الاول " شمس الدين محمد بن مكّي " قدس الله سره الزكي.

عن الشيخ الامام واحد علماء الاسلام، ذخر الحكماء والمتكلمين، فخر الاسلام والمسلمين، استاد الفقهاء والمحدثين، ديباجة كتاب التحقيق، محصف النظر الدقيق، ملك العلماء والمناظرين، الامام " فخر الدين أبي طالب محمد " طيب الله مضجعه، واحسن اليه مرجعه.

عن والده الشيخ الامام والمولى الهمام، علامة المشارق والمغرب، مرغم الكفرة والنواصب آية الله في العالمين، وسيفه المسلول على رقاب المخالفين، حايذ علوم الانبياء والمرسلين، أفضل المتقدمين والمتأخرين، خليفة الائمة المهديين، محيي ما درس من مراسم الدين، المنتهى اليه رياسة الامامية في الاعصار، والخاضع دون سدة علمه الفلك الدوار، شيخ المذهب، رئيس الملة محرر القواعد مهذب العقايد، بحر العلوم، مفتي الفرق، محيي السنة، مميت البدعة، شمس الامة، كشف الغمة، كعبة الفقهاء، مشعر العلماء، مطاف الحكماء ركن المتكلمين، قبلة المحدثين، مرجع الافاضل أجمعين، مامن عالم في الارض من الشيعة من عصره الى يومنا هذا الا واقتبس من مشكاته واستفاد من تحقيقاته، بل هي العدة لكل محقق، واليها اللجأ من كل مدقق، العلم المنصوب والعلم المصوب، المسعود بالنفس الملكوتية، والمنصور بالايات الجليلة، المؤيد من السماء، المشهور باكرم الاسماء، الملقب بالعلامة، المشتهر بآية الله مولانا الاعظم، وامامنا المعظم، أبي منصور جمال الدين " حسن بن يوسف الحلبي " حشرنا الله تحت لوائه ووقفنا للمسير بضياته.

عن الشيخ الامام الاعظم والهمام المقدم المفخم، مؤسس الفقه والاصول، ومحرر المعقول والمنقول شيخ الطائفة بغير جاحد، وواحد هذه الفرقة وأي واحد، الذي يكل لسان القلم عن تعداد فضائله، ومقاماته، مع أن جميع ما سمعت من مناقب من ذكرناه بعض كراماته، الامام السعيد أبي القاسم، نجم الدين " جعفر بن سعيد الحلبي " المشهور بالمحقق الاول تفضل الله علينا بالانتفاع بعلمه وتطول.

عن السيد الحسين الاصيل، والفقيه المحدث النبيل والنسابة الاديب الجليل " فخار بن معد الموسوي " نور الله ضريحه، واحسن في رياض الخلد

تسريحه.

عن العالم العامل، والمحدث الكامل الفاضل الوجيه، والفقيه النبيه " شاذان بن جبرئيل القمي " حشره الله مع النبي الامي.

عن الشيخ الاجل الاقدم، الثقة الفقيه الاكرم " عماد الدين محمد بن أبي القاسم الطبري " رفع الله مقامه، وزاد في الخلد اكرامه.

عن الشيخ الامام، غرة فضلاء الانام، شمس علماء الاسلام، قطب رحي الفضائل، بدر سماء الافاضل، منار الشيعة، مدار الشريعة، علامة الافاق، واحد الازمان، معلم الفرق مدرس العلوم، شيخنا الاقدم " أبي علي الحسن بن الشيخ " المعروف بالمفيد الثاني أمده الله بالفيض السبحاني.

عن والده الشيخ الامام، مدار رحي الايمان مدى الايام، منقح علوم الاسلام مشيد مباني الفقه والاصول والحديث والكلام، محرر العقائد السمعية، مهذب القواعد العقلية، مرصص أركان الملة المحمدية، ومؤسس أصول الطريقة الجعفرية ففتح أبواب التحقيق، وممهّد سبل التحصيل والتدقيق، محصل مذهب الشيعة في الاصول والفروع، وجامع مختلفات الاخبار في المقرو والمسموع، كافل أيتام آل محمد عليهم السلام، والاب الروحاني لكافة العلماء الاعلام، معلم الفضلاء المحققين بل امامهم، ومربي الفقهاء المحصلين بل ملكهم وهمامهم، أمير جيوش التأليف والتصنيف، والملقى الى أقلامه أزمة الدين الحنيف، بكتبه استفادات الامامية الى يومنا هذا على كثرة فضلائها، ولرياسته أذعنت على وفور رؤسائها، فهو معلمهم الذي لا يعلم، ومقدمهم الذي لا يقدم عليه أحد وان تقدم، حتى لقبوه عن آخرهم بشيخ

الطائفة ورئيس المذهب وليس لاحد غيره كائنا من كان أن يدعى بمثله ويلقب، بل غايته التقييد بالاعصار أو التخصيص ببعض الامصار، أما الاطلاق فهو مالك زمانه، والمقتعد فوق غاربه وسنامه، اليه فزع عظمائها، وعنه أخذ علماءها،

واحد نوع الانسان، وحامل عرش العلم والايمان، والمشار اليه في جميع  
الفنوع بالبنان، استاد العالمين في العالم، وشيخ فقهاء بني آدم، خير الامة وامامها  
بعد الائمة، شيخنا الاقدم، وامامنا الاعظم "أبي جعفر محمد بن الحسن الطوسي"  
قدس الله سره القدوسي، وشكر الله في الاسلام مساعيه الجميلة، كما نشر على  
السنة أهل الايمان مدائحہ الجليله انه قدس الله نفسه، وطهر رسمه قال في (المصباح)  
ما لفظه:

شرح زيارة أبي عبد الله عليه السلام في يوم عاشوراء من قرب أو بعد، روى محمد  
ابن اسماعيل بن بزيع، عن صالح بن عقبه، عن أبيه، عن أبي جعفر عليه السلام قال:  
من زار الحسين بن علي عليهما السلام في يوم عاشوراء من المحرم حتى يظل عنده  
باكيا لقي لاله عز وجل يوم يلقاه بثواب ألفي حجه (١) وألفي عمره وألفي غزوة (٢)  
وثواب كل غزوة وحجة وعمرة كثواب من حج واعتمر وغزا مع رسول الله صلى الله  
عليه وآله

ومع الائمة الراشدين عليهم السلام (٣).

قال: قلت: جعلت فداك فما لمن كان في بعيد البلاد وأقاصيه (٤) ولم يمكنه  
المصير اليه في ذلك اليوم؟ قال: اذا كان كذلك برز الى الصحراء أو صعد  
سطحا مرتفعا في داره، وأوماً اليه بالسلام واجتهد في الدعاء على قاتله، وصلى

(١) حجه بكسر الحاء للمرة مع ان قياسها الفتح على خلاف القياس كما صرحوا  
به فافهم (منه).

(٢) ألفي الف حجه وألفي الف عمرة وألفي الف غزوة (كامل الزيارة).

(٣) صلوات الله عليهم (كامل الزيارة).

(٤) الضمير للبعيد لكن لا اشكال في نسخة (كامل الزيارة) فان فيه: وأقاصيها.  
وفيه أيضا: بعد البلاد في نسخة (منه).

من بعد ركعتين، وليكن ذلك (١) في صدر النهار قبل أن يزول (٢) الشمس، ثم ليندب الحسين عليه السلام ويكيه، ويأمر من في داره ممن لا يتقيه (٣) بالبكاء عليه عليه السلام

ويقيم في داره المصيبة (٤) باظهار الجزع، وليعز بعضهم بعضا بمصابهم بالحسين عليه السلام، وأنا الضامن (٥) لهم اذا فعلوا ذلك على الله عز وجل جميع ذلك (٦) قلت جعلت فداك أنت الضامن ذلك لهم والزعيم (به - كامل الزيارة) قال: أنا الضامن (لهم - كامل الزيارة) وأنا الزعيم لمن فعل ذلك قلت (قال قلت - كامل الزيارة) فكيف يعزي بعضنا (٧) بعضا؟ قال: تقولون: أعظم الله (٨) اجورنا بمصابنا بالحسين عليه السلام، وجعلنا واياكم من الطالبين بثاره مع وليه الامام المهدي من آل محمد عليهم السلام.

- 
- (١) واجتهد على قاتله بالدعاء، وصلى بعده ركعتين، وليفعل ذلك.. (كامل الزيارة).
  - (٢) قبل الزوال (كامل الزيارة).
  - (٣) ويأمر من في داره لا ينقيه (خ ل) وعلى هذا يكون الفعل حالا عن الموصول (منه).
  - (٤) مصيبة (كامل الزيارة).
  - (٥) فانا ضامن لهم (كامل الزيارة).
  - (٦) هذا الثواب (كامل الزيارة).
  - (٧) بعضهم (كامل الزيارة).
  - (٨) عظم الله (كامل الزيارة).
- نسخ (المصباح) و (البحار) وغيره مما نقل عنه فيما رأيت وكثير من كتب الادعية كخلاصة الاذكار و (جمال الصالحين) و (منهاج الفلاح) وغير ذلك من الكتب المعتمدة (أعظم) بصيغة باب الافعال وكان اشتها "عظم" بصيغة باب التفعيل متابعة لزيد المعاد، وهو عن كامل الزيارة، والاول موافق لاستعمال القرآن في قوله تعالى " ويعظم له اجرا " (٥ / ٦٥) فلعل الاولى متابعة لفظه ولفظ المصباح (منه).
- وفي زيارة رسول الله رأس الحسين عليه السلام في قضية نزول الانبياء عند رأس الحسين في الشام: السلام على الولد الطيب، السلام على الخلق الطيب أعظم الله أجرك وأحسن عزاءك... راجع نور الابصار: ١٢٥ ط مصر رواية سليمان الاعمش.



وان (١) استطعت أن لا تنشر يومك في حاجة فافعل، فانه يوم نحس لا تقضى فيه حاجة مؤمن، وان قضيت لم يبارك له فيها ولم ير فيها رشدا، ولا يدخر أحدكم لمنزله فيه شيئا (٢)، فمن ادخر في ذلك اليوم (٣) لم يبارك له فيما ادخر (٤) ولم يبارك له في أهله، فاذا فعلوا (٥) ذلك كتب الله لهم (٦) أجر ثواب (٧) ألف حجة وألف عمرة وألف غزوة (٨) كلها مع رسول الله صلى الله عليه وآله وكان لهم أجر (٩) ثواب مصيبة كل نبي ورسول ووصي وصديق وشهيد مات أو قتل (١٠) منذ خلق الله الدنيا الى أن تقوم الساعة.

قال صالح بن عقبة (١١) وسيف بن عميرة قال علقمة بن محمد الحضرمي: قلت لابي جعفر عليه السلام علمني دعاء أدعو به اذا لم أزره من قرب، وأومأت من بعد البلاد ومن داري بالتسليم عليه.

- 
- (١) قال وان (كامل الزيارة).  
(٢) ولا تدخرن لمنزلك شيئا (كامل الزيارة).  
(٣) فانه من ادخر لمنزله شيئا (كامل الزيارة).  
(٤) يدخر (كامل الزيارة).  
(٥) فمن فعل (كامل الزيارة).  
(٦) له (كامل الزيارة).  
(٧) كذا في النسخ فهو اما بالتنوين و ثواب الف حجة بدل عنه فيكون من قبيل التفصيل بعد الاجمال أو بلا تنوين فيكون اضافته بيانية (منه ر).  
(٨) الف الف حجة والف الف عمرة والف الف غزوة (كامل الزيارة).  
(٩) وكان له ثواب (كامل الزيارة).  
(١٠) الظاهر رجوع الضمير الى " الشهيد " فيكون قرينة على ارادة الاعم من التحقيق والتنزيلي، وهو من كتب له أجر الشهيد، ويمكن على بعد ارجاع الضمير الى الصديق (منه).  
(١١) الجهني (كامل الزيارة).

قال: فقال لي: يا علقمة اذا أنت صليت الركعتين، بعد أن تومئ اليه  
بالسلام فقل عند الايماء من بعد التكبير (١) هذا القول، فانك اذا قلت ذلك فقد  
دعوت بما يدعو به زواره من الملائكة، وكتب الله لك (٢) مائة ألف درجة،  
وكنت كمن (٣) استشهد مع الحسين عليه السلام حتى تشاركهم في درجاتهم، ثم لا  
تعرف

الا في الشهداء الذين استشهدوا معه، وكتب لك ثواب زيارة كل نبي وكل  
رسول (٤)، وزيارة كل من زار الحسين عليه السلام منذ يوم قتل عليه السلام (٥)  
وعلى أهل بيته.  
تقول:

السلام عليك يا أبا عبد الله، السلام عليك يا ابن رسول الله،  
السلام عليك يا ابن أمير المؤمنين وابن سيد الوصيين، السلام عليك  
يا ابن فاطمة الزهراء سيدة نساء العالمين السلام عليك يا ثار الله وابن  
ثاره والوتر الموتور السلام عليك وعلى الأرواح التي حلت بفنائك  
عليكم مني جميعاً سلام الله أبداً ما بقيت وبقي الليل والنهار، يا  
أبا عبد الله لقد عظمت الرزية وجلت المصيبة بك علينا وعلى جميع  
أهل الإسلام، وجلت وعظمت مصيبتك في السموات على جميع  
أهل السموات، فلعن الله أمة أسست أساس الظلم والجور عليكم أهل

- 
- (١) بعد الايماء بعد التكبير خ (منه).  
(٢) بها (كامل الزيارة).  
(٣) ممن (كامل الزيارة).  
(٤) ورسول (كامل الزيارة).  
(٥) صلوات الله عليه (كامل الزيارة).

البيت، ولعن الله أمة دفعتكم عن مقامكم، وازالتكم عن مراتبكم  
التي رتبكم الله فيها، ولعن الله أمة قتلتكم، ولعن الله الممهدين لهم  
بالتمكن من قتالكم، برئت الى الله واليكم منهم، ومن أشياعهم  
واتباعهم واولياءهم، يا أبا عبد الله انى سلم لمن سالمكم وحرب لمن  
حاربكم الى يوم القيمة، ولعن الله آل زياد وآل مروان، ولعن الله  
بنى أمية قاطبة، ولعن الله ابن مرجانة، ولعن الله عمر بن سعد، ولعن  
الله شمرا، ولعن الله أمة أسرجت وألجمت وتنقبت وتهيات لقتالك  
بأبى أنت وامى لقد عظم مصابى بك، فأسأل الله الذى اكرم مقامك  
(مقامى) واكرمنى بك أن يرزقنى طلب تارك مع امام منصور من أهل  
بيت محمد صلى الله عليه وآله، اللهم اجعلنى عندك وجيها بالحسين  
عليه السلام في الدنيا والاخرة، يا أبا عبد الله انى اتقرب الى الله والى  
رسوله والى امير المؤمنين والى فاطمة والى الحسن واليكم بموالاتك  
وبالبرائة ممن قاتلك ونصب لك الحرب وبالبرائة ممن أسس اساس  
الظلم والجور عليكم (١)، وأبرء الى الله والى رسوله ممن اسس  
اساس ذلك وبنى عليه بنيانه وجرى في ظلمه وجوره عليكم وعلى  
اشياعكم برئت الى الله واليكم منهم واتقرب الى الله ثم اليكم  
بموالاتكم وموالاتكم وبالبرائة من أعداءكم والناصبين لكم

-----  
(١) أهل البيت (بعض نسخ مصباح السيد).

الحرب وبالبراءة من اشياعهم واتباعهم، انى سلم لمن سالمكم وحرب لمن حاربكم وولى لمن والاكم وعدو لمن عاداكم، فاسئل الله الذى اكرمنى بمعرفتكم ومعرفة اولياءكم ورزقنى (١) البرائة من اعداءكم أن يجعلنى (٢) معكم فى الدنيا والاخرة، وأن يثبت لى عندكم قدم صدق فى الدنيا والاخرة، وأسأله أن يبلغنى المقام المحمود الذى لكم عند الله، وأن يرزقنى طلب ثارى (٣) مع امام مهدي (هدى خ) ظاهر ناطق (٤) منكم، وأسئل الله بحقكم وبالشأن الذى لكم عنده أن يعطينى بمصابى بكم أفضل ما يعطى مصابا بمصيبة مصيبة ما أعظمها وأعظم رزيتها فى الاسلام وفى جميع أهل السموات والارض، اللهم اجعلنى فى مقامى هذا ممن تناله منك صلوات ورحمة ومغفرة، اللهم اجعل محياى محيا محمد وآل محمد ومماتى ممات محمد وآل محمد اللهم ان هذا يوم تبركت به بنو امية وابن آكله الاكباد اللعين بن اللعين على لسان (٥) نبيك صلوات الله عليه وآله فى كل موطن وموقف وقف فيه نبيك صلواتك عليه وآله، اللهم العن أبا سفيان ومعاوية بن أبى سفيان ويزيد بن معاوية عليهم منك اللعنة أبد الابدین وهذا يوم

(١) أن يرزقنى (مصباح السيد).

(٢) وأن يجعلنى (مصباح السيد).

(٣) ثاركم خ كامل الزيارات مراجعه به شفاء الصدور ج ١ / ٦٢.

(٤) بالحق (مصباح السيد).

(٥) لسانك ولسان نبيك (خ مصباح الشيخ والسيد والكفعمى).

فرحت (١) به آل زياد وآل مروان بقتلهم الحسين صلوات الله عليه  
اللهم ضاعف عليهم اللعن منك والعذاب (الاليم خ) اللهم انى أتقرب  
اليك في هذا اليوم وفي موقفى هذا وايام حيوتى بالبراءة منهم واللعنة  
عليهم وبالموات لنبيك وآل نبيك عليهم السلام.  
ثم تقول:

اللهم العن أول ظالم ظلم حق محمد وآل محمد وآخر تابع  
له على ذلك، اللهم العن العصاة التى (٢) جاهدت الحسين عليه السلام  
وشايعت وبايعت وتابعت على قتله، اللهم العنهم جميعا.  
تقول ذلك مائة مرة، ثم تقول:

السلام عليك يا أبا عبد الله وعلى الارواح التى حلت بفنائك  
عليك منى سلام الله أبدا ما بقيت وبقي الليل والنهار، ولا جعله الله  
آخر العهد منى لزيارتك، السلام على الحسين وعلى على بن الحسين  
وعلى أولاد الحسين وعلى أصحاب الحسين.  
تقول ذلك مائة مرة، ثم تقول:

اللهم خص أنت اول ظالم باللعن منى وابدء به اولاً ثم الثانى  
ثم الثالث ثم الرابع، اللهم العن يزيد بن معاوية خامسا واللعن عبيد الله  
بن زياد وابن مرجانة وعمر بن سعد، وشمرا وآل ابى سفيان وآل

-----  
(١) فرح (مصباح السيد).

(٢) الذين كذا عن خط ابن ادريس وابن السكونى (منه).

مروان الى يوم القيمة.

ثم تسجد وتقول:

أللهم لك الحمد حمد الشاكرين لك على مصابهم (١) الحمد لله  
على عظيم رزيتي، اللهم ارزقني شفاعاة الحسين عليه السلام يوم الورود  
وثبت لي قدم صدق عندك مع الحسين وأصحاب الحسين الذين بذلوا  
مهجهم دون الحسين عليه السلام.

قال علقمة قال أبو جعفر عليه السلام: ان استطعت أن تزوره في كل يوم بهذه الزيارة  
فافعل فلك ثواب جميع ذلك (٢).

قال الشيخ رضي الله عنه: وروى محمد بن خالد الطيالسي عن سيف بن  
عميرة قال خرجت مع صفوان بن مهران الجمال وجماعة من أصحابنا الى الغرى  
بعد ما خرج أبو عبد الله عليه السلام، فسرنا من الحيرة (٣) الى المدينة، فلما فرغنا من

-----  
(١) الحمد لله على مصابهم (مصباح السيد).

(٢) مصباح الطوسي ص ٥٣٨ - ٥٤٢، كامل الزيارات ص ١٧٤ - ١٧٦، بحار  
الانوار: ٩٨ / ٢٩٠ - ٢٩٦ ط لبنان.

(٣) قال في أخبار الدول: الحيرة بكسر الحاء أربعة مواضع:

الاول: مدينة كانت بأرض الكوفة على ساحل البحر، فان بحر فارس في قديم  
الزمان كان ممتدا الى أرض الكوفة، والان لا أثر للمدينة ولا للبحر، ومكان المدينة دجلة  
وكانت المدينة عمرت في زمان عمرو بن عدى فأقامت عامرة خمسمائة سنة.

وقيل بنيت في زمن بخت نصر ينسب اليه النعمان ابن امرئ القيس صاحب الحيرة  
من ملوك بني لحم، بنى بالحيرة قصرا يقال له الخورنق في ستين سنة، ما بنى أحد من  
الملوك مثله، ينسب اليها كعب بن عدى الحميري، ثم ذكر المواضع الثلاثة الباقية  
ولا حاجة الى ذكرها (منه ره).

الزيارة صرف صفوان وجهه الى ناحية أبي عبد الله عليه السلام فقال لنا: تزورون الحسين

عليه السلام من هذا المكان من عند رأس أمير المؤمنين عليه السلام من هيهنا، وأومئ اليه أبو عبد الله عليه السلام (١) وأنا معه، قال فدعا صفوان بالزيارة التي رواها علقمة بن

محمد الحضرمي عن أبي جعفر عليه السلام في يوم عاشوراء. ثم صلى ركعتين عند رأس أمير المؤمنين عليه السلام وودع في دبرها أمير المؤمنين عليه السلام، وأومأ الى الحسين بالسلام منصرفا بوجهه نحوه وودع في دبرها (٢) وكان فيما دعاه في دبرها:

يا الله يا الله يا الله يا مجيب دعوة المضطرين، يا كاشف كرب المكروبين يا غياث المستغيثين، يا صريخ المستصرخين، ويا من هو أقرب الى من جبل الوريد ويا من يحول بين المرء وقلبه، ويا من هو بالمنظر الاعلى وبالافق المبين، ويا من هو الرحمن الرحيم على العرش استوى، ويا من يعلم خائنة الاعين وما تخفى الصدور، ويا من لا تخفى عليه خافية، ويا من لا تشتهه عليه الاصوات، ويا من لا تغلظه الحاجات، ويا من لا تبرمه الحاح الملحجين، يا مدرك كل فوت، ويا جامع كل شمل، ويا بارئ النفوس بعد الموت، يا من هو كل يوم

(١) قوله: " وأومئ اليه... " من كلام صفوان والمراد بأبي عبد الله الصادق عليه السلام، فكأنه استدل بفعله عليه السلام على ما ادعاه وطواه منقولاً على التفصيل الذي ذكره رضى الله عنه (منه).

(٢) الظاهر رجوع الضمير الى الزيارة أيضاً، ويمكن على بعد رجوعه الى الاشارة المفهومة من سوق الكلام (منه).

في شأن، يا قاضى الحاجات، يا منفس الكربات، يا معطى السؤلات  
يا ولى الرغبات، يا كافى المهمات، يا من يكفى من كل شئ ولا  
يكفى منه شئ في السموات والارض أسألك بحق محمد وعلى  
وبحق فاطمة بنت نبيك وبحق الحسن والحسين، فانى بهم أتوجه  
اليك في مقامى هذا وبهم أتوسل وبهم أتشفع اليك، وبحقهم أسألك  
وأقسم وأعزم عليك وبالشأن الذى لهم عندك، وبالقدر الذى لهم  
عندك وبالذى فضلتهم على العالمين (١)، وباسمك الذى جعلته عندهم  
وبه خصصتهم دون العالمين وبه أبتهم وأبنت فضلهم من فضل  
العالمين، حتى فاق فضلهم فضل العالمين (٢) أن تصلى على محمد  
وآل محمد، وأن تكشف عنى غمى وهمى وكربى وتكفينى المهم من  
أمورى، وتقضى عنى دينى (٣) وتجيرنى من الفقر وتجيرنى من  
الفاقة وتغنينى عن المسألة الى المخلوقين (٤)، وتكفينى هم من أخاف  
همه وعسر من أخاف عسره، وحزونة من أخاف حزونته (٥) وشر من  
أخاف شره، ومكر من أخاف مكره، وبغى من أخاف بغيه، وجور

- 
- (١) جميعا (نسخة).  
(٢) أسئلك (مصباح السيد).  
(٣) ديونى (مصباح السيد).  
(٤) للمخلوقين (مصباح السيد).  
(٥) وحزن من أخاف حزنه (مصباح السيد).



من أخاف جوره وسلطان من أخاف سلطانه، وكيد من أخاف كيده، ومقدرة من أخاف بلاء مقدرته (١) على، وترد عيني كيد الكيدة ومكر المكر.

اللهم من أرادني فارد، ومن كادني فكده، واصرف عني كيده ومكره وبأسه وأمانيه، وامنعه عني كيف شئت واني شئت. اللهم اشغله عني بفقر لا تجبره وببلاء لا تستره وبفاقة لا تسدها وبسقم لا تعافيه وذل لا تعزه، وبمسكنة لا تجبرها.

اللهم اضرب بالذل نصب عينيه (٢)، وأدخل عليه الفقر في منزله والعلة والسقم في بدنه، حتى تشغله عني بشغل شاغل لا فراغ له، وأنسه ذكرى كما أنسيته ذكرك، وخذ عني (٣) بسمعه وبصره ولسانه ويده ورجله وقلبه وجميع جوارحه، وأدخل عليه في جميع ذلك السقم، ولا تشفه حتى تجعل ذلك له شغلا شاغلا به عني وعن ذكرى، واكفني يا كافي ما لا يكفي سواك فانك الكافي لا كافي سواك، ومفرج (٤) لا مفرج سواك، ومغيث (٥) لا مغيث سواك،

- 
- (١) أخاف مقدرته (مصباح السيد).  
(٢) بين عينيه (مصباح السيد).  
(٣) اللهم خذ (مصباح السيد).  
(٤) والمفرج (مصباح السيد).  
(٥) المغيث (مصباح السيد).

وجار لا جار سواك، خاب من كان رجاؤه سواك، ومغيثه سواك،  
ومفزعاه الى سواك، ومهربه وملجأه الى غيرك، ومنجاه من مخلوق  
غيرك، فأنت ثقتي ورجائي ومفزعي ومهربى وملجأى ومنجأى،  
فبك استفتح، وبك استنجح وبمحمد وآل محمد أتوجه اليك وأتوسل  
وأتشفع، فأسألك يا الله يا الله يا الله فلك الحمد ولك الشكر واليك  
المشتكى وانت المستعان فأسألك يا الله يا الله يا الله بحق محمد  
وآل محمد أن تصلى على محمد وآل محمد، وأن تكشف عني  
غمى وهمى وكربى في مقامى هذا، كما كشفت عن نبيك همه وغمه  
وكربه وكفيته هول عدوه، فاكشف عني كما كشفت عنه، وفرج  
عني كما فرجت عنه واكفني كما (١) كفيته واصرف عني هول ما  
أخاف هولاه ومؤنة ما أخاف مؤنته، وهم ما أخاف همه، بلا مؤنة  
على نفسي من ذلك، واصرفني بقضاء حوائجي وكفاية ما أهمنى  
همه من أمر آخرتى ودنياى، يا أمير المؤمنين ويا أبا عبد الله عليكما  
منى سلام الله أبدا ما (٢) بقى الليل والنهار، ولا جعله الله آخر العهد  
من زيارتكما، ولا فرق الله بينى وبينكما.  
اللهم أحيى حياة محمد وذريته، وأمتنى مماتهم، وتوفنى على

(١) ما قد (مصباح السيد).

(٢) بقيت و (نسخه).

ملتهم، واحشرنى في زمرتهم، ولا تفرق بينى وبينهم طرفة عين أبدا  
في الدنيا والاخرة، يا أمير المؤمنين ويا أبا عبد الله أتيتكما زائرا  
ومتوسلا الى الله ربي وربكما ومتوجها اليه بكما الى الله في حاجتى  
هذه فاشفعا لى، فان لكما عند الله المقام المحمود والجاه الوجيه  
والمنزل الرفيع والوسيلة، انى أنقلب عنكما منتظرا لتنجز الحاجة  
وقضاءها ونجاحها من الله بشفاعتكما لى الى الله في ذلك، فلا أخيب  
ولا يكون منقلبي منقلبا خائبا خاسرا بل يكون منقلبي منقلبا راجحا  
مفلحا منجحا مستجابا لى بقضاء جميع حوائجى (١) وتشفعا لى الى  
الله، أنقلب على ما شاء الله و (٢) لا حول ولا قوة الا بالله، مفوضا  
أمرى الى الله، ملجئا ظهري الى الله ومتوكلا على الله، وأقول  
حسبى الله وكفى، سمع الله لمن دعا، ليس لى وراء الله ووراءكم  
يا سادتى منتهى، ما شاء ربي كان وما لم يشأ لم يكن، ولا حول ولا  
قوة الا بالله، استودعكما الله، ولا جعله الله آخر العهد منى اليكما  
انصرفت يا سيدى يا أمير المؤمنين ويا مولاي أنت يا أبا عبد الله يا  
سيدى، وسلامى عليكم متصل ما اتصل الليل والنهار، واصل ذلك  
اليكما، غير محجوب عنكما سلامى انشاء الله، واسئله بحقكما ان

(١) الحوائج (مصباح السيد).

(٢) ليس كلمة الواو في (مصباح السيد).

يشاء ذلك ويفعل، فانه حميد مجيد، انقلبت يا سيدي عنكما تائبا حامدا لله تعالى شاكرا راجيا للاجابة (١) غير آيس ولا قانظ آثبا عائدا راجعا الى زيارتكما غير راغب عنكما ولا عن زيارتكما، بل راجع عائد انشاء الله ولا حول ولا قوة الا بالله، يا سادتي رغبت اليكما والى زيارتكما بعد ان زهد فيكما وفي زيارتكما أهل الدنيا، فلا خيبني الله مما رجوت وما أملت في زيارتكما انه قريب محيب.

قال سيف بن عميرة: فسألت صفوان فقلت له: ان علقمة بن محمد لم يأتنا بهذا عن أبي جعفر (عليه السلام) أنما أتانا بدعاء الزيارة؟ فقال صفوان وردت مع سيدي أبي عبد الله عليه السلام الى هذا المكان ففعل مثل الذي فعلناه في زيارتنا ودعا بهذا الدعاء عند الوداع بعد أن صلى كما صلينا وودع كما ودعنا.

ثم قال لي صفوان قال لي أبو عبد الله (عليه السلام): تعاهد (٢) هذه الزيارة وادع بهذا الدعاء وزر به، فاني ضامن على الله تعالى لكل من زار بهذه الزيارة ودعا بهذا الدعاء من قرب أو بعد، أن زيارته مقبولة وسعيه مشكور وسلامه واصل

-----

(١) الاجابة (مصباح السيد).

(٢) في القاموس تعهده وتعاهده واعتهده: تفقده، ووروده في هذا الحديث دليل فصاحته، وما قيل من ان تعهد افصح لان التفاعل لا يكون الا بين اثنين ان تم صار الاستعمال غلطا ولا مساس له بالافصحية.

لكن هذا الاستعمال كاستعماله في خبر تعاهد النعل في المسجد حجة عليه، ومنه يظهر ما في كلام الروضة في ذلك المبحث على ما فيه من الحرارة التي لا يخفى فراجع (منه قدس سره).

غير محجوب، وحاجته مقضية من الله بالغا (١) ما بلغت ولا يخيبه.  
يا صفوان وجدت هذه الزيارة مضمونة بهذا الضمان عن أبي، وأبي عن أبيه  
علي بن الحسين مضمونا بهذا الضمان عن الحسين، والحسين عن أخيه الحسن  
مضمونا بهذا الضمان، والحسن عن أبيه أمير المؤمنين مضمونا بهذا الضمان،  
وأمير المؤمنين عن رسول الله صلى الله عليه وآله مضمونا بهذا الضمان، ورسول الله  
عن جبرئيل

مضمونا بهذا الضمان وجبرئيل عن الله عز وجل مضمونا بهذا الضمان، وقد آلى  
الله عز وجل من زار الحسين بهذه الزيارة من قرب أو بعد ودعا بهذا الدعاء  
قبلت منه زيارته وشفعته في مسئلته بالغا ما بلغت، وأعطيته سؤله، ثم لا ينقلب  
عني خائبا واقلبه مسرورا قريبا عنه بقضاء حاجته والفوز بالجنة والعتق من النار  
وشفعته في كل من شفع خلا ناصب لنا أهل البيت وآلى الله على نفسه واشهدنا  
بما شهد (٢) ملائكة ملكوته على ذلك.

ثم قال جبرئيل: يا رسول الله أرسلي الله اليك سرورا وبشرى لك وسرورا  
وبشرى لعلي وفاطمة والحسن والحسين والى الائمة من ولدك الى يوم القيامة،  
فدام يا محمد سرورك وسرور علي وفاطمة والحسن والحسين والائمة وشيعتكم  
الى يوم البعث.

ثم قال لي أبو عبد الله عليه السلام: يا صفوان اذا حدث لك الى الله حاجة فزر

-----  
(١) كذا في المصباح والبحار ج ٩٨ / ٣٠٠ ط لبنان عنه فان كانت النسخة كذلك  
فلعل البالغ، حال عن الزائر أى بالغا بحاجته ما بلغت، وكذا فيما سيأتى والله اعلم (منه  
قدس سره).

(٢) أى بوجه شهد أو " ما " مصدرية أى بشهادة ملائكة ملكوته، وعلى بعد يجوز  
كون الباء بمعنى على مع امكان غلط النسخة فيكون الصواب حينئذ كما أشهدوا على...  
(منه قدس سره).

بهذه الزيارة من حيث كنت وادع بهذا الدعاء وسل ربك حاجتك تأتک من الله،  
والله غير مخلف وعده رسوله صلى الله عليه وآله بمنه، والحمد لله رب العالمين.  
محصل ترجمه این حدیث شریف آنکه:

به سند مذکور از شیخ طائفه (قدس الله سره) که شطری از محامد جلیله او  
به اندازه وسع بیان این الکن شنیدی روایت کردیم، و آن جناب از محمد بن اسماعیل  
بن بزیع، و او از صالح بن عقبه، و او از پدر خود عقبه بن قیس بن سمعان، و او  
از باقر علوم النبیین حضرت أبو جعفر علیه السلام که فرمود هر که زیارت کند حسین  
را در

روز دهم محرم تا آنکه نزد قبر او گریان شود ملاقات کند خدای عز و جل را روز  
لقای خدای تعالی با ثواب دو هزار حجه و دو هزار عمره و دو هزار غزوه، و ثواب  
هر غزوه و حجه و عمره مانند ثواب آن است که حج و غزا و عمره در خدمت  
رسول خدای صلی الله علیه وآله و ائمه راشدین کرده باشد.

عقبه گوید: گفتم فدایت شوم چه ثواب دارد کسی که در اقصای بلاد بعید باشد  
و متمکن نشود از رفتن به جانب قبر او آن روز را؟

فرمود: چون چنین باشد بیرون آید به صحرائی یا بالا رود بر بام بلندی  
در خانه خویش و اشاره کند به جانب قبر او به سلام و اجتهاد و مبالغه نماید در  
نفرین بر کشنده او، از آن پس دو رکعت نماز گذارد، و بایستی این کار در اول  
روز باشد قبل از آنکه آفتاب به زوال رسد آنگاه ندبه کند حسین (علیه السلام)  
را و بگرید، و بفرماید تا اهل خانه او از آنان که تقیه ندارد بگریند بر حسین  
(علیه السلام) و بر پای کند در خانه خود مصیبت را به اظهار جزع در آن روز،  
و بایستی تعزیت دهند برخی از ایشان برخی را به مصیبت زدگی ایشان بواسطه  
حسین علیه السلام.

و من ضامنم برای ایشان آنگاه که چنین کنند بر خدای عز و جل تمام این ثواب

را، گفتم فدای تو شوم تو ضامنی برای ایشان و کفیلی؟ فرمود من ضامنم و من کفیلیم برای هر که چنین کند، گفتم چگونه تعزیت دهند بعض ما بعضی را؟ فرمود مگویند:

" أعظم الله أجورنا بمصابنا بالحسين بالحسين عليه السلام وجعلنا وایاکم من الطالبین بثاره مع ولیه الامام المهدي من آل محمد عليهم السلام ".  
یعنی بزرگ فرماید خداوند اجرهای ما را به مصیبت زدگی ما به حسین علیه السلام، و قرار دهد ما و شما را از خواهندگان خون او با ولی دم او امام " مهدی " از آل محمد صلی الله علیه وآله.

و اگر بتوانی که بیرون نیائی از خانه آن روز را چنان کن، که همانا او روز شومی است که برآورده نشود در او حاجت مؤمنی، و اگر برآورده شود برکت برای او در او نیست، و رشدی در او نبیند، و بایستی که ذخیره نکند کسی از شماها برای منزل خود در آن روز چیزی اگر کسی در آن روز ذخیره کند برکت نباشد او را در ذخیره خود و مبارك نشوند بر او اهل او.  
چون چنین کنند خدا بنویسد برای ایشان ثواب هزار حج و هزار عمره و هزار غزوه که همه آنها با رسول خدای باشد، و مر ایشان راست ثواب مصیبت هر نبی و رسولی و صدیقی و شهیدی که مرده باشد یا کشته شود از آن روز که خدا دنیا را آفریده تا آن وقت که قیامت پبای شود.

صالح بن عقبه و سیف بن عمیره گفتند که علقمة بن محمد الحضرمی گفت به حضرت باقر علیه السلام گفتم تعلیم کن مرا دعائی که من به او دعا کنم چون از نزدیک

او را زیارت کنم و بخوادم ایماء کنم از شهرهای دور بسوی او از خانه خود به سلام بر او.

علقمه گفت: امام فرمود ای علقمه چون نماز کنی بعد از اینکه اشاره کنی به جانب او به سلام بگویی وقت ایما کردن بعد از اینکه تکبیر بگویی این قول را - یعنی زیارت آتیه را - که اگر بگویی او را دعا کرده ای به آنچه دعا کنند به او زائران حسین از ملائکه، و بنویسد خدای برای تو هزار هزار درجه، و مانده آنان شوی که با حسین علیه السلام به درجه شهادت رسیدند، تا اینکه شریک شوی ایشان را در درجاتشان آنگاه شناخته نشوی الا در شهادتی که با او شهید شدند، و نوشته شود برای تو ثواب زیارت هر نبی و هر رسول و زیارت هر که زیارت کرده حسین علیه السلام را از آن روز که کشته شده، سلام الله علیه و علی أهل بینه.

بعد از این عبارت زیارت و لعن و سلام و دعای سجده بالتمام مذکور است به وجهی که نوشتیم و تدریجا در اثنای باب ثانی نیز مذکور میشود. علقمه گوید که حضرت باقر علیه السلام فرمود: اگر بتوانی زیارت کنی حسین علیه السلام را هر روز به این زیارت چنان کن که تو راست جمیع این ثوابها. و روایت کرده محمد بن خالد الطیالسی از سیف بن عمیره که من با صفوان ابن مهران جمال و جماعتی از اصحاب ما رفتیم به نجف بعد از خروج حضرت صادق علیه السلام از حیره به جانب مدینه، چون ما از زیارت فارغ شدیم صفوان روی

خود را به جانب قبر سید الشهداء علیه السلام کرد و با ما گفت حسین علیه السلام را از این

مکان زیارت کنید، از نزدیک سر مقدس امیر المؤمنین علیه السلام، از اینجا که صادق آل محمد علیهم السلام نیز چنین کرد گاهی که من در خدمتش بودم. سیف گوید: پس بخواند صفوان زیارتی که علقمه بن محمد از باقر علوم النبیین علیه السلام روایت کرده بود در روز عاشورا، آنگاه دو رکعت نماز کرد نزد سر امیر المؤمنین علیه السلام و وداع گفت از پی او امیر المؤمنین را و اشاره کرد به



جانب قبر حسین روی به او آورده و وداع کرد بعد از زیارت او را، و از جمله دعاهای او این بود:

یا الله یا الله... تا آخر دعای مذکور مشهور به دعای علقمه که سابقاً مذکور شد و در خاتمه باب ثانی با ترجمه و بیان مجدداً یاد شود.

سیف بن عمیره گوید: صفوان سؤال کردم و گفتم علقمة بن محمد این دعا را برای ما از حضرت باقر روایت نکرد، بلکه همان زیارت را حدیث کرد؟ صفوان گفت که من وارد شدم با سید خودم صادق آل محمد علیهم السلام به این مکان پس

چنان کرد که ما کردیم در زیارت خودمان و دعا کرد به این دعا هنگام وداع بعد از اینکه دو رکعت نماز گذاشت چنانچه ما نماز گذاشتیم، و وداع کرد چنانچه ما وداع کردیم، بعد از آن صفوان گفت که حضرت صادق علیه السلام به من فرمود که

مواظب باش این زیارت را، و بخوان او را که من ضمانت دارم بر خدای تعالی برای هر که زیارت کند به این زیارت و دعا کند به این دعا از قریب یا بعید اینکه زیارتش مقبول شود و سعیش مشکور و سلامش به آن حضرت و اصل شود و محجوب نماند و حاجت او قضا شود هر چقدر بزرگ و عظیم باشد، و او را خائب ننماید.

ای صفوان این زیارت را با این ضمان از پدرم شنیدم، و پدرم از پدرش علی بن الحسین علیهما السلام شنیده با همین ضمان، و علی بن الحسین علیهما السلام از حسین

علیه السلام با همین ضمان، و حسین علیه السلام از برادرش حسن علیه السلام با همین ضمان

و حسن از پدرش امیر المؤمنین علیه السلام با همین ضمان، و امیر المؤمنین از رسول خدای صلی الله علیه وآله با همین ضمان، و رسول خدای از جبرئیل علیه السلام با همین ضمان،

و جبرئیل از خدای عز وجل با همین ضمان، و به تحقیق که خدای عز وجل سوگند یاد کرده که هر که زیارت کند حسین را به این زیارت از نزدیکی یا دوری

و دعا کند به این دعا قبول کنم از او زیارتش را، و برآورم حاجتش را هر چه باشد و بدهم به او مسألتش را آنگاه باز نگردد از حضرت من با خیت و خسار، و بازش گردانم مسرور و قریر العین، به برآوردن حاجت و فوز به جنت و آزادی از دوزخ، و قبول کنم شفاعت او را در حق هر کس که شفاعت کند جز دشمن ما اهل بیت، و قسم یاد کرده خدای تعالی بر ذات مقدس خود و گواه گرفته ما را به نحوی که شهادت داده اند ملائکه ملکوت بر این، آنگاه جبرئیل گفت یا رسول الله فرستاده مرا خدای به سوی تو به جهت سرور و بشارت تو و سرور و بشارت علی و فاطمه و حسن و حسین و به سوی امامان از اولاد تو تا روز قیامت، پس مستمر

و پاینده باد مسرت تو و مسرت علی و فاطمه و حسن و حسین و شیعت شما تا روز رستخیز.

آنگاه صفوان با من گفت که صادق آل محمد علیه السلام با من گفت ای صفوان هرگاه تو را حاجتی برسد به سوی خدا زیارت کن به این زیارت هر جا که باشی و دعا کن به این دعا و سؤال کن از پروردگار خود حاجت را که بر آورده شود از خدای، و خدای خلاف نخواهد کرد وعده ای که به رسول خود صلی الله علیه و آله داده

به جود و امتنان خویش، والحمد لله رب العالمین.  
تا اینجا بود روایت شیخ قدس الله رمسه.

اما روایت کامل زیارة به همین سند از شیخ (طائفه) اجل اعظم و استاد من تأخر و تقدم زعيم الشيعة ومقيم الشريعة و من لا يقوم العبارة بواجب ثنائيه ولا يحوم القلم حول حومة بيانه وادائه مع ان جميع فضائل الشيعة راجعة اليه، و رقاب علمائهم عن آخرهم خاضعة لديه لانه رحاهم التي دينهم عليها يدور، واليه تجلب من العلم والنظر أعشار الجزور، المعبر عنه في التوقيع الوقيع باللقب الرفيع الذي يخضع عنده الرفيع (وهو الاخ السديد والولي الرشيد، والشيخ

المفيد، والناصر للحق، والداعي اليه بكلمة الصدق، وملهم الحق، ودليله) -  
وفيه غنى عن بسط الكلام وتطويله فان مدح الامام امام كل مدح، ومن تصدى  
للقول بعده فقد تعرض للقدح - أبي عبد الله " محمد بن محمد بن النعمان " رضي  
الله عنه وأرضاه كل حامل علم ائمه عليهم السلام است در امت محمدیه وناشر  
ومؤسس  
طريقه قويمه جعفریه است در شیعه امامیه.

از شیخ اجل اقدم وثقه اعظم اکرم استاد المفید، وحسبه به من تجلیل  
وتمجید، وکلما یوصف به الناس من فقه وثقه وجمیل فهو فوکه کما شهد له به  
النجاشي والعلامة أدام الله اکرامهما واکرامه " أبي القاسم جعفر بن محمد بن  
قولويه القمي " رضي الله عنه وأرضاه وأحله من فردوس الجنان أعلاه روایت  
می کنم.

و با روایت مصباح اختلاف یسیری دارد که تنبیه بر وجوه فرق باید گذاشت  
چه نقل جمیع خبر موجب تطویل و تکرار بی فائده است اگر چه اشاره به  
اختلاف نسخه در بعض مواضع در حاشیه کرده ام، ولی مقصود در این مقام امور  
مهمه است و او در اموری است:

یکی اینکه صورت سند او چنین است:

حکیم بن داود بن حکیم وغیره عن محمد بن موسی الهمدانی، عن محمد  
بن خالد الطیالسی، عن سیف بن عمیره، و صالح بن عقبه معا، عن علقمة بن  
محمد الحضرمی.

و محمد بن اسماعیل، عن صالح بن عقبه، عن مالک الجهنی، عن أبي جعفر  
الباقر علیه السلام.

دیگر اینکه فقره " ألفی حجة وألفی عمرة وألفی غزوة " ودر عبارت او " ألفی  
ألف " است و بر این قیاس در فقره ذیل که ألف حجة " است، در نسخه او

" ألف ألف " است.

امر سوم آنکه در حکایت عبارت علقمه چنین مگوید: " قال صالح بن عقبه الجهني وسيف بن عميرة قال علقمة بن محمد الحضرمي: فقلت لابي جعفر عليه السلام

علمني دعاءا أدعو به في ذلك اليوم، اذا انا زرته من قريب، ودعاءا ادعو به اذا لم أزره عن قريب، وأومأت اليه من بعد البلاد من سطح داري، قال فقال: يا علقمة اذا أنت صليت الركعتين بعد أن تومي اليه بالسلام وقلت عند الايماء اليه ومن بعد الركعتين هذا القول فانك اذا قلت ذلك فقد دعوت بما يدعو به من زاره من الملائكة، وكتب لك بها ألف ألف حسنة ومحى عنك ألف ألف سيئة، ورفع لك مائة ألف ألف درجة الى آخر الحديث.

بعد از آن عبارت زیارت را نقل کرده، ودر مواقعی ألفاظ زیارت مختلف است با لفظ (مصباح). وما عين عبارت او را در اين مقام ايراد مينمائيم:  
السلام عليك يا أبا عبد الله، السلام عليك يا ابن رسول الله،  
السلام عليك يا خيرة الله وابن خيرته، السلام عليك يا ابن أمير  
المؤمنين وابن سيد الوصيين، السلام عليك يا بن فاطمة الزهراء  
سيدة نساء العالمين، السلام عليك يا ثار الله وابن ثاره والوتر الموتور  
السلام عليك وعلى الارواح التي حلت بفنائك عليكم منا (منى خ ل)  
جميعا (السلام عليكم نسخه) سلام الله أبدا ما بقيت وبقي الليل  
والنهار، يا أبا عبد الله لقد عظمت الرزية وجلت المصيبة بك علينا  
وعلى جميع أهل السموات، فلعن الله أمة أسست أساس الظلم والجور  
عليكم أهل البيت، ولعن الله أمة دفعتكم عن مقامكم وازالتكم

عن مراتبكم التي رتبكم الله فيها، ولعن الله امة قتلتكم، ولعن الله  
الممهدين لهم بالتمكين من قتالكم، يا أبا عبد الله انى سلم لمن سالمكم  
و حرب لمن حاربكم الى يوم القيامة، فلعن الله آل زياد وآل مروان،  
ولعن الله بنى أمية قاطبة، ولعن الله ابن مرجانة، ولعن الله عمر بن سعد  
ولعن الله شمرا، ولعن الله أمة أسرجت وألجمت وتنقبت وتهيات  
لقتالك، يا أبا عبد الله بأبى أنت وامى لقد عظم مصابى بك، فأسأل  
الله الذى اكرم مقامك أن يكرمنى بك ويرزقنى طلب ثارك مع امام  
منصور من آل محمد صلى الله عليه وآله، اللهم اجعلني وجيها  
بالحسين عندك في الدنيا والاخرة، يا سيدي يا أبا عبد الله انى اتقرب  
الى الله والى رسوله والى امير المؤمنين والى فاطمة والى الحسن  
والىك بموالاتك يا أبا عبد الله وبالبراءة ممن قاتلك ونصب لك الحرب  
ومن جميع أعداءك (أعداءكم خ ل) وبالبراءة ممن أسس الجور وبنى  
عليه بنيانه وأجرى ظلمه وجوره عليكم وعلى اشياعكم برئت الى  
الله واليكم منهم واتقرب الى الله ثم اليكم بموالاتكم وموالات  
وليكم والبراءة من أعداءكم والناصبين لكم الحرب والبراءة من  
اشياعهم واتباعهم، انى سلم لمن سالمكم و حرب لمن حاربكم  
موال (١) لمن والاكم معاد (٢) لمن عاداكم، فاسئل الله الذى اكرمنى

-----  
(١) ولى (خ ل).

(٢) عدو (خ ل).

بمعرفتكم ومعرفة أولياءكم ورزقني البراءة من اعداءكم أن يجعلني معكم في الدنيا والاخرة، وأسأله أن يبلغني المقام المحمود لكم عند الله، وأن يرزقني طلب ثاركم مع امام مهدي ناطق لكم، وأسأل الله بحقكم وبالشأن الذي لكم عنده أن يعطيني بمصابي بكم أفضل ما أعطى مصابا بمصيبة، أقول انا لله وانا اليه راجعون، يا لها من مصيبة ما أعظمها وأعظم رزيتها في الاسلام وفي جميع السموات والارضين.

اللهم اجعلني في مقامى هذا ممن تناله منك صلوات ورحمة ومغفرة، اللهم اجعل محياى محيا محمد وآل محمد ومماتى ممات محمد وآل محمد اللهم ان هذا يوم تنزل فيه اللعنة على آل زياد وآل امية وابن آكلة الاكباد اللعين بن اللعين على لسان نبيك في كل موطن وموقف وقف فيه نبيك صلى الله عليه وآله، وعلى يزيد بن معاوية اللعنة أبد الابدين، اللهم فضاعف عليهم اللعنة أبدا لقتلهم الحسين عليه السلام انى أتقرب اليك في هذا اليوم في موقفى هذا وايام حيوتى بالبراءة منهم وباللعن عليهم وبالموالاة لنبيك وأهل بيت نبيك صلى الله عليه وآله.

ثم تقول مائة مرة:

اللهم العن أول ظالم ظلم حق محمد وآل محمد وآخر تابع له على ذلك، اللهم العن العصاة التى جاهدت (حاربت خ ل)

الحسين وتابعت أعدائه على قتله وقتل انصاره اللهم عنهم جميعا.  
ثم قال مائة مرة:

السلام عليك يا أبا عبد الله وعلى الارواح التي حلت بفناءك  
عليكم منى سلام الله أبدا ما بقيت وبقي الليل والنهار، ولا يجعله الله  
آخر العهد من زيارتكم، السلام على الحسين بن علي وعلى علي ابن  
الحسين وعلى أصحاب الحسين صلوات الله عليهم اجمعين.  
ثم تقول مرة واحدة:

اللهم خص اول ظالم ظلم آل نبيك باللعن ثم العن اعداء آل  
محمد من الاولين والآخرين، اللهم العن يزيد وأباه والعن عبيد الله  
ابن زياد و آل مروان وبنى امية قاطبة الى يوم القيمة.  
ثم تسجد سجدة تقول فيها:

اللهم لك الحمد حمد الشاكرين على مصابهم الحمد لله على  
عظيم رزيتي فيهم، اللهم ارزقني شفاعة الحسين يوم الورود وثبت لي  
قدم صدق عندك مع الحسين وأصحابه الذين بذلوا مهجتهم دون  
الحسين صلى الله عليه.

بعد از نقل زیارت مگوید: قال أبو جعفر عليه السلام يا علقمة ان استطعت أن  
تزوره في كل يوم بهذه الزيارة من دهرك فافعل فلك ثواب جميع ذلك انشاء الله.  
ونصوصيت اين عبارت در عموم بجهت لفظ " من دهرك " أقوى از نصوصيت  
عبارت (مصباح) است، وتتمه خبر مذکور در (مصباح) در (كامل الزيارة) نقل

نشده، و از این اختلافات که در صدر حدیث شنیدی، و بعضی آنها را در حاشیه زیارت ثبت کردم معلوم میشود که عبارت (بحار الانوار) (۱) که بعد از ذکر سند (مصباح) که بعد از نقل عبارة (کامل الزیارة) آورده و گفته: " و ساق الحدیث نحو مما مر " خالی از مسامحه منخله بفهم روایت نیست.

بالجمله چون بر متن و سند حدیث شریف کما هو حقه اطلاع یافتی ما در این باب در دو مقصد گفتگو داریم:

مقصد اول: در سند حدیث شریف و کلام در او در دو فصل است:

#### فصل اول

در تعریف حال آحاد رواة این حدیث، و بیان حال او بحسب اصطلاح، و از جهت اعتبار و ضعف است.

اما روایت شیخ تفصیل او چنان است که: شیخ علیه الرحمة از محمد بن اسماعیل نقل کرده، و معلوم است که این اسلوب نقل از کتاب او است، و کتب در آن زمان قطعی یا اطمینانی بوده، و واسطه محض اتصال سند ذکر مشد، - (پس اگر طریق ضعیف هم باشد با صاحب کتاب ضرری ندارد) - (۲) ولی در این مقام محتاج به این تقریب نیستیم، چه طریق شیخ رحمه الله به محمد بن اسماعیل صحیح است به تصریح علامه و غیر او، بلکه حاجت به تأمل ندارد، چه شیخ از مفید نقل میکنند، و او از صدوق، و او از پدرش، و او از احمد بن محمد بن عیسی، و از از محمد بن اسماعیل، و این طبقه همه اکابر مشایخ امامیه باشند

(۱) ج ۹۸ / ۲۹۴ ط بیروت.

(۲) پس اگر طریق تا صاحب کتاب ضعیف هم باشد ضرری ندارد.



که متوان دعوی قطع در روایت هر يك كرد، و محمد بن اسماعیل خود از اجله ثقات است، و شیعه بر جلالت قدر و عظمت شأن او متفق اند، و البته نقل چون اوئی از کسی دلیل اعتماد است.

از صالح که مروی عنه او است، و صالح بن عقبه - بضم عین و سکون قاف - ابن قیس بن سمعان - بفتح سین مهملة - نجاشی در رجال خود وی را ذکر کرده و گفته:

"قیل: انه روی عن ابی عبد الله علیه السلام" و ذکر نجاشی چنانچه در محل خودش تحقیق کرده ایم دلیل امامیت است، چه این کتاب را در تعداد اسماء مصنفین شیعه نوشته، و هم ملتزم شده که هر که قدحی داشته باشد خواه در ترجمه خودش و خواه در جای دیگر متعرض شود، و چون متعرض نشده معلوم میشود که او سالم از مذمت بوده، و این نوع مدحی برای او خواهد بود. و از این جهت شیخ فاضل تقی الدین حسن بن داود رحمه الله در بسیاری از جاها که چنین است نسبت مدح به نجاشی مدهد، و بی خبران اعتراض میکنند که در کلام او چنین چیزی نیست، و تفصیل این مطالب را صنا دید صناعت در محل خود نوشته اند، و این بی بضاعت در حاشیه رجال نجاشی مواضع این استفادات را به اشارات وافیه بیان اجمالی کرده ام.

و شیخ در (فهرست) او را ذکر کرده و گفته: "له کتاب" و این خود نیز شهادت بر استقامت مذهب است، چه شیخ نیز ملتزم به ذکر علمای امامیه است مگر آنجاها که تصریح به خلاف کند، و اثبات کتاب نیز خالی از مدحی نیست، و علامه در حق او فرموده: "کذب غال لا یلتفت الیه" و محققین این فن مثل محقق مجلسی اول، و استاد اعظم چنین استفاده کرده اند که این قدح از ابن غضایری است، چه غالب در حال (خلاصه) اینست که در جرح و تعدیل متابعت

اصول خمسة رجالیه فرموده که:

۱ - رجال شیخ رحمه الله.

۲ - وفهرست.

۳ - ورجال ابن غضایری.

۴ - ورجال نجاشی رحمه الله.

۵ - ورجال کشی (ره) باشد، و تعدیل و تفسیق استقلالی در آن کتاب کم به نظر آمده، و عادت ابن غضایری و قیعه در ثقات و قدح در عدول بوده، و نسبت غلو به او به جهت روایات متضمنه مدایح اهل بیت علیهم السلام بوده، و ظاهر نجاشی

چنان چه تمهیدا اشاره کردیم عدم صحت این قدح است، و روایت محمد بن اسماعیل و محمد بن الحسین بن أبی الخطاب دلیل اعتماد است، و ظاهر صدوق نیز اعتماد کتاب او است لهذا مشایخ ثلثه (۱) که مدار فقهند به اخبار او عمل کرده اند،

پس اصح و اقوی اینکه خبر از طرف او معیوب نشود.

و پدر او عقبه بن قیس از اصحاب صادق علیه السلام بوده، و شیخ مفید و ابن شهر آشوب در "معالم العلماء" کلیه اصحاب حضرت صادق علیه السلام را توثیق کرده اند، و اگر روایت صالح نیز از حضرت صادق علیه السلام معلوم شود دلیل وثاقت او خواهد بود، و استقامت مذهب وی از همین روایت معلوم است.

بالجمله خبر بنابر طریق شیخ تا اینجا مردد است بین حسن یا صحت بنابر طریقه متأخرین، و بنابر اصطلاح سابقین که مطلق خبر موثوق الصدور را صحیح مگویند البته صحیح است، و بنابر طریقه ما که در اصطلاح متابعت متأخرین کرده ایم، و در حجیت متابعت متقدمین البته حجت است، اگر چه اسم صحیح نداشته باشد.

---

(۱) صدوق، مفید، شیخ.

اینها همه با قطع نظر از ذیل حدیث است که امر در او اسهل است چه در ذیل حدیث محمد بن اسمعیل حدیث را از سیف بن عمیره بفتح عین مهمله روایت کرده، و او از علقمه، و ظاهر روایت اینست که علقمه نیز حاضر بوده و کلام را شنیده و استدعای تعلیم دعا کرده، با اینکه محل حاجت ما همان جای نقل علقمه است.

وسیف را شیخ در (فهرست) ونجاشی و علامه در (خلاصه) تصریح به وثاقت کرده اند، ونجاشی در حق او گفته " له کتاب یرویه جماعات من أصحابنا " و این مدح عظیمی است، و هیچ کس قدحی در او نکرده جز آبی در محکی (کشف الرموز) که طعن بر وی زده و گفته: " مطعون فیه ملعون " و مستند قول او علی الظاهر نسبت ابن شهر آشوب است او را به وقف، و از این جهت شهید فرموده: " و ربما ضعف بعضهم سیفا، والصحیح انه ثقة " و کلام ابن شهر آشوب علاوه بر آنکه موافقی ندارد مخالف صریح (فهرست) و نجاشی است، و البته قول ایشان مقدم است، و طعن (کاشف الرموز) چنانچه اشاره کردیم به اخذ از ابن شهر آشوب است، بضمیمه " عدم حجیت موثق " و بر فرض که ما تقدیم کنیم قول ابن شهر آشوب را شهادت مشایخ مثل شیخ ونجاشی و علامه و شهید به وثاقت او باقی است، و ما مستوفی در محل خود حجیت اخبار موثقه را بر منصفه ثبوت جلوه داده ایم.

أما علقمة بن محمد: شیخ او را در کتاب (رجال) از اصحاب باقر و صادق علیهما السلام

شمرده " وأسند عنه " گفته، و به مذهب جماعتی این عبارت مفید مدح است، اگر چه محل تأمل است، و شیخ کشی مناظره ای از او با زید بن علی نقل کرده که دلالت بر بصیرت و حسن حال او دارد، و از ذیل همین روایت معلوم میشود که جلالت شأن او به حدی بوده که روایت نکردن او معارض روایت صفوان

بوده، و احتمال عدم حفظ یا اسقاط عمدی در او نمرفت، و صفوان نیز تقریر کرده معتذر بوجه دیگر شده، و بیان صدور حدیث را در موضع دیگر کرده که مشتمل بر دعا بوده.

خلاصه آنکه ظاهر کلام سیف و صفوان آنست که شرایط روایت فی نفسه در علقمه موجود بوده و این یا تعدیل است و یا مدحی بزرگ، و بنابر عموم شهادت شیخ مفید و ابن شهر آشوب ثقه خواهد بود، پس خبر از این جهت نیز یا صحیح است یا حسن، اگر اخذ به ظاهر شهادت مذکوره نکنیم چنانچه ظاهر اینست که علماء این عموم را از اسباب توثیق ندانند، و شرح این مطلب و وظیفه مفصلات است، و به هر صورت علی الصحیح حجت خواهد بود.

و در ذیل حدیث نیز طریق دیگری است که شیخ (ره) از محمد بن خالد طیالسی - بکسر اللام منسوب الی الطیالسة جمع الطیلسان لیبعه لها - روایت کرده و طریق شیخ رحمه الله به او که در (فهرست) مذکور است صحیح است و خود از اصحاب کاظم علیه السلام، و در (فهرست) و (رجال نجاشی) مذکور است

و قدحی از او شنیده نشده، بلکه صاحب کتاب و نوادریست، پس امامی ممدوح است، و علی بن حسن بن فضال و محمد بن علی بن محبوب و جماعتی از اجله از او روایت کرده اند که دلیل غایت اعتماد و استناد است. و شیخ در کتاب (رجال) گفته: " روی عنه حمید أصولا کثیرة " و این نیز مدحی جلیل است (مدحی است جلیل).

و از مجموع این امارات ظن به عدالت او برای ممارس علم رجال حاصل میشود، و از آنجا که فرموده " قال سیف بن عمیره " اگر حدیث دیگری باشد که صحیح بالاتفاق است، چه طریق شیخ به سیف معلوم الصحة است، و حال صفوان و جلالت شأن ان حاجت به تنبیه ندارد، و اگر ذیل همین حدیث باشد و از تتمه

روایت محمد بن خالد باشد چنانچه ظاهر اوست حکمش از آنچه گذشت ظاهر میشود که ظاهرا صحیح باشد، وبعیدا احتمال مرود که حسن باشد. حاصل سخن آنکه این روایت صدرا و ذیلا در این موضع از (مصباح) به سه طریق نقل شده که از ملاحظه مجموع آنها البته محدث خبیر و فقیه بصیر در دعوی قطع بصدور معذور است.

اما روایت (کامل الزیارة) مشتمل بر دو سند است:

یکی روایت حکیم بن داود بن حکیم از محمد بن موسی از محمد بن خالد الطیالسی، و این سند اگر چه ضعیف است به اشتمال بر محمد بن موسی که علی الظاهر ضعیف است، و حکیم بن داود فعلا نزد این بنده مجهول الحال است، ولی ظاهر به ظهور قوی معتمد اینست که ذکر طریق برای اتصال سند است، و روایت از کتاب اخذ شده، چنانچه ظاهر عبارة شیخ رحمه الله این است که کتاب محمد بن خالد نزد او موجود بوده، بلکه صریح عبارت (فهرست) است، و غالب الظن من بنده چنان است که نزد ابن قولویه نیز بوده، و این استظهاری است که مهره فن غالبا از دعوی قطع به او مضایقه ندارند، و حال محمد ابن خالد و سیف بن عمیره و صالح بن عقبه و محمد بن علقمه معلوم شد. و سند دیگر ابتداء کرده به محمد بن اسماعیل که از جهت تواتر کتاب او سند را حذف کرده، و عبارت او که گفته " و محمد بن اسمعیل " نه چنان است که عطف باشد بر علقمه بن محمد و جزء سند سابق شود چنانچه بعضی از اکابر توهّم کرده اند، بلکه عطف بر حکیم بن داود بن حکیم و استیناف سند است، و تواند که بود عطف باشد بر محمد بن خالد، و حکیم بن داود و محمد بن موسی طریق ابن قولویه به محمد بن اسماعیل هم باشند، و علی ای تقدیر هر متأمل با بصیرت قطع میکند به فساد احتمال سابق به اندک التفات، بلکه در نظره اولی تردیدی

حاصل نخواهد شد، و حال صالح بن عقبه مذکور شد.  
و مالك جهني از اصحاب باقر و صادق عليهما السلام است، و در مدح جناب باقر  
عليه السلام آيياتي گفته كه در (ارشاد) نقل کرده وهي هذه:  
اذا طلب الناس علم القرآن \* كانت قریش عليه عيالا  
وان قيل اين ابن بنت النبي \* نلت بذاك فروعاً طوالا  
نجوم تهلل للمدلجين \* جبال توازن علما جبالا  
و در (كافي) بسند صحيح على الصحيح از او نقل کرده كه باقر علوم النبيين  
عليه السلام به او فرموده:

" أنتم شيعتنا، ألا ترى أنك تفرط في أمرنا، أنه لا يقدر على صفة الله، فكما  
لا يقدر على صفة الله، كذلك لا يقدر على صفتنا، وكما لا يقدر على صفتنا كذلك لا  
يقدر على صفة المؤمن، ان المؤمن ليلقى المؤمن فيصافحه فلا يزال الله ينظر  
اليهما والذنوب تتحات عن وجوههما، كما يتحات الورق عن الشجر حتى  
يفترقا، فكيف يقدر على صفة من هو كذلك " (١).

و اين خبر مشتمل مدح جليلي است، چه وصف به شيعه در لسان أئمه  
عليهم السلام با اخبار كثيره در مدح شيعه صد مرتبه از عدالت بالاتر است، و در  
طريق او اگر چه محمد بن عيسى عبيدي است از يونس، و بعضی علما در او  
تأمل کرده اند، ولي بنحور اوفى در مواضعي ما اثبات کرده ايم عدالت و جلالت  
او را، و جمعی از اكابر شهادت داده اند نیز به وثاقت وی:  
نجاشي در (رجال) گفته " ثقة عين كثير الرواية حسن التصانيف " و در رد  
صدوق عليه الرحمة كه فرموده: آنچه محمد بن عيسى يك تنه از يونس روايت

---

(١) كافي ج ٢ ص ١٨٠ حديث ٦ على بن ابراهيم، عن محمد بن عيسى، عن يونس، عن  
يحيى الحلبي عن مالك الجهني قال قال لي أبو جعفر...

کند درست نیست. مگوید: من أصحاب را دیدم، و این اشاره به اجماع است که انکار مکردند بر ابن بابویه و مگفتند " من مثل أبي جعفر " و فضل بن شاذان در حق او مگفت " ليس في أقرانه مثله " .

و کشی در ترجمه محمد بن سنان تصریح به عدالت او کرده، و ما در رساله (اصابة) تأسیس کرده ایم که جمیع آنچه در (اختیار) است مختار شیخ است، پس شیخ نیز موافق است، و تضعیف (فهرست) به موافقت ابن بابویه قدس الله سره واقع شده.

و در (رساله أبو غالب) در حال آل أعین مذکور است که بلا واسطه با امام زمان (أرواحنا له الفداء) مکاتبه داشته، و توقیعات کریمه برای وی شرف صدور ارزانی داشته، و این کشف از مقامی رفیع و مرامی منیع دارد، و قدح ابن بابویه به جهت ضعف در نفس راوی نیست، بلکه علی الظاهر به جهت تشکیک ابن الولید است در اجازه به صغیر، و این وجهی ندارد چه بلوغ در راوی در حال روایت معتبر است نه در حال تحمل، بر فرض تسلیم، اتفاق اصحاب بر خلاف او کافی است، و شهادت کشی که ما یافتیم بعون الله تعالی و عبارت رساله أبو غالب به تفصیلی که در محلش نقل کرده ام، و توثیق نجاشی رفع اشکال از مسأله میکند، لهذا جماعتی از اکابر محققین جازم به عدالت و وثاقت او شده اند. و اشمال سند بر خود مالك ضرر ندارد، چه در خبر یونس بن عبد الرحمن رضی الله عنه واقع است، و مقتضای قاعده اجماع عصابه صحت حدیثی است که سندش تا او صحیح باشد، و این عبارت اگر دلیل عدالت جمیع مروی عنه نباشد دلیل صحت قدمائیه خبر هست، به تحقیقی که بر وجه اتم و اوفی در رساله (اصابة في قاعدة اجماع العصابة) وجوه و ادله و امارات او را ذکر کرده ام، پس سند از این جهت صحیح است و محل مناقشه نیست.

و خبری دیگر نیز در (روضه کافی) (۱) از عبد الله بن مسکان که از اصحاب اجماع است از او نقل کرده که دلالت بر علو مرتبه او دارد، و از مجموع این امارات عدالت و جلالت او أظهر من قرن الغزاله است، علاوه بر اینکه روایت ابن مسکان و یونس خود اماره مدح است، و ابن ابی عمیر که از غیر ثقات نقل نمکند از او روایت کرده، و این خود دلیل مستقلی است بر عدالت او چنانچه جماعتی از اساطین بنابراین گذاشته‌اند، و هم در رساله مذکوره مشروحا ما بیان کرده ایم، و نظر به آنچه گفته‌ایم علامه و شهید "قدس سرهما" در کتاب مواریث حکم به صحت حدیث او کرده اند.

بالجمله حدیث به طریق ثانی حسن است، چه حسن حال صالح بن عقبه را اجمالا بیان کردیم، و محصل این فصل آنست که صدر این حدیث مبارك را چند نفر از اصحاب باقر و صادق "علیهما السلام" نقل کرده اند: عقبه بن قیس و علقمة ابن محمد، و مالک جهنی، و متن زیارت شریفه را علقمه از حضرت باقر علیه السلام نقل کرده، و صفوان از حضرت صادق علیه السلام به سندی که وصف او را شنیدی، و در

کتب معتمده معتبره متکرر الورد است.

و دعای آخر را صفوان روایت کرده، و این که مشهور شده به دعای علقمه و جهی ندارد و غلط است، بالجمله اعتبار سند روایت محل شك نیست، و عمل شیعه در تمادی اعصار و تطاول ایام به این روایت بوده، و او را از اُوراد لازمه و اذکار دائمه خود غالباً قرار داده اند، و از انضمام این قراین مقطوع الصدور است، با وجود اینکه بعضی سندهای او صحیح و بعضی دیگر حسن است، و فی الجملة در وثاقت سند او بر مشرب تحقیق به هیچ وجه جای تأمل نیست لهذا احدی از علما در این جهت سخنی نگفته‌اند و تأملی نکرده اند.

(۱) ص ۱۴۶ حدیث ۱۲۲.



## فصل دوم

در تعرض کلام علامه مجلسی " علیه الرحمة " در این باب که ناچار باید تنبیه بر او کرد لهذا مگوئیم: در (زاد المعاد) مفرماید:

اما زیارت مشهور آن حضرت شیخ طوسی وابن قولویه و غیرهم روایت کرده اند از سیف بن عمیره و صالح بن عقبه، و هر دو از محمد بن اسماعیل و علقمة بن محمد الحضرمی، و هر دو از مالک جهنی که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود و حدیث (کامل الزيارة) را ترجمه میکند تا منتهی شود به حدیث محمد بن خالد طیالسی او را نیز نقل میکند، و بعد از دعای مذکور حدیث سیف بن عمیره را نیز ترجمه مفرماید، و قریب به این است عبارت (تحفة الزائر).

و ظاهر کلام آنست که مجموع کلام مشترك بین شیخ وابن قولویه است، و در این کلام چند وجه از مناقشه است که بهیچ وجه شایسته مقام آن علامه نامدار و محدث بزرگوار نیست. ولی به حکم اینکه خدای تعالی فرموده " وألحق أحق أن يتبع " محض تنبیه غافلین و توضیح صواب باید ذکر کرد و جمله از این مناقشات اولاً به نظر ابن بضاعت رسیده، من بعد در کلام سید أجل اعظم حجة الفرقه سید الطائفة الحاج " سید محمد باقر الرشتی الاصفهانی " - قدس سره - دیده شد (۱) ونعم الوفاق، و پاره ای از کلام آن علامه بزرگوار استفاده شد والله الموفق.

---

(۱) این بحث از مرحوم آية الله شفتی در جواب سؤالی که از ایشان نسبت به زیارت عاشوراء شده آمده است، و در مجموعه " الاسئلة والاجوبة " ایشان صفحه ۲۵ - ۴۱ طبع شده.

### مناقشه اولی

اینکه سیف بن عمیره و صالح بن عقبه که بحسب روایت (مصباح) محمد ابن اسماعیل از ایشان روایت کرده در این حدیث راوی محمد بن اسماعیل قرار داده، و این فقره علاوه بر اینکه خلاف واقع است چه عبارت (مصباح) و (کامل الزیارة) نص اند در روایت محمد بن اسماعیل از صالح، و ذیل عبارت (مصباح) صریح است در اینکه محمد بن اسماعیل از سیف و صالح روایت کرده، و این به غایت عجیب است، با رعایت طبقات منافی است، چه سیف و صالح اقدم واسن اند از محمد بن اسماعیل، چه آنها از اصحاب صادق و کاظم اند و او از اصحاب کاظم و رضا و جواد، و مأنوس و متعارف روایت اصغر است از اکابر

نه عکس، اگر چه ممکن است، ولی ظنون رجالیه که تمییز مشترکات به آنها میشود غالب از این قبیل است، و خصوص این بسیار بعید است، و بر فرض عدم تسلیم همان وجه اول کافی و مغنی است.  
مناقشه ثانیه:

اینکه فرموده هر دو از مالک جهنی مقتضی اینست که محمد بن اسماعیل از مالک روایت کرده باشد، و این خلاف واقع است چه در روایت (مصباح) و (کامل الزیارة) محمد بن اسماعیل از صالح راوی بود، و در هیچ کتابی چیزی به نظر نرسیده که موجب توهم این شود.  
علاوه بر اینکه رعایت طبقات و نظر در حال روایت مقتضی جزم بفساد این احتمال است چه شیخ - قدس نفسه - در حق مالک فرموده که او در حیاة حضرت

صادق علیه السلام وفات کرد، و محمد بن اسماعیل را احدی از اصحاب صادق علیه السلام نشمرده، بلکه از فتیان و اصاغر اصحاب کاظم علیه السلام بوده و اواخر آن حضرت را ادراک کرده، و تا زمان حضرت جواد علیه السلام بوده، از این جهت گفتیم روایت صالح از او بعید است.  
مناقشه ثالثه:

آنکه روایت را به این سند نسبت به شیخ وابن قولویه هر دو داده، و ما سابقا عبارت هر دو را مفصلا نقل کردیم، و معلوم شد که روایت شیخ از محمد ابن اسماعیل از صالح بن عقبه است که او از پدرش عقبه روایت کرده. و در عبارت شیخ چه آنچه در (مصباح) موجود است و چه آنچه خود این محدث تحریر در (بحار) (۱) روایت فرموده ابدا ذکر از مالک نشده.  
مناقشه اربعه:

آنکه علقمه روایت را بی واسطه از حضرت باقر نقل کرده چنانچه در (مصباح) و (کامل الزیارة) مذکور است و عبارت را نقل کرده ایم، و در جائی دیده نشده که روایت علقمه بتوسط مالک باشد، و گویا مبدء این توهم آنست که سابقا به فساد

او اشارتی کردیم که لفظ محمد بن اسماعیل که استیناف سند است در (کامل الزیارة) عطف بر علقمة بن محمد گرفته، و به این ملاحظه سیف و صالح را راوی از محمد بن اسماعیل قرار داده، با اینکه دانستی که یا عطف بر حکیم بن داود علی أبعد الوجهین، یا عطف بر محمد بن خالد که أظهر فعلا در نظر اوست. و از جمله غرایب اینکه در ذیل حدیث سیف بن عمیره تصریح کرده که این

-----  
(۱) بحار الانوار ج ۹۸ / ۲۹۳ ط بیروت.

خبر را علقمه بلا واسطه از حضرت باقر روایت کرده، و خود این علامه محدث ترجمه این عبارت را فرموده، و اصل را در هر دو کتاب ملاحظه کرده اجمالا، و تفصیلا در (بحار) حکایت کرده، با وجود این علقمه را راوی از مالک فرموده با اینکه خود علقمه نیز مگوید: "قلت لابی جعفر" و با این تصریح احتمال حذف واسطه متمشی نیست.

مناقشه خامسه:

اینکه ظاهر کلام این است که محمد بن اسماعیل و علقمة بن محمد معاصر و مقارن بوده اند که از يك نفر روایت کرده اند، و دانستی سابقا که علقمه از اصحاب صادقین علیهما السلام بوده، و محمد بن اسماعیل از اصحاب کاظم و رضا و جواد علیهم السلام، و اتحاد ایشان در طبقه و معاصرتشان در میزان اعتبار سنجیده نیاید.

مناقشه سادسه:

نسبت داده این روایت را به این سند مذکور به غیر شیخ وابن قولویه نیز، و در هیچ کتابی از کتب شیعه ندیده شده و نه شنیده که این سند مذکور شده باشد، چه دانستی که به هیچ وجه در راوی صحت مسرحی ندارد، و اول کسی که این اشتباه کرده خود آن مرحوم است، و در کتب دیگر آنچه دیده شده زیارت را از علقمه روایت کرده اند یا بطریق شیخ یا بطریق ابن قولویه یا مرسلا.

مناقشه سابعه:

آنکه نسبت داده به شیخ که روایت (مصباح) آنست که ثواب زیارت روز عاشوراء ثواب دو هزار هزار حج است، و هکذا، و در ذیل عبارت ثواب زیارت

بعید هزار هزار حج، با اینکه ثواب مذکور در (مصباح) دو هزار است و هزار، و این روایت (کامل الزیارة) است، و قریب به این اشتباه چنانچه سابقاً ذکر شد در (بحار) واقع شده.

مناقشه ثامنه:

آنکه در ذیل حدیث علقمه ترجمه را چنین کرده: که ای علقمه هرگاه به کنی آن دو رکعت نماز را بعد از آنکه اشاره کنی به جانب آن حضرت به سلام و گفته باشی بعد از اشاره و نماز این قول را که مذکور خواهد شد پس دعا کرده خواهی بود، و این ترجمه عبارت (کامل الزیارة) است، با اینکه عبارتی در حدیث نیست که مقابل کلمه‌ای که مذکور خواهد شد باشد، و عبارت شیخ را شنیدی و ترجمه او را دیدی و فرق بین او و کلام (کامل الزیارة) بسیار است. بلکه چنانچه بیاید ظاهر اینست که لفظ بعد الکرعتین در (کامل الزیارة) تصحیف بعد التکبیر است، و این اختلاف معرکه آراء فقهاء شده، چگونه جایز است برای محدث امین که نسبت بدهد این کلام را به شیخ، با اینکه عین و اثری از او در کلام شیخ نیست، و البته این مثل سایر فقرات از قلم شریف سهوا واقع شده.

مناقشه ناسعه:

اینکه روایت محمد بن خالد طیالسی را که بعد از نقل زیارت در (مصباح) وارده شده به ابن قولویه نسبت داده، با اینکه ابداً ذکر از این دعا و از این خبر در (کامل الزیارة) نیست.

مناقشه عاشره:

اینکه روایت صفوان را نیز به ابن قولویه نسبت داده با اینکه عینی و اثری از او در کتاب (کامل الزیارة) نیست و خود در (بحار) ملتفت است، و صدر حدیث را از (کامل الزیارة) نقل کرده، و این دو ذیل را نسبت به شیخ داده. و این جمله ده مناقشه است که بعد از تأمل دوازده میشود، چه هر يك از دو مناقشه اولی و ثانیه مشتمل بر دو جهت بحث اند یکی مخالفت واقع، و دیگری مخالفت طبقات، علاوه بر آنچه در خصوصیات و جزئیات کلام است از متابعت نسخه (کامل الزیارة) و نسبت به شیخ یا به عکس که قابل تعرض نیست، و از ملاحظه ترجمه ما و مراجعه به (زاد المعاد) و تأمل متن خبر و ملاحظه مواضع اختلاف که در حاشیه اشاره کرده ام معلوم میشود، و وقوع این گونه اشتباهات از امثال این اکابر به جهت این است که کسی اعتقاد عصمت در حق ایشان نکند، و قرائح جامد و اذهان واقف نشوند، و هر کسی به حکم آن که گفته اند:

لكل مجتهد حظ من الطلب \* فاسبق بعزمك سير الانجم الشهب  
بذل جهد و استفراغ وسع کند، و خلع ربقه تقلید کرده، با قدم تأمل و تحقیق در وادی حل مشکلات پا بگذارد و از خدای تعالی مدد بخواهد، و از ائمه معاونت بجوید که البته مایوس و بی نصیب بر نخواهد گشت، والله الموفق وهو العاصم.  
مقصد ثانی

در فقه حدیث و ذکر احتمالات او، و تحقیق حق در کیفیت عمل به این زیارت و بعض فوائد متعلقه به این زیارت متنا و حکما و فضلا، و چون قانون تعلیم و طریقه القاء مقتضی آن است که بر ذهن ساده و فهم فارغ نخست حق صراح و صدق قراح عرضه شود تا نیک متمکن و درست با موقع افتد کما قیل:

أتاني هواها قبل أن أعرف الهوى \* فصادف قلبا فارغا فتمكنا  
چه اگر باطل اولاً یاد شود بسا باشد که در قلب جای گیر شود، و برهان  
متأخر اثر او را چنان که باید دفع ننماید، و مثال این صفحه بیضا است که اولاً  
بر وی چیزی به نویسند و محو کنند که البته بعد از محو به رونق نخست و صفای  
اول باقی نخواهد بود چنانچه گفته‌اند:

ای برادر مزرع ناکشته باش \* کاغذ اسپید نا به نوشته باش  
لهذا ما ابتدا ممکنیم به احتمالی که مرضی و مختار است، از آن پس سایر  
احتمالات را با نقود و ردود موجهه به تفصیل بر وجهی که رفع شك و کشف غطا  
کند متعرض شویم، و قبل از شروع باید دانست که در فهم این خبر اختلافات  
فاحشه و مشاجرات فاشیه بین علماء عظام و فقهاء کرام واقع شده، و منشأ خلاف  
غالباً اختلاف نسخه (مصباح) و (کامل الزیارة) است، و بعضی وجوه دیگر که  
ان شاء الله مشروحا مذکور میشود، و محتملات خبر شریف چه قائلی داشته باشد  
یا محض احتمال باشد که بعضی علماء ذکر کرده اند اگر چه قائل نشده اند یا  
حکایت

از کسی نکرده اند و جوهی است:

وجه اول:

اینکه در صحرائی یا بام بلندی برآیند و تکبیر بگویند و اشاره به قبر مقدس  
سید الشهداء بکنند و زیارت را بخوانند و صد مرتبه لعن و صد مرتبه سلام و دعای  
" اللهم خص... " و دعای سجده بخوانند و دو رکعت نماز کنند، بلکه میشود  
گفت اگر تکبیر هم نگویند ضرر ندارد، بنابر اینکه تکبیر و صعود سطح یا رفتن  
در صحراء و اشاره به قبر مقدس از آداب این عمل است نه از قوام او، بلکه  
محقق متحبر آقا محمد علی کرمانشاهانی قدس سره در (مقامع) فرموده در زیارت

از بعید جایز است متوجه به قبله شوند چنانچه جائز است متوجه به قبر شریف شوند، ولی این احتمال که عدم اعتبار این امور باشد خلاف ظاهر روایت است خصوصا اشاره و تکبیر که عمل مرکب از اوست و ثواب مترتب بر او، بلی احتمال سقوط صعود بر سطح یا خروج به صحراء بی وجهی نیست. و توضیح این وجه به نحوی که رفع غواشی اوهام و تسهیل مسالك افهام کند، آن است که ظاهر روایت چنان است که بعد از آنکه امام علیه السلام دستور العمل

روز عاشوراء را به مالك يا عقبه بن قيس داد که بر بام بلندی بر آی، یا به صحرائی برو، و اشاره کن، علقمة بن محمد نیز در آن وقت حاضر بود و استدعاء کرد دعائی مخصوص به او تعلیم شود که در وقت اشاره بخواند و اکتفاء به مطلق سلام نکرده باشد.

و امام در جواب او حاجت او را قرین نجاح فرموده، این دعا را که عبارت از زیارت عاشوراء باشد تعلیم کرد، و ظاهر است که در عمل سابق نماز بعد از

ایماء بوده و چون دعا را در حال ایماء استدعا کرده میشود که نماز را بعد از زیارت

باید خواند، و این قرینه واضحه و دلالت جلیه است بر مطلوب، چه اگر زیارت را بعد از نماز و ایماء بخوانند عملی مستقل شود، و ربطی به انجام مقصود علقمه نخواهد داشت، و شریعت سؤال و جواب و طریقه محاوره مقتضی آن نیست که سائل خواهش مطلبی کند و جواب از او ندهند نفیا و اثباتا، و مطلبی دیگر که بالمره اجنبی از مقصود او باشد بی تنبیه بر اجنبیت و مباینت بر وجهی که موهم ارتباط باشد در جواب بگویند، البته اگر این نوع کلام در لسان غیر امام دیده شود رکیک و مستهجن خواهد بود، تا چه رسد به کلام امام که امام کلام و مشرع فصاحت و ینوع محاسن است، تعالی شأنه عن ذلك علوا کبیرا. بنابراین لفظ او مأت در عبارت سؤال به معنی اراده ایماء است یا ایماء به معنی نفس توجه



و انصراف است به جانب قبر مقدس، اگر چه این تأویل ثانی در عبارت (مصباح) بعید است که در او مذکور است که " او مأت الیه من بعد البلاد بالتسلیم " و معلوم است که مراد ایماء به سلام است که محصل او اشاره و سلام کردن است، و نیز ظاهر است که علقمه به حسب سیاق و سباق خبر چنانچه اشاره کردیم دعای خاص برای زیارت خواسته، نه بعد از زیارت، و در اینجا دقیقه‌ای است که لفظ جواب را هم نص در مطلوب میکند، و این آن است که در بعضی نسخ (مصباح) و تمام نسخ (کامل الزیارة) " قلت " یا " فقل عند الایماء " است و در بعضی نسخ هم که " بعد الایماء " وارد شده اولاً و ثوق به صحت آنها نیست، و بر فرض صحت مراد بعد ارادة الایماء است، یا بعد التوجه به قرینه و جوب انطباق سؤال بر جواب.

و باید دانست که مراد از این ایماء اگر مطلق توجه و اشاره باشد خروج به صحرا و صعود بر سطح لازم نیست، و اگر اشاره به سؤال باشد چنانچه از تعریف بلام استفاده میشود، و سؤال مبنی بر دستور العمل سابق است - که مگوید چون من آن کار را که فرمودید کردم دعائی باید بخوانم البته لازم خواهد بود بر فرض لزوم - ظاهر اینست که خصوص صحراء را خاصیتی نباشد، بلکه مراد مکان واسع و فضای گشاده است هر چه باشد، و البته اولی واقرب به احراز واقع اعتبار این خصوصیت است، که یا بر بامی بلند واقع شود و یا در مکانی وسیع و از شواهد توجیهی که ما برای حدیث کرده ایم اینست که در نسخه (کامل الزیارة) چنین است:

" اذا أنت صلیت الرکعتین بعد أن تومی الیه و قلت عند الایماء هذا القول فانک اذا قلت ذلك فقد دعوت... " چه صریح این روایت آن است که اگر نماز کنی بعد از ایماء و در حال ایماء این کلام را بگوئی این ثواب را داری.

ولفظ " من بعد الركعتين " که در (کامل الزیارة) است اقرب آنست که به تحریف کتاب حادث شده باشد، و لفظ حدیث همان من بعد التکبیر است که در نسخ (مصباح) است، و متأمل بصیر و ناقد خبیر شك ندارد که این حدیث منقول در کتابین يك حدیث است، اگر چه مختلف نقل شده، و در متن و سند او بحسب اختلاف ناقل یا تعدد نقل یا اشتباه رواة تغییری دست داده، ولی ظن معتبر به اتحاد حدیث هست، و نسخ (مصباح) غالباً اصح از نسخ (کامل الزیارة) هستند، بلکه چنانچه بعض ناقدین گفته‌اند: کتاب (کامل الزیارة) از کتب مقروئه مسموعه معروضه بر مشایخ نیست، که در خصوصیات کلمات در صورت معارضه با نسخه (مصباح) که حرز علماء و تمیمه فقهاء بوده پهلو تواند زد و مکافئه تواند کرد، علاوه بر اینکه وجوه دیگر در ارجاع این کلمه بفقره عبارت (مصباح) بعداً خواهد مذکور شد.

بالجمله در عبارت (کامل الزیارة) معلوم است که جزاء شرط نیل مثوبات عظیم شده و شرط صلوة بعد از ایماء و دعا اعتبار شده، و این قرینه واضحه میشود برای عبارت (مصباح) که جزاء در آن عبارت هم " فانکه اذا قلت " خواهد بود، و لفظ " فقل " اگر چه به ظاهر قبل از تأمل متوهم میشود که او جزاء است، و بنابراین ظاهر میشود که دعاء بعد از نماز است، ولی متأمل در اطراف عبارت و ناظر در سابق و لاحق کلام شك نخواهد کرد که لفظ " فقل " توطئه جزاء است و حقیقت جزاء " فانک اذا قلت " است، چه نماز و ایماء سابقاً در صدر حدیث مذکور بود، و سؤال از صرف دعاء واقع شده، و ذکر این شرط محض احراز جمیع أجزاء و شرایط عمل است، و بعیداً محتمل است که مراد از " اذا أنت صلیت " اذا أنت أردت الصلاة باشد، و اگر چنین بود که اولاً باید ایماء کند و سلام کند و بعد نماز کند و زیارت، صحیح نبود که بفرماید " بعد الايماء " چه ظاهر

بعديت مقارنه است و با فصل صلاة بايد بعد الصلاة بگويند، و بنا بر نسخه " عند الايماء " که مطابق نسخه (کامل الزياره) است امر اظهر و خطب اسهل است (۱). و از شواهد جليه و ادله قطعيه اين توجيه فهم سيف بن عميره راوی جليل الشأن است که مناقب او را شنيدی چنانچه در ذيل حديث شيخ قدس سره بود که روايت کرده سيف که صفوان بعد از فراغ از زيارت امير المؤمنين عليه السلام متوجه

به قبر سيد الشهداء شد که در حرم مطهر پشت به قبله واقع مشود. و از حضرت صادق عليه السلام نقل کرد که زيارت سيد الشهداء در اينجا مستحب است آن وقت زيارت علقمه را خواند و دو رکعت نماز گذاشت و دعای " يا الله

(۱) و تواند بود که بر فرض تسليم تفضلي اراده وقوع زيارت بعد از صلاة به حمل تکبير در نسخه (مصباح) بر رکعتين که نسخه (کامل) است به ادعاء جواز استعمال تکبير بمعنی صلاة به جهت اينکه افتتاح صلاة است و از ارکان او، اگر چه اين دعوی قابل اصغاء نيست بگوئيم چون حال فعلي مخاطب بعد از قبر شريف بوده در مقام آداب زيارت اگر چه اراده عموم داشته ولی رعايت خصوصيت مقام و توجيه خطاب به کسی که فعلا متبلاي به بعد است حکم زيارت بعید را بيان کرده، و چون افضل برای بعید تقديم نماز زيارت است چنانچه از صحيحه هشام و صحيحه مرسله ابن أبي عمير و روايت سليمان ابن عيسى از پدرش که کليني و شيخ از حضرت صادق نقل کرده اند معلوم مشود که امر به تقديم صلاة زيارت در آنها فرموده نماز زيارت را در اين جا مقدم بيان فرموده. و مؤيد اين آن است که اول خبر نیز در أحكام بعید است، و در سؤال علقمه هم حال بعد مقدم، پس وجهه کلام به جانب بيان حال بعید خواهد بود، و ذکر قريب برای استطراد و تعليم است، و علی هذا در حال قرب تأخير معين، و در حال بعد بر قياس ساير زيارت تخيير است، و تقديم اولی است. و شايد مؤيد اين نیز باشد تعبير از توجه به قبر شريف به ايماء که اين فقره نسبت به قريب غير مانع است، و در اخبار آنچه دیده شده غالباً نسبت به بعید است، والله العالم بحقايق أحكامه (منه رحمه الله).

یا الله " را تا آخر تلاوت نمود، چه شك نیست که صفوان در آن مکان زیارت را اول خوانده و بعد نماز کرده.

وسیف گفته که خبر علقمه همین بود، و احتمال اینکه مراد از زیارت تمام این عمل باشد که مشتمل بر نماز باشد و نماز ثانی نماز دیگری است که برای وداع أمير المؤمنين علیه السلام خوانده، مقطوع الفساد است، چه علاوه بر اینکه اطلاق

لفظ زیارت و اراده عمل مرکب از نماز و دعا خلاف ظاهر است، و مجاز است، دو وجه است که موجب قطع خواهد شد:

یکی آنکه لفظ " فدعا " صریح است که مراد همان تلاوت زیارت و خواندن او است، و جایز نیست در طریقه تعبیر - ولا ینبئک مثل خبیر - که " دعا بالزیارة " بگویند و اراده نماز کنند.

دیگر آنکه اشاره کردیم که انصراف به جانب قبر سید الشهداء در حرم شریف مستلزم استدبار قبله است، و اگر آن عمل مشتمل بر صلاة بود لازم آید که نماز پشت به قبله شده باشد، و این ضروری الفساد است، چه از معلومات مذهب است که بدون عذر کسی پشت به قبله نماز مستحب را هم نخواهد کرد، و این مطلب

حاجت به بیان و استدلال ندارد، و چون عمل صفوان معلوم شد که چنین بوده، وسیف فهمیده که خبر علقمه نیز مفید این بود.

دلیل دیگر متولد شد که اوثق دلائل است، و آن این است که صفوان در ذیل روایت کرده از حضرت صادق علیه السلام همین عمل که خود کرده با آن ثواب ها که

شنیدی و یقیناً این دو عمل نیست.

پس بحمدالله وله المنه ثابت و معلوم شد که وجه حق که مدلول امارات حالیه و مقالیه است این احتمال است که ما ذکر کردیم، و از این جهت اکابر علماء نیز این احتمال را اختیار کرده اند، چنانچه از شیخ مفید قدس الله نفسه الزکیة

وأعلى رتبته العلية حکایت شده که در (مزار) دستور العمل تلاوت زیارت را چنین داده که اول زیارت را بخوانند با لعن و سلام و دعا، و بعد از او نماز کنند. و در یکی از کتب قدیمه (مزار) که از مصنفات بعضی قدماء علماء است و نسخه عتیقه از او دیده شده چنین ثبت است: " زیارة عاشوراء من قرب أو بعد ینبغی أن یزار الحسین صلوات الله علیه یوم عاشوراء بهذه زیارة وان حصنت فی مشهده صلی الله علیه فتصیر الیه وتقف علی قبره، وتجعل القبلة بین کتفیک، وتکبر الله تعالی وتزوره بهذه زیارة، وان كنت فی غیر مشهده فأبرز الی الصحراء أو اصعد الی سطح مرتفع فی دارک حيث كنت من البلاد وکبر الله الله واوم الی الحسین علیه السلام وقل بعد التکبیر ".

آنگاه زیارت را با اختلاف یسیر با نسختین مذکورتن ایراد کرده، که ما در فوائد خاتمه باب انشاء الله حکایت میکنیم، و بعد از او نیز مگوید: " ثم تصلی رکعتین... " الی آخر ما قال و این عبارت نص در مطلوب ما است اگر عین ألفاظ حدیث باشد، یا علقمه ثانیاً نقل به معنی کرده باشد که در مسألة فصل الخطاب و برهان قاطع است.

و اگر فهم خود مصنف باشد که ظاهر این است که از معاصرین صاحب (احتجاج) باشد که او از مشایخ ابن شهر آشوب است چه هر دو بلا واسطه از سید عالم عابد أبي جعفر مهدي بن أبي حرب الحسيني المرعشي روایت میکنند نیز مؤید مطلوب و شاهد مدعا است.

و همچنین است عبارت (منهاج الصلاح) آية الله العلامة ادام الله اکرامه که فرموده که مستحب است که زیارت شود امام حسین علیه السلام روز عاشوراء از دور

و نزدیک پس - مگوید: السلام عليك و تا آخر دعای سجده را که " بذلوا مهجهم دون الحسين " باشد نقل فرموده، و چون (منهاج) مختصر (مصباح) است

معلوم میشود که عمل را همین مقدار دانسته، و تکبیر و سایر لوازم را نیز از آداب و مستحب در مستحب شمرده که قوام عمل به آنها نیست. چنانچه غالب علمای محققین که اهل انتقاد و نظرند این گونه خصوصیات را در اشباه و نظایر این عمل از مستحبات حمل بر ادب میکنند، و شرط کمال میدانند.

و از این جهت ما در اول تقریر این وجه به تبعیت محققین تقویت عدم اعتبار این شرایط را کردیم، و ترك ذكر صلاة در کلام علامه به جهت آن است که در کلیه زیارات دو رکعت نماز مستحب است، و در این زیارت خصوصیتی نیست، و مثل این دو است عبارت محکیه از (مزار) شیخ معظم جلیل المنزلة " محمد بن المشهدی " رحمه الله که در نقل این زیارت اقتصار بر متن زیارت کرده مطابق نسخه (مصباح) و تکبیر و نماز و سایر لوازم را اسقاط کرده، و " شهید "

رضی الله عنه در محکی (مزار) خود فرموده از زیارات مخصوصه زیارت عاشورا است قبل از زوال شمس از دور یا نزدیک، پس اگر به خواهی که زیارت کنی حسین علیه السلام را در این روز ایماء کن به جانب او به سلام، و جهد و مبالغه کن در لعن بر کشندگان او و آنکه با او محاربت کرده، پس بگو وقت ایماء: " السلام عليك يا ابا عبد الله " و روایت را تا آخر دعای سجده ایراد فرموده پس از اتفاق افهام این طایفه از اکابر فقهای شیعه رضی الله عنهم که ملابست فهم معانی دقیقه، و ممارست حل الفاظ عویصه کتاب و سنت کرده اند بر آنچه ما استظهار کردیم، و قرائنی متعدده بر او ذکر نمودیم تواند بود که منصف غیر مغشوش الذهن جزم به این معنی نماید، و از اساطین فقهای عصر که این بی بضاعت بر مذاهب ایشان مطلع شده والد فحل محقق ما - جزاه الله عن العلم وأهله خیر الجزاء ووفاه من خزائن رحمته أوفر الانصبا - بر آنچه ما أولا ذکر

کردیم قولاً و عملاً استمرار داشت و اکنون سید أجل " استاد " دام ظلّه العالی بر این طریقه به رأی و رفتار مستقر است، و بر احتیاطات منسوبه به آن جناب به هیچ وجه عمل نمی فرماید.

تنبيه:

آن چه از حدیث شریف بر می آید کفایت مطلق تکبیر است، که به يك تکبیر نیز متحقق می شود، ولی چون در اخبار کثیره از ابواب زیارات اعتبار صد تکبیر شده، شاید بتواند فقیه متحسّد حدس بزند که صد تکبیر گفتن در اول کلیه زیارات مستحب است چنانچه از بعض فقهای معاصرین در کتاب (مزار) او حکایت شده، و در خصوص زیارت عاشورا کفعمی علیه الرحمة نیز تعیین صد تکبیر کرده، و شاید به همین جهت باشد یا از جای دیگر استفاده تعدد کرده، و به هر صورت خواندن صد تکبیر اولی و احوط است، و اگر زیاده از یکی را تا صدم به قصد قربت مطلقه بخواند البته اوفق و اوثق است، واللّه العالم به حقایق احکامه.

وجه ثانی:

- از احتمالات روایت که بعد از احتمال مذکور اقرب از سایر احتمالات است - آنکه اولاً توجه به قبر سید الشهداء کرده سلامی به هر لفظ که میخواهند بکنند، و لعن بر اعدای آن حضرت و قتله او، و دو رکعت نماز بکنند و زیارت عاشورا را بخوانند، تا آخر دعای سجده، و بعد از دعا نمازی بجای بیاورند (۱).

(۱) از افادات سید العلماء العاملین... آیه الله العظمی آقا میرزا سید محمد هاشم ابن الامام العلامة الحاج میرزا سید زین العابدین الموسوی الاصفهانی المتوفی سنه ۱۳۱۸ صاحب اصول آل الرسول و غیره من المصنفات وهو شقیق الامام العلامة المجتهد المجاهد المجدد آیه الله العظمی المیرزا سید محمد باقر الموسوی الاصفهانی المتوفی سنه ۱۳۱۳ صاحب کتاب روضات الجنات و غیره من المصنفات والمؤلفات قدس الله تعالی ارواحهم.

سؤال - کیفیت زیارت عاشوراء را مجملاً بیان فرمائید؟

جواب - اگر چه چند قسم زیارت مذکوره را میتوان نمود (به اعتقاد حقیر چنانچه در رساله علیحده مبسوطه با دلیل و دقت نظر نوشته‌ام) لکن قسمی از آن که حد وسط از آن باشد که صحیح است آنست که توجه نماید بجانب مرقد مطهر حضرت سید الشهداء علیه السلام و چند مرتبه هم که لااقل ده مرتبه باشد بگوید " اللهم العن قتلة الحسين عليه السلام " و چند مرتبه هم لااقل ده مرتبه باشد بگوید السلام عليك يا ابا عبد الله " و بعد دو رکعت نماز به صد نماز زیارت بجا آورد و بعد شروع کند زیارت مشهوره عاشوراء را بخواند با صد لعن و صد سلام که در آن میباشد و بعد از فراغ که سر از سجده بر مدارد دو رکعت نماز بجا آورد آن هم به قصد نماز زیارت، هرگاه چنین کند امید هست زیارت عاشوراء صحیحه کرده باشد و هر گاه دعاء صفوان را که مشهور بدعاء علقمه هست بعد از نماز

دویم بخواند موجب کمال زیارت او خواهد بود، لکن شرط صحت زیارت نیست.



و غایت آنچه بر این احتمال بشود استدلال کرد، آن است که بعضی از اجله علمای معاصرین - دام تأییده تقریب کرده اند که ظاهر عبارت (مصباح): " إذا أنت صليت الركعتين فقل... " این است که به حکم تأخر جزاء از شرط قرائت دعا بعد از صلاة باشد، و صریح در این معنی است روایت (کامل الزیارة) که گفته: " بعد الركعتين " .

ولی دانستی که صدر و ذیل خبر نصند در خلاف این معنی، چه صدر خبر متضمن فضل مطلق زیارت بود که نماز بعد از او است به تصریح خود خبر شریف و مکرر اشاره کردیم که تمنی علقمه تعلیم دعائی بود که در حال زیارت بخواند، و جواب منزل بر او است، و ظهور مقام مقدم بر ظهور کلام است به اتفاق عقلاء در وجوه استفاده و کیفیات فهم معانی، و دانستی که صفوان نماز را نیز در آخر خواند، و سیف از روایت علقمه هم او را فهمیده بود، و صفوان نیز فضل او را روایت کرد، و این جمله هر يك برهانی است قاطع در دفع این وجه به تفصیلی که به مراجعه آنچه که مذکور شد، البته واضح خواهد شد، و اعاده خالی از افاده است، و این که بعضی گمان کرده اند که مراد از " رکعتین " در نسخه (کامل الزیارة) تکبیر باشد، از باب تسمیه کل به اسم جزء تکلفی است فاسد، و تعسفی است بارد، بلکه اولی همان حمل بر غلط نسخه است، و عدم وثوق به صدور این لفظ از امام علیه السلام به این جهت، و البته با فرض عدم وثوق به صدور تا چه رسد بوثوق

بعدم صدور از حجیت نصیبی ندارد، ولی بر فرض صدور نیز باید تأویلی کرد چه ظهور سایر اجزاء کلام بر او مقدم است.

و اختلاف ثواب این دو عمل موجب توهم تعدد نشود چه اول ثواب مطلق زیارت است، و ثانی ثواب خصوصیت است من حیث الخصوصية، و چون مطلق در ضمن مقید موجود است البته آن ثواب مذکور اول نیز در این فرد موجود است، و این فرد اکمل و قسم افضل از او خواهد شد، چنانچه ضمان و کفالت اداء حاجات مخصوص به روایت صفوان است که مشتمل بر دعای وداع زیارت است به شرحی که سابقا اشارت شد.

وجه سوم:

آنکه زیارت و دعا به تمام اجزاءهما دو دفعه خوانده شود، يك بار قبل از نماز، و يك بار بعد از نماز، و این احتمال در (بحار) (۱) مذکور است، و شاید وجه او آن باشد که ایماء بعد از نماز را غیر از ایماء سابق اعتبار کرده، و از حدیث استفاده می شود که در حال ایماء باید این دعا را خواند، و این اعمال را بجای آورد.

و فساد این وجه از آنچه در تقریب وجه اول، ورد وجه ثانی مشروحا تقریر کرده ایم ظاهر میشود، چه یقینا این ایماء همان ایماء سابق است که باید قبل از نماز واقع شود، و در حال او باید اعمال مذکوره ادا شوند.

وجه چهارم:

اینکه زیارت عاشوراء را بخواند تا " و آل نبیک " آنگاه نماز کند، و بعد از او لعن و سلام و دعای " اللهم خص " و دعای سجده و دعاء صفوان را بخواند و تقریب این وجه آن است که در حدیث گفته: " اذا أنت صلیت الرکعتین بعد أن تومی الیه بالسلام " و مراد از سلام خصوص این سلام متن زیارت عاشوراء باشد، و " هذا القول " اشاره باشد به لعن و سلام و سایر اجزاء آتیه، و این وجه نه چندان بعید است که بتوان شرح داد، اگر چه در (بحار) (۲) مذکور است چه هیچ قاعده مقتضی اراده خصوص این زیارت از سلام مذکور و اراده لعن و سلام از " هذا القول " نیست، چه این تفکیکی است بغایت رکیک.

(۱) ج ۹۸ ص ۳۰۰ ط بیروت.

(۲) ج ۹۸ ص ۳۰۱ ط بیروت.

وجه پنجم:  
آنکه مراد از سلام زیارت ولعن و سلام باشد، و " هذا القول " اشاره  
به دعای " اللهم خص " باشد.

و این وجه از وجه سابق ضعیف تر و سخیف تر است.  
وجه ششم:

اینکه نماز را بعد از لعن کنند و قبل از سلام، و معین اراده سلام و دعاهای  
بعد از او، از لفظ " هذا القول " این است که مراد از سلام خصوص زیارت  
است، و در صدر روایت مذکور بود که بعد از سلام جهد و مبالغه کند در لعن بر  
قاتلان آن حضرت، و این جا چون دستور العمل همان کار سابق است، باید سلام  
گفته ولعن واقع شود آنگاه نماز کنند و سایر ادعیه را بخوانند، که از آن جمله  
سلام است صد مرتبه.

و هر با بصیرتی بعد از مراجعه به آنچه ما ذکر کردیم مفسد این احتمال را  
در می یابد، چه واضح و روشن است که اشاره بخصوص سلام و ما بعد وجهی  
ندارد، و اگر میزان مبالغه در لعن قتل است قبل از نماز، باید نماز را بعد از  
سجده بخوانند یا قبل از سجده، چه دعای " اللهم خص " مشتمل بر لعن است  
و اگر التفات به او نکنند چه مضایقه دارند از اینکه ملتزم شوند که بگویند مبالغه  
در لعن در متن زیارت واقع شده، و نماز بعد از او واقع شود.

وجه هفتم:

آنکه نماز را قبل از سجده کند، و علی هذا مراد از قول مشار الیه دعای  
سجده است.

ضعف این هم از آنچه تا به حال مذکور شد روشن و واضح گشت. و این احتمالات جمله غیر از وجه اول در (بحار) مذکور است، بلی می شود وجه اول را مشمول وجه سادس در کلام او قرار داد که سابع در کلام ما بود، چه فرموده: "السادس أن تكون الصلاة متصلة بالسجود" و مراد از اتصال می شود وقوع قبل از نماز باشد، و می شود وقوع بعد از نماز باشد، و بنابراین اعم از وجه اول و وجه هفتم است، ولی تقریبی بغایت غریب از این قول کرده چه فرموده: "وهذا أظهر لمناسبة السجود للصلاة" و به هیچ وجه به این وجه نه اثبات حکم شرعی متوان کرد و نه استظهار از لفظ، چنانچه بر اهل نظر و انس به استدلال چندان واضح است که محتاج به تنبیه نیست. وجه هشتم:

آنکه محدث فاضل شیخ ابراهیم کفعمی رحمه الله در کتاب (الجنة الواقية) آورده، و محصل او آن است که اولاً بر بامی برآید یا به صحرائی در آید و سلامی کند و قاتلان را به مبالغه نفرین و لعنت نماید، آنگاه دو رکعت نماز کند و مشغول ندبه و نوحه شود، و در خانه بزم عزا بیارآید، و اقامه مصیبت کند، و دعای تعزیت که "اعظم الله اجورنا... الى آخر" است با یکدیگر بگویند، آنگاه شروع به تکبیر کند، و عدد به صد برساند، و متوجه قبر مقدس شده زیارت را با دعای سجده به جای آورد و دو رکعت نماز کند، و دعای صفوان را بخواند.

و وجه این احتمال - که فتح الباب اشتباه و تشکیک در فهم ألفاظ صریحه و امارات ظاهره روایت است، چه ظاهر آن است که قبل از کفعمی کسی از علماء از ظاهر خبر عدول نکرده، چنانچه بعض مهره مطلعین نیز شهادت به این

داده اند - آن است که جمع کرده بین صدر و ذیل حدیث، و کلام علقمه را حمل نکرده اند بر این که دعائی برای زیارت خواسته، بلکه بعد از زیارت از دور خواهش زیارت دیگری کرده، و مبدء این توهّم قول او است که گفته " علمنی دعاءاً أَدْعُوا به ذلک الیوم اذا أنا زرتہ " که از جمود بر ظاهر لفظ گمان کرده که مراد بعد از وقوع زیارت است، با اینکه متأمل منصف یقین میکند که مراد حال زیارت است، و غالب آن است که باب ظهورات لفظیه به بحث و جدل به سر حد اسکات و الزام نمرسد، بلکه عمده اُهبه و أعظم زاد آن باب ذوقی است خاص و قریحه‌ای است لطیف که به معونت او استفاده مرادات، و اصطیاد معانی از شبکه عبارات مشود، و هر کس را که خدای تعالی آن ذوق کرامت کرده وجه این ادعا که مکرر در این باب کرده ایم نیکو خواهد دریافت کرد، و گر نه هر کس بعد از تحصیل قوه تمییز و ملکه استنباط مکلف است به آنچه خود می فهمد، و با دیگرانش کاری نیست.

علاوه بر اینکه ظاهر این کلام اختصاص این عمل است به روز عاشوراء، و ذیل در دو جا افاده تعمیم میکند، وهم اخذ ندبه و نوحه در این عمل خلاف ظاهر حدیث است، چه ثواب را معلق بر صرف زیارت و ادعیه و نماز فرموده چنانچه ظاهر است، و بالجمله این وجه را توان از وجهی ابعده وجوه گفت.

وجه نهم:

آنست که اولاً زیارت ششم از زیارات مطلقه امیر المؤمنین علیه السلام مذکوره در (تحفه) که اول او " السلام علیک یا رسول الله " است - و به مناسبت همین ترتیب (تحفه زائر) معروف به زیارت ششم شده - بخواند یا زیارت دیگر از زیارات امیر المؤمنین، یا سلامی به آن حضرت کند، و نماز آن زیارت را، یا

شش رکعت اگر زیارت ششم است بخواند، و یا دو رکعت اگر غیر او است، و اگر زیارت ششم را اختیار کند اولی است، بعد از او سلامی بجانب قبر سید الشهداء بکند، و اگر متن زیارت عاشوراء باشد بهتر است، و دو رکعت نماز گذارد، و بعد از آن صد مرتبه تکبیر بگوید، و زیارت عاشوراء به نهج مقرر بخواند، و دو رکعت نماز بجای آرد، و دعای صفوان را فرد خواند، و این وجه فی الحقیقه وجه جمعی است بین وجوه که رعایت احتیاط تمام در او شده (۱) و مبدء او آن است که در روایت صفوان مذکور است که بعد از زیارت

(۱) مرحوم آية الله العظمی محقق قمی صاحب (القوانين) در (جامع الشتات) ص ۷۸۰ سنه ۱۳۰۳ فرموده:

سؤال - کیفیت زیارت عاشوراء را بیان فرمائید و کیفیت زیارت ششم امیر المؤمنین علیه السلام را که در (تحفة الزائر) مذکور است هر گاه با زیارت عاشوراء جمع کنند بیان نمائید.

جواب - حدیثی که در این باب وارد شده است متشابه است، و خالی از اشکال نیست، و لکن نظر به آنچه در نظر حقیر اظهر است موافق آن چیزی که کفعمی رحمه الله ذکر کرده اینست که هر گاه کسی خواهد زیارت عاشوراء بکند از دور برود به صحرائی یا پشت بام بلندی و اشاره کند بجانب قبر سید الشهداء علیه السلام و به آن حضرت سلام کند به هر نحو که خواهد، و همین قدر هم کافی است که بگوید "السلام عليك يا أبا عبد الله ورحمة الله وبركاته" و بعد از آن دو رکعت نماز بکند و بعد زیارت عاشوراء بخواند، و بعد از آن لعن و سلام که مذکورند در کتب هر يك را صد مرتبه بگوید، و بعد دعای سجده را به عمل بیاورد و بعد دو رکعت نماز زیارت آن حضرت را نیز بجا بیاورد و بعد دعائی که وارد شده است بخواند. و چون حدیثی که در زیارت عاشوراء و زیارت ششم امیر المؤمنین علیه السلام وارد شده ظاهر اینست که يك حدیث است، و جناب حضرت صادق علیه السلام هر دو با هم کرده اند بهتر آنست که زیارت عاشوراء را با زیارت ششم بکند خواه در نزد قبر امیر المؤمنین علیه السلام یا ابی عبد الله الحسین علیه السلام باشد و خواه در بلاد بعیده، و طریق آن اینست که اول متوجه قبر امیر المؤمنین علیه السلام بشود و زیارت ششم را بخواند تا آنجا که مفرماید "فاني عبد الله ووليك وذاترك صلى الله عليك" و شش رکعت نماز زیارت آن حضرت را بجا آورد پس متوجه شود بجانب قبر سید الشهداء و زیارت کند آن حضرت را به همان روشی که ذکر کردیم.

حاشیه کتاب مفاتیح ط شرکت طبع کتاب ص ۴۵۵ آقای حاج میرزا محمد علی ادیب طهرانی مصحح مفاتیح فرموده:

(مخفی نماند که یکی از موثقین که در دیانت او ابدا شبهه و شکی نیست نقل کرد از مرحوم آية الله أسید محمد کاظم یزدی طاب ثراه که طریقه معموله ایشان این بود که مفرمود باید رفت در مکان بلندی وابتداء يك زیارت از زیارت حضرت امیر علیه السلام بخواند بعد از آن دو رکعت نماز زیارت سپس صد مرتبه تکبیر و بعد از آن متن زیارت عاشوراء بخواند با صد مرتبه لعن و صد مرتبه سلام واللهم خص و دعاء سجده بعد از آن دو رکعت نماز دیگر بخواند.

و این عاصی از مرحوم آیه الله حاج شیخ عبد الکریم یزدی طاب ثراه شنیدم که فرمود: طریق مرحوم آیه الله شیرازی بزرگ طاب ثراه این بود و این طریق را نقل فرمودند به غیر از زیارت حضرت امیر و صد مرتبه تکبیر، و فرمودند که ایشان این طریق را طریق صحیح و جمع بین اخبار بدانستند) - ذریعة الزائر یا رهبر زوار ص ۳۶۰ تألیف العلامة الحجة... الحاج سید اسماعیل هاشمی دامت برکاته.



أمیر المؤمنین این زیارت که علقمه روایت کرده بود بجای آورد، پس زیارت  
امیر المؤمنین علیه السلام جزء این عمل خواهد شد، و فضائلی که صفوان ذکر کرده  
برای این عمل مرکب است.

و چون در خبر دیگر که در ابواب زیارت امیر المؤمنین علیه السلام مذکور است  
چنین وارد شده که صفوان اولاً زیارت ششم خواند، و بعد از او متوجه شد به  
قبر سید الشهداء و زیارت عاشوراء خواند، چنانچه در (مصباح الزائر) سید فرموده  
که بعد از انتهای زیارت ششم که " و صلی الله علیک و سلم کثیراً " باشد زیارت  
عاشوراء را بخوان که آن عمل تتمه این است.

و ظاهر روایت منقوله از مزار کبیر در (بحار) که در اصطلاح (بحار) مراد  
از او مزار محمد بن المشهدی است نیز این است که صفوان اولاً زیارت ششم  
را خواند، و آن ضمانتها که در ذیل روایت صفوان است از این هر دو است،  
و عبارت او این است که " تعاهد بهذه الزيارة و ادع بهذا الدعاء و زرهما بهذه  
الزيارة، فانی ضامن علی الله لکل من زارهما و دعا بهذا الدعاء من قرب  
أو بعد أن زیارته مقبولة... الی آخر الحدیث ".

پس ظاهر این روایت اعتبار زیارت ششم است در آن ثبوتات مقررہ برای  
این عمل، و اعتبار مطلق سلام به ملاحظه احتمال تکرر است، و اعتبار خصوصیت  
زیارت عاشورا به احتمال اراده او است از سلام و نماز، به جهت صدر حدیث  
است، چنانچه کفعمی گفت، و خواندن سایر فقرات با زیارت مجدداً به جهت این  
است که مشار الیه " بهذا القول " است، و نماز هم برای زیارت است، و به ملاحظه  
اعتبار تأخر او در " اذا صلیت ".

و ما در وجوه سابقه بیان ضعف این وجه که مبنی بر چند وجه از آنها است که في الجملة قوتی اضافیه دارند - کرده ایم، و با ظهور قوی لفظ در خلاف اینها وجهی برای احتیاط باقی نمی ماند، بلی آنچه باید متعرض بشویم در این وجه عدم اعتبار زیارت امیر المؤمنین علیه السلام است در تحقق این عمل، اگر چه منتهای آنچه ممکن بود در تقریب او آوردیم، و بیان او چنان است که:

اولا روایت شیخ ظاهر است در اینکه اشاره به همان زیارت علقمه است که صفوان نیز روایت کرده، و ثواب را برای همان عمل حکایت کرده که زیارت سید الشهداء علیه السلام باشد با دعاء و ابدا اشعاری و ایمائی در عبارت به اخذ زیارت

أمیر المؤمنین علیه السلام نیست چنانچه متن حدیث را تماما نقل کرده ایم، و معلوم نیست که صاحب (مزار کبیر) ملتزم به نقل اصل لفظ بوده، بلکه ظاهر این است که بر حسب فهم خود نقل کرده باشد، چنانچه از غالب محدثین احیانا این معنی دیده شده، و این معنی بر منصف متأمل اخبار در این باب پوشیده نیست، که اصل در این اخبار طریق شیخ و ابن قولویه است.

و از کلام سید علیه الرحمة جز فتوای حدسیه چیزی بدست نمی آید، بلی به مقتضای اخبار "من بلغ" اگر شامل فتوای فقیه باشد عمل کردن به این احتیاط ضرری ندارد، ولی کلام در مقتضای أدله اجتهادیه است هر چند این وجه مبنی بر احتیاط است، ولی غرض این بنده دفع توهّم مدخلیت واقعیه است، و الا همان ظاهر روایت (مزار کبیر) در باب احتیاط فوق الکفایه است.

و ثانیاً زیارت عاشوراء عبارت از همان مروی علقمه است، بر فرض که در ذیل روایت صفوان اعتبار هر دو عمل کرده باشد، بوجه من الوجوه در روایت علقمه مدخلیت نخواهد داشت، بلکه این دو دو عمل متعدد میشوند، اگر چه

یکی شامل دیگری باشد، و برای مجموع خواصی دیگر و ثوابی افزون تر مقرر باشد.

وثالثا ظاهر خبر مفید علیه الرحمة که البته از ابن طاووس رضی الله عنه اوثق و اسبق و أبصر و أعرف است به جهاتی، چنانچه علامه مجلسی علیه الرحمة اعتراف کرده، بلکه حاجت به استشهاد ندارد، و نعم ما قیل:

مدح تعریف است و تخریق حجاب

\* فارق است از مدح و تعریف آفتاب

مادح خورشید مداح خود است

\* که دو چشم روشن و نا مردم است (۱)

بالجملة ظاهر خبر او این است که عمل زیارت ششم و ترتیب دعای بعد او مخالف عمل زیارت عاشوراء و دعای بعد او است، چه عبارت (مزار مفید) محکیه در (بحار) چنین است که بعد از فراغ از شش رکعت نماز آن زیارت، فرموده بگو "السلام عليك يا امير المؤمنين" تا آخر، آنگاه اشاره کن بجانب قبر "سید الشهداء" علیه السلام و بگو "السلام عليك يا ابا عبد الله السلام عليك يابن

رسول الله أتيتكما زائرا ومتوسلا الى الله تعالى ربي وربكما في زیارتكما" تا آخر دعای صفوان، آنگاه استقبال قبله کن و بگو "يا الله يا الله يا الله" تا به آنجا که در آن دعاست "من أمر دنیای و آخرتی" باضافه "يا أرحم الراحمين" آنگاه متوجه قبر امیر المؤمنین علیه السلام مشوی و مگوئی "السلام عليك يا امير المؤمنين والسلام على ابي عبد الله الحسين ما بقيت وبقي الليل والنهار، ولا جعله الله آخر العهد من زیارتكما ولا فرق الله بيني وبينكما".

و ناظر ملتفت به وجوه متعدده فرق این دو روایت از تقدیم و تأخیر و زیاده

(۱) رجل مردم: مرد بیمار چشم.

و نقیصه، و اختلاف کیفیات و تعدد توجه و استقبال به جانب امام حسین و امیر المؤمنین علیهما السلام مطمئن به تعدد روایت مشود، و چگونه در حق شیخ مفید - با آن مایه جلالت و پایه وثاقت و عدالت که امام علیه السلام در توقیع شریف از او به " ملهم الحق و دلیله " تعبیر کرده، که اگر به فتح " ها " خوانده شود معنی او این است که حق و دلیل او به او الهام شده، و اگر به کسر بخوانند پایه مدح صد رتبه افزون تر از این خواهد شد، چه محصل او آن مشود که از نفس قدسیه او حق با دلیل او بر نفوس مستعدین افاضه مشود، و هر کس نائل به حق و و اصل بواقع شده به برکت امداد و اعداد کمالات علمیه و عملیه او است " و هذا فضل لا یدعی لغير الائمة علیهم السلام " - متوان گفت که خبر را تقدیم و تأخیر کرده، و از جانب خود

الفاظی افزوده، ترتیبی به تشریح یا مناسبت و استحسان بر خلاف آنچه وارد شده از ائمه علیهم السلام مقرر داشته، - حاش لله - هرگز این گمان روا نباشد و این احتمال متمشی نیست، اگر چه در (بحار) و (تحفة الزائر) ابداء کرده، و اعتماد بر او نموده ولی به هیچ وجه قابل توجیه نیست، والله العاصم وهو العالم. و بعد از تسلیم مگوئیم بنابر آنچه گفتیم اگر به این احتیاط کسی بخواهد عمل کند خوب است، بعد از زیارت ششم دعا را بدستور العمل (مزار مفید) بخواند و بعد از زیارت عاشوراء به ترتیب مذکور در کتاب (مصباح) که ما نقل کردیم بخواند تا به هر دو احتمال عمل کرده باشد.

وجه دهم:

احتمالی است که نیز بر سبیل احتیاط در (زاد المعاد) و (تحفة الزائر) فرموده، و ذکر این وجه و وجه سابق در عداد احتمالات خبر، حقیقت برای استطراد و بر سبیل استجرار و تطفل بود، و الا هر دو احتمال مبنی بر احتیاط

و جمع بین احتمالات سابقه است، و عبارت (زاد المعاد) این است که چون عبارت حدیث تشویش عظیمی دارد و قابل احتمال بسیار است، اگر اول زیارت "السلام عليك يا ابا عبد الله" تا "وآل نبیک" را بخواند، و نماز زیارت را بکند و باز همان زیارت را اعاده کند بهتر است، و اگر بعد از صد مرتبه لعن، بار دیگر نماز کند، و بعد از صد مرتبه سلام، بار دیگر نماز کند و متصل به سجده و بعد از سجده نیز نماز دیگر بکند، شاید، بجمیع احتمالات عمل کرده باشد، و اگر اول یکی از زیارات بعیده به عمل آرد ظاهراً کافی است.

و در (تحفه) فرموده بعد از این، و اگر زیارت ششم حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را با این زیارت ضم کند چنانچه سابقاً اشاره به این کردیم بهتر است خصوصاً هرگاه این زیارت را نزد ضریح مقدس امیر المؤمنین علیه السلام به عمل آورد

تمام شد کلام این محدث جلیل القدر.

و ما مدارك این احتمالات که اشاره به آنها کرده تماماً ذکر کردیم و فساد و ضعف آنها را به اقصی الوجوه شرح دادیم و با وجود این، احتیاط راهی ندارد، بلکه میتوان گفت که در مشروعیت عملی به این تفصیل که مبنی بر احتمالات بعیده رکیکه است تأمل و اشکال است، چنان که بعضی اکابر گفته‌اند، والله العاصم.

و چون به حمد الله تعالی سند و متن این خبر معلوم شد و دلالت او ظاهر شد مطالبی چند متعلق به او لازم التعرض است که ما آنها را در فوائدی شرح مدهیم و خاتمه این باب قرار مدهیم:

فائده - ۱

در کتاب (مزار قدیم) مشار الیه متن زیارت را با اختلافی یسیر با نسخه

(مصباح) نقل کرده که اگر چه می شد به مواضع اختلاف در حاشیه عبارت معروفه اشاره کرد، ولی به جهت سهولت تناول وتبرک به الفاظ شریفه او ثانیاً عین عبارت او نوشته میشود، که اگر کسی احتیاطاً تلاوت را تطبیق بر هر دو نسخه کند جازم به وصول ثواب مقرر شود، چون علماء به صحت این عمل و احراز این مثوبت از عظمت قدر و جلالت شأن او اهتمام فرموده اند، و آن نسخه این است:

السلام عليك يا أبا عبد الله، السلام عليك يا بن نبی الله،  
السلام عليك يا بن أمير المؤمنين وابن سيد الوصیین، السلام عليك  
يا بن فاطمة الزهراء سيدة نساء العالمین، السلام عليك يا ثار الله وابن  
ثاره والوتر الموتور، السلام عليك وعلى الأرواح التي حلت بفنائك  
السلام عليكم مني جميعاً سلام الله أبداً ما بقيت وبقي الليل والنهار يا أبا  
عبد الله لقد عظمت الرزية وجلت وعظمت المصيبة بك علينا وعلى جميع  
أهل الإسلام، وجلت وعظمت مصيبتك في السماوات وعلى جميع  
أهل الأرضين، فلعن الله أمة أسست أساس الظلم والعدوان والجور  
عليكم أهل البيت، ولعن الله أمة دفعتكم عن مقامكم وازالتكم  
عن مراتبكم التي رتبكم الله فيها، ولعن الله أمة قتلتكم، ولعن الله  
الممهدين لهم بالتمكين من قتالكم برئت الى الله واليكم منهم  
وأشياعهم وأتباعهم وأولياءهم، يا أبا عبد الله اني سلم لمن سالمك  
و حرب لمن حاربك الى يوم القيامة، ولعن الله آل زياد وآل مروان،  
ولعن الله بنى أمية قاطبة، ولعن الله بن مرجانة، ولعن الله عمر بن سعد

ولعن الله شمرا، ولعن الله أمة أسرجت وألجمت وتنقبت لقتالك،  
بأبي أنت وامي لقد عظم مصابي بك، فأسأل الله الذي اكرم مقامك  
وأكرمني بك أن يرزقني طلب تارك مع امام منصور من آل بيت  
محمد صلى الله عليه وآله.

اللهم اجعلني عندك وجيها بالحسين عليه السلام في الدنيا  
والاخرة، يا أبا عبد الله انى اتقرب بك الى الله والى رسوله والى  
امير المؤمنين والى فاطمة والى الحسن واليك بموالاتك وبموالاتهم  
وبالبراءة ممن قاتلك ونصب لك الحرب وبالبراءة ممن أسس أساس  
ذلك وبنى عليه بنيانه وجرى في ظلمه وجوره عليكم وعلى اشياعكم  
برئت الى الله ثم اليكم بموالاتكم وموالاته وليكم، وبالبراءة من  
أعداءكم والناصبين لكم الحرب وبالبراءة من اشياعهم واتباعهم،  
انى سلم لمن سالمكم وحرب لمن حاربكم وولى لمن والاكم  
وعدو لمن عاداكم، فأسأل الله الذي اكرمنى بمعرفتكم ومعرفة  
أولياءكم، ورزقنى البراءة من اعداءكم أن يجعلنى معكم في الدنيا  
والاخرة، وأن يثبت لى عندكم قدم صدق فى الدنيا والاخرة،  
وأسأله أن يبلغنى المقام المحمود لكم عند الله، وأن يرزقنى طلب  
ثارى مع امام مهدي ظاهر ناطق، وأسأل الله بحقكم وبالشأن  
الذى لكم عنده أن يعطينى بمصابى بكم أفضل ما يعطى مصابا بمصيبة

مصيبة ما أعظم رزيتها في الاسلام وفي جميع السموات والارض (١)  
اللهم اجعلنى في مقامى هذا ممن تناله منك صلوات ورحمة  
ومغفرة، اللهم اجعل محياى محيا محمد وآل محمد ومماتى ممات  
محمد وآل محمد، اللهم ان هذا يوم تبركت به بنو امية وابن آكلة  
الاكباد اللعين ابن اللعين على لسانك ولسان نبيك في كل موطن  
وموقف وقف فيه نبيك، اللهم العن أبا سفيان ومعاوية ويزيد بن  
معاوية عليهم منك اللعنة أبد الابدین، وهذا يوم فرحت به آل زياد  
وآل مروان بقتلهم الحسين عليه السلام، اللهم فضاعف عليهم اللعن  
منك والعذاب، اللهم انى أتقرب اليك في هذا اليوم وفي موقفى  
هذا وايام حيوتى بالبراءة منهم واللعن عليهم وبالموالاة لنبيك وآل  
نبيك عليهم السلام.

ثم تقول:

اللهم العن أول ظالم ظلم حق محمد وآل محمد وآخر تابع  
له على ذلك، اللهم العن العصاة التى جاهدت الحسين عليه السلام  
وشايعت وبايعت على قتله اللهم العنهم جميعا.

تقول ذلك مائة مرة ثم تقول:

السلام عليك يا أبا عبد الله وعلى الارواح التى حلت بفناءك  
عليك منى سلام الله أبدا ما بقيت وبقي الليل والنهار، ولا جعله الله

-----  
(١) والارضين - نسخه.



آخر العهد منى لزيارتكم، السلام على الحسين وعلى علي بن الحسين  
وعلى أولاد الحسين وعلى أصحاب الحسين.  
تقول ذلك مائة مرة ثم تقول:

اللهم خص أنت اول ظالم باللعن منى وابدأ به اولاً ثم الثاني  
والثالث والرابع اللهم العن يزيد بن معاوية خامسا والعن عبيد الله  
بن زياد وابن مرجانة وعمر بن سعد وشمرا وآل أبي سفيان وآل  
زياد وآل مروان الى يوم القيامة.  
ثم تسجد وتقول:

اللهم لك الحمد حمد الشاكرين لك على مصابهم الحمد لله  
على عظيم رزيتي، اللهم ارزقني شفاعة الحسين يوم الورود وثبت لى  
قدم صدق عندك مع الحسين وأصحاب الحسين الذين بذلوا مهجهم  
دون الحسين عليه السلام.

ثم تصلي ركعتين، وان استطعت أن تزور الحسين عليه السلام بهذه الزيارة من  
دارك في كل يوم فافعل، ففي ذلك ثواب جزيل وردت به الرواية عن الباقر  
أبي جعفر محمد بن علي ابن الحسين عليهم السلام روى ذلك عنه علقمة بن محمد  
الحضرمي.

فائدة - ٢

در کتاب (مزار قدیم) مذکور از زیارت عاشوراء روایتی دیگر ایراد کرده  
که با متن مذکور اختلافاتی فاحش دارد و قابل جمع نیست، و صد مرتبه لعن

و سلام را نیز ندارد و در ثواب و اجر مشارک با روایت مشهور است، ما آن روایت را از عین آن کتاب ذکر میکنیم تا اگر اهل ایمان گاهی بخواهند به آن نسخه اکتفاء نمایند و مجال عمل مفصل نداشته باشند متمکن شوند.

قال في الكتاب المزبور: "زيارة عاشوراء عن علقمة بن محمد الحضرمي عن أبي جعفر الباقر عليه السلام، قال من اراد زيارة الحسين بن علي بن أبي طالب صلوات الله عليهم أجمعين يوم عاشوراء، وهو اليوم العاشر من المحرم فيظل فيه باكيا متفجعا حزينا لقي الله عز وجل به ثواب ألفي حجة وألفي عمرة وألفي غزوة، ثواب كل حجة وعمرة وغزوة كثواب من حج واعتمر وغزا مع رسول الله ومع الأئمة صلوات الله عليهم أجمعين.

قال علقمة بن محمد الحضرمي: قلت لابي جعفر عليه السلام: جعلت فداك ما يصنع من كان في بعد البلاد وأقاصيها، ولم يمكنه المصير اليه في ذلك اليوم؟ قال: اذا كان ذلك اليوم يعنى يوم عاشوراء فليغتسل من أحب من الناس ان يزوره من أقاصى البلاد أو قريبتها، فليبرز الى الصحراء أو يصعد سطح داره فيصلى ركعتين خفيفتين يقرأ فيهما سورة الاخلاص، فاذا سلمت (١) فأومئ اليه بالسلام ويقصد اليه (٢) بتسليمه و اشارته ونيته الى الجهة التى فيها أبو عبد الله الحسين صلوات الله عليه، ثم تقول وأنت خاشع مستكين:

السلام عليك يا بن رسول الله، السلام عليك يا بن البشير النذير وابن سيد الوصيين، السلام عليك يا بن فاطمة سيدة نساء العالمين، السلام عليك يا خيرة

(١) فيه تأييد لوقوع الزيارة بعد الصلاة لكن الظاهر تعدد الرواية، ولعله سأله عليه السلام مرتين فأجابته في كل مرة بنحو، وبالجملة فبهذا الخبر لا يجوز رفع اليد عن ظاهر ذلك مع ضعف هذا بالارسال وصحة ذلك كما سمعت سابقا (منه رحمه الله).  
(٢) فيه التفات من الخطاب الى الغيبة (منه).

الله وابن خيرته، السلام عليك يا ثار الله وابن ثاره، السلام عليك أيها الوتر  
الموتور، السلام عليك أيها الامام الهادي الزكي وعلى أرواح حلت بفناءك  
واقامت في جوارك ووفدت مع زوارك، السلام عليك مني ما بقيت وبقي الليل  
والنهار، فلقد عظمت بك الرزية وجلت في المؤمنين والمسلمين وفي أهل السماوات  
وأهل الارضين أجمعين، فانا لله وانا اليه راجعون صلوات الله وبركاته وتحياته  
عليك يا أبا عبد الله الحسين وعلى آباءك الطيبين المنتجبين وعلى ذرياتكم الهداة  
المهديين، لعن الله أمة خذلتك وتركت نصرتك ومعونتك ولعن الله أمة أسست  
أساس الظلم لكم ومهدت الجور عليكم وطرقت الى أذيتكم وجارت ذلك في  
دياركم وأشياعكم، برئت الى الله عز وجل واليكم يا سادتي وموالي وأئمتي  
منهم ومن أشياعهم وأتباعهم، وأسأل الله الذي أكرم يا موالي مقامكم وشرف  
منزلتكم وشأنكم أن يكرمني بولايتكم ومحبتكم والايتمام بكم والبرائة من أعداءكم  
وأسأل الله البر الرحيم أن يرزقني مودتكم وأن يوفقني للطلب بشاركم مع الامام  
المنتظر الهادي من آل محمد وأن يجعلني معكم في الدنيا والاخرة، وأن يبلغني  
المقام المحمود لكم عند الله، وأسأل الله عز وجل بحقكم وبالشأن الذي جعل  
الله لكم أن يعطيني بمصابي بكم أفضل ما أعطى مصابا بمصيبة، انا لله وانا اليه  
راجعون يالها من مصيبة ما أفجعها وانكاها لقلوب المؤمنين والمسلمين، فانا لله  
وانا اليه راجعون.

اللهم صل على محمد وآل محمد واجعلني في مقامي ممن تناله منك صلوات  
ورحمة ومغفرة، واجعلني عندك وجيها في الدنيا والاخرة ومن المقربين، فاني  
أتقرب اليك بمحمد وآل محمد صلواتك عليه وعليهم أجمعين.  
اللهم واني أتوسل وأتوجه بصفوتك من خلقك وخيرتك من خلقك محمد  
وعلي والطيبين من ذريتهما.

اللهم فصل على محمد وآل محمد واجعل محياي محياهم ومماتي مماتهم  
ولا تفرق بيني وبينهم في الدنيا والاخرة انك سميع الدعاء.  
اللهم وهذا يوم تجدد فيه النعمة وتنزل فيه اللعنة على اللعين يزيد وعلى آل  
يزيد وعلى آل زياد وعمر بن سعد والشمر، اللهم العنهم والعن من رضى بقولهم  
وفعلهم من أول وآخر لعنا كثيرا، وأصلهم حرنارك وأسكنهم جهنم وساءت مصيرا  
وأوجب عليهم وعلى كل من شايعهم وبايعهم وتابعهم وساعدهم ورضي بفعلهم  
وافتح لهم وعليهم وعلى كل من رضى بذلك لعناتك التي لعنت بها كل ظالم وكل  
غاصبت وكل جاحد وكل كافر وكل مشرك وكل شيطان رجيم وكل جبار عنيد،  
اللهم العن يزيد وآل يزيد وبني مروان جميعا.  
اللهم وضعف غضبك وسخطك وعذابك ونقمتك على أول ظالم ظلم أهل بيت  
نبيك، اللهم والعن جميع الظالمين لهم وانتقم منهم انك ذو نعمة من المجرمين  
اللهم والعن أول ظالم ظلم آل بيت محمد والعن أرواحهم وديارهم وقبورهم،  
والعن اللهم العصابة التي نازلت الحسين ابن بنت نبيك وحاربتة وقتلت أصحابه  
وأنصاره وأعوانه وأوليائه وشيعته ومحبيه وأهل بيته وذريته، والعن اللهم الذين  
نهبوا ماله وسبوا حريمه ولم يسمعوا كلامه ولا مقاله، اللهم والعن كل من بلغه  
ذلك فرضي به من الاولين والاخرين والخلائق أجمعين الى يوم الدين.  
السلام عليك يا أبا عبد الله الحسين وعلى من ساعدك وعاونك وواساك بنفسه  
وبذل مهجته في الذب عنك، السلام عليك يا مولاي وعليهم وعلى روحك وعلى  
أرواحهم وعلى تربتك وعلى تربتهم.  
اللهم لقهم رحمة ورضوانا وروحا وريحانا، السلام عليك يا مولاي يا أبا عبد الله  
يا بن خاتم النبيين ويا بن سيد الوصيين ويا بن سيدة نساء العالمين، السلام عليك  
يا شهيد يا بن الشهيد، اللهم بلغه عني في هذه الساعة وفي هذا اليوم وفي هذا

الوقت وكل وقت تحية وسلاما.

السلام عليك يا بن سيد العالمين وعلى المستشهدين معك سلاما متصلا ما  
اتصل الليل والنهار، السلام على الحسين بن علي الشهيد، السلام على علي بن  
الحسين الشهيد، السلام على العباس بن أمير المؤمنين الشهيد، السلام على  
الشهداء من ولد أمير المؤمنين، السلام على الشهداء من ولد جعفر وعقيل، السلام  
على كل مستشهد من المؤمنين، اللهم صل على محمد وآل محمد وبلغهم  
عني التحية، السلام عليك يا رسول الله وعليك السلام ورحمة الله وبركاته، أحسن  
الله لك العزاء، في ولدك الحسين، السلام عليك يا أبا الحسن يا أمير المؤمنين  
وعليك السلام ورحمة الله وبركاته، أحسن الله لك العزاء في ولدك الحسين،  
السلام عليك يا فاطمة يا ابنة رسول رب العالمين وعليك السلام ورحمة الله  
وبركاته، أحسن الله لك العزاء في ولدك الحسين، السلام عليك يا أبا محمد  
الحسن وعليك السلام ورحمة الله وبركاته، أحسن الله لك العزاء في أخيك الحسين  
السلام على أرواح المؤمنين والمؤمنات الاحياء منهم والاموات وعليهم السلام  
ورحمة الله وبركاته، أحسن الله لهم العزاء في مولاهم الحسين.  
اللهم اجعلنا من الطالبين بثاره مع امام عدل تعز به الاسلام وأهله يا رب  
العالمين.

ثم اسجد وقل:

اللهم لك الحمد على جميع ما يأتي من خطب ولك الحمد على كل أمر  
واليك المشتكى في عظيم المهمات بخيرتك وأوليائك، وذلك لما أوجبت لهم  
من الكرامة والفضل الكثير، اللهم فصل على محمد وآل محمد، وارزقني شفاعته  
الحسين يوم الورود والمقام المشهود والحوض المورود، واجعل لي قدم صدق  
عندك مع الحسين وأصحاب الحسين الذين واسوه بأنفسهم وبذلوا دونه مهجهم

وجاهدوا معه أعدائك ابتغاء مرضاتك ورجاءك وتصديقا بوعدك وخوفا من وعيدك انك لطيف لما تشاء يا أرحم الراحمين.

قال الصادق عليه السلام: هذه الزيارة يزار بها الحسين بن علي من عند رأس أمير المؤمنين صلوات الله عليهم أجمعين.

قال علقمة بن محمد الحضرمي عن أبي جعفر عليه السلام ان استطعت يا علقمة ان تزوره في كل يوم بهذه الزيارة في دارك وناحيتك وحيث كنت من البلاد في أرض الله فافعل ذلك، ولك ثواب جميع ذلك، فاجتهدوا في الدعاء على قاتله وعدوه ويكون في صدر النهار قبل الزوال، يا علقمة واندبوا الحسين وابكوه، وليأمر أحدكم من في داره بالبكاء عليه وليقم عليه في داره المصيبة باظهار الجزع والبكاء، وتلاقوا يومئذ بالبكاء بعضكم على بعض في البيوت وحيث تلاقيتهم، وليعز بعضكم بعضا بمصاب الحسين صلوات الله عليه، قلت أصلحك الله كيف يعزى بعضنا بعضا؟ قال: تقولون أحسن الله أجورنا بمصابنا بأبي عبد الله الحسين عليه السلام وجعلنا من الطالبين بثاره مع الامام المهدي الحق من آل محمد صلى الله عليه وآله وعليهم أجمعين.

وان استطاع أحدكم ان لا يمضى يومه في حاجة فافعلوا فانه يوم نحس لا تقضي فيه حاجة مؤمن: فان قضيت لم يبارك فيها ولم يرشد، ولا يدخرن أحدكم لمنزله شيئا فانه من فعل ذلك لم يبارك فيه.

قال الباقر عليه السلام: أنا ضامن لمن فعل ذلك عند الله عز وجل ما تقدم به الذكر من عظيم الثواب، وحشره الله في جملة المستشهدين مع الحسين صلوات الله عليه، قلت لابي جعفر عليه السلام أصوم ذلك اليوم؟ قال: صمه من غير تبييت، وافطره من غير تشميت، وامهل الى بعد العصر، فاذا كان وقت العصر فافطر على شربة من الماء ففي ذلك انجلت المعركة عن الحسين صلوات الله عليه وأصحابه وهم

قتلى، صلوات الله على أرواحهم وأجسامهم أجمعين، ولعنة الله وسخطه وعذابه ونكاله ونقمته على من كان السبب في قتلهم، وجدد الله عليهم العذاب الاليم آمين رب العالمين.

پوشیده نماند که این کتاب (مزار قدیم) علی الظاهر همان نسخه عتیقه‌ای است که در مشهد مقدس رضوی یکی از اجله فقهای عصر سلمه الله دیده، و این نسخه زیارت را از او نقل کرده، در جزئی جداگانه وهدیه بعض اعظم فقهای عصر رحمه الله در طهران کرده، واصل آن نسخه عتیقه فعلا در مشهد مقدس علوی موجود است، واز آن نسخه نسخ دیگر استکتاب شده و من بنده زیارت را از نفس آن نسخه نقل کردم والله الموفق (۱).

(۱) یناسب للمقام أن نروی طریقاً آخر لزيارة العاشوراء تسهیلاً للامر: قال مولی شریف الشیروانی فی کتاب (الصدف المشحون) ص ۱۹۹ ط تبریز حدثني العالم النبیل والفاضل الجلیل محمد بن الحسن الطوسی (المشهور به الحاج محمد بن الحسن الطوسی الخراسانی صاحب کتاب (الفیروزجة الطوسية) فی شرح (الدرة الغروية) فی الفقه راجع الذریعة) فی الروضة المقدسة الرضوية علی دینها ألف سلام وتحية يوم الاثنين رابع محرم سنة ۱۲۴۸ ألف ومأتي وثمان وأربعین قال حدثني رئیس المحدثین وشیخ المتأخرین العالم المحقق والفاضل المدقق الشیخ حسین (ابن الشیخ محمد آخي صاحب الحدائق) بن عصفور البحرانی قال حدثني والدي الماجد المحدث عن أبيه عن جده یدا بيد عن آباءهم المحدثین من محدثي بحرین عن سيدنا الامام الهمام علي بن محمد بن علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن أمير المؤمنين علي بن أبي طالب صلوات الله وسلامه عليهم أجمعين انه قال:

من قرء لعن زيارة العاشوراء المشهورة مرة واحدة ثم قال " اللهم العنهم جميعا تسعا وتسعين مرة " كان كمن قرئه مائة مرة، ومن قرء سلامها مرة واحدة ثم قال " السلام على الحسين وعلى علي بن الحسين وعلى أولاد الحسين وعلى أصحاب الحسين تسعا وتسعين مرة " كان كمن قرئه مائة تامة من أولهما الى آخرهما " الخبر (انتهى ما في الكتاب).

وقد ذكر لهذه الرواية احتمالان:

- ۱ - أن يكون " تسعا وتسعين مرة " بيانا للعدد.
- ۲ - أن يكون تنمة للعن والسلام، وعليه يقرء هكذا اللهم العنهم جميعا تسعا وتسعين مرة وفي السلام يقول السلام على الحسين... وعلى أصحاب الحسين تسعا وتسعين مرة، ويكون نظير التهليلات الواردة في أيام ذي الحجة " لا اله الا الله عدد الليالي والدهور " والله العالم.

(۱) حيث قال من زار الحسين يوم عاشوراء... قال: اذا كان ذلك اليوم برز الى الصحراء...

فائده - ۳ -

ظاهر صدر خیر شریف اختصاص عمل است به روز عاشورا ولی در ذیل خبر علقمه و ذیل خبر صفوان دو فقره است که دلالت دارد بر عموم این عمل، اما ذیل خبر علقمه فرموده که اگر بتوانی زیارت کنی حسین علیه السلام را هر روز به این زیارت بکن، که جمیع این ثوابها را خواهی دریافت کرد، و این عبارت اگر چه به تأویل بعید ممکن است منزل شود بر اینکه امر است به مواظبت بر این عمل در جمیع ایام عاشورا، ولی با اینکه این احتمال به حدی بعید است که شایسته ذکر نیست، عبارت (کامل الزیارة) به هیچوجه تحمل



این تمحل نمی کند چه فرموده: اگر بتوانی زیارت او را هر روز از عمرت به این زیارت بکن چنانچه سابقا اشاره رمزی به این فرق شد.  
و اما در ذیل خبر صفوان فرموده هرگاه تو را حاجتی رسد بخوان این زیارت را به هر جا که باشی، و دعا کن به این دعا و سؤال کن از خدای حاجت خود را که برآورده شود.

و این هر دو فقره نصند در عموم، بلکه ثانی اقوی است، چه در اول لفظ "یوم" دارد که به ظاهر مخصوص به روز است، و اثبات اراده مطلق وقت محتاج به تجشم کلفت استدلال و استشهاد است، و این اگر چه به حمد الله سهل است، ولی در خبر صفوان است "اذا حدث لك حاجة".

و این اطلاق شرط یا شرطیت بنا بر اختلاف مقرر در اصول شامل جمیع اوقات است، و از اینجا اشکالی متولد میشود که در فقره زیارت شریفه در دو جا ذکر شده که "هذا یوم" (۱) و ظاهر او اشاره به یوم حاضر است، و این در غیر روز عاشوراء صحیح نیست، و از این جهت در (زاد المعاد) و (تحفة الزائر) مروج مجلسی مذکور است که از این ترخیص استفاده میشود که جایز است که این لفظ را تبدیل کند و بجای او "یوم قتل الحسین" بگویند.  
این مطلب از چند وجه محل نظر است:

اول: اینکه بسیار بعید منماید که این لفظ باید بدل شود، و در این اخبار مکرره که در فضل او روایت شده ابدا اشعاری و ایمائی به این تغییر نشده باشد و احتمال اینکه نفس ترخیص کافی است در جواز تبدیل محل منع است، چنانچه ظاهر میشود، و ارباب نظر البته بدانند که این از قبیل "اسماعیل یشهد أن لا إله الا الله" نیست، چه در آنجا بر خصوصیت آن عمل و فضل او دلیلی

-----  
(۱) اللهم ان هذا یوم تبرکت به بنو امیة... وهذا یوم فرحت به آل زیاد.

نیست، بلکه عدم خصوصیت قطعی است، و در این جا ظاهر خبر علقمه و خبر صفوان خصوصیت نفس این زیارت و این الفاظ شریفه است. دوم: اینکه ظاهر نقل "سیف" این است که صفوان عین آن زیارت که "علقمه" حدیث کرده بود در حرم امیر المؤمنین در غیر روز عاشوراء خواند، و أبدا تصرفی نکرد و تغییری نداد، و اگر فی الجملة تصرفی و سر موئی تخلفی داشت البته تنبیه مسکرد، و الا لازم آید یا خیانت که وثاقت مانع او است، یا نسیان که اصل دافع او است.

سوم: آنکه ظاهر اخبار ادعیه خاصه و زیارات مخصوصه آن است که در الفاظ معینه و ترتیب مقرر در آنها اثری است که در غیر آن ترتیب و غیر آن الفاظ بدست نمآید، و برای هر مقامی عبارتی مهیا است، که آنان که بر اسرار و آثار او واقف نیستند از نیل وجه خصوصیت محجوبند، و در اخبار کثیره تصریح به این خصوصیت شده، و نهی از تغییر بر وجهی که اگر آن نهی نبود جزم به عدم

ضرر او داشتیم، ولی با التفات به این نواهی در موقعی قطع بعدم مدخلیت آن هیئت یا نمیتوان پیدا کرد یا کم پیدا میشود، و این از قبیل آن است که بعد از روایت أبان در امر اصبع (۱) که بین علماء مشهور است، و دیگر قیاس اولویت قطعیه یا متعسر است یا متعذر، اگر چه در نظر این بی بضاعت شق ثانی معین است.

از آن جمله خبری است که شیخ صدوق در (کمال الدین) و سید اجل

---

(۱) أبان بن تغلب قلت لابی عبد الله: ما تقول في رجل قطع اصبعاً من أصابع المرأة كم فيها؟ قال: عشرة من الابل، قلت: قطع اثنين؟ قال: عشرون، قلت: قطع ثلاثاً؟ قال: ثلاثون، قلت: قطع أربعاً؟ قال: عشرون، قال: سبحان الله... يا أبان انك اخذتني بالقياس، والسنة اذا قيست محق الدين كافي ۷ / باب ۲۰ ص ۳۰۰ حدیث ۶.

رضی الدین بن طاووس در (مهج) نقلا عنه آورده اند که عبد الله بن سنان از صادق آل محمد علیهم السلام آورده که فرمود زود است که برسد شما را شبهه‌ای، و بمانید

بی علم و بی امام هدایت کننده، و نجات نیابید در آن شبهه مگر آنکه دعای غریق را بخوانید، گفتم چگونه است دعای غریق؟ فرمود میگوئی: " یا الله یا رحمن یا رحیم یا مقلب القلوب ثبت قلبي علی دینک " من گفتم: " یا مقلب القلوب والابصار ثبت قلبي علی دینک " امام فرمود درست که خدای عز وجل مقلب القلوب والابصار است، ولی تو چنانچه من مگویم بگو " یا مقلب القلوب ثبت قلبي علی دینک " (۱).

و از آن جمله خبری است که در (خصال) از اسماعیل بن الفضل روایت کرده که از حضرت صادق آل محمد پرسیدم این آیه مبارکه را " فسیح به حمد ربك قبل طلوع الشمس و قبل غروبها " (۱۳۰ طه ۲۰) فرمود فرض است بر هر مسلمان که قبل از طلوع شمس ده بار و قبل از غروب شمس ده بار بگوید: " لا إله الا الله وحده لا شریک له، له الملك وله الحمد یحیی ویمیت وهو حی لا یموت بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر " اسماعیل مگوید که من گفتم " لا إله الا الله وحده لا شریک له، له الملك وله الحمد یحیی ویمیت ویمیت ویمیت ویمیت، فقال: یا هذا لا شک فی أن الله یحیی ویمیت، ویمیت ویمیت، ولكن قل كما أقول (۲).

و در (کافی) ثقة الاسلام سند به علاء بن الکامل میرساند که صادق آل محمد علیهم السلام در تفسیر کریمه " واذکر ربك فی نفسك تضرعا وخیفة ودون الجهر

(۱) کمال الدین ۲ / ۳۵۲ رقم ۴۹، بحار الانوار ۵۲ / ۱۴۹ رقم ۷۳.  
(۲) " خصال " باب العشرة ص ۴۵۲ رقم ۵۸ " تفسیر البرهان " و " نور الثقلین " ذیل سورة ۲۰ آیه ۱۳۰.

من القول " (۲۰۵ / ۷) فرموده آن ذکر وقت شام " لا إله إلا الله وحده لا شريك له، له الملك وله الحمد يحيى ويميت، ويميت و يحيى، وهو على كل شئ قدير " است. علاء مگويد گفتم " بیده الخير " فرمود درست که خير بدست او است، ولی تو بگوي چنانچه من به تو مگويم (۱).

و این مقوله اخبار کشف از خصایصی میکند که دست تصرف کوتاه میشود و مؤید این سخنی است که جماعتی از اهل حکمت برهانیه یونانیه و طایفه از أصحاب حکمت یمانیة ایمانیه مثل ارسطو، وافلاطون، و فیثاغورس، و ابو علی ابن سینا، و حضرت استاد البشر خواجه نصیر طوسی، قدس سره القدوسی، و خاتم الحکماء و المجتهدین سید اجل داماد، و جماعت دیگر از فضلاء محققین مثل خفري، و انطاکی و غیر ایشان قائل شده اند که حروف را خواصی است و آثاری و کمالاتی، و به حسب طبیعت به انقسام بر عناصر اربعه مختلف اند، و به حسب تعلق به کواکب سبعة تفاوت دارند، و حرف بمنزله جسد است، و عدد به منزله روح است.

و هر حرف را سه نشأت است، چه گاهی فلکی است، و او حرف علوی طبیعی روحانی حقیقی است، و گاهی وسطی است و او عالم تلفظ و منطق است و گاه رقمی خطی است، و او را سفلی می نامند، و هر حرفی را جسمی است و روحی، و نفسی، و قلبی، و عقلی، و قوه کلیه، و قوه طبیعیه، عدد صورت جسم است، و ضربش در مثلش روح، و ضربش در سه مثلش نفس، و در چهار مثل قلب، و تمام ظهور قلب عقل است، و مربع عقل که ضربش است در نفسش قوه کلیه، و ضرب قوه کلیه در ده قوه طبیعیه او است.

مثلا حرف " با " جسم او " ۲ " روحش " ۴ " نفسش " ۱۲ " قلبش " ۱۶ "

(۱) کافی ۲ / ۵۲۷ رقم ۱۷ و " تفسیر البرهان " و " نور الثقلین " ذیل الایة.

عقلش " ۱۳۶ " قوه طبیعیه‌اش " ۱۸۴۹۶ " قوه کلیه‌اش " ۱۸۴۹۶۰ " و برای هر يك از اینها حکمی است، و هر حرفی به اختلاف هر يك از مراتب اثری دارد، و همچنین برای هر حرفی لوازمی و مراتبی ذکر میکنند که ما در صدد حکایت آن اقوال نیستیم، و این کتاب هم گنجایش آنها را ندارد، ولی محض اشاره همین مختصر ذکر شد، و قیاس سایر احکام بر این میشود.

و در اخبار اهل عصمت اشاره به اعتبار حروف و استفاده مطالبی از حروف نورانیه شده، بلکه سید اجل داماد رفع الله قدره در (جنوات) ادعای تواتر اخبار اهل بیت در این باب کرده، و خواص ادعیه و اوراد و اذکار و اعداد آن‌ها را مرتب بر این امر کرده، و ما اگر چه از سر این امور محجوبیم، ولی بعد از اتفاق این طایفه از علماء و حکماء البته شك در اعتبار الفاظ مخصوصه نمکنیم و تا آنها ادا نشود براءت یقینه حاصل نمی‌شود.

و از اینجا دانستی که این وجه را جداگانه میتوان وجهی به حساب آورد، و بعد از ملاحظه این وجوه البته برای کسی که خواص و آثار مترقبه از زیارت عاشوراء را راغب است لازم است که از لفظ مأثور تخطی نکند، و به همان وجه روایت " هذا يوم " بگوید، چه اصل براءت در احراز از آثار واقعیه و خواص نفس الامریه عمل دخلی ندارد، وغایت او رفع عقاب یا انقباض است در واجب و مستحب، اگر در او جاری باشد چنانچه در محل خود تقریبی از او کرده ایم، و اشکال سابق بعد التأمل مسرحتی در وادی صحت ندارد چه اشاره بر سه وجه میشود:

به حضور واقعی، و حضور ذهنی، و حضور ذکری.  
و در این زیارت چون از اول تا آخر ذکر سید الشهداء و مصائب کربلا، و وقایع عاشورا است صورت ذهنیه او حاضر و نصب العین زائر است، چه

مانع دارد هم او را اشاره کند، و بگوید " هذا يوم كذا " و از آنچه گفتیم معلوم شود که بر فرض تسلیم جواز تغییر و تمامیت دلیل ترخیص در افاده این حکم تغییر اول (۱) کافی است.

و در کلمه ثانیه (۲) رعایت قانون احتیاط قاضی به آنست که اشاره به همان یوم عاشورای مذکور سابق نمایند، و " هذا يوم " بگویند، که البته مجزی و صحیح و عربی فصیح است، و تغییر بی سبب مخرج عمل از آثار خود است، یا قطعاً یا احتمالاً، و باید احتراز کرد، و اصح به اعتقاد قاصر اقتصار بر لفظ روایت است، در هر دو موضع، و عمده ادله فعل صفوان است، والله العالم وهو العاصم.

فائده - ۴ -

سید اجل رضی الدین ابن طاوس رضی الله عنه در (مصباح الزائر) بعد از روایت حدیث زیارت عاشورا و ذیل روایت منقوله در (مصباح) به تمامه مفرماید: " قال علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن طاوس " هذه الزيارة نقلناها باسنادنا من (المصباح الكبير) وهو مقابل به خط مصنفه رحمه الله، و لم یکن فی الفاظ الزيارة الفصلان اللذان یکرر ان مائة مرة، وانا نقلنا الزيارة من (المصباح الصغير) فاعلم ذلك انتهى.

و صریح این عبارت آن است که دعای لعن و سلام در نسخه سید نبوده، و بعض بی خبران که نسبت به سید داده اند که در نسخه (مصباح) " مائة مرة " بعد از دعای لعن و سلام نیست، و از این جهت يك دفعه خواندن کفایت

(۱) اللهم ان هذا يوم تبرکت به بنو امية.

(۲) وهذا يوم فرحت به آل زیاد...

مکند و جهی ندارد.  
و ظاهر بلکه متیقن آن است که نسخه حاضره در خدمت سید رضی الله عنه  
سقطی داشته اگر چه مقابله با خط شیخ شده بود، چه سهو و نسیان بمنزله  
طبیعت ثانیه انسان است، و تطابق سایر نسخ (مصباح) و سایر کتب مؤلفه  
مزار که اعلام علماء شیعه رضی الله عنهم تألیف فرموده و از او نقل کرده اند،  
و نیز نقل این فقره و وجودش در (مصباح صغیر) به اعتراف سید رحمه الله که  
مختصر (مصباح کبیر) است شاهد صدق این دعوی است، و به هیچ وجه جای  
دغدغه و تأمل ندارد.

فائده - ۵ -

اگر چه مکرراً تلویحا اشاره کردیم محض ایضاح و اعلان جدیدا  
منویسیم که دانستی که خواندن دعای صفوان در عمل زیارت عاشورا شرط نیست،  
و عمل بدون او تمام است، بلی به جهت احراز فضیلت خاصه و ثواب مخصوص  
بسیار خوب است، پس التزام به او در عمل اگر بوجه خصوصیت و اعتقاد  
شرطیت باشد خالی از اشکال نیست.

فائده - ۶ -

سابقا اشاره کردم، و مجددا تصریح میکنم که اگر چه ذیل حدیث علقمه  
مخصوص است به "یوم" و بظاهره دلیل جواز قرائت زیارت در شب نیست،  
چنانچه فقره "هذا یوم" و "هذا الیوم" در این زیارت مؤکد این ظاهر است  
ولی ذیل حدیث صفوان که مگوید "اذا حدث لك حاجة" تا آخر آنچه  
گذشت، نص در عموم ازمانی است، و نافی خصوصیت لیل و استعمال یوم در  
مطلق شب و روز یعنی در صرف زمان در لغت عرب و اخبار اهل البیت

عليهم السلام بيش از حد احصاء، و مصرح به فقهاء وادبا است، پس لفظ روايت علقمه منافی نیست، و عبارت متن زیارت نیز منافاتی ندارد، چه اشاره به روز عاشورا است، اگر چه حاضر نباشد، یا اشاره به وقت حاضر است، و چون تشریح عمل ابتدا برای زیارت روز عاشورا بوده استعمال لفظ یوم در زیارت شریفه و از آن مطلق زمان اراده کردن غایله ندارد، والله العالم به حقایق احکامه.

فائده - ۷ -

اگر چه مختار در کیفیت قرائت زیارت عاشورا معلوم شد، ولی اگر کسی بخواهد به احتیاط عمل کند اولی اینکه اولاً سلامی بجانب قبر سید الشهداء علیه السلام بکند، و لعن زیاد بر قاتلان آن حضرت کند به هر لفظ که بخواهد، آنگاه دو رکعت نماز کند پس زیارت عاشورا را بخواند با لعن و سلام و نماز و دعای صفوان که البته اگر چنین کرد عمل به مقتضای روایت مذکوره قطعاً کرده، و یقین به برائت حاصل نموده.

فائده - ۸ -

نظر در أدله مقتضی آن است که تمام عمل در مجلس واحد صادر شود بر وجهی که وحدت عرفیه صادق آید، اگر چه جمود بر ظواهر اخبار و وقوف بر متون أدله موجب آن است که اعتبار وحدت حقیقیه و اتصال تدقیقی شود بر وجهی که در اثنای عمل هیچ فصلی از غیر او نیاید، و لیکن ظاهر آن است که وقوع بعض افعال قلیله که موجب تعدد عرفی نشود ضرر ندارد، و علی الخصوص اگر نفس آن فاصله از سنخ عبادات و مقوله اذکار مثل استخاره و صلوات و غیر آنها باشد که ظاهراً موقعی برای تأمل در آنها نیست، اگر چه اولی مواظبت بر اتصال



وحدانی به وحدت حقیقیه است که به هیچ وجه من الوجوه فاصله نیارند، چه رونق عمل و روحانیت عبادت به حضور قلب و اقبال خاطر و اجتماع حواس و توجه باطن است و در جمیع اجزاء و شرایط، و البته اشتغال به کار دیگر موجب زوال آن کیفیت و بطلان آن خاصیت خواهد شد، مگر اینکه اشتغال به عبادت دیگر منافعی با حضور و توجه در آن عمل نباشد، چنانچه در حدیث بذل خاتم در حال رکوع از حضرت ولایت مرتبت - سلام الله علیه وعلی من انتسب الیه - که موجب نزول آیه کریمه " انما ولیکم الله ورسوله والذین... " تا آخر آیه (۵۵ مائده ۵) شد.

از ابو الفرج عبد الرحمن بن الجوزي الحنبلي البغدادي الواعظ پرسیدند که آن حضرت چگونه با کمال اقبال به صلاة متوجه به سائل شده انفاق زکات فرموده؟ در حل اشکال و جواب سؤال تمثیل به این اشعار جست، و انشاد کرد: یسقی ویشرب لا تلهیه شکرته \* عن النذیم ولا یلهوا عن الکأس اطاعه سکره حتی تمکن من \* فعل الصحاة فهذا أفضل الناس ولی دانشمندان نکته شناس میدانند که این مقام ارزانی هر کس نخواهد شد، بلکه شایسته اولیای کبار است که در مرحله بندگی و مقام عبودیت مظهر صفت " لا یشغله شأن عن شأن " شده اند، و این خاصه آن بزرگوار و پیروان مخصوص او است، که به قدم صدق و صفا بجمیع مراتب وجود اقتفای به آثار و اقتباس از انوار ائمه اطهار کرده اند، و از کلمات قصار این قاصر است " ما کل صید غزاة ولا کل نجم عزاله " والله ولی التوفیق.

فائده - ۹ -

از جمله مقررات در علم اصول آن است که اگر اتیان به مرکبی که مشتمل

بر اجزاء و شرایطی است به تمامه ممکن نشود و متعسر باشد، و امر دائر شود در اتیان او بین ترك جزئی یا شرطی محتمل است تخییر و ارجاع به اراده مكلف كه ناشی از مرجحات خارجیه میشود، و محتمل است ترك شرط و اتیان به اجزاء چه ترك وصف اولی از ترك موصوف است، و تواند بود بگوئیم اختیار اهم كند، و غیر اهم را ترك نماید، چه گاه باشد كه وجود شرطی در قوام شیء مدخلیتش بیشتر از جزئی باشد، خاصه اگر جزء راجع به اجزاء كمالیه باشد نه اجزاء اصلیه.

و این احتمال در بادی نظر اقوی است، اگر چه خالی از تأملی نیست، و به هر صورت در قرائت زیارت عاشوراء اگر مكلف متمكن نشد كه تمام زیارت را در مجلس واحد بجای بیاورد، و امر دایر شد بین ترك جزء و ترك شرط كه وحدت مجلس باشد، اقوی به نظر ترك اعتبار وحدت مجلس است، بلکه تمام عمل را در مجالس متعدده بیاورد، چنانچه در (رسائل) تصریح به این کیفیت فرموده اند، و اولی تر اینكه محافظت بر تقلیل مجالس كند، به این معنی كه اگر بقیه را در يك مجلس بیاورد كه مجموع عمل در دو مجلس واقع شود بهتر است از این كه در سه مجلس باشد، و هر چه فصل بین دو مجلس كمتر باشد اولی است كه اقرب به حقیقت و انسب به وحدت مطلوب است، والله العالم به حقایق احكامه.

فایده - ۱۰ -

مناسب است كه در این مقام تحقیق لفظ عاشوراء بشود، چه تعلق تمامی و مناسبت تامی به این ابواب و اسم این كتاب دارد، لهذا متعرض مشویم: بدان كه جماعتی گفته‌اند كه عاشوراء معرب است، و در اصل عبرانی بوده

و لفظ اصلی عاشور است، و او روز دهم از ماتشری یهود است، که روزه او را فرض بدانند، و صوم کبور منامند، و چون او را بر ماه‌های عربی تطبیق کرده اند روز دهم اول سال اعتبار شد، که دهم محرم الحرام باشد، چنانچه او نیز در دهم اول ماه‌های یهود واقع شده.

و ظاهر جماعتی از لغویین این است که خود عربی است، و قیاس لغت و ماده عشر شاهد او است، و اشتراك لغتین کثیر الوجود است، مثل صابون، و تنور و کوزه، و غیر ذلك که در " فقه اللغة " ثعالبی و (مزهر اللغة) سیوطی معدودی از اینها مذکور شده، و میتوان ادعا کرد که اصل عدم تعریب است، و این از اصول عقلائییه است که موصوف بر ثبوت حالت سابقه و راجع به استصحاب نیست و در مطاوی کلمات لغویین و نحویین به این اصل اشاره شده.

و علی الجملة ظاهر استعمال، و اخبار صحیحه متواتره در قتل سید الشهداء علیه السلام که در دهم محرم بوده، و استعمال متواتر قدیم بر وجهی که جای شك نیست، و احتمال خلاف ندارد، و عبارات جماعتی از لغویین و فقهاء فریقین شاهد این است که عاشوراء دهم محرم است، و تاسوعا نهم میشود.

و آنچه در (صحیح بخاری) از ابن عباس نقل شده که عاشوراء نهم است و تاسوعا هشتم (۱) البته کذب و مفتری است، و هم در صحاح خود ایشان شاهد

-----

(۱) ابن عباس ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال: لئن عشت - قال روح لئن سلمت - الى قابل لاصومن التاسع یعنی عاشوراء (مسند احمد بن حنبل ج ۱ / ۲۳۶).

أتيت ابن عباس وهو متوسد رداءه في المسجد الحرام فسألته عن صوم عاشوراء، فقال: اذا رأيت هلال المحرم فأعد فاذا كان يوم التاسع فأصبح صائما، فقلت: كذا كان محمد صلى الله عليه وآله يصوم؟ فقال: كذلك محمد صلى الله عليه وآله يصوم (سنن أبي داود

۲ / باب صوم ص ۳۲۷ رقم ۲۴۴۶).

وضع و اماره کذب وارد شده، چه روایت کرده اند: " انه صام يوم عاشوراء فقيل له ان اليهود والنصارى تعظمه فقال عليه السلام: فاذا كان العام المقبل صمنا التاسع (۱)."

و این دلیل است که مراد از یوم عاشوراء یوم عاشر است چنانچه واضح است، و لفظ تاسوعا نیز بر قوانین عربیت جاری است، و در حدیث مکررا وارد شده، پس قول جوهری که او را مولد دانسته خطا است، چه مولد عبارت از الفاظ مستحدثه در ألسنه متأخرین است که کلامشان حجت نیست، و از عرب فصیح استعمال او صادر نشده، و اخبار صادقین علیهما السلام بالاتفاق از آن طبقه است،

و این نوع اشتباهات از قصور تتبع این جماعت است در کلام اهل بیت علیهم السلام،

و از این قبیل در کلام ایشان بسیار است، مثل اینکه " کنه " را جوهری مولد دانسته " وازل " را ازهری با اینکه در (نهج البلاغه) مکرم و در زبور اهل البیت صحیفه مقدسه کثیرا استعمال شده و مقصود استیفای این قسم از خطاهای این طایفه است.

و در لفظ عاشوراء چند لغت ثابت است: عاشورا و عاشوراء به مد و قصر و عشورا و عشوراء، و عاشور چنانچه از (قاموس) و غیر او استفاده میشود، و در اشعار فصیحه عرب متأخرین استعمال عاشور وارد شده، چنانچه سید اجل اعظم ذو الحسبین الرضی رضی الله عنه که جماعتی از ادباء عامه و خاصه اشعار او را

---

(۱) عبد الله بن عباس يقول: صام النبي صلى الله عليه وآله يوم عاشوراء وأمرنا بصيامه قالوا: يا رسول الله انه يوم تعظمه اليهود والنصارى، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله فاذا كان العام المقبل صمنا يوم التاسع فلم يأت العام المقبل حتى توفي رسول الله (سنن أبي داود ۲ باب صوم ص ۳۲۷ رقم ۲۴۴۵).

حجت مدانند گفته:

فقلت هیئات فات السمع لائمه \* لا يعرف الحزن الا یوم عاشور

فائده - ۱۱ -

از جمله آنچه باید تنبیه بر او شود آن است که زیارت عاشوراء از سایر زیارات امتیازی معلوم، و تفوقی مشهود دارد، چه ظاهر خبر صفوان آن است که جبرئیل امین این زیارت را از خدای جلیل تلقی کرده، به رسول اکرم صلی الله علیه و آله

رساند، و به وساطت ائمه علیهم السلام به صادق آل محمد رسید، و وقت اظهار این حکم

زمان حضرت باقر علیه السلام بود، چنانچه در سایر احکام که تأخیر بیان آنها به مصالح

منوطه به خصوصیات ازمان می شد، همین وجه معتمد اهل تحقیق است علی هذا این الفاظ شریفه از حدیث قدسی معدود میشوند، و در شرف و فضیلت حلیف قرآن مجید، وهم سنگ کتاب کریم میشود، چه هر دو کلام خدایند، و در حجیت الفاظ و صحت معانی نیز با قرآن فرسی رهان و رضیعی لبان در شمار خواهند رفت. چه، فرق بین حدیث قدسی و قرآن بنا بر مذهب جماعتی آن است که قرآن کلام منزل به الفاظ معینه و ترتیبات مخصوصه است بغرض اعجاز به سوره ای از او، و حدیث قدسی کلامی است که به لفظ معین و ترتیب مخصوص نازل شده باشد از جانب حضرت احدیت بر قلب نبی، لکن نه بغرض اعجاز مثل سایر کتب یزدانی و صحف آسمانی.

و بنابراین حدیث نبوی آن است که معنی او وحی شده باشد، و تعبیر از او به الفاظ خاصه مفوض به خود نبی باشد، چه مذهب امامیه آن است که پیغمبر جز از وحی نمی گفت، چنانچه در قرآن کریم است که " و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی " (۳ النجم ۵۳). اگر چه اهل سنت در این مرتبه خلاف

دارند، و در صدد تصحیح قول عمر که گفته " ان الرجل ليهجر " برآمده اند به تفصیلی که شرح او لایق این موضع نیست. و جماعتی گمان کرده اند که حدیث قدسی آن است که معنی او را در منامی یا به الهامی به رسول خدای تعالی به وحی برساند.

وقال السيد المحقق الداماد رضی الله عنه: " يشبه أن يكون التحقيق ان القرآن كلام يوحيه الله سبحانه الى النبي معنى ولفظاً، فيتلقاه النبي من روح القدس مرتباً، ويسمعه من العالم العلوي منظماً، والحديث القدسي كلام يوحى الى النبي صلى الله عليه وآله معناه فيجري الله تعالى على لسانه في العبارة عنه ألفاظاً مخصوصة في

ترتيب مخصوص ليس للنبي ان يتبدلها ألفاظاً غيرها، أو ترتبها غيره، والحديث النبوي كلام معناه مما يوحى الى النبي فيعبر عنه حيث يشاء كيف يشاء " انتهى المقصود من كلامه، زاد الله في علو مقامه.

وقلت قبل ذلك في ارجوزتي في الدراية الموسومة ب (تميمة المحدث):

ثم الحديث منه قدسي نقل \* كلامه بلا تحد اذ نزل  
كقوله جل علاه: " الصوم لي " \* فليس من سنخ الكتاب المنزل  
وللخوض في تحقيقه مقام آخر.

و جمله کلام آن است که رعایت آداب این زیارت را که از اشرف احادیث قدسیه و درة التاج آن جواهر السنیه است باید ملتزم بود که البته انشاء الله از برکات مواظبت این کلام الهی و وحی سماوی در سلك کرویین منخرط، و در رشته ملکوتیین منتظم شوند.

فائده - ۱۲ -

از زیارت عاشوراء برکات اخرویه و منافع دنیویه و آثار غریبه و خواص

عجیبه در قضای حاجات و نیل مقاصد و حصول مطالب آن قدر دیده شده که  
 نمیتوان  
 احصا کرد، و در بعض رؤیاهای صادقه که حکم مکاشفات حقه دارد خصایص  
 عظیمه  
 و منافع جلیله از او معلوم شده که نمیشود استقصاء نمود، و ما در این فایده يك  
 قصه از آن قصص را که به وثاقت سند و کثرت امارات افاده قطع میکنند، و از  
 أعظم منافع کریمه و فوائد عظیمه این زیارت است ذکر میکنیم:

و آن چنان است که ثقه امین و صالح بار حاجی ملا حسن یزدی که از اختیار  
 متنسکین واعیان متعبدین نجف اشرف است، و به دیانت و صلاح مشهور علماء  
 و معروف فقهاء است نقل کرد از حاجی محمد علی یزدی که وی را به وثاقت  
 و امانت و فضل و صلاح ستوده که دائماً در تحصیل توشه آخرت و اصلاح حال  
 خود میکوشید، و شبها در مقبره واقعه خارج بلده یزد که معروف است به مزار  
 جوی هرهر، و جماعتی از صلحا و نیکان در او مدفونند به سر مبرد، وی را  
 همسایه‌ای بود که از ایام صبا وریعان عمر با یکدیگر آشنائی و معرفت داشتند،  
 و با یکدیگر به کتاب مرفتند تا بزرگ شد، و عشاری پیشه کرد و به زیست، تا  
 اجل محتوم در رسید، و در مقبره در مکان قریب به معبد آن عبد صالح مدفون  
 شده، و به فاصله کمتر از يك ماه در خواب وی آمد، با هیئت نیک و حال خوش،  
 این شخص صالح نزد وی رفت و مسألت کرد از حال او که مرا به حال تو از آغاز  
 و انجام معرفت کامل و اطلاع تام بود، و احتمال خیر و صلاح باطن راه نداشت،  
 و اعمال تو جز عذاب را اقتضاء نمکرد، بگو تا به کدامین عمل به این مقام رسیدی  
 و این مرتبه یافتی؟

گفت: آری چنان است که گفتم و من در عذاب سخت و بلای شدید بودم  
 از آن روز تا روز گذشته که زوجه استاد اشرف حداد فوت شد و وی را در این  
 موضع  
 به خاک سپردند، و اشاره کرد به موضعی که به تخمین صد زرع از او دور تر بود

و در شب وفات وی حضرت سید الشهداء علیه السلام سه مرتبه وی را زیارت کرد، و در کربت ثالثه به فرمود تا عذاب از این مقبره برداشته شد، و حال ما یک سره از برکت او دیگرگون شد، و با وسعت عیش و فراغ رفاهیت قرین شده ایم، حاجی محمد علی مگوید: من متحیرانه از خواب برخاستم، و حداد را نمی شناختم و محله او را نمی دانستم، به بازار حدادها رفتم، و به فحص حال او برآمدم تا استاد اشرف را یافتم، و پرسیدم که تو را زنی بود؟ گفت: آری دیروز درگذشت و در فلان موضع و همان مکان را اسم برد، دفن کردم، گفتم او به زیارت سید الشهداء

رفته بود؟ گفت نه، گفتم ذکر مصائب آن جناب مکررد؟ گفت نه، گفتم مجلس عزای آن جناب به پا مکررد؟ گفت نه، آنگاه از من پرسید چه مجوئی؟ خواب را برای او روایت کردم.

جواب داد که آن زن چند روزی در اواخر عمر زیارت عاشوراء مواظبت داشت، و چون آثار اخرویه این زیارت کریمه آن قدر است که به برکت وجود یک نفر که چند روزی مواظب او بوده از مقبره که عشاران و غیر ایشان از عاصیان در او دفن شدند عذاب مرتفع شود (مراجعه شود به صفحه ۴۰۱)، و آثار دنیوییه او چنان است که هیچ

صاحب مهم و مطلب بزرگ نیست که حوائج او به مواظبت چهل روز ادا نشود، چنانچه به تجربه صحیحه معلوم عارف و عامی شده، البته شایسته است که اهل ایمان از این عمل صحیح السند، کثیر المعونه، قلیل المؤمنة غفلت نورزند، و تساهل روا ندارند، و اگر گاه از فوائد این شرح بعد از مراجعه فائده ای ببرند، و نصیبی یابند این بی بضاعت را از دعای خیر فراموش نکنند، والله الموفق لكل خیر و به الاعتصام عن کل زیغ و ضیر.

والحمد لله أولا و آخرا و ظاهرا و باطنا و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين  
واللعنة علی أعداءهم الی یوم الدین.



باب دوم  
در ترجمه و شرح الفاظ واقعه در زیارت مبارکه به اندازه گنجایش این مختصر  
و مقدار مهلت این قلیل البضاعه، و به جهت تمیز ترجمه از شرح رمزی مقرر  
کردیم. جیم را علامت ترجمه گذاشتیم و شین را نشانه شرح.  
" السلام عليك يا ابا عبد الله مراجعه شود به صفحه ۴۴۱.

ج - سلام بر تو باد ای ابو عبد الله.

ش - شرح این کلمه مبارکه در دو مقام میشود:

مقام اول:

در تفسیر لفظ " سلام " است، و آن محتاج است به تمهید مقدمه لهذا

مگوئیم:

بدان که هر طایفه‌ای را ادبی و عادت‌ی بوده که در وقت تلاقی و تخاطب به آن  
طریقه رفتار میکردند، و اداء آن تحیت منمودند، از آن جمله گفته‌اند تحیت  
نصاری دست بر دهان گذاشتن بوده، چنانچه این اوقات کلاه برداشتن است،  
و تحیت یهود به انگشت اشاره کردن بوده، و تحیت گبران و عجمان خم شدن

و تعظیم کردن بوده، و تحیت عرب گفتن کلمه " حياك الله " بوده یعنی خدایت زنده بداراد، و گاه با خصوص ملوك " أبيت اللعن " (۱) مگفتند، و گاهی " عم صباحا "

یا " أنعم صباحا " یا " نعمت صباحا " یا " مساءا " در هر سه عبارت مگفتند، چنانچه عنتره بن شداد العبسی در " مذهبه " خود گفته:  
یا دار عبلة بالجواء تکلمی \* و عمی صباحا دار عبلة واسلمی  
و أشهر و اکثر این تحایا که همه با یکدیگر در همه اوقات مگفتند همان " حياك الله " بوده، و لفظ " تحیت " مأخوذ از همین کلمه است، و مصدر باب تفعیل است، و در اصل " تحییت " بر وزن " تصلیت " بوده، و بعد از ادغام بر وزن " تقیه " شده، و چون که این کلمه در مقام اکرام و تشریف استعمال می شد، مطلق اکرام و اعظام را تحیت گفتند، و از این باب است " التحیات لله " که در تشهد کبیر وارد است، و ظاهر این است که همین معنی تحیت است در آیه کریمه " و اذا حیتم بتحیة فحیوا بأحسن منها أو ردوها " (۸۶ النساء ۴) و مراد مطلق بر است و اکرام.

چنانچه در (تفسیر) شیخ أقدم اعظم علی بن ابراهیم القمی رضی الله عنه روایت شده (۲).

و در (خصال) از حضرت امیر نقل کرده تعمیم تحیت را نسبت به تسمیت عاطس (۳).

---

(۱) فی الاساس فی لعن: و من المجاز أبيت اللعن، وهي تحية الملوك في الجاهلية أي لا فعلت ما تستوجب به اللعن، وفي عده مجازا في خصوص اللعن نظر (منه).  
(۲) تفسیر القمی ۱۳۳ و بحار الانوار ۷۶ / ۷ و بحار ۸۴ / ۲۷۳ و تفسیر البرهان ذیل الایة.

(۳) خصال ۶۳۳ و بحار الانوار ۱۰ / ۱۱۱ و بحار ۷۶ / ۵۴ و تفسیر البرهان ذیل الایة و بحار الانوار ۴۴ / ۱۹۵ فی فضل الامام الحسین.

و در (صافی) و (بحار) از (مناقب) در قصه هدیه کردن کنیزك دسته ریحان را به جناب امام حسن علیه السلام، و آزاد کردن آن جناب آن کنیزك را نقل استشهاد امام علیه السلام به آیه شریفه کرده اند (۱).

و از مجموع این اخبار استفاده عموم میشود، و محمول بر استحباب است و اگر خصوص سلام مراد باشد، نه چنان است که لفظ در او مستعمل باشد، چنان که بعضی مفسرین توهم کرده اند، چنانچه بر ارباب نظر ظاهر است، و در مثل شعر قطامی که معارف شعراء عرب است:

" انا محيوك فاسلم أيها الطلل \* وان بليت وان طالت بك الطيل "

و در این شعر معروف حماسی:

" انا محيوك يا سلمى فحيينا \* وان سقيت كرام الناس فاسقينا "

و در شعر عنتره در " مذهب " معروفه:

" حيت من طلل تقادم عهده \* أقوى وأقفر بعد أم الهيثم "

و امثال اینها محتمل است که مراد مطلق اکرام و تعظیم و اداء رسم و تعارف باشد، و اظهر آن است که همان دعای به حیات باشد، و اشاره به تحیت معروفه شود که " حياك الله " چنانچه ادباء فهمیده اند، بنابراین میتوان ملتزم شد که لفظ حی و یحیی در این کلمات مأخوذ از لفظ " حياك الله " است مثل " بسمله " و " حوقله " که مشتق اند از لفظ، نه از معنی، و این بعید است، و میتوان گفت چون دعای به حیاة و بقاء از مقتضیات حصول آنها است، پس میتوان نفس این فعل را به این ملاحظه نسبت به داعی داد و اطلاق حیاة و اشباه او به صحت خواهد پیوست، و این نظیر آن است که کسی که جزاه الله خیرا گوید، مگویند جزاه خیرا و تفصیل این مطلب خارج از وظیفه این مقام است.

-----  
(۱) مناقب ۳ / ۱۸۳ و بحار الانوار ۸۴ / ۲۷۳ و بحار ۴۴ / ۱۹۵.

و از آنچه در معنای تحیت گفتیم معلوم شد، که به جهت رعایت اصل معنی است که گاهی در معنی بقاء استعمال میشود، و چون ملوک مخصوصند به تحیت و اداء احترامات ایشان فریضه عرفیه است، تحیت را گاهی بمعنی ملک در کلام می آورند، چنان که زهیر بن حباب الکلبی گوید: "ولکل ما نال الفتی قد نلتها الا التحية" و عمرو بن معدی کرب الزبیدی گوید: "أسیر به الی النعمان حتی \* أنیح علی تحيته بجند" "ای ملکه.

و از یعقوب بن السکیت رضی الله عنه منقولست که لفظ تحیات را در تحیات صلاة حمل بر ملک نموده، والله أعلم بالصواب. چون این مقدمه را دانستی مگوئیم که تحیت اسلام "سلام" است، چنانچه از تفسیر آیه مبارکه "ولا تقولوا لمن القی الیکم السلام لست مؤمنا" (۹۴ النساء ۴) از کتب خاصه و عامه مستفاد میشود بنابر قرائت معروفه که سلام باشد نه سلم که در روایتی قرائت عاصم بن أبن النجود رحمه الله است، که خلاصه معنی او چنان است که اگر کسی اظهار اسلام کند به سلام کردن که تحیت اسلام است انکار بر او نکنید، و نگوئید که مؤمن نیستی و دروغ میگوئی، اگر مؤمن به کسر میم به صیغه اسم فاعل باشد، و اگر به فتح باشد چنانچه نسبت به قرائت حضرت باقر علیه السلام داده اند، ترجمه چنان میشود که نگوئید در امان نیستی، چه مسلم به سلام طالب امان است.

بالجمله این معنی که سلام تحیت مخصوص به اسلام است از غایت وضوح محتاج به استشهاد نیست، و استشهاد جماعتی به آیه کریمه "تحیتهم یوم یلقونه سلام" (۴۴ الاحزاب ۳۳) محل نظر و تأمل است.

و معنی سلام را وجوه مختلفی گفته‌اند:

یکی اینکه سلام اسم خدای عز و جل است، و مراد آن است که خدا حافظ تو باشد، و این وجه را اگر چه از ابن انباری نقل کرده اند، و بعضی محدثین اقتضای بر او کرده، ولی به نظر تمام نمی آید چه لفظ "علیک" بنفسه مؤدی معنی حفظ نیست، چنانچه اگر بگویند الله علیک، والرحیم علیک، بسیار رکیب خواهد بود، و تقدیر خبر خلاف اصل است علاوه بر آنکه بالضروره این ترکیب با سایر تراکیب سلام یک معنی دارد، این احتمال در لفظ سلام علیک متمشی نیست، به جهت تنکیر، و در سلاما و سلام الله علیک، وبلغ الیه سلامی، وقرئه السلام، به هیچ وجه این احتمال صورت نخواهد گرفت. دیگر - اینکه سلام مصدر باب تفعیل باشد بمعنی تسلیم.

سوم - اینکه مصدر مجرد و بمعنی سلامت باشد، و این دو وجه به حسب اختلاف موارد تفاوت می کنند، اگر چه وجه ثالث فی الجملة اقوی و اظهر است و سلام در لغت عرب به معانی متعدده شنیده شده که اصل در آنها معنی سلامتی است، و از این جهت بمعنی سنگ مخصوصی که به صلابت ممتاز است آمده و به معنی درخت سختی، و به معنی دجله وارد شده است، چه همه از ضیعت سالمند، و میتوان در دجله به اعتبار سلامت طبع آبش باشد.

چنانچه از حضرت هادی علیه السلام در فضل سامره آمده است، که آبش را به عذوبت وصف فرموده، و بغداد را به احتمالی به این جهت دار السلام نامیدند که دجله در او است، و از این جهت است که دلو دسته دار را که سالم از آفات است سلم گفتند، و این معنی در اکثر تراکیب "س ل م" جاری است و خدای عز و جل را که سلام مگویند هم به این مناسبت است، چه حق سبحانه و تعالی خلق را از بلایا و آفات و شرور و نقائص حفظ میکند، یا از این

جهت است که همه مستعدین را از مراتب مواد امکانیه به تربیت آفتاب رحمت  
رحمانیه که بر قاف تا قاف هر دو جهان تافته به درجه کمال استعداد و قابلیت  
خود مرساند، و از موانع و صوارف به سلامت نگاه داشته، به سرحد مستعد له  
ایصال مفرماید، یا از این جهت است که ذات مقدسش به جهت تعالی از  
افق حدوث و امکان از جمیع نقائص سالم است " فهو السلام ومنه السلام والیه  
السلام " (۱).

(۱) این عبارت حدیث است (فاطمة الزهراء الله السلام ومنه السلام والیه  
السلام مجالس الطوسی - مواهب السنیة ۲۶۴).

سعید ابن جبیر عن ابن عباس قال: جاع النبي صلى الله عليه وآله جوعا... فهبط جبرئيل  
عليه السلام ومعه لوزة فقال: يا محمد ان الله يقراءك السلام فقال: يا جبرئيل الله  
السلام ومنه السلام والیه يعود السلام - مواهب السنیة ۲۳۲.

سلمان الفارسي عن رسول الله... فقلت هو السلام ومنه السلام والیه يعود  
السلام بحار الانوار ۱۸ / ۳۱۳ ط طهران.

أبي سعيد عن رسول الله ان الله هو السلام، ومنه السلام والیه السلام وعلى  
جبرئيل السلام العياشي بحار الانوار: ۱۸ / ۳۸۵ ط طهران.

اللهم أنت السلام، ومنك السلام، واليك السلام، واليك يعود السلام،  
ودارك دار السلام - بحار الانوار ۱۰۰ / ۴۱۲، ومفاتيح الجنان اعمال مسجد  
الكوفة.

اللهم أنت السلام ومنك السلام واليك يرجع السلام بحار الانوار ۱۰۱ / ۲۰۹  
ط طهران).

و منطبق بر معانی ثلاثه سلام است، هو السلام به اعتبار تعالی ذات مقدسه  
از سمات امکان، ومنه السلام به اعتبار اینکه سلامت از آفات از الطاف او است  
والیه السلام به اعتبار اینکه غایت مواد مستعد به جانب قرب حضرت او است،  
كما قال الحكيم المعاصر:

يا واهب العقل لك المحامد \* الى جنابك انتهى المقاصد  
وهو أحسن شعره فاحتفظ مما ذكرناه واغتنمه (منه).

بالجملة معلوم شد که مراد از سلام سلامتی و آسایش است، و لفظ علی در "علیک" مفید معنی شمول و احاطه است، چنانچه در "رحمة الله علیه" و "رضوان الله علیه" و اشباه آنها است، و وجه ترجیح این تحیت اموری چند است که تضاعیف کلمات علماء استفاده شده، اگر چه برخی از آنها در نظر دقیق خالی از مناقشه نیست، ولی غرض در این گونه مطالب اقناع و تقرب است، و اجمالا به پاره ای از آنها اشارتی میشود.

اول اینکه در الفاظ تحایای دیگر دعای به کمال خاصی مثل حیاة و غیر او بود، و در این تحیت اخبار به سلامت که طارد جمیع آفات و شرور است از موت و قتل و اسقام و مذلت و فقر و جز اینها.

دوم اینکه چون رسم جاهلیت این بود که گاهی بی هنگام بر یکدیگر متاختند یا به حيله و غدر بر یکدیگر دست می یافتند، و آن تحایای مرسومه در تأمین خاطر و تسکین قلب به نصوصیت و صراحت لفظ سلام نبود که مایه آسایش دلها و آرام قلوب شود، و اول وارد بر سمع و مبدء تلاقی که لفظ سلامت باشد بشارتی است که مایه بشر و طیب نفس خواهد شد، و ایمنی از همه خیالات حاصل میکند.

سوم آنکه حیاك الله جمله دعائیه است، و چون استجابت دعا لازم نیست

مایه اطمینان خاطر و سکون نفس نمشود، به خلاف " السلام عليك " که جمله خبریه است، و مقتضای او تحقق سلامت و انس است، پس ایشان به شنیدن او آسوده خاطر و مأمون الفؤاد میشوند، علاوه بر آنکه در صورت عذر تحیت گوی به " حياك الله " متواند معتذر شد که دعای من مستجاب نشد، ولی سلام کننده اگر عذر کند عذری ندارد، چه صریح جمله خبریه سلامتی مسلم علیه است از مسلم، و در صورت تخلف دروغگو خواهد بود صریحا نه ضمنا، متفطن باش.

چهارم آنکه علمای اخلاق بیان کرده اند که جبلیت انسان بلکه کلیه حیوان به حکم غلبه هیولی و شدت تعلق بعالم فاسد مایل به شرور است، از این جهت هر حیوانی چه انسان و چه غیر انسان اگر حیوانی را ببیند که به سوی وی مدود بالطبع هارب از او میشود، و اگر اصل در آن آینده خیر بودی بایستی بالجبله طالب او شود، یا فرار و وقوف متساوی باشند، نه اینکه فرار غالب، و چون فرار غالب است روشن شد که فطرت اصلیه حیوانات مایل به شر است، چنانچه کلام ملائکه در به دو خلقت که " اتجعل فیها من یفسد فیها ویسفک الدماء " (۳۰ البقرة ۲) شاهد صدق این مدعی است، و چون دفع ضرر اولی از جلب نفع است، پس اهم مهمات در اول تلاقی دو انسان تأمین یکدیگر و اخبار به سلامتی از شر یکدیگر است، تا فارغ البال و آمن السریه به لوازم مواخات و وظائف ملاقات رفتار نمایند.

پنجم آنکه لفظ سلام چنانچه دانستی اسم خدای عز و جل است، و ابتداء به این اسم مبارك اگر چه آن معنی مراد نباشد برکتی دارد و شرافتی که در سایر الفاظ نیست، و چون موهم اراده این مسمی هم هست بهجتی دیگر در قلب مستمع می آورد، و لذتی دیگر می بخشد، و گویا اشاره به این معنی است



حدیثی که رئیس‌المحدثین عروة الاسلام محمد بن علی بن الحسین القمی مرسلًا و شیخ شهید رضی الله عنهما در (اربعین) مسنداً نقل فرموده اند که جناب صادق آل محمد علیهم السلام بعد از ذکر سلام فرموده اند " السلام من اسماء الله " (۱). و دور نیست که عدم تعمق در این حدیث موجب اشتباه بعضی بی نظران از اصحاب حدیث شده باشد که به وجه اول تفسیر کرده اند. ششم آنکه این تحیت تحیت ملائکه است با انبیاء و اموات در حال دخول بهشت چنان که در قصه لوط است که ملائکه به حضرت خلیل عرض کردند " سلاما

قال سلام " (۶۹ / ۱۱) در جای دیگر فرموده " الذین تتوفاهم الملائكة طیبین یقولون سلام علیکم " (۳۲ / ۱۱) یعنی آنانی که ملائکه قبض ارواح آنها میکنند به آسودگی، ملائکه به ایشان سلام میکنند، و در جای دیگر فرموده " وقال لهم خزنتها سلام علیکم طبتم " (۷۳ / ۳۹) یعنی خزنه بهشت به مؤمنین مگویند سلام بر شما باد که آسوده شدید.

هفتم وجهی است که فخر رازی در (تفسیر کبیر) خود به او اشاره کرده، و مبتنی است بر طریقه خطابه و تقریب نه بر مسلك تحقیق و تنقیب، و از این جهت اگر در نظر فضلاء تمام نشود یا محتاج به تنمیم به شعری یا مثل او شود، مانعی ندارد چنانچه حق این گونه مطالب است، و خلاصه آن این است که چون هر انسانی به جهت تزاحم جنود علم و جهل و تعارض قوتین ملکیه و حیوانیه،

---

(۱) روضة والبحار: ۷۶ / ۱۰ قال رسول الله: السلام من أسماء الله فافشوه بینکم. وفي أربعین الشہید حدیث ۲۲ والبحار ۸۴ / ۳۰۶ رقم ۲۰ بالاسناد.. زرارة عن أبي جعفر الباقر علیه السلام قال: سلم عمار علی رسول الله صلی الله علیه وآله فی الصلاة فرد علیه ثم قال أبو جعفر علیه السلام ان السلام اسم من أسماء الله عز وجل.

وچالش نفس و عقل همیشه در ملك وجودش غوغا و آشوب است، چنانچه گفته‌اند:

جان کشیده سوی بالا بالها \* تن زده اندر زمین چنگالها  
میل جان اندر علوم و در شرف \* میل تن در کسب آب است و علف  
لهذا لا محاله اگر خیر سلامتی بشنود بشارت به آسایش و راحت خواهد  
یافت، و اماره غلبه جنبه ملکوتیه و انقهار قوه غضبیه و شهویه در تحت قوه عاقله  
خواهد شد، و این تحیت خصوصا از مخبر صادق کامل به مراتب بی شمار بهتر  
از " حياك الله " خواهد بود، و به این لطیفه بعضی ترجیح داده اند که در مقام خطاب  
السلام علیکم بگویند تا خطاب به جمیع قوای نفسانیه شود، و اشاره به سلامتی  
همه کثرات مجتمعه در این وجود و حدانی باشد.  
و مرا عقیده چنان است که این دقیقه را در جائی باید رعایت کرد که این کثرت  
محفوظ باشد، ولی در حق اولیاء و انبیاء علیهم السلام که به تجلی وحدت حقه  
حقیقه

کثرات خود را فانی کرده، یک دل و یک جهت بجانب قدس متوجه‌اند لازم  
نیست، و به این لطیفه است که در خطابات زیارات به یک نفر همه جا خطاب  
مفرد شده، متفطن باش و غنیمت شمار.

هشتم آنکه تحیت خدا است به انبیاء در مواضع متعدده و به آل پیغمبر  
صلی الله علیه و آله آنجا که فرموده " سلام علی آل یس (۱۳۰ / ۳۷) و به عموم  
مؤمنین آنجا که فرموده " تحیتهم یوم یلقونه سلام " (۴۴ / ۳۳) و در این هنگام  
جمیع سلامها متلاشی و مضمحل میشود، چه مخلوق را با تجلی خالق ظهوری  
در میان نیست، و اثری پیدا نخواهد بود.

یکی قطره باران ز ابری چکید \* خجل شد چه پهنای دریا بدید  
که جائی که دریاست من کیستم \* گر او هست حقا که من نیستم

تنبيه:

بدان که فخر الدین رازی در (تفسیر کبیر) آورده که تنکیر سلام چون اشاره به تعظیم دارد ابلغ است، چون به صورت تعریف دلالت بر صرف طبیعت دارد بی ملاحظه وصف تمام و کمال، و من بنده را عقیده چنان است که این سخن یکسره صحیح نیست بلکه مقامات کلام مختلف است، و لهذا در قرآن مختلف وارد شده، بلکه اگر ادعای عکس مسکرد اولی بود، چه قصر طبیعت اتم از قصر بعض افراد است، اگر چه اعتبار کمال شود، چنانچه در لفظ الحمد لله تقریر داده اند والسلام علی من اتبع الهدی.

لطيفة:

چون دانستی که معنی سلام این است که سلامتی و آسایش تو را فرا گرفته و از جانب من هیچ شری و ضرری به تو نخواهد رسید و تو در ناحیه من امن و امان داری، البته شخص زائر باید در حالی که در حضور امامی ایستاده یا از دور امامی را ممثل کرده به خاطر آورده مخاطب به سلام منماید، در حالتی باشد که هیچ آزاری و آسیبی و صدمه‌ای از او به آن امام نه در آن وقت و نه بعد از آن نرسد، و چون معلوم است که آنان که غرضشان جز هدایت امت و صلاح خلق، و اعلاء کلمه توحید، و ظهور آثار بندگی در مردم، و شیوع طاعت خداوند در عموم ناس نیست، البته از معصیت کردن خدا و تخلف از اوامر و نواهی او بلکه به دارائی اخلاق رذیله از قبیل حرص و کبر و ریا و عجب و بخل و حب جاه و حب مال و امثال آنها متأذی خواهند شد، و این همه که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام تظلم و تشکی کرد به جهت این بود که مردم معصیت خدا کردند و اطاعت ائمه هدی نمودند، و دور نیست اینکه پیغمبر فرمود " ما اودی نبی

مثل ما اوذیت " (۱) یعنی اذیت نشده پیغمبری چنانچه من اذیت شدم اشاره به این معنی باشد، چه در هیچ امتی گناهی به بزرگی گناه این امت مثل غصب خلافت و ایذاء فاطمه علیها السلام و قتل سید الشهداء علیه السلام و سایر بلائی که بر ائمه علیهم السلام وارد

کردند نشده بود (۲)، پس هیچ پیغمبری به قدر این پیغمبر مکرم اذیت نشده. حاصل سخن اینکه باید انسان حال خود را بر وجهی کند که در آن وقت مرضی امام باشد، نه مایه آن جناب تا در کلمه سلام راستگو باشد، پس باید دل را به آب توبه شست و شو کند، و اشک ندامت از دیده فرو ریزد، و آن گاه به سلام امام اقدام کند.

غوطه در اشک زدم که اهل طریقت گویند

\* پاك شو اول و پس دیده بر آن پاك انداز

و الا در ابتداء سخن با امام خود دروغ گفته و غدر کرده، این معنی بی توفیق خداوند و خلوص نیت محال است، رزقنا الله ذلك به محمد وآله.

مقام دوم

در لفظ ابو عبد الله است

بدان که این کلمه مبارکه کنیه است، و کنیه مأخوذ از کنایه است که بمعنی بردن

---

(۱) ما أوذی أحد مثل ما أوذیت کنز العمال ۳ / حدیث ۵۸۱۷ و ۵۸۱۸ عن الحلیة وابن عساکر عن جابر... و کنز العمال ۱۱ حدیث ۳۲۱۶۰ و ۳۲۱۶۱ و جامع الصغیر ص ۳۴۳.

(۲) ان الذین یؤذون الله ورسوله، قال: نزلت فیمن غصب أمير المؤمنین حقه وأخذ حق فاطمة وآذاها وقد قال النبی من آذاها فی حیاتی کمن آذاها بعد موتی... بحار الانوار ۱۷ / ۲۷.

نام چیزی است به اشاره، و به ذکر دلیلی که موجب انتقال شود، و از این جهت بصریین ضمیر را کنایه نامیدند، و کنایه مصطلحه علماء بیان از همین معنی است، و هر

جا که نام کسی را نخواهند برند او را به نسبت به پدر یا مادر یا فرزند یا لفظ آب و ام

وابن یاد نمایند، چون ابو عمرو، و ابن عباس، و ام معبد، و این کلمه را کنایه و کنیه گویند، چه دلالت او بر ذات به صراحت اسم نیست، و چون غالب نفوس از مخاطبه به اسم اباء دارند، و القابی که جزء اسم میکنند در عجم، که سبب تعظیم است و در مخاطبات غالباً به او اکتفا میشود، مثل سید، و شیخ، و خان، و میرزا در عرب متعارف نبوده، لهذا به کنیه تعبیر میکردند، و رعایت ادب را به سلوک این طریقه مدانستند، چنانچه یکی از شعراء حماسه مگوید:

اکنیه حین أنادیه لا کرمه \* ولا ألقبه والسوءة اللقباً

کذاک أدبت حتی صار من خلقی \* انی وجدت ملاک الشیمة الادبا  
و به این سبب متعارف کردند که برای هر کسی کنیتی گذارند، و گاه قبل از اینکه فرزندی داشته باشد، بلکه در مبدء ولادت کنیه مگذاشتند به تفأل اینکه فرزند دار بشود، و غالب این است که در این قسم کنیه را تبع کنیه صاحب اول یا اشهر اسم کنند، چنانچه علی را اگر اسم قرار دهند ابو الحسن کنیه کنند، و حسن را اگر اسم کنند ابو محمد کنیه گذارند، چه کنیه جناب أمير المؤمنين و امام حسن أبو الحسن و ابو محمد است.

و ظاهر از اخبار کثیره آن است که " ابو عبد الله " کنیه سید الشهداء علیه السلام بوده

از زمان طفولیت، چنانچه در روایت اسماء بنت عمیس است که روز اول ولادت پیغمبر او را گرفت و قال: " یا ابا عبد الله عزیز علی " و گریه کرد، گفتم پدر و مادرم فدایت از روز اول چنین میکنی؟ فرمود گریه میکنم بر پسر من که فئه باغیه

کافر، از بنی امیه او را مکشند (۱).  
و این کنیه در ائمه مشترك بين دو نفر است: یکی جناب سید الشهداء علیه السلام  
و دیگری جناب صادق علیه السلام، و ظاهر آن است که این کنیه و اسم از برای  
ایشان  
به امر خداوند تبارک و تعالی بوده.  
فائده استطرادیه

در کتاب (منتهی الارب) آورده که " یقال یکنی بأبی عبد الله مجهولا، ولا  
یقال یکنی بعبد الله " یعنی اگر بخواهند بگویند کنیه فلان چیست مثلا، مگویند  
" یکنی بأبی عبد الله " نه عبد الله، من مگویم اگر مراد نافی: عدم صحت این  
عبارت است، وجهی ندارد، چه باء حرف جر گاه صله این فعل است که تکنیه  
باشد در این وقت باید گفت " یکنی بأبی فلان " و گاه برای سببیت است،  
و در این وقت معنی عبارت چنان است که بواسطه فلان کنیه دار شده، و لازم است  
که اسم خود آن فرزند را مثلا مدخول " با " کنند، و گویند " یکنی بفلان "  
و اگر مراد نافی: نفی استعمال است، خلاف واقع و ناشی از قصور تتبع و عدم  
اطلاع بر مجاری استعمالات عرب است، چه انواع این عبارت که " یکنی بولده  
فلان " یا - بعد از ذکر فرزند مخصوص کسی - " و به یکنی " در کلمات سلف  
و طبقاتی که کلماتشان حجت است، بیش از حد احصاء است، از آن جمله است  
عبارت ابن اسحاق وقتاده در محکیه در (اسد الغابه) در ذکر پیغمبر گفته اند "  
وبالقاسم  
کان یکنی " .

و در شعر جناب عبد المطلب که در کتب معتبره به آن حضرت نسبت داده اند

---

(۱) بحار الانوار: ۴۳ / ۲۳۸ - ۲۴۰ باب ۱۱ عن العیون وابن شهر آشوب فی  
المناقب والبحار: ۴۴ / ۲۵۰ - ۲۵۱ عن الامالی.

وارد شده است چنانچه فرموده:

وصیت من کنیته بطالب \* عبد مناف وهو ذو تجارب  
و در اشعار ادباء و شعراء متأخرین کثیر الورد است که اگر استقصاء آن کنم  
موجب ملال میشود، و به این يك بيت از شعر ابو طالب مأمونی که از مشاهیر شعراء  
عصر وزیر فاضل محقق کافی الکفاة صاحب اجل ابو القاسم اسماعیل بن عباد  
رضي الله عنه بوده، و در طبقه أبو سعید رستمی، و ابو محمد خازن معدود مشده،  
اقتصار میکنم که در قصیده میمیه معروفه خود مگوید:

ولا تاج الا ما تولیت عقده \* علی جبهة الملك المکنی بقاسم  
و ما اگر بر طریقه‌ای که سیوطی در (مزه‌ر) از ابو علی فارسی در (ایضاح)  
نقل کرده، و صاحب (کشاف) و نجم الاثمة، و محقق شریف، و قاضی بیضاوی  
و عبد القادر بغدادی، و شهاب خفاجی، و جمعی از فضلاء متأخرین بر آنند هم  
نباشیم که تجویز استشهاد به اشعار علماء مولدین کرده اند، چه استعمال ایشان  
به منزله نقل است، پس حجت خواهد بود، در خصوص این شعر باید ملتزم  
به صحت باشیم، چه در حضور صاحب که اعظم علمای لغت عرب و استاد مهره  
شعر و ادب است، و عبد القاهر جرجانی که ترجمان بلاغت است، ریزه خوار خوان  
تحقیق او بوده، و در خدمت وی استفاده علوم نموده.

و کتاب (محیط) او بحر محیط لغت است خوانده و به درجه قبول رسیده،  
و از انتقاد آن نادره نقاد مصون افتاده، و سایر ادباء زمان او که غالباً با مأمونی  
مذکور کدورتی داشته‌اند، و در صدد انتقاد أقوال و أفعال او بوده اند از احدی  
مناقشه منقول نشده، و ابو منصور عبد الملك ثعالبی که لسان ناطق عربیت است  
این شعر را در کتاب (یتیمه الدهر) از افراد انتخاب شمرده، و این جمله که  
نوشتم قبل از آن است که ظفر یابم بر شعر ابوصخر هذلی که از کبار طبقه ثالثه

شعراء و فحول متقدمین است که به اسلامیین از ایشان تعبیر میشود و شعر او بالاتفاق حجت است، از قصیده طنانة (۱) که شطری از او در (اغانی) و بعضی در (حماسه) و تماما در (خزانة الادب) عبد القادر بغدادی نقلا از ذیل (امالی قالی) منقول است، و سیبویه فمن تأخر به بعض اشعار آن قصیده استشهاد کرده اند، و در آن قصیده مگوید:

ابی القلب الا حبها عامریة \* لها کنیة عمرو و لیس لها عمرو  
که ظاهر این استعمال آن است که نفس عمرو را کنیه مگویند، و بنابراین "باء" در "یکنی به عمرو" مثلا برای صله فعل است، نه بمعنی سببیت و مجاز در اسناد شده، چه مدار کنایه و مناط رمز فی الحقیقه همان اسم است، و لفظ آب و ام بمنزله علاقه و رابطه است، و اطلاق لفظ کنیه بر خود او به این عنایت مستحسن و مستعذب است.

و به هر حال شعر خود او در این قصیده ثابتة الانتساب به او در رد منکرین برهان قاطع است، پس روشن شد که ناچار چنین استعمال صحیح است، و از مجموع آنچه ذکر کردیم معلوم شد که در حدیث شریف که شیخ صدوق رضی الله عنه در کتاب (کمال الدین) در ذکر امام زمان آورده که "یکنی بجعفر" (۲) مقصود او آن است که کنیه او ابو جعفر است، چنانچه در خبر دیگر است، "یکنی بعمه" (۳) و عم آن جناب جعفر بوده، پس کنیه ابو جعفر خواهد بود،

(۱) بتونین.

(۲) اکمال الدین ۲ / ۴۳۲ باب ۴۲ رقم ۱۱ و تفسیره ذیل الحدیث و بحار الانوار: ۵۱ / ۱۵ و ۱۶ رقم ۱۸ و ۲۳، اثبات الهداة ۳ / ۴۶۶ و ۴۷۸ و ۴۸۴.

(۳) المکنی بعمه اکمال الدین ج ۱ / ۳۱۸ رقم ۵ و تفسیره ذیل الحدیث و بحار الانوار: ۵۱ / ۳۷ و ۳۸ رقم ۹ و ۱۱.



و علامه مجلسی علیه الرحمة ترجیح این احتمال داده، و نیز تجویز کرده که مراد آن باشد که کنایه از آن جناب به جعفر میکنند (۱)، و این بعید است، و مأنوس به مجاری استعمال قاطع بوجه اول خواهد بود، و عجب تر آن که بعضی آجله معاصرین آیده الله تعالی مستند به عبارت (منتهی الارب) شده تعیین وجه ثانی کرده و بر علامه مجلسی اعتراض کرده که چرا وجه اول را استظهار کرده، و از این معنی تعجب نموده، و او را غریب شمرده، والله العالم به حقایق الامور.

تنبيه:

اشاره کردیم که این کنیه شریفه از اول امر برای جناب سید الشهداء علیه السلام بوده، و البته باید به اذن رسول خدا باشد، و معلوم است که آن جناب بدون وحی الهی ابداء اقدام در امری نمی فرمود، و ناچار باید سری در تحت این کنیه منظوی باشد، و نکته‌ای داشته باشد، و دور نیست که بگوئیم این کنیه از قبیل مکنی شدن پیغمبر باشد به ابو القاسم، چنانچه در بعضی اخبار وارد شده، و از قبیل کنای متعارفه مذکوره نباشد.

و توضیح او چنان است که چون حضرت سید الشهداء علیه السلام در مقام اظهار عبودیت و خدا پرستی و ثبات قدم در توحید و محبت شاهد ازل چنان اقدام کرد که احدی از انبیاء و اولیاء جز جد و پدر و برادر بزرگوارش علیهم السلام نتوانستند نیل آن

مرتب کنند، و همه به لسان حال گفتند " لو دنوت أنملة لا حترقت " خصوصا در روز عاشورا که عبادتی کرد که جامع جمیع عبادات ظاهریه و اعمال قلبیه بود. و هر يك از اعمالش از صوم و صلاة و زکات و حج و جهاد و امر به معروف و نهی از منکر - که برخی حقیقتا از آن جناب صادر شده، مثل جهاد و امر به

-----  
(۱) بحار الانوار: ۵ / ۳۷ ذیل رقم (۹).

معروف و صلاة و اشباه آنها، و بعضی چنان است که پاره افعال آن جناب را به تأمل و تدبر با رعایت تطبیق و تشبیه بر آنها میتوان منطبق کرد، مثل حج و زکات و غیر ذلك - عبرت عقلاء و اولوا الابصار گشته.

و همچنین مکارم اخلاق از شجاعت و سماحت و مروت و غیرت و حمیت و عفو و مدارات و نصیحت و اصلاح و یقین و اطمینان و ثبات ولین و حسن معاشرت و مواسات و بر و ملاطفت که از آن حضرت ظاهر گشته، و اعظم از همه صبر که فی

الحقیقة دارای همه مکارم و فضایل است که مایه تعجب ملائکه سماویه - که نفوس قدسیه و عباد مکرمین هستند - شده، و دور نیست اشاره به این همه کمالات شده باشد فقره " لا یوم کیومک یا ابا عبد الله " (۱).

و فاضل فقیه معاصر در کتاب (خصایص الحسین) شرحی مبسوط در تحقیق و تقریب عبادات صادره از آن جناب در روز عاشوراء آورده - که ادای حق بیان این مقام چنانچه شایسته این نوع از تقریبات خطاییه است نموده - حاصل سخن اینکه چون آن جناب در مراتب ظهور بندگی امتیازی خاص و اختصاصی مخصوص داشته او را به ابو عبد الله کنیه دادند، و این اعتبار به مشرب عربیت قریب است، چه هر کس دارای صفتی باشد، در مقام مبالغه گاهی بر سبیل تجرید بیانی مگویند: " رأیت منه اسدا " و گاهی مگویند: " فلان ابو جواد " یعنی صاحب جود زیاد است، و این استعمال فعلا در عرب شایع است، و اگر اقسام کنای منقوله از عرب را نیکو تدبر کنی و نیک بیاندیشی شطری صالح و فصلی مشبع از این قسم خواهی یافت که رفع استبعاد و دفع اشکال کند، چنانچه

(۱) ولا یوم کیوم الحسین: خصال، أمالی الصدوق مجلس ۷۰ رقم ۱۰، بحار الانوار: ۴۴ / ۲۹۸ و لکن لا یوم کیومک یا ابا عبد الله أمالی الصدوق مجلس ۲۴ تحت رقم ۳ بحار الانوار ۴۵ / ۲۱۸ ط لبنان.

پالوده را أبو سائغ گویند، و سرکه را أبو نافع، و سكباج را ابو عاصم، و شمع را ابو مونس، و خروس را ابو اليقظان، و امثال این بسیار است. و از این قبیل است آنچه اشاره به او شد، که در بعض اخبار وارد شده که پیغمبر را ابو القاسم گفتند، به آن جهت که قسمت جهنم و بهشت بدست او است.

وجه دیگر - آنکه چون هر مطلع بر طریقه خلفای جور و مردم ازمان سابقه قاطع است که اگر سید الشهداء علیه السلام در روز عاشوراء این جد و جهد نمکرد،

و در میدان سربازی ثابت قدم نمی بود یکسره طریقه شریعت محمدیه از روی زمین معرفت و مردم به روش جاهلیت و طریقه کفار مستقر می شدند، و جبروت ملك و هوای دنیا غالب شده، مسلمی رخساره شاهد هدایت مشاهده نمکرد و فضایح امویہ و قبائح تیمیه و عدویہ درست گوش زد هیچ کس نمی شد، پس هر کس بعد از آن جناب پرستش خدا و پیروی مصطفی نمود همه ببرکت آن وجود مقدس بود که " لولاه ما عبد الله ولولاه ما عرف الله " (۱).

علی هذا به حقیقت، آن جناب پدر همه بندگان خدا است، چه پدر بمعنی مربی و مؤید در لغت عرب دائر الاستعمال و شایع الورد است، و مراد از عبد الله جنس بندگان خدای تعالی است، چه عبد عبادت باشد، و چه عبد عبودیت، و استعمال لفظ در اکثر از معنی لازم نیاید (ناید)، چه حقیقت عبودیت به حسب لغت خضوع و تذلل است، و تعبید بمعنی تذلیل است، و عبادت وظیفه عبودیت پس اشکالی نیست، والله اعلم.

(۱) فرائد السمطين ج ۱ / ص ۴۶ ط بیروت بالاسناد عن الصادق... و لم تخلق الارض منذ خلق الله آدم من حجة الله فيها ظاهر مشهور أو غائب مستور، ولا تخلو الى أن تقوم الساعة من حجة الله فيها، ولولا ذلك لم يعبد الله...

(السلام عليك يا بن رسول الله).

ج - سلام بر تو باد ای پسر پیغمبر خدا.

ش - " ابن " از الفاظی است که همزه وصل در اوائل آنها بدل محذوف زیاد شده، و اشتقاق او از بنا است به جهت اینکه وجود پسر مبتنی بر پدر است چنانچه در (مجمع البیان) مذکور است، نه از (بنو) چنانچه معروف است، و شاهد او است، عدم استعمال سایر تراکیب (بنو) و وجود بنوت شاهد قول ثانی نتواند شد، به جهت ورود فتوت با اینکه تننیه فتی فتیان است، و قلت تبدیل " یاء " به " تاء " چنانچه در بنت است معارضه با عدم ورود " بنو " نتواند نمود.

از این روی از راغب اصفهنی وابن سیده در (محکم) اختیار احتمال اول نقل شده، و بر فرض تعادل أدله جای توقف و تردید است، چنانچه در (قاموس) است، و از اخفش حکایت شده، و جزم بوجه ثانی وجهی ندارد. " رسول " لغتا بمعنی مرسل است، و اصطلاحاً أخص از نبی است، بالجمله مناسب است در شرح این فقره اشارتی به دلیل این شود که جناب سید الشهداء علیه السلام است و حضرت مجتبی علیه السلام و سایر ائمه هدی علیهم السلام پسران پیغمبر بوده اند

اگر چه این مطلب از مسلمات فرقه امامیه است، و از اخبار و آثار بسر حد ضرورت رسیده ولی چون مخالف در این مسأله بعض اهل سنت و جماعت اند، باید به ادله ای که نزد ایشان معتبر باشد استدلال نمود، لهذا اکتفاء به دو آیه از کتاب کریم، و چند خبر از طریقه اهل سنت و جماعت - که استخراج از کتب معتبره علماء ایشان کرده ام - بر وجه اختصار میشود تا شکی و شبهه ای در دل هیچ کس از ناظرین باقی نماند، و عقاید شنونده گان زیاده محکم و ثابت الارکان شود.

آیه اولی:

" فَمَنْ حَاجَكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعِ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ " (سوره ۳).

خلاصه مضمون آیه کریمه چنان است که اگر کسی با تو ای پیغمبر راه مجادله پیش گیرد، و در امر مخلوق بودن عیسی بی پدر - چنان که آدم (۱) - از در

خصوصیت در آید بگو با او بیائید تا بخوانیم پسران ما و پسران شما را، و زنان ما و زنان شما را، و خودهای ما و خودهای شما را، از آن پس بدرگاه احدیت ضراعت و ابتهال کنیم، پس لعنت و دوری از رحمت الهیه را نصیب دروغگویان سازیم، و این آیه مبارکه دلالت بر آن دارد که حسنین علیهما السلام پسران پیغمبر صلی الله علیه و آله بودند.

ابن الخطیب رازی که امام اهل سنت و فخر دین آن جماعت است در تفسیر (مفاتیح الغیب) نقل کرده که چون وفد نجران بر ضلالت و تعصب بر طریقه نصاری مجد شدند پیغمبر اظهار مباحله فرمود ایشان مهلت خواستند، بعد از آن از عاقب که رئیس ایشان بود استشاره نمودند او بموادعت و مسالمت امر کرد، و پیغمبر صلی الله علیه و آله بیرون آمد و کسائی از موی سیاه در برداشت و حسین را در زیر کش

بغل گرفته بود، و دست حسن در دست داشت، و فاطمه از عقب وی می آمد، و علی از عقب فاطمه راه مرفت، و مفرمود هر وقت من دعا کنم شما آمین گوئید اسقف نجران چون این حال بدید گفت با قوم خود: که من روھائی می بینم که اگر از خدا مسئلت نمایند که کوهی را از جا برکنند هر آینه خواهد کند، هان

(۱) بدون پدر بوجود آمد.

پرهیزید از مباحله که دستخوش هلاکت نشوید، بالاخره کار به مسالمت انجامید و جزیه بر خود مقرر داشتند، و ضریبه بر خود بستند.

آنگاه پیغمبر فرمود که سوگند به آنکه جان من در دست اوست، همانا هلاک بر اهل نجران از آسمان آویخته شده بود، و اگر مباحله منمودند، یکسره مسخ به قرده و خنازیر می شدند، و این وادی بر ایشان افروخته می شد، و اهل نجران از ریشه کنده شدند، حتی مرغهای فراز درختان و سال نمی گذشت که عامه نصاری به هلاکت مرسیدند.

و روایت شده که چون پیغمبر با کسای سیاه بیرون آمد از آن پس حسن آمد پس او را با خود جای داد در آن جامه، همچنین در عقب او حسین آمد، آنگاه فاطمه بعد از او علی، و هر یک را در کسا جای داد، پس این آیه مبارک را قرائت کرد " انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا " (۳۳ / ۳۳) (۱).

تا اینجا بود خلاصه سخن فخر رازی بعد از آن مگوید که این روایت مانند متفق علیه است ما بین اهل تفسیر و علماء حدیث.

و همچنین نظام الدین نیشابوری در تفسیر خود نقل کرده، و دعوی اتفاق نموده، و زمخشری در (کشاف) و ناصر الدین بیضاوی در (أنوار التنزیل) و أبو السعود به همین طریق نقل کرده اند، و شمس الدین سبط أبو الفرج بن الجوزی البغدادی در (تذکره) دعوی اتفاق اهل سیر و علماء بر این روایت کرده، و ابن روزبهان با کمال تعصب در رد (کشف الحق) آیه الله علامه قدس سره را بر دعوی اتفاق تقریر کرده، و کمال الدین بن طلحة نسبت بجمیع نقله ثقات و رواة اثبات داده.

---

(۱) تفسیر فخر الرازی ج ۸ / ۸۵ ط البهیه بمصر.

و عضدی در (مواقف) و سید شریف در شرح وی، و تفتازانی در (مقاصد) و شرح او، و علاء الدین قوشچی أبدا مناقشه در سند روایت نکرده اند، و مسلم بن الحجاج النیسابوری در (صحیح) خود، و ابو عیسی الترمذی نیز در (صحیح) خود - که به اجماع اهل سنت جمیع آنچه در کتاب این دو نفر است صحیح است - روایت کرده اند که بعد از نزول آیه مباهله پیغمبر این چهار کس را جمع کرده و گفت " اللهم هؤلاء أهلي " .

و در (فصول المهمة) ابن صباغ مالکی بعد از اینکه نقل کرده از جابر که " أنفسنا " محمد و علی است و " نساءنا " فاطمة و " أبناءنا " حسنین است گفته: " هكذا رواه الحاكم في مستدرکه عن علي بن عيسى وقال: صحیح علی شرط مسلم، ورواه أبو داود، والطیالسی عن شعبة، والشعبي، و روی ابن عباس والبراء نحو ذلك " .

و این روایت نیز به اختلاف یسیر در (اسد الغابة) ابن اثیر و (أخبار الدول) قرمانی و (مودة القربی) سید علی همدانی و (مناقب السبطين) محب الدین طبری (و شرح ابن حجر هیتمی) بر (همزیه بوصیری) و (صواعق محرقه) او با اعتراف به صحت و (تاریخ الخلفاء) ی جلال سیوطی و شرح دیوان حسین بن معین الدین میبیدی و (ذخائر العقبا) ی محب الدین طبری مکی و (نور الابصار) سید مؤمن شبلنجی معاصر مصری با دعوی اتفاق مفسرین و (ینایع المودة) عارف قندوزی قسطنطنی معاصر در مواضع متعدده بطرق مختلفه - که هر يك به اختلاف مراتب از اساطین اهل سنت و بزرگان جماعت اند - در حال تألیف دیده شده، و اگر بنا بر استقصای طرق این روایت باشد مثنوی هفتاد من کاغذ شود، و از این جهت است که فخر رازی که سرچشمه عصیبت و معدن انکار فضائل است، قدرت

بر رد این منقبت نداشته، و گفته این آیه دلیل است بر اینکه حسنین ابناء رسول اند

والحمد لله على وضوح الحجة.

نکته: زمخشری در (کشاف) آورده که جهت اینکه " ابناء " و " نساء " را در امر مباحله ضمیمه کرده آن است که دلالت این کار بر صدق او بیشتر است، چه کاشف و ثوق به حال خود و یقینش به صدق دعوی خویش است، چه جرئت و اقدام کرده بر تعریض عزیزان و پاره های جگر خود، و کسانی که محبوبترین خلقتند بسوی او برای بلا و اقتصار بر تعریض نفس خود نفرموده، و دلالت دارد بر اطمینان او به کذب خصم تا هلاک شود با دوستان و عزیزان خود که اثری از او در گیتی نماند، و خصوصیت داد پسران و زنان را چه آنان عزیزتر خویشان و چسبیده تر

از همه اند به دل.

و گاه باشد که آدمی خویشتن را فدیة ایشان کند، و جنگ نماید در حفظ ایشان، و از این جهت است که عرب زنان و کوچهای خود را در حروب و رزمگاه ها

مببردند تا از فرار مصون شوند، و آن که در حمایت کوچ خود بیشتر کوشش داشت حامی الحقیقة نام میکردند.

و نکته اینکه مقدم داشته در ذکر ابناء و نساء را آن است که اشاره کند به اینکه قریب المنزله و نصیف المکانة در حضرت او هستند، یا آنکه مقدم اند بر نفس، و شایسته آن است که جان های گرامی نثار ایشان شود، و در این مطلب دلیلی است که هیچ چیز اقوی از او نیست بر فضل اهل کساء، این است خلاصه سخنان صاحب (کشاف).

من بنده گویم: اولاً که شایسته تر آنکه نکته تقدیم ابناء و نساء را همان و ثوق به صدق و اطمینان قرار دهیم، چه در مقام بلا چنانچه اشاره کرد غالباً اهتمام به



حفظ ابناء و نساء است، و با این همه توجه ارباب عزت و محبت در مقام این بلای بزرگ و داهیه عظیم تقدم ابناء و نساء دلیلی است آشکار بر صدق او در نظر خود و ثبات قدمش در این دعوی، چه هیچ عاقلی طفل و دختر خود را سپر بلای آسمانی و پیش کش قضای ناگهانی نخواهد نمود.

و ثانیاً به دیده تأمل خوب نظر نما، و به چشم بصیرت نیکو نگاه کن چگونه این شخص که علامه مطلق این طایقه است اعتراف کرد که فاطمه و حسنین علیهم السلام احب خلقند بسوی رسول خدا، و پاره های جگر آن جنابند، و از همه کس لصوق و اتصال به آن جناب بیشتر داشتند، و اهتمام آن حضرت در حفظ ایشان از همه کس زیادتر بود، باز در مقام ادای سایر حقوق اینها هیچ همراهی ندارد، و هر دون فطرت بی حسب و نسب را بر جنابشان تقدیم و تفضیل میکند، نعوذ بالله من الخزی و الخذلان.

آیه ثانیه:

" حرمت علیکم امهاتکم و بناتکم و اخواتکم... " الی قوله تعالی  
 " و حلائل ابنائکم الذین من اصلابکم " (۲۳ / ۴).

شیخ اجل اعظم اقدم ثقة الاسلام ابو جعفر الكلینی رازی جزاه الله عن العترة الطاهرة خیر الجزاء در جامع عظیم خود که بشهادة مفید رضی الله عنه اجل کتب اسلام و اعظم مصنفات امامیه است، و مسمی به (کافی) است، و شیخ جلیل بزرگوار احمد بن ابی طالب الطبرسی قدس سره الزکی در کتاب (احتجاج) سند به باقر علوم النبیین حضرت ابو جعفر امام محمد باقر سلام الله علیه و علی آبائه و ابنائهم رساند که فرمود به ابو الجارود چه مگویند یعنی مخالفان و اتباع بنی امیه در حق حسن و حسین علیهما السلام؟ عرض کرد انکار میکنند که ایشان پسران رسول

خدایند، فرمود به چه احتجاج کردید بر ایشان؟ عرضه داشت به گفته خدای عز وجل در حق عیسی و " و من ذریته... و عیسی " (۸۴ - ۶) چه عیسی را از ذریه ابراهیم قرار داده، و استدلال کردیم بر ایشان به آیه مباهله، فرمود چه جواب دادند؟ عرض کرد: گفتند اولاد دختر از دختر است نه از صلب آن جناب، فرمود سوگند به خدای ابو الجارود هر آینه آیتی از کتاب خدای به شما تعلیم کنم که نام مسبرد و تصریح میکند که حسنین از صلب رسول خدایند که رد نمی کند او را مگر کافری ابو الجارود مگوید: گفتم فدایت شود کجاست آن آیه؟ فرمود آنجا که حق سبحانه و تعالی فرموده: " حرمت علیکم... " تا آنجا که گفته " و حلائل ابنائکم الذین من اصلابکم " (۲۳ / ۴) یعنی در تعداد زنهایی که حرامند بر مردها زن پسرانی که از صلب خود مرد باشند - نه اشخاصی که به پسر گرفته باشند، چنانچه طریقه جاهلیت بوده - هم شمرده آنگاه امام علیه السلام فرمود: ای ابو الجارود پرسش کن مرایشان را که آیا برای رسول خدا صلی الله علیه و آله حلال بود نکاح زنهای حسنین علیهما السلام؟ که اگر در جواب بگویند بلی دروغ گفته اند به حق خدا، و اگر بگویند: نه پس حسنین فرزندان رسول خدایند به حق خدا از صلب خودش، و حرام نشدند زنهای ایشان بر رسول خدا مگر برای صلب (۱).

تا اینجا ترجمه حدیث مبارك بود جز آن چند کلمه که در ترجمه آیه نوشتم و قریب به این استدلال خبری است که در (احتجاج) از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقول است که هارون عباسی از آن جناب سؤال کرد که چگونه شما تجویز نمودید برای عامه و خاصه که شما را نسبت به رسول خدا دهند و ابنای رسول گویند، و حال اینکه آدمی را نسبت به پدر کنند، و فاطمه علیها السلام

-----  
 (۱) کافی ۸ / ۳۱۷ حدیث ۵۰۱ احتجاج ۲ / ۵۸ احتجاج امام محمد باقر.

زن بود، و پیغمبر صلی الله علیه وآله جد شما است از قبل مادر شما؟ یعنی صرف این مطلب

کفایت در صحت انتساب نمکند، آن حضرت فرمود اگر رسول خدا زنده شدی و دخترت را خطبه کردی آیا تو اجابت منمودی؟ هرون عرض کرد سبحان الله چرا اجابت نکنم بلکه افتخار و مباهات بر عرب و عجم عموما و قریش خصوصا میکنم، آن جناب فرمود لکن رسول خدا دختر مرا خطبه نمکند و من تزویج نمکنم دختر خود را به او، عرض کرد چرا؟ فرمود از جهت آنکه او والد من است و والد تو نیست، هارون تصدیق نمود و گفت احسنت یا موسی بن جعفر (۱).  
اما اخبار وارده از طرق اهل سنت در اینکه حسنین علیهما السلام ابناء رسول اند یا يك نفر از ایشان - چه فرقی در این جهت ادعاء نشده - یا اولاد اویند آن قدر با قلت بضاعت و کمی اطلاع در کتب معتبره ایشان دیده ام، که هر کس انصاف دهد اذعان به تواتر آن کند، و نه این مختصر را گنجایش نوشتن آنها است، و نه این بنده را

مجال ثبت همه آنها از این جهت به حدیثی چند که به حسب دلالت و سند در غایت

اعتبار باشد اقتصار میشود:

اول - محمد بن اسماعیل البخاری که کتاب او را اهل سنت اصح الکتاب بعد کتاب الله دانند در (جامع صحیح) خود روایت کرده از ابی بکره قال:  
سمعت النبی صلی الله علیه وآله وهو علی المنبر والحسن الی جنبه ینظر الی الناس مرة و الیه

مرة، ویقول: ابنی هذا سید، ولعل الله ان یصلح به بین فئتين من المسلمین (۲).  
یعنی ابو بکره گفت: شنیدم از پیغمبر در حالی که بر منبر بود و حسن در پهلوی او بود، گاهی نظر به مردم میکرد، و گاهی نظر بسوی او میکرد، و مفرمود این پسر من سید است، یعنی امام واجب الاطاعة است، و شاید که خداوند اصلاح

(۱) احتجاج طبرسی ۲ / ۱۶۴.

(۲) ج ۵ / ۳۲ ط دار مطابع الشعب باب مناقب الحسن والحسین.

کند بواسطه او میانه دو طایفه از مسلمانان، که اشاره به صلح آن جناب است با معاویه، و مراد اسلام ظاهری است، یعنی تکلم به شهادتین پس دلالت بر اسلام اصحاب معاویه ندارد، و منافات با ادله صریحه دیگر ندارد، که دلالت بر کفر دشمنان اهل بیت دارد، چنانچه بر هر با بصیرتی ظاهر است.

و این حدیث را بعینه به اضافه لفظ عظیمتین بعد از فئتین ترمذی که کتابش از اعظم صحاح سته است روایت کرده (۱)، و در غیر این دو کتاب در کثیری از کتب این طایفه دیده ام، که بعد از نقل بخاری تعداد آنها فائده برای اسکات خصم ندارد، چه گفته او را برهان قاطع دانند، بلکه برخی حکم به کفر کسی که رد اخبار بخاری کند کرده اند، و دانستی که در این جهت فرق بین حسنین نیست.

حدیث دوم: محمد بن عبد الله الترمذی صاحب صحیح در کتاب خود نقل کرده از اسامة

ابن زید قال: طرقت النبي صلى الله عليه وآله ذات ليلة في بعض الحاجة فخرج النبي صلى الله عليه وآله

وهو مشتمل على شيء لا أدري فلما فرغت من حاجتي قلت: ما هذا الذي أنت مشتمل عليه؟ قال: فكشفه فاذا حسن و حسين عليهما السلام على ورکه، فقال هذان ابناي

وابنا بنتي اللهم اني أحبهما فأحبهما وأحب من يحبهما (۲).

قال: هذا حدیث حسن غریب.

ترجمه حدیث چنان است که اسامه گوید شبی نزد پیغمبر رفتم کاری داشتم پس پیغمبر صلی الله علیه وآله بیرون آمد و با خود چیزی داشت که نمودانستم، چون از حاجت خود فارغ شدم گفتم این چیست که با خود داری؟ نمودار کرد او را دیدم حسن

(۱) ج ۵ / باب ۳۱ رقم ۳۷۷۳.

(۲) صحیح ترمذی ۱۳ / ۱۹۲ ط صادی بمصر واحقاق الحق ۱۰ / ۶۶۴ عنه.

و حسين عليهما السلام را در ورك خود داشت، آنگاه فرمود اين دو پسران منند، و پسران

دختر منند، بار الها من دوست دارم ايشان را پس تو هم دوست دار ايشان را، و دوست دار کسی که دوست دارد ايشان را. و همين حديث را نسائي که احمد بن شعيب صاحب صحيح باشد در كتاب (خصائص) نیز مسندا روايت کرده (۱).

حديث سوم:

هم ترمذی در صحيح خود آورده از يوسف بن ابراهيم انه سمع انس بن مالك يقول: سأل رسول الله صلى الله عليه وآله أى أهل بيتك أحب اليك؟ قال: الحسن والحسين

و كان يقول لفاطمة: ادعى ابني فيشمهما ويضمهما اليه (۲).

قال: هذا حديث حسن غريب من هذا الوجه من حديث أنس.

خلاصه آنکه انس مگويد از پيغمبر صلى الله عليه وآله سؤال کردند کدام يك از أهل بيت تو محبوب ترند بسوی تو؟ فرمود: حسن و حسين، و رسم آن جناب چنان بود که به فاطمه مفرمود: بخوان پسران مرا چون می آمدند حسنين، آنها را در بر مگرفت و ميبويد ايشان را.

حديث چهارم:

ابن حجر متأخر مکی که صاحب (صواعق) است در (منح مکية) در شرح اين بيت که بوصیری گفته:

كنت تؤويهما اليك كما \* آوت من الخط نقطتيها الياء

(۱) خصائص نسائي ۳۶ طبع تقدم بمصر.

(۲) صحيح ترمذی ۱۳ / ۱۹۳ ط صادی بمصر.

آورده: وجاء من طرق صح بعضها ابنای الحسن والحسين سيدا شباب  
 أهل الجنة وأبوهما خير منهما (۱).  
 خلاصه این سخن به پارسی چنان است که از چند طریق که پاره آنها  
 صحیح است روایت شده، که پیغمبر فرموده دو پسر من حسن و حسین سيد جوانان  
 بهشتند، و پدر آنها بهتر از آنها است.  
 و در (صواعق) آورده: أخرج ابن عساكر عن علي وابن عمر، وابن ماجه  
 والحاكم عن ابن عمر، والطبراني عن قرّة، و مالك بن حريث، والحاكم أيضا  
 عن ابن مسعود مرفوعا ابنای هذان الحسن الى آخر (۲).  
 حديث پنجم:  
 هم در (منح) گوید روی البغوی و غيره سمي هارون ابنيه شبيرا وشبيرا واني  
 سميت ابني الحسن والحسين (۳).  
 يعنى بغوی و غير او روایت کرده اند که رسول خدا گفت: هارون دو پسر  
 خود را شبیر و شبیر نام نهاد، و من نام پسرانم را حسن و حسین گذاردم.  
 حديث ششم:  
 هم ابن حجر در (منح) آورده: ويؤيده ما صح عن عمر قال: سمعت رسول  
 الله صلى الله عليه وآله يقول: كل سبب ونسب ينقطع يوم القيامة الا سببي ونسبي، -  
 وفي

-----  
 (۱) این گونه اخبار در (الصواعق المحرقة) در فصل سوم ص ۱۹۰ زیاد نقل شده.  
 (۲) الصواعق المحرقة الفصل الثالث ص ۱۹۱ الحديث الحادى عشر.  
 (۳) وفي فرائد السمطين ۱ / ۴۱ ط بيروت عن سلمان الفارسي عن رسول الله وابنای  
 الحسن والحسين.

روایه زیاده الصهر والحسب - وکل بنی انثی عصبتهم لابیهم ماعدا ولد فاطمة فانی أنا أبوهم وعصبتهم (۱).

اولی تر اینکه در این مقام حاصل کلام او که این حدیث را به استشهاد او آورده نقل شود، چه فوایدی زائده دارد در شرح این بیت:

سدم الناس بالتقی وسواکم \* سوده البیضاء والصفراء

مگوید سیادت ایشان یعنی حسنین و اولادشان از طرف نسبت مشهورتر از آن است که ذکر شود، دلیل او آیه مباهله است، بعضی محققین مفسرین گفته: دلیلی اقوی از این آیه بر فضل فاطمه و علی و حسنین نیست، چه هنگام نزول این آیه برخواند ایشان را، حسین را در کش بغل گرفت، و دست حسن را بدست، و فاطمه از پس پشت، و علی از پی او می آمد، پس از اینجا معلوم شد که ایشان مرادند از آیه، و این که اولاد فاطمه و ذریه او را ابناء پیغمبر منامند، و نسبت داده میشوند بسوی او نسبتی نافع و حقیقی، در دنیا و آخرت، و دلیل این حدیثی است که به صحت پیوسته، که آن جناب خطبه کرد، و فرمود چه شده جمعی

را که مگویند رحم رسول خدا نافع نیست قومش را در قیامت، بلکه به خدا سوگند که رحم من متصل است در دنیا و آخرت... تا آخر حدیث (۲).

و طبرانی روایت کرده که خدای عز و جل ذریه هر نبی را در صلب خودش قرار داده، و خدای تعالی ذریه مرا در صلب علی ابن ابیطالب قرار داده (۳).

(۱) این موضوع را دانشمندان از اهل سنت و جماعت در کتابهای خود به سندهای مختلف نقل کردند و به تفصیل " احقاق الحق " ۹ / ۶۴۸ ... و احقاق الحق ۱۸ / ۳۳۱ آنها را ذکر نموده.

۲ و ۳) اشاره است به روایاتی که عمر به ام هانی گفت: محمد برای تو فائده ای ندارد، و رسول خدا در جواب فرموده: چه شده جمعی را که مگویند رحم رسول خدا نافع نیست قومش را، به خدا رحم من متصل است در روز قیامت، و شفاعت خواهم کرد در حق آنها، و به تفصیل روایات این موضوع را در رساله‌ای بیان نموده ام، و در احقاق الحق ۹ / ۴۸۰ و ۹ / ۶۴۴ بطور مشروح احادیثی را ذکر نموده است.

و روایت کرده غیر طبرانی از طریقی چند، و در بعضی زیادتى است که چون روز قیامت باشد مردم را به اسماء مادرها خوانند تا ستر کند خدای بر ایشان مگر این یعنی علی و ذریه او که آنها را بنام خودشان خوانند، چه نسبت ایشان صحیح است.

وابن جوزی که این خبر را در (علل متناهیة) آورده مردود است، چه کثرت طرق او را به درجه حسن بلکه صحت ترقی داده، و مؤید این است آنچه صحیحاً نقل شده از عمر که گفت شنیدم از رسول خدای که گفت هر سبب و نسبی منقطع است در روز قیامت جز سبب و نسب من - و در روایتی زیادت صهر و حسب است - همه پسران زنان را نسبت به پدر دهند، و عصبه ایشان از جهت پدرشان است، جز اولاد فاطمه که من پدر ایشان و عصبه ایشانم. تا اینجا بود کلام ابن حجر ناصبی که شنیدی، و این روایت صریح بود که پیغمبر پدر ایشان است، و از اینجا معلوم میشود که ایشان پسر اویند، چنانچه مدعای ما بود، و به اختلاف الفاظ، این خبر در کثیری از کتب وارد است مثل (اسعاف الراغبین) شیخ محمد صبان مصری و (اسد الغابة) ابن اثیر و (ینابیع المودة) معاصر قسطنطنی و (نور الابصار) شیخ مؤمن شبلنجی معاصر، و غیر ایشان به طرق متعدده، و شهادت ابن حجر به صحت روایت عمر فصل الخطاب است، والفضل ما شهدت به الاعداء.



حدیث هفتم:  
 شیخ محمد صبان مصری که از مشایخ کبار اهل سنت است در رساله (اسعاف الراغبین) گفته:  
 و روی ابن عساکر وابن منده عن فاطمة انها أتت بابنیهما، فقالت: یا رسول الله هذان ابناک فورثهما شیئا، فقال اما حسن فله جرئتی و جودی، و أما حسین فله هیبتی و سوددی.  
 و فی روایة: اما الحسن فله حلمی و هیبتی، و أما الحسین فقد نحلته نجدتی و جودی (۱).  
 مگوید ابن عساکر وابن منده روایت کرده اند که فاطمه پسران خود را به حضرت رسالت آورد، و گفت این دو پسران تواند میراثی به ایشان بده فرمود: اما حسن پس به او دادم جرئت و سماحت خود را، و اما حسین پس به او دادم هیبت و بزرگی خود را.  
 و در روایتی آمده که اما حسن پس مر او راست حلم و هیبت من، و اما حسین پس همانا عطا کردم به او نجدت و جود خودم را (۱).

-----  
 (۱) اسعاف الراغبین: ۱۶۶ ط مصر هاشم نور الابصار.

(۲) در نقل حدیث و ترجمه غفلتی شده، و صحیح او چنین است:  
 روی ابن عساکر وابن منده عن فاطمة انها أتت بابنیهما فقالت: یا رسول الله هذان ابناک، فورثهما شیئا، فقال: أما حسن فله هیبتی و سوددی، و أما حسین فله جرئتی و جودی.  
 و فی روایة: أما الحسن فقد نحلته حلمی و هیبتی، و أما الحسین فقد نحلته نجدتی و جودی مگوید ابن عساکر وابن منده: روایت کرده اند که فاطمه پسران خود را به حضرت رسالت آورد و گفت: این دو پسران تواند، میراثی به ایشان بده، فرمود: اما حسن پس برای او است هیبت و بزرگی من، و اما حسین پس برای او است جرئت و سماحت من.  
 و در روایتی است: اما حسن پس به او دادم حلم و بزرگی خود را، و اما حسین را دادم نجدت و جود خود را.

گفتن فاطمه و تقریر پیغمبر هر دو حجت است.

حدیث هشتم:

عز الدین ابوالحسن علی بن الاثیر الحافظ که از اعظام حفاظ واجله محدثین و مورخین و محققین این طایفه است در کتاب (اسد الغابة) در دو موضع روایت کرده:

عن علي بن أبي طالب قال: لما ولد الحسن سميته حربا، فجاء رسول الله صلى الله عليه وآله فقال أروني ابني، ما سميتموه؟ قلنا حربا، قال: بل هو حسن فلما ولد الحسين سميته حربا، فجاء النبي صلى الله عليه وآله فقال: أروني ابني، ما سميتموه؟

قلنا: حربا، قال، بل هو حسين، فلما ولد الثالث سميته حربا، فجاء النبي صلى الله عليه وآله

فقال: أروني ابني ما سميتموه؟ قلنا حربا، قال: بل هو محسن. ثم قال: اني سميتهم بأسماء ولد هارون شبر وشبير ومشبر (۱).

یعنی علی علیه السلام گفت چون حسن متولد شد او را حرب نامیدم، آنگاه پیغمبر آمد و فرمود چه نام نهادید پسر مرا؟ گفتم حرب فرمود: بلکه او حسن است، چون حسین متولد شد او را به حرب تسمیه کردم، آنگاه پیغمبر آمد و فرمود چه نام گذاشتید پسر مرا؟ گفتم حرب، فرمود بلکه او حسین است، چون محسن

-----  
(۱) اسد الغابة ۲ / ۱۱ رقم ۱۱۶۵ و ۲ / ۱۹ رقم ۱۱۷۳ و لفظ حدیث از موضع دوم است.

متولد شد پیغمبر آمد و فرمود چه نام گذاشتید پسر مرا؟ گفتیم: حرب فرمود بلکه او محسن است، آنگاه فرمود همانا من ایشان را بنام پسرهای هارون که شبر و شبیر و مشبر باشد نامیدم.

و این حدیث را محب الدین طبری در (ذخائر العقبی) و حسین بن محمد الدیاری بکری صاحب (تاریخ خمیس) نقل کرده اند، و دیار بکری گفته روایت کرده این حدیث را احمد بن حنبل و ابو حاتم الرازی.

تنبيه:

در اخبار شیعه وارد است که پیغمبر صلی الله علیه وآله به امر خدا این اسم ها را گذارد

و امیر المؤمنین علیه السلام سبقت به اسم نکرد چنانچه در خبر (تاریخ خمیس) مشنوی

و در بعضی از اخبار موافق این خبر آمده، و اول اظهر و اصح است، و اوفق به قواعد.

و هم باید ملتفت شد که روایت ولادت محسن در حیات رسول خدا موافق روایات ما نیست، و از طرق ما تفصیلی دیگر در شهادت آن مظلوم معصوم آمده که موقع ذکر آن نیست.

حدیث نهم:

شیخ فاضل مورخ حسین ابن محمد دیار بکری که از اکابر علماء سنت است در (تاریخ خمیس) آورده:

عن أسماء بنت عمیس قالت: قبلت فاطمة بالحسن فجاء النبي صلی الله علیه وآله فقال يا أسماء هل مي ابني، فدفعته اليه في خرقة صفراء، فألقاها عنه قائلاً ألم أعهد

اليكن ان لا تلقوا مولودا في خرقة صفراء، فلفيته (١) بخرقة بيضاء فأخذه، فاذن في اذنه اليمنى، وأقام في اليسرى، فقال (ثم قال المصدر) لعلي أي شيء سميت ابني؟ قال: ما كنت لاسبقك بذلك، فقال: ولا أنا سابق ربي، فهبط جبرئيل، فقال: يا محمد ان ربك يقرؤك السلام، ويقول لك: علي منك بمنزلة هارون من موسى ولكن لا نبي بعدك، فسم ابنك هذا باسم ولد هارون، فقال: وما كان اسم ولد هارون يا جبرئيل؟ قال: شبر، فقال صلى الله عليه وآله ان لساني عربي، فقال: سمه الحسن

ففاعل، فلما كان بعد حول ولد الحسين، فجاء النبي وذكرت مثل الاول وسأقت قصة التسمية مثل الاول، وان جبرئيل أمره أن يسميه باسم ولد هارون شبير، فقال له النبي مثل الاول، فقال: سمه حسينا.

خرجه الامام علي بن موسى الرضا عليه السلام (٢).

حاصل خبر آنکه اسماء گوید که من قابله ولادت امام حسن بودم بعد از ولادت او پیغمبر صلی الله علیه وآله آمد، و مرا فرمود بیاور پسر مرا، من او را به خدمت بردم

و او در پارچه زردی بود، فرمود: مگر به شما نگفته بودم هیچ مولودی را در پارچه زرد نپیچید، و پارچه را دور انداخت، پس او را در پارچه سفیدی پیچیدم و پیغمبر صلی الله علیه وآله اذان در گوش راست و اقامه در گوش چپ او گفت، و با علی خطاب

کرد که چه نامیدی پسر مرا؟ عرض کرد من سبقت بر جنابت نمگرفتم در این کار فرمود من هم بر خدایم سبقت نخواهم گرفت، جبرئیل نازل شد و سلام خدا رساند، و گفت علی نسبت به تو چون هارون است نسبت به موسی، تو هم فرزند

(١) فلفيته بالياء والتشديد كما في النسخ، فان صحت فلعله من قبيل التظني في نقل المضاعف الى الناقص للتخفيف (منه).

وفي (ذخائر العقبى) ١٣٠ ط قدسی لفته.

(٢) تاريخ الخميس ٢ / ٤١٨ ط الوهبيّة وط بيروت.

خود را بنام فرزند هارون بخوان، فرمود: نام او چه بود؟ عرض کرد شبیر، فرمود: من عربم عرض کرد حسن نام بگذار، پس پیغمبر چنین کرد، چون يك سال گذشت حسین متولد شد پیغمبر صلی الله علیه وآله تشریف آورد، و همان قصه سابق را باز اسماء نقل کرد، و جبرئیل امر کرد که نامش کند به اسم شبیر پسر هارون.  
آنگاه دیار بکری گفته این حدیث را امام علی بن موسی الرضا روایت فرموده.

و در این حدیث در سه جا لفظ " ابن " اطلاق شده بر حسنین.  
و این حدیث بعینه در " ذخائر العقبی " (۱) مذکور است.  
حدیث دهم:

شیخ عارف کامل محدث فاضل سلیمان بن خواجه کلان الحسینی الحنفی النقشبندی القندوزی البلخی الاسلامبولی المعاصر در کتاب (ینایع الموده) آورده  
وفي (جمع الفوائد) (۲) عبد الله بن شداد عن أبيه:  
خرج علينا رسول الله صلى الله عليه وآله في احدى صلواتي الليل، وهو حامل حسنا أو حسينا، فتقدم صلى الله عليه وآله، فوضعه ثم كبر للصلاة، فصلى فسجد بين ظهري صلواته  
سجدة أطالها، فرفعت رأسي، فاذا الصبي على ظهر النبي صلى الله عليه وآله وهو ساجد،  
فرجعت الى سجودي، فلما قضى الصلاة قال الناس: يا رسول الله انك سجدت

---

(۱) ذخائر العقبی ۱۳۰ ط قدسی، واحقاق الحق ۱۰ / ۵۰۱.  
(۲) جمع الفوائد کتابی است مؤلف از اخبار (جامع الاصول) ابن الاثیر که جمع صحاح سته است، واز اخبار (مجمع الزوائد) نور الدین الهیثمی که جامع (مسند أحمد ابن حنبل)، و (مسند أبی یعلی الموصلی)، و (مسند أبی بکر البزاز)، و معاجم ثلاثه طبرانی است چنانچه در اول (ینایع) نقل کرده (منه).

بين ظهرا ني صلاتك سجدة أطلتها حتى ظننا انه قد حدث أمر، أو انه يوحي اليك، قال كل ذلك لم يكن، ولكن ابني ارتحلني، فكرهت أن أعجله حتى تقضي حاجته (١).

ذكره النسائي في باب سجدة الصلاة (٢).

خلاصه ترجمه آن است که عبد الله بن شداد نقل میکند که رسول خدا صلی الله علیه وآله

در نماز مغرب یا نماز عشاء آمد و حسن یا حسین را بر دوش داشت، و مهیای نماز شد، و او را بر زمین گذارد، آنگاه تکبیر نماز بست و نماز کرد، و سجده طولانی در اثنای نماز آورد، چندان که من سر بلند کردم دیدم که آن طفل بر دوش پیغمبر است، اعاده سجود کردم، چون نماز تمام شد مردم به عرض رساندند یا رسول الله سجده طولانی فرمودی تا به حدی که در گمان ما افتاد که امری دست داد یا اینکه وحی نازل شد، فرمود هیچ يك از اینها نبود، ولی پسر من مرا راحله قرار داد، و نخواستم، و مکروه شمردم که پیشی گیرم بر او تا آسوده و فارغ شود.

این خبر از (نسائی) است که در باب سجده صلاة آورده، و این بنده خود این خبر را در نفس (نسائی) بعد از نقل از (ینابیع) یافته‌ام.

بالجملة اخبار از این قبیل در کتب احادیث اهل سنت زیاد است، و در مطاوی ابواب مؤلفات ایشان خارج از حد تعداد (٣) و همین قدر که عشره کامله است از برای مصنف بصیر کافی است.

---

(١) ینابیع المودة ١٦٨ ط اسلامبول والمستدرک للحاکم ٣ / ١٦٥ حیدرآباد

الدکن واسد الغابة ٢ / ٣٨٩ ط مصر...

(٢) صحیح نسائی ٧٩ ط الدهلی.

(٣) و زیادی از آنها در (احقاق الحق) - ١٠ - و ١١ نقل شده.

اشاره

مشهور بین علماء امامیه رضوان الله علیهم اینست که کسی که مادرش از بنی هاشم باشد و پدرش نباشد مستحق خمس نیست، و مذهب سید مرتضی رضی الله عنه استحقاق است، و بعض متأخرین مثل صاحب (حدائق) شیخ یوسف بحرانی رحمه الله تبعیت آن جناب کرده، و نزاع را مبنی بر این فقره نموده اند که پسر دختر را پسر مگویند یا نه.

و انصاف اینست که انکار مبنی بر این نیست، بلکه مستند مشهور مرسله حماد است که از حضرت امام موسی کاظم روایت کرده صریحا که انتساب از طرف مادر به هاشم موجب اخذ خمس و حرمت صدقه نمیشود. قال علیه السلام: فأما من كانت امه من بنی هاشم وأبوه من سایر قریش فان الصدقة تحل له، و لیس له من الخمس شیء (۱).

و ضعف به ارسال قادح در احتجاج نیست، چه حماد از اصحاب اجماع است، اخبار او جمیعا صحیح اند، چنانچه در رساله مفرده به حمد الله با بیانی وافی بر وجهی تقریر کرده ایم که محل شبهه منصفی نخواهد شد، با اینکه متن روایت بنفسه شاهد بر صدق است، رجوع کن به باب خمس و غنایم از (اصول کافی) و سراپای حدیث را درست تأمل نما اگر انس به لسان ائمه و تتبع در اخبار داشته باشی مطمئن به صدور مشوی.

علاوه بر اینکه شهرت استنادیه محققه جبر هر نوع از ضعف و رفع هر قسم از عیب میکند، و در سایر اخبار بسیاری لفظ هاشمی آمده، و ظاهر نسبت مثل لفظ قبیله و عشیره آنست که از جانب پدر باشد نه از جانب مادر اگر چه

-----  
(۱) وسائل الشیعة ۶ / ۳۵۹ و من كانت امه... فان الصدقات...

به حسب وضع لغت اعم است، چه یاء نسبت در جمیع این مراتب و غیر اینها مثل نسبت به صنعت و به بلد و به مذهب یکسان است و اختلافی در وضع او نیست، و همچنین ماده نسبت فرقی ندارد، و حمل اخبار قطعية الصدور - وارده در افتخار ائمه علیهم السلام به ولادت از رسول خدا، و یا اینکه ابناء اویند - بر مجاز

واستعاره منافی مقام فضل واقعی و شرف نفس الامر است، بلکه متأمل در اخبار کثیره وارده در این باب و بر استعمالات غیر معتمده بر قرینه قطع می نماید که نزاع بین ائمه و بنی عباس در اطلاق حقیقی بوده که آنها یا لجاجا و عنادا یا از روی التفات به انصراف و غفلت از معنی حقیقی در این باب خصومت مسکردند، و القاء شبهه در اذهان عوام منمودند، و حدیثی که در ذیل آیه دوم مذکور شد شاهد صدق این مدعی است.

از این جهت است که شیخ محقق فقیه محمد بن ادریس حلی رحمه الله در کتاب (سرائر) در باب مواریث دعوی اجماع نموده بر حقیقت بودن "ابن" در ابن بنت، و سید رضی الله عنه در کلام مفصلی که از آن جناب نقل شده حکایت عدم خلاف فرموده، و از شیخ طائفه قدس سره حکایت اجماع امت شده، و دلیل مخالفین منحصر است در این بیت که شاعر گفته: (مراجعه شود به صفحه ۴۴۴)

بنونا بنو ابناءنا و بناتنا \* بنوهن ابناء الرجال الابعاد

و این کلام اولاً مجهول القائل است، و معلوم نیست در چه طبقه گفته شده از کجا شاعری در عهد بنی امیه و بنی عباس به جهت تقرب به ایشان وضع نکرده باشد، چنانچه قصص کثیره از این قبیل است، بلکه اگر حکایت منقوله از خلف احمر، و حماد راویه، و اصمعی و غیر ایشان را در جعل اشعار و نسبت به قدما که در کتب ادب مثبت است به بینی ابدأ از این گونه اشعار توهم شهادت بر مدعی نمکنی.



و ثانيا آنچه به نظر این بنده مرسد آن است که معنی شعر نه اخبار به مطلبی است لغوی، چه این بیرون غرض شعر است، بلکه بعض نحاة ولغویین وادباء به جهت تسهیل حفظ گاهی لغتی را به نظم می آورند، بلکه مقصود آن است که در وقت احتیاج کسی که به کار ما مرسد و دردی از ما دوا میکند پسران پسران مایند که پسران

مایند اما پسران دختران بمنزله دورانند، و با پدران خود همراهی میکنند، نه غرض اینست که صدق ابناء بر ابناء بنات را نفی کند، و این معنی بر لیب نکته شناس روشن است.

و تفصیل این مبحث خارج از وظیفه این مختصر است، و این جمله هم به جهت اشاره و تنبیهی که بعض ناظرین بی بهره نمانند مرقوم افتاد والله المعین الموفق.

(السلام عليك يابن أمير المؤمنين)

ج - سلام بر تو باد ای پسر فرمان فرمای تمامی اهل ایمان  
ش - در شرح این کلمه مبارکه در دو موضع باید تکلم کرد:  
موضع اول - در لفظ امیر المؤمنین است، اما " امیر " فعیل است از امر مهموز الفاء، و مصدر او امارة و امر است، و معنی او فرمان فرما است، و این واضح است، ولی جهت تعرض این فقره اشاره به اشکالی است معروف متعلق به این کلمه.

در حدیث منقول در (علل) و (معانی الاخبار) که حضرت کاظم علیه الصلاة والسلام در جواب کسی که سؤال کرد از وجه تسمیه آن جناب را به امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند: " لانه یمیرهم بالعلم " (۱) یعنی به جهت اینکه اطعام علم میکند

(۱) یمیرهم العلم معانی الاخبار: ۶۳، علل الشرائع: ۶۵، العیاشی و بصائر الدرجات: ۱۴۹، بحار الانوار ۳۷ / ۲۹۳ قد أفلحوا بك أنت والله أميرهم تمیرهم من علمك - حسن ابن محبوب عن الصادق علیه السلام ابن شهر آشوب ۱ / ۳۵۹ في حمله وولادته. أبان بن الصلت عن الصادق علیه السلام سمي أمير المؤمنين عليه السلام انما هو من ميرة العلم وذلك ان العلماء من علمه امتاروا و من ميرته استعلموا. سلمان سئل النبي (ص) فقال انه یمیرهم العلم یمتاروا منه ولا یمتار من احد - ابن شهر آشوب ج ۱ / ۵۴۸ في أنه أمير المؤمنين.

اهل ایمان را، و به ظاهر این خبر دلالت میکند بر اینکه اشتقاق امیر از مار یمیر است چنانچه جماعتی تصریح به این کرده اند، لهذا در صدد توجیه و تأویل برآمدند و چند وجه در او ذکر شده است:

اول:

اینکه این کلمه مشتمل بر قلب مکانی است یعنی عین الفعل را نقل به مکان فاء الفعل، و بعد از آن اشتقاق این لفظ نمودند، و این وجه بغایت ضعیف و سخیف است، چه " مار " أجوف است، و " امر " مهموز، و اگر قلب هم شود با اینکه خود قلب خلاف قاعده و منافی اصل است باید " یمر " شود، و صفت مشبه او " یمیر " است مگر آنکه موجه ملترزم شود بعد از نقل، به قلب " یاء " به همزه اعتباطا و علی خلاف القیاس تا مصداق حقیقی زاد فی الطنبور نغمتا شود.

وجه ثانی:

اینکه این کلمه بر سبیل حکایت است، چون آن جناب متکفل رسانیدن میره و طعام اهل ایمان شد، فرمود " أنا أمير المؤمنين " و همین جمله اسم مبارك شد چنان که در " تأبط شرا " گفته اند، و این وجه اگر چه فی الجملة اقرب است از اول، ولی آن هم ضعیف است، چه اگر جمله را اسم چیزی قرار دهند تغییر در اعراب نمی دهند، و علیهذا باید لفظ امیر همیشه بضم باشد حتی در حال نصب و جر، و اعرابات مختلفه در و داخل نشود، چه فعل است و جزء کلام، و این هم

بالضرورة فاسد و مختل است، و در هر دو وجه اشکالی مشترك است که معلوم از اخبار متکثره متواتره آن است که لفظ امیر در آن جناب مأخوذ از امر است آنجا که فرمودند " سلموا علی علی بامرة المؤمنین " (۱) و این حدیث در طریق شیعه متواتر است، و در صحاح اهل سنت منقول و مسلم، و در کتب کلامیه غالباً قدح در سندش نکرده اند، لهذا اشتقاق از " مار " باطل است، و ظهور روایت هم چنان که من بعد بیان میکنم ممنوع است.

وجه سوم:

آنچه أولاً به نظر این بنده رسیده، و شیخ فخر الدین بن طریحی در (مجمع البحرين) در ماده " امر " اجمالی از او را از بعضی افاضل نقل کرده، و از علامه مجلسی علیه الرحمة نیز حکایت اختیار او شده، و نعم الوفاق. و بیان او به تقریبی که به نظر قاصر رسیده چنان است که چون امیر المؤمنین علیه السلام به مقتضای آنکه باب مدینه علوم است، و صاحب اعلاى مراتب ولایت که ریاست بر عامه قلوب و نفوس باشد، و جمیع ارواح ملکوتیه و ملائکه کروییه، و عقول مجرده، و نفوس مفارقه - عند من يقول بها - بفضل او اعتراف و از بحر او اعتراف میکنند کما قلت:

من علمه (۲) علم العقول ونورها\* والبحر اصل العارض المتهلل  
لمؤلفه أيضا:

-----  
(۱) بحار الانوار: ۳۷ / ۲۹۰ ط لبنان، مناقب ابن شهر آشوب ۱ / ۵۴۶ في أنه صلوات الله وسلامه عليه امير المؤمنين وفيه أحاديث.

(۲) فيضه ديوان مؤلف ص ۲۵۱.

عاجز چو کان عزمش از عناصر تا عقول  
\* بنده فرمان حکمش از ملایک تا دواب (۱)

و چون جمیع اهل عوالم از صدر تا ساق، یعنی از مرتبه عقول که سلسله بدویه نظام جملی عالم است، وقاعده مخروط نور، وسیه قوس وجود، تا مرتبه هیولی که عجزه شوها، ومبدء سلسله عودیه، وقاعده مخروط ظلمت است، هر چه هست و در هر مقام است، چه به لسان نطقی و چه به لسان استعدادی به وجهی ایمان آورده اند، چنانچه کریمه " وان من شیء الا یسبح بحمده " (۴۴) / (۱۷) شاهد عدل و گواه این عموم و این دعوی است، و چون چنین است به قدر ایمان لابد باید معرفت و علم داشته باشند، علیهذا همه در همه مراتب از علم او مستمدند (مراجعه شود به صفحه ۴۴۷)، و از فیض او مستفیض چرا که آینه سراپا نمای حقیقت محمدیه

است، بلکه به حکم آیه مباهله عین نفس مقدس او است، بلکه در اختیار عامیه وارد شده " علی روحی التي بین جنبی " (۲) و نورش نور او، و شجره اش شجره او است، و سند علوم همه خلایق مبتنی به علم حضرت رسالت است، که او تلمیذ خاص و شاگرد ظاهر الاختصاص احدیت است، که به حکم " علمه شدید القوی "

- (۱) دیوان ص صح.  
(۲) مشارق أنوار الیقین للحافظ رجب البرسی ص ۱۶۱ سطر ۳ ط انتشارات فرهنگ أهل البيت أنت روحی التي بین جنبی.  
وفي فرائد السمطين ۲ / ۷۱ بالاسناد عن ابن عباس من رسول الله في حديث - دمك من دمی وروحك من روحی... واحقاق الحق ۴ / ۱۴۹ عنه.  
مفتاح النجا ص ۴۳ عن ابن نجار عن ابن مسعود قال رسول الله علی بن أبی طالب منی کروحی في جسدی - وأخرجه احقاق الحق ۵ / ۲۴۲.  
أمالی الصدوق ۲۲ بالاسناد عن أمير المؤمنين عن رسول الله روحه من روحی وطینته من طینتی.. والبحار ۴۰ / ۴ عنه.

( ۵ / ۵۳ ) در مدرس قرب الهی علوم اولین و آخرین به او تعلیم شده، و این مقدمه که بمنزله صغرای قیاس است چون معلوم شد، مگویییم که از مقررات عرفیه و مسلمات عادیه آن است که هر که کفالت رزق طایفه‌ای کند، و از هر جهت ایصال وجوه معاش ایشان را در عهده گرفته باشد، البته آن کس امیر و این طایفه مأمورند، و مشعر به این است قضیه معروفه " الانسان عبید الاحسان " و این قضیه بمنزله کبری است، و از ضم این دو، قیاسی به این صورت پیدا شد که علی یمیر المؤمنین، و کل من یمیر قوما فهو أمیرهم، نتیجه داد که علی امیر المؤمنین، وهو المطلوب.

و شاید از مؤیدات این تأویل باشد حدیثی که در کیفیت ولادت امیر المؤمنین علیه السلام وارد است، که بعد از ولادت آن حضرت چون پیغمبر به سرای ابو طالب درآمد، و علی علیه السلام آن حضرت را بدید در اهتزاز شد، و بر روی رسول خدای بخندید، و گفت: " السلام علیک یا رسول الله " از آن پس این آیه مبارک تلاوت کرد " قد أفلح المؤمنون الذین هم فی صلاتهم خاشعون " ( ۲ / ۲۳ ) رسول خدا فرمود " قد أفلحوا بک، أنت والله أمیرهم تمیرهم من علومک، وأنت والله دلیلهم، وبک یهتدون " (۱).

چه ظاهر آن است که تمیرهم تفریع " بر انت امیرهم " شده، و امارت علت است از برای جلب رزق علوم برای مؤمنین، بالجمله در این تعلیل امام علیه السلام رعایت جناس، ایهام اشتقاق فرموده، چنانچه در کریمه " قال انی لعملمکم من القالین " ( ۱۶۸ / ۲۶ ) اتفاق افتاده.

ومیره در اصل چنانچه در (صحاح) است بمعنی طعام است، و مار یمیر

---

(۱) أمالی ابن الشیخ: ۸۰ - ۸۲ بحار الانوار: ۳۵ / ۳۸ ط لبنان ابن شهر آشوب  
۱ / ۳۵۹ فی حمله وولادته.

بمعنی تحصیل کردن و جلب نمودن او است، و در (قاموس) خود میره بمعنی جلب طعام ذکر شده، و این بعید است، و اشتباه او در امثال این وافر است، و بهر صورت " لانه یمیرهم العلوم " معنیش این است که چون علی علیه السلام جلب رزق و طعام از سنخ علم از برای مؤمنین مکرد امیر المؤمنین شد، و اطلاق طعام بر علم در این حدیث مناسب است، با خبر مروی در (کافی) در تفسیر " فلینظر الانسان الی طعامه " (۲۴ / ۸۰).

از باقر علوم النبیین علیه السلام که فرموده " علمه الذي يأخذ عنمن يأخذه " (۱) و بالجمله این بطریق استدلال انی که استدلال از معلول بر علت است درست آید چه جلب میره و کفالت رزق که لازمه امارت است دلیل بر تحقق ملزوم گرفته شده است، و پر ظاهر است که اختصاص به علم در این حدیث به جهت شرافت او است، و به جهت تعمیم امارت آن جناب در عوالم کلیه وجود است، و هیچ منافاة با آن ندارد که جلب رزق ظاهری هم بکند، و بیرکت او آسمان به بارد به زمین، و زمین بروید، و خلق منتفع و مرتزق شوند که " لولاه لساخت الارض بأهلها " (۱) والله أعلم بالصواب.

بالجمله علی از روز ألت بر کلیه موجودات امیر المؤمنین است در همه جا حتی در لوح محفوظ چنانچه اشاره به این تعمیم در طریق اهل سنت و جماعت نیز شده:

سید علی همدانی در کتاب (مودة القربی) گوید که پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود " لو

(۱) کافی ج ۱ / ۴۹ کتاب ۲ باب ۱۶ حدیث ۸.

(۲) فرائد السمطین ۱ / ۴۵ ط بیروت بالاسناد عن الصادق... و بنا ینزل الغیث وینشر الرحمة، و یخرج برکات الارض، و لولا ما فی الارض منا لساخت بأهلها.

علم الناس متى سمي علي أمير المؤمنين ما أنكروا فضله " (۱).  
و هم در آن کتاب از ابو هريره حديث کرده که پيغمبر فرمود که خدای گفت  
در روز ألت: الست بر بکم؟ ارواح گفتند: چرا، فرمود " أنا ربکم و محمد  
نبیکم و علي أمير کم " (۲).  
و در کتاب (يقين) از کتاب عثمان بن احمد السماء آورده که رسول خدای  
فرمود " في اللوح المحفوظ تحت العرش علي أمير المؤمنين " (۳).  
بالجمله از این قبيل در فضایل آن امام بزرگوار نه چندان است که در صحيفه  
بگنجد يا در کتابی ضبط شود سلام الله عليه و علي أخيه و آله و ذريته.  
اما ايمان: باب افعال از امن است و حقيقت او ايمن کردن نفس است از  
عذاب مخالفت يا از ملکات ردیه يا ايمن کردن نبي است از خلاف رأي او  
چنانچه اسلام هم به همین اعتبار مأخوذ از سلامت است، و مقتضای قاعده آن  
است که این دو فعل متعدی بنفس باشند ولی به تضمين معنی اذعان و اعتراف متعدی  
به " باء " و " لام " میشوند چنانچه تصديق و اقرار هم چنین اند، چه اشتقاق همه  
آنها مؤدی بتعدی است.

و محقق نراقی رحمه الله در (معراج السعادة) اقسام ايمان را چهار قرار داده اصطلاح  
فرموده به قشر، وقشر قشر، و لب، و لب لب، و مقتضای تتبع تام در موارد اطلاقات  
کتاب و سنت آنست که يك مرتبه ديگر بر قشر و لب بیفزایند، و اقسام را شش قرار

- 
- (۱) مودة القربى ص ۲۴۸ طبع دوم مكتبة المحمدی.  
(۲) مودة القربى ص ۲۴۸ باب المودة الرابعة في ان عليا أمير المؤمنين و بحار الانوار  
۴۰ / ۷۷ عن فردوس الاخبار مثله.  
(۳) يناييع المودة ۲۴۸ ط اسلامبول، المناقب المرتضوية ۱۱۸ ط بمبيء احقاق  
الحق ۶ / ۱۵۲ عنهما مثله.

بدهند.

اول وجود لفظی صرف است، و آن همان اقرار لسانی است، اگر چند در قلب ابداء راه نیاید، و جز کفر در باطن مضمحل نباشد، و فایده این همان حفظ مال و جان و طهاره صوری است، و این مرتبه مسمی به نفاق است و به اصطلاح مقدم قشر قشر است.

دوم عبارت از اعتقاد فی الجملة بتوحید و نبوت است با انکار شروط که قصور در مقام ولایت باشد، و این در فائده و بی فائده گی با اول شریک است و اگر ثوابی برای اعتقاد آنها باشد به موجب اخبار ما راجع بقائلین به ولایت است که شیعه ائمه اثنی عشر باشند، و این مرتبه با اصطلاح مذکور قشر قشر است. سوم اعتقاد به اصول خمس است بر طبق مذهب امامیه اگر چند مقرون به عمل صالح نباشد چون عموم فساق شیعه، و از برای این مرتبه در موت و حیات و دنیا و آخرت شؤن و مراتبی است، مثل اینکه سؤرش شفاء است، و قضاء حاجتش از جمیع مستحبات افضل و زیارت و عیادت و اعانت او مستحب، و غیبتش حرام و حفظ حیاتش واجب و اکرام میتش به نماز و کفن و دفن بالضروره واجب و استغفار برای او بعد از موت مندوب و مستحسن است، و احکام کثیره از واجبات و مستحبات و محرمات و مکروهات متعلق به اوست، و نجات برای او ثابت است عقلا و نقلا کتابا و سنة و اجماعا و عقاب بر معاصی او موجب خلود نخواهد شد، و اگر بر بعض معاصی در کتاب و سنت وعده خلود باشد مأول به طول

بقاء و امتداد مکث است، و این مرتبه در آن اصطلاح قشر است.

چهارم همین مرتبه است با عمل صالح که تقوی باشد از معاصی و مواظبت بر واجبات مثل عالم زهاد و عباد، و عدول از عوام اهل ایمان و مرتبه اینها بالاتر از سابق است، چه هیچ عذاب ندارند، و احتمالاتشان بیشتر، و بواسطه سلامت



اعتقاد و صلاح عمل، نوری در قلب آنها پیدا میشود که فی الجملة بصیرتی در اسرار باطنیه شاید بیابند، و برزخ اینها روشن تر، و احاطه به مقامات عالیه بیشتر دارند، و این مرتبه را به اصطلاح مذکور لب منامند.

پنجم - همین مرتبه است با علم کامل که موجب انشراح صدر و نورانیت ضمیر شود، و فضل اینها بر آن طایفه مثل قمر است بر سایر نجوم، بلکه مثل فضل پیغمبر است بر سایر امت و این مقام در اصطلاح مشار الیه لب لب است.

ششم - همین مرتبه است به اضافه یقین، قلم اینجا رسید و سر بشکست و این مقام اولیاء و صدیقین است، و نتیجه این رسوخ کمالات نفسانیه است در قلب، از رضا و توکل، و اقبال به طاعت، و خلع ربقه علایق، و نضو جلباب هوای خلاق، و وحدت هم، و عکوف همت بر حضرت احدیت جل جناب قدسه، و این هم مراتب دارد، و مقول به تشکیک است، لمؤلفه:

ان النجوم فی ارتفاع قدرها \* لیس سهاها فی السناکبدرها  
و اسم این مرتبه در اصطلاح مذکور لب لب لب میشود.

و در کافی است که حضرت صادق علیه السلام به جابر جعفی فرمود: " ما من شیء اعز من الیقین " (۱).

و حضرت رضا علیه السلام به علی بن الحسن الوشاء فرمود " ما قسم فی الناس شیء اقل من الیقین " (۲).

و در روایت یونس بن عبد الرحمن از آن جناب است که فرمود " فأی الشیء الیقین؟ قال: التوکل علی الله، والتسلیم لله، والرضا به قضاء الله، والتفویض

(۱) کافی باب فضل ایمان بر اسلام ۲ / ۵۱ حدیث ۱.

(۲) کافی باب فضل ایمان بر اسلام ۲ / ۵۲ حدیث ۲.

الی الله " (۱).

و اخبار در این باب بسیار وارد است، و این قدر که متعرض شدم از بیان اجمال آن بود که بدست آمده بود، و از برای چهار مرتبه آخر مشهود مراتبی قرار داد، و حکم هر يك را از اخبار اهل بیت طهارت استفاده کرد، و امارت جمیع ارباب این مراتب با آن جناب است، یعنی هر کس پا در دایره رسالت محمدیه گذاشت باید طوق اطاعت علی در گردن بیفکند، یعنی اگر منافق هم باشد باید فرمان او را به ظاهر بشنود، و متابعت امر او کند به حکم اینکه فرموده: " من کنت مولاه فهذا علي مولاه " (۲) پس هر کس هر قدر به ولایت پیغمبر صلوات الله وسلامه

علیه ملتزم شده و تن زیر بار او داده همان قدر باید ملتزم به ولایت و ریاست این جناب باشد.

موضع دوم در اثبات اینکه امیر المؤمنین لقب خاص الهی علی علیه السلام بوده و دیگران خود را بی استحقاق به این لقب ملقب داشتند، و غصب این نام نامی کردند.

بدان که متفق علیه علماء امامیه ضاعف الله اقتدارها است، که این لقب خاص آن جناب است، و از زمان حضرت رسالت این رتبه برای آن جناب ثابت بوده، و اخبار از طرق ائمة معصومین علیهم السلام بشمار است، و اهل سنت را گمان آن است که دو نفر از سابقین و سایر خلفا در آن لقب شریک بوده اند بلکه از اولیات ثانی شمرده اند، و گفته اند اول کسی که به امیر المؤمنین ملقب شد عمر بود.

ولی در اخبار صحاح و معتبره خود ایشان آن قدر حدیث روایت شده به این

---

(۱) کافی باب فضل ایمان بر اسلام ۲ / ۵۲ حدیث ۵.

(۲) خطبه غدیر.

مضمون که در عرش، و در بهشت، و در محشر، و در لسان جبرئیل، و ملائکه و پیغمبر، و مؤمنین، و احبار یهود، و آفتاب، و ذو الفقار، و سباع، و منافقین حتی عمر، لقب علی علیه السلام بوده، که نمیتوان شماره کرد، بلکه در بعضی تصریح

دارد که سابقا و لاحقا احدی را استحقاق این لقب نبوده، و از اکابر صحابه مثل حذیفه، و ابوذر، این مطلب نقل شده، و مذهب ایشان اینست که قول صحابی حجت است به حکم اینکه روایت کرده اند " اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم " و چون در مسائل محل اختلاف البته به قول اهل خلاف تمسک کردن اولی و اوقع است، ما در این مختصر حدیثی چند از طرق آنها روایت میکنیم، و سید اجل ازهد اورع اقدس ابو القاسم رضی الدین علی بن طاوس الحسینی رضی الله عنه وارضاه در این مسأله کتابی نوشته که جمیع اخبار آن کتاب را از کتب معتبره و طرق معتمده آنها روایت فرموده، و اگر بعض اخبار از علماء شیعه باشد آنها از علماء اهل سنت روایت کرده اند، و دویست و بیست حدیث به اسانید مختلفه متعدده در آن کتاب نقل فرموده، و خود اعتراف فرموده به اینکه استقصاء جمیع اخبار نفرموده، و چنین است، چه این بنده غیر از آن احادیث اخباری بسیار از طریقه عامه دیده ام ولی در این مقام محض تیمن و تبرک ده حدیث از آن کتاب مبارک به حذف اسانید در این مختصر انتخاب کرده بجهة تنویر قلوب اخوان و روشنی چشم اهل ایمان منویسم:

حدیث اول در شهادت خدای تعالی به ثبوت این لقب شریف برای علی علیه السلام.  
ابو الفتح محمد بن علی الکاتب الاصفهانی النطنزی (۱) در کتاب (خصائص)

(۱) نطنز به نون وطاء مهمله و نون وزای بلوک معروفی است ما بین اصفهان و کاشان که در سابق ایام از اعمال اصفهان محسوب میشد، و جمعی تصریح به انتساب او به این بلد کرده اند، و از عجائب زمان آنکه یکتا از مدعیان فضل و هنر را دیدم که خود را در فن حدیث و ادب و رجال ممتاز میدانست، با این همه اصرار داشت، که این لفظ نظیری به نون مضمومه، وطاء معجمه، و یاء مثناة وراء مهمله است، و هیچ شبهه نداشت تا چه رسد به حجتی و دلیلی، والی الله المشتکی (منه).

سند به ابن عباس مرساند که چون خدای تعالی آدم را آفرید و دمید در او از روح خود عطسه‌ای کرد خدای الهامش کرد که بگوید: الحمد لله رب العالمین، آنگاه خدای به او فرمود یرحمک ربک، آنگاه چون سجده کردند ملائکه برای او به خود بالید، و گفت ای پروردگار آیا خلقی آفریدی که محبوب تر از من باشد بسوی تو؟ جوابی نشنید، ثانیاً سؤال کرد هم جوابی نشنید، ثالثاً سؤال کرد خدای عز وجل گفت بلی، و اگر ایشان نبودند تو را نمی آفریدم، گفت خدایا بنما ایشان را به من خدای تعالی وحی رساند به ملائکه حجب، که بردارید حجابها را، چون رفع حجب کردند، ناگاه آدم پنج شیخ دید که در جلو عرشند، گفت خدایا اینان کیانند؟ خدای گفت ای آدم این محمد نبی من است، و این علی امیر المؤمنین است که پسر عم پیغمبر من و وصی اوست، و این فاطمه دختر پیغمبر من است، و این حسن و حسین است که پسران علی و فرزندان پیغمبر منند، آنگاه فرمود ای آدم اینها اولاد تواند، آدم فرحناک شد، و چون ترک اولی کرد، گفت: " یا رب أسألك بمحمد وعلی وفاطمة والحسن والحسین لما غفرت لی "

و خدای بیامرزید او را بواسطه این کار، و اینست که خدای فرماید " فتلقى آدم من ربه كلمات فتاب علیه " و چون به زمین هبوط کرد انگشتی صیانت کرد و نقش کرد بر او رسول الله، امیر المؤمنین، و آدم را ابو محمد کنیه میکنند.

حدیث دوم شهادت رسول خدای صلی الله علیه وآله:  
ابن مردویه سند به انس بن مالک مرساند که حضرت رسالت مآب در خانه  
ام حبیبه دختر ابوسفیان تشریف داشت، با ام حبیبه فرمود کناری برو که مرا  
حاجتی است، آنگاه آب وضو خواست، و نیکو وضو ساخت آنگاه فرمود:  
اول کسی که از این در در آید امیر مؤمنان است، و سید عرب و بهترین اوصیاء،  
و اولای ناس به ناس، انس گفت: من میگفتم: "اللهم اجعله رجلا من الانصار"  
پس علی علیه السلام داخل شد و راه مرفت تا در کنار رسول خدای جای گرفت،  
رسول

خدای به دست مبارک روی خود را مسح فرمود، آنگاه روی علی بن ابی طالب  
علیهما السلام را مسح فرمود، علی عرض کرد یا رسول الله چه شده است؟ آن  
جناب فرمود همانا تو تبلیغ میکنی رسالت مرا بعد از من، و روایت منمائی از من،  
و مشنوانی به مردم صوت مرا، و تعلیم میکنی خلق را از قرآن آنچه ندانند (۱).  
و این روایت را به طرق متعدده نقل کرده اند.  
حدیث سوم: شهادت جبرئیل:

هم حافظ ابن مردویه که ملقب به ملك الحفاظ و طراز المحدثین است، در  
کتاب (مناقب) سند به ابن عباس مرساند که جناب رسالت مآب در صحن خانه  
تشریف داشت و سر مبارک در دامن دحیه بن خلیفه کلبی گذاشته بود، علی علیه  
السلام

داخل شد و فرمود چگونه است حال رسول خدا؟ دحیه گفت بخوشی است،  
آنگاه عرض کرد به آن جناب که هر آینه من تو را دوست مدارم، و مرا تو را مدحتی  
است که من زفاف میکنم او را بسوی تو " أنت امیر المؤمنین وقائد الغر المحجلین "  
یعنی توئی امیر مؤمنان و کشنده بزرگان اهل ایمان بسوی هدایت و بهشت، و توئی

---

(۱) میزان الاعتدال ج ۱ / ۳۰ ط القاهرة مثل او، واحقاق الحق ۴ / ۳۴۴.

سید اولاد آدم ما عدای پیغمبران و رسولان (۱) و لوای حمد در دست تو است روز قیامت، و فرستاده مشوی تو و شیعیانت با محمد و حزیش بسوی بهشت فرستادنی چنانچه داماد به حجله مرود، همانا نجات یافته هر که تولای تو دارد، و خاسر شده هر که دل از مهر تو خالی کرده، و دوستان محمد دوستان تو اند، و دشمنان محمد دشمنان تو اند، هرگز شفاعت محمد ایشان را نائل نخواهد شد، نزدیک من بیا ای صفوت خداوند، چون نزدیک شد سر پیغمبر را گرفت و در کنار علی علیه السلام گذاشت، پیغمبر فرمود: این همه چی است؟ خبر را معروض داشت، فرمود جبرئیل بود که تسمیه کرد تو را به آنچه خدا تسمیه کرده تو را به آن.

و این حدیث را به اختلاف سابق و لاحق و تفاوت در کتاب (یقین) سید رضی الله عنه بطریق متعدده روایت نموده.  
حدیث چهارم - شهادت آفتاب:

اخطب خطباء خوارزم موفق الدین بن احمد الملکی الخوارزمی - که شیخ المحدثین محمد بن نجار در (تذییل تاریخ خطیب) به نقل سید، رضی الله عنه وی را به فقه و فضل و ادب و شعر و بلاغت بر ستوده، و از تلامذه زمخشری بوده (۲)

در کتاب (مناقب) سند به امام حسن عسکری علیه السلام مرساند که آن جناب از آباء

---

(۱) استثنای رسولان به اعتبار وجود پیغمبر آخر الزمان است، نه به ملاحظه نوع، چنانچه ضرورت مذهب شیعه بر فضیلت آن جناب است از ایشان (منه).  
(۲) و از اینجا معلوم میشود توغل فضل بن روزبهان در جهل، حتی به حال علمای خودشان چه در جائی در مقام انکار فضائل امیر المؤمنین مگوید: این خوارزمی مجهول است، و کسی او را نمی شناسد، و اخبارش بی مأخذ است، و بعد از شهادت ابن النجار حال فضل بی فضل معلوم میشود، و تفصیل حال او در عبقات مذکور است (منه).

طاهرین خود پدر بر پدر روایت مفرماید تا حضرت رسول صلی الله علیه وآله که آن جناب

به علی علیه السلام فرمود: یا ابا الحسن تکلم نما با آفتاب که او با تو تکلم خواهد کرد، علی علیه السلام گفت: " السلام عليك أيها العبد المطيع لله " آفتاب گفت: " وعليك

السلام یا امیر المؤمنین و امام المتقین وقائد الغر المحجلین " یا علی تو و شیعه تو در بهشتید، یا علی اول کسی که سر از زمین بر می آرد محمد است بعد تو، و اول کسی که زنده میشود محمد است بعد تو، و اول کسی که پوشیده میشود محمد است

بعد تو، پس علی علیه السلام بر روی زمین افتاد سجده کنان و اشک از دیدگانش فرو مریخت آنگاه پیغمبر صلی الله علیه وآله بر روی وی افتاد، و فرمود ای برادر من و حبیب من سر بلند کن که بدرستی خدای به تو مباحات کرده اهل هفت آسمان را (۱).

مخفی نماند که علماء اهل سنت اتفاق کرده اند بر جلالت و بزرگی و علم و تقوی و صلاح و شرافت و فضیلت ائمه اثنی عشر علیهم السلام واحدی از مسلمین در این

معنی خلاف نکرده، واحدی از این طایفه تأمل در اخبار فضائلی که از ایشان نقل شده ننموده، و شبهه نکرده.

حدیث پنجم - شهادت ذوالفقار:

محمد بن جریر الطبری - که از اکابر عظمای اهل سنت است، و بعد از نقل این حدیث انشاء الله اشارتی مختصر به فضائل او خواهم کرد - سند به ابن عباس مرساند که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود خدای تبارک و تعالی ذوالفقار را به من

عطا کرد، و فرمود ای محمد بگیر او را و عطا کن او را به بهترین اهل زمین، من گفتم کیست آن کس ای پروردگار؟ حق سبحانه و تعالی گفت او خلیفه من در زمین علی بن ابی طالب است، و بدرستی که ذوالفقار با علی علیه السلام تکلم مسکرد

(۱) مناقب الخوارزمی ص ۶۴ ط طهران بحار الانوار ۴۱ / ۱۷۰.

و حدیث مکرر، تا اینکه روزی علی علیه السلام خواست بشکند ذوالفقار را " فقال  
مه

یا امیر المؤمنین " آرام باش ای امیر المؤمنین که همانا من مأمورم، و در اجل  
این مشرک تأخیری باقی مانده بود (۱).

سید - رضی الله عنه - بعد از نقل این حدیث مفرماید ممکن است در  
حدیث سقطی باشد بعد از این کلمه که " هم یوما بکسره " و این عبارت واقع  
باشد " وقد ضرب به مشرکا فلم یقتله " و چنین است که فرموده چه ذیل حدیث  
شاهد است.

تنبيه:

ابو جعفر محمد بن جریر الطبری از مشترکات است، و هر دو از اهل طبرستان  
هستند، ولی یکی که جد او رستم است او امامی است، و از أجله علماء شیعه  
است، و صاحب کتاب (مسترشد) و (دلایل) است و نجاشی و علامه و سایر مشایخ  
رجال از متأخرین تصریح و تنصیص به وثاقت و جلالت و کثرت علم او فرموده اند  
و نجاشی بواسطه سید جلیل بزرگوار حسن بن حمزة الطبری که در سنه سیصد  
و پنجاه و شش به بغداد قدم فرموده از او روایت میکند، و علی الظاهر از علماء  
مأة رابعه میشود.

و دیگری محمد بن جریر بن کثیر بن غالب چنانچه سید شهید سعید رضی الله  
عنه در کتاب (مجالس) از (تهذیب) نووی نقل فرموده، و استاد اعظم آقای  
بهبهانی قدس سره در (تعلیقه) او را محمد بن جریر بن غالب خوانده، و از  
این قبیل در اختلاف نسبت به جد و پدر در کتب رجالیه بیرون حد احصاء است،  
ولی در (معالم العلماء) ابن شهر آشوب روح الله رمسه او را محمد بن جریر بن

-----  
(۱) اثبات الهداة ۲ / ۲۸۳ رقم ۵۰۱.



یزید گفته، و این اختلاف خالی از غرابت نیست، ولی در صورت معارضه قول ابن شهر آشوب بر نووی مقدم است، چه جلالت او در علم صد پایه فزون تر است از نووی، و احتمال اینکه چون نووی با محمد بن جریر متحد المذهب است، و اهتمام هر طایفه در معرفت حال اهل مذهب خود بیش از سایرین است مدفوع است به اینکه شیخ اعظم محمد بن شهر آشوب عصرش به محمد بن جریر اقرب، و هر دو از اهل طبرستان اند، پس معرفت آن جناب به حال او ناچار بیشتر است، و رعایت تقدیم قول او لازم، بعد از نوشتن این کلام، بر کلام ابن خلکان واقف شدم، که او هم جد او را یزید ذکر کرده، ولی بعد یزید را خالد (۱) قرار داده، و گفته: "وقیل یزید بن کثیر بن غالب" علی هذا میشود که لفظ یزید از نسخه (تهذیب) سقط شده باشد، و ممکن است که از باب نسبت به جد باشد و به هر حال این از اکابر علماء سنت است، و صاحب تفسیر و تاریخ است، که از ابو حامد اسفرائینی نقل شده که گفته: اگر کسی سفر به چین کند در طلب تفسیر محمد بن جریر کار بزرگی نکرده.

و از محمد بن خزیمه که او را امام الائمه خوانده اند نقل شده که گفته: "ما أعلم علی اذیم الارض أعلم منه" و سید جلیل معاصر مولوی میر حامد حسین هندی قدس

سره در کتاب (عبقات الانوار) از ذهبی ویافعی نقل کرده که او را بجبریت و امامت ستوده اند، و هر دو شهادت داده اند که تفسیر و تاریخ از اوست. و ابن خلکان در (وفیات) و ابن الاثیر در (کامل) که مختصر (تاریخ طبری) است و ابن خلدون در (عبر) تصریح نموده اند به اینکه تاریخ از اوست، و این همه اصرار از آن جهت است که علماء شیعه که از تاریخ محمد بن جریر شواهد صدق مدعای خود نقل میکنند، آنها از روی عناد - چون از انکار فضل او

-----  
(۱) غالب ظ.

متمکن نیستند - نفی انتساب تاریخ به او و اثبات نسبت بن محمد بن جریر اول مینمایند، و این از فرط بی خبری یا غایت بی دینی است، نعوذ بالله من ذلك. بالجمله این محمد بن جریر است که صاحب کتاب فضایل است، و صاحب کتاب اسناد حدیث غدیر، چنانچه سید جلیل مذکور در کتاب (عبقات) در حاشیه از اصل کتاب (تذکره الحفاظ) ذهبی نقل فرموده که در ترجمه طبری گفته که چون شنید طبری که ابن ابی داود در حدیث غدیر خم تکلم کرده کتاب فضایل را تصنیف کرد و تکلم نمود بر تصحیح حدیث غدیر.

حدیث ششم - شهادت منادی از بطنان عرش:

شیخ محدث صدر الحفاظ محمد بن یوسف القرشی الکنجی الشافعی در کتاب (کفایة الطالب) سند به ابن عباس مرساند که رسول خدا فرمود روزی بر مردم آید که در او هیچ کس سوار نیست جز ما چهار تن، عباس بن عبدالمطلب عرض کرد پدر و مادرم فدایت کیانند این چهار تن؟ فرمود: من بر براق، و برادرم صالح بر ناقه که قومش نحر کردند، وعمم حمزه اسد الله بر ناقه عضبای من، و برادرم علی بن ابی طالب بر ناقه‌ای از ناقه‌های بهشتی که قرین الاطراف است، و بر او دو حله سبز است از کسوت رحمانی، و بر سر علی تاجی است از نور که مر آن تاج را هفتاد رکن است که بر هر رکنی يك دانه یاقوت سرخی است که مدرخشد برای سوار از مسافت سه روزه راه، و در دست اوست لوای حمد ندا میکند: لا إله الا الله محمد رسول الله، خلائق مگویند کیست، این ملک مقربی است، یا نبی مرسلی، یا حامل عرش است؟ آنگاه منادی از باطن عرش ندا میکند که نه ملک مقرب است، و نه نبی مرسل، و نه حامل عرش، هذا علی ابن ابی طالب وصی رسول رب العالمین، و أمير المؤمنین، وقائد الغر المحجلین

الی جنات النعیم (۱).

و این خیر نیز بطرق متعدده مذکور است.

حدیث هفتم - شهادت ابوذر رضی الله عنه:

ابن مردویه از داود بن ابی عوف روایت کرده که معاویه بن ثعلبة الیشی با من گفت: خبر ندهم تو را به حدیثی که شبهه‌ای در او نیست؟ گفتم چرا، گفت مریض شد ابوذر و علی را وصی کرد، و بعض عیادت کنندگان گفتند: کاش

أمیر المؤمنین عمر را وصی مسکردی، ابوذر گفت سوگند به خدای که به تحقیق

وصی

کردم أمیر المؤمنین را که به حق و استحقاق أمیر المؤمنین است، والله همانا او بهاری است که مایه آسایش است، و اگر از میان شما برود بدی خواهید دید از مردم، و بدی خواهید دید از زمین.

معاویه گفت: گفتم به ابوذر، ما مدانیم که احب صحابه نزد تو احب ایشان است نزد رسول خدا، گفت: بلی، کدام محبوبترند نزد تو؟ گفت: این پیر مرد مظلوم ممنوع از حقوقش یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام.

این حدیث هم به طرق متعدده مذکور است.

حدیث هشتم - شهادت شیر:

ابو جعفر محمد بن ابی مسلم ابن ابی الفوارس الرازی الملقب به منتجب الدین در کتاب (اربعین) سند به منقض بن أبقع (۲) اسدی که از خواص امیر المؤمنین

(۱) کفایة الطالب ۱۸۴ ط حیدریه النجف الاشرف تاریخ بغداد ۱۳ / ۱۲۲ ط السعادة بمصر و مناقب الخوارزمی ۲۰۹ ط طهران و ۲۵۰ ط تبریز و احقاق الحق ۴ / ۴۹۸ و ۵۰۰.

(۲) منقذ بن الانقع - توضیح الدلائل للسید شهاب الدین أحمد، احقاق الحق ۱۸ / ۲۲۲.

بوده مرساند، مگگوید در نیمه شعبان با امیر المؤمنین علیه السلام بودم و عازم مکانی بود که شب در او جا مگرفت، و من با او بودم تا به آن موضع رسید، و از استر فرود آمد، واستر حممه کردن گرفت، و گوش خود را تیز کرد، و نگاه به چیزی مگرد، و من برخواستم و نمودانستم که چه عارض شده او را، پس امیر المؤمنین علیه السلام سوادى دید و فرمود شیر است سوگند به خداوند کعبه، آنگاه

از محراب برخواست و شمشیر حمایل کرده، گام بر مداشت بجانب شیر، آنگاه صیحه زد و به شیر امر فرمود که به ایست، پس آرام شد شیر و به ایستاد، این هنگام استر استقرار یافت، آنگاه امیر المؤمنین علیه السلام فرمود ای شیر مگر ندانستی

من لیثم، وضرغامم، وحصورم، وقسورم، وحادرم - و این جمله به تمامت اسماء شیرند - آنگاه گفت خدایا ناطق ساز زبان او را " فقال السبع یا امیر المؤمنین، و یا خیر الوصیین، و یا وارث علم النبیین، و یا مفرقا بین الحق والباطل " هفت روز است فریسه نداشتم و گرسنگی مرا ضرر رسانیده بود، و از مسافت دو فرسخ شما را دیدم نزدیک شدم و با خود گفتم که مروم و می بینم که آنها را که کیستند اگر

قادر شدم فریسه من مشوند.

امیر المؤمنین فرمود ای شیر مگر ندانستی که من علی پدر اشباح دوازده گانه هستم؟ پس شیر سر بر زمین گذاشت و پیش روی امیر المؤمنین دراز شد، و او مفرمود چه آورده تو را ای شیر تو سگ خدائی در زمین؟ عرض کرد یا امیر المؤمنین گرسنگی گرسنگی، امیر المؤمنین گفت خدایا روزی بده او را به حق فذ (۱) محمد و اهل بیت او ناگاه دیدم شیر را که چیزی منخورد به هیئت بره، تا تمام

---

(۱) فذ: قد فذ الرجل عن أصحابه اذا شد عنهم وبقی فردا وهی کنایة عن سید الشهداء وهو الذی فذ عن رسول الله وفاطمة الزهراء وامیر المؤمنین والامام الحسن وعن اصحابه یوم العاشور ووقع وحیدا فریدا، وقال سید الشهداء قد استرحت من هم الدنيا وغمها وبقی أبوک وحیدا.

کرد او را آنگاه گفت یا امیر المؤمنین والله نمخوریم ما طایفه سباع مردی را که دوست تو باشد و دوست اهل بیت تو باشد و ما اهل بیتی هستیم که نحله و آئین ما محبت بنی هاشم و عترت ایشان است.

آنگاه امیر المؤمنین فرمود ای شیر کجا منزل داری و کجا هستی؟ عرض کرد یا امیر المؤمنین من مسلطم بر کلاب اهل شام، و همچنین اند ذریه من، و ایشان فریسه مایند، و منزل ما در نیل است، فرمود به چه جهت آمدی به کوفه؟ عرض کرد یا امیر المؤمنین به حجاز آمدم و چیزی به دستم نیامد و آمدم در این صحراء و بیابان هائی که نه آبی دارد و نه چیزی، و امشب مروم نزد مردی که نام او سنان بن وائل است از آنان که در صفین فرار کرده اند منزل در قادسیه دارد، و او رزق من است امشب همانا او از اهل شام است، و اکنون من متوجه اویم پس برخواست پیش روی آن جناب آنگاه با منقض فرمود از چه تعجب کردی این عجب است یا شمس، یا عین، یا کوکب، یا غیر اینها؟.. شاید اشاره به رد شمس، و برداشتن سنگ از چشمه، و نزول کوکب در خانه آن جناب باشد، و مشهود اشاره باشد به مکالمه آن جناب با این سه بر وجهی که مخاطب بداند، چه در اول حدیث بود که او از خواص آن حضرت است - بالجمله فرمود: سوگند به کسی که دانه را شکافت و انسان را آفرید اگر بخواهم بنمایانم بر مردم از آنچه رسول خدای مرا تعلیم کرده از آیات و عجایب هر آینه برمگشتند به کفر آنگاه رجوع فرمود به مستقر خود، و مرا متوجه قادسیه داشت، من سوار شدم و رسیدم به قادسیه قبل از اذان صبح، و شنیدم که مردم میگفتند سنان را شیر در ربود، و من با آنها که برای نظر کردن بسوی او رفته بودند رفتم، جز سر و بعضی اعضاء او را مثل طرف اصابع او شیر باقی نگذاشته بود، و باقی را بلع کرده بود، پس سر او را بکوفه آوردند به حضرت امیر المؤمنین علیه السلام، و آن جناب

متعجب بود، و من قصه را برای مردم حکایت کردم، و مردم مشغول شدند به برداشتن

خاک اقدام آن جناب و استشفاء به او نمودند.

آنگاه آن جناب پپای ایستاد و حمد و ثنای الهی بجای آورد، و فرمود ای گروه مردم هیچ کس ما را دوست ندارد که به جهنم برود، و هیچ کس ما را دشمن ندارد که به بهشت برود، من قسم جنت و نارم، و تقسیم میکنم مردم را بین بهشت و آتش، آن را به جنت از یمین، و این را به نار از شمال، به جهنم مگویم در روز قیامت که این از من است و این از تو، مگذرند شیعت من بر صراط چون برق خاطف ورعد عاصف، و مرغ تیزرو، واسب پیش قدم، آنگاه مردم یکباره يك دسته و به جانب او شتافتند، و میگفتند حمد خدای را که تو را بر بیشتر خلق خود تفضیل داد.

منقض مگوید آن حضرت این آیت مبارك را تلاوت فرمود: "الذین قال لهم الناس ان الناس قد جمعوا لكم فاخشوهم فزادهم ايمانا وقالوا حسبنا الله ونعم الوكيل فانقلبوا بنمعة من الله وفضل لم يمسسهم سوء واتبعوا رضوان الله والله ذو فضل عظيم" (۱۷۴ / ۳).

تمام شد حدیث مبارك، و روایات دیگر در شهادت گرگ، و شهادت دراج و شهادت شتر -، و شهادت دو شیر به سلام کردن بر قبر آن جناب مذکور است در این کتاب (۱) و من بنده این حدیث را به جهت غرابت و امتیازی که داشت که مایه تسدید قلوب اهل ایمان است - با اینکه خالی از طولی نبود - نوشتم عجب است که این مردم با این آیات بینات که در کتب خود ضبط میکنند باز انکار مینمایند نعوذ بالله من الخذلان وسوء التوفيق.

(۱) اليقين في امرة امير المؤمنين.

حدیث نهم - شهادت یهود از کتب سماویه:

شیخ منتجب الدین مذکور در کتاب (اربعین) سند به عبد الله بن خالد بن سعید بن العاص مرساند که با امیر المؤمنین علیه السلام بودیم در وقتی که از کوفه بیرون

آمده بود که عبور کرد بر زمین معروف به نخله که در دو فرسخی کوفه است، پنجاه نفر از یهود بیرون آمدند و گفتند علی بن ابیطالب امام توئی؟ فرمود بلی منم، گفتند مکتوب است در کتب ما که سنگی است که اسم شش پیغمبر بر او نوشته شده، و اینک ما در جستجوی اوئیم و نمی یابیم اگر تو امامی پیدا کن آن صخره را برای ما فرمود: از پی من بیاید، عبد الله بن خالد گوید آن جماعت از پی امیر المؤمنین علیه السلام آمدند تا با آن جناب رسیدگی به حال آن صحرا

کردند، و کوهی عظیم از رمل یافتند، به باد فرمود که ای باد این را بکن و پیراکن از روی صخره به حق اسم الله الاعظم، ساعتی نگذشت که ریگ برکنده و پراکنده شد و سنگ ظاهر شد، فرمود این صخره شما است، گفتن آن صخره بر او اسماء شش پیغمبر بود آنچه ما شنیده ایم و دیده ایم در کتب خود، و نمی بینیم آن اسم ها را بر او.

فرمود آن اسم ها بر روی دیگر است که بر زمین است برگردانید، پس مجتمع شدند هزار مرد که احضار شده بودند در آن مکان بر آن سنگ و قدرت بر قلب او نیافتند، فرمود دور روید و دست دراز کرد و برگرداند او را، و بر او یافتند اسم شش نفر از انبیاء صاحب شریعت: آدم، ونوح، و ابراهیم، و موسی، و عیسی، و محمد علیهم السلام، آنگاه آن جماعت گفتند " نشهد أن لا إله الا الله وان محمدا

رسول الله، وانك امیر المؤمنین و سید الوصیین، و حجة الله في أرضه " هر که بشناسد تو را ناجی است، و هر که مخالفت کند ضال و غاوی و در جهنم افتاده است، بزرگتر است مناقب تو از تحدید، و بیشتر است آثار نعمت تو از شماره

و تعدید (۱).

حدیث دهم - شهادت ابو بکر و عمر:

حافظ بن مردویه از مشوق مولای امیر المؤمنین نقل کرده که با علی بودم در زمینی که از آن حضرت بود و مشغول حراثت او بود تا ابوبکر و عمر آمدند، و گفتند خدا را به یاد تو می آوریم سلام عليك یا امیر المؤمنین و رحمة الله وبرکاته کسی گفت که در زمان رسول خدا هم چنین میگفتید؟ عمر گفت پیغمبر ما را امر کرد به این کار.

روایت دیگر هم در شهادت عمر نقل شده است که عرض کرد والله أنت امیر المؤمنین حقا علی علیه السلام فرمود پیش تو یا پیش خدا؟ عرض کرد پیش من و پیش خدا (۲).

و این روایت عثمان بن احمد السماک است، حالیا خوب است این طایفه که خود را به سنت نبویه نسبت میدهند اندکی گوش فرا دارند، و چشم بکشایند اگر به شهادت خدا و رسول اعتمادی ندارند چنانچه در مواضع متعدده رد شهادت آن

دو کردند مثل اینکه خدای فرموده "شهد الله انه لا اله الا هو والملائكة واولوا العلم قائما بالقسط" (۱۸ / ۳) یعنی شهادت داد بر عدالت خود باز انکار کردند و نسبت ظلم و جبر، و تجویز ارتکاب قبائح به خدا دادند، و پیغمبر شهادت داد اگر چنگ به دامن اهل بیت زنید هرگز گمراه نشوید.

ابو حنیفه و شافعی را بر حضرت باقر و صادق که خزائن علم الهی و معدن وحی و تنزیلند ترجیح داده به مذاهب ایشان متمسک شدند، خوب است این دو نفر عادل متقی و مؤمن صالح - که گاهی به جهت اصلاح خلافت ایشان ملتزم به

(۱) أربعین مخطوط: ۴۱، احقاق الحق ۸ / ۷۳۴.

(۲) الیقین: ۴۲، بحار الانوار: باب ۵۴ ج ۳۷ / ۳۰۴ رقم ۳۰ ط بیروت.



این شدند که عقل از ارتکاب قبایح که تقدیم مفضول از آن جمله است مضایقه ندارد و گاهی قائل شده اند به اینکه پیغمبر معصوم نیست، العیاذ بالله، و هذیان مگوید، و آیه " و ما ينطق عن الهوى " (۳ / ۵۳) را مقید به قرآن کردند تا در غیر قرآن بر هوی بتوانند حرف او را حمل کنند - به شهادت این دو نفر رفتار نمایند، و ملتزم بشوند که این لقب شریف در عهد پیغمبر از آن جناب بوده، و دیگری را در او دخلی و تصرفی نبوده، حق خاص و لقب ثابت الاختصاص آن جناب است (۱).

تنبيه

از اخبار مذکوره دانستی اختصاص آن جناب را به این لقب، و در اخبار وارد شده که این لقب جایز برای کسی نیست حتی امام زمان عجل الله تعالی فرجه در زمان ظهور.

چنانچه محدث حر عاملی در (وسائل) از تفسیر (عیاشی) نقل کرده که کسی به خدمت حضرت صادق علیه السلام رسید و عرض کرد السلام عليك يا امير المؤمنين،

پس برخواست آن حضرت بر دو قدم خود، و فرمود که ساکت باشد که این

---

(۱) لا استعجاب من أبي حنيفة والشافعي... واضرابهم ممن استأجرتهم السياسة واستغلتهم في سبيل تنفيذ اغراضها والوصول الى مقاصدها ومأربها فباعضوا ضمائرهم لاطماع المغرضين وآخرتهم بدنيا المفسدين، انما العجب من مثل ابن أبي الحديد مع اطلاعه على الاحاديث الكثيرة المروية في كتبهم كيف أنكرها وقال: وترعم الشيعة انه خوطب في حياة رسول الله صلى الله عليه وآله بأمر المؤمنين خاطبه بذلك جملة المهاجرين والانصار ولم يثبت في اخبار المحدثين... شرح نهج البلاغة ۱ / ۵ بحار الانوار ۳۵ / ۶۷ ط طهران عنه.

اسمی است که سزاوار نیست مگر برای امیر المؤمنین، خداوند تسمیه کرده او را به این اسم، نامیده نمیشود به این اسم کسی که راضی باشد به او مگر اینکه مفعول باشد، و اگر مبتلی نباشد به این مبتلا میشود، و این است قول خدای تعالی " ان تدعون من دونه الا انا و ان تدعون الا شیطانا مریدا " (۱۱۷ / ۴) مگوید گفتم پس به چه نام مخوانند قائم شما را؟ فرمود مگویند " السلام عليك يا بقية الله السلام عليك يا بن رسول الله " (۱).  
و در کافی منقول است که از صادق آل محمد عليهم السلام سؤال کردند که سلام به

امارت مؤمنین بر قائم میکنند؟ فرمود نه آن اسمی است که نامیده شده به او امیر المؤمنین و نامیده نشده به او کسی قبل از او و نامیده نمیشود کسی به او بعد از او مگر کافر (۲).

و مطابق این احادیث اخطب خوارزم نقل کرده چنانچه در کتاب (یقین) است که پیغمبر فرمود چون به آسمان رفتم و از آسمان به سدره المنتهی پیش روی پروردگرم عز و جل ایستادم فرمود: یا محمد گفتم: لبيك وسعديك، فرمود تو امتحان کردی خلق مرا کدام يك مطیع ترند برای تو؟ گفتم: پروردگارا علی، فرمود راست گفتمی یا محمد، آیا گرفتی برای خودت خلیفه‌ای که تأدیت احکام کند، و تعلیم کند بندگان مرا آنچه ندانند؟ گفتم: گفتم اختیار کن برای من که جبرئیل تخییر کرده مرا، فرمود من اختیار کردم برای تو علی را، تو بگیر او را برای خودت خلیفه و وصی، و من عطا و نحلہ کردم مر او را علم و حلم خود، و او امیر المؤمنین است، نرسیده به این لقب احدی قبل از او و نیست برای احدی

(۱) عیاشی: ج ۱ / ۲۷۶ تفسیر البرهان ۱ / ۴۱۵ ذیل آیه و بحار الانوار ۹ / ۶۳۶ و بحار الانوار ۵۲ / ۳۷۳ رقم ۱۶۵ احوال صاحب الامر.  
(۲) کافی ج ۱ / ۴۱۱ کتاب ۴ باب ۱۰۷ حدیث ۹.

بعد از او، یا محمد علی رایت هدی است، و امام کسی که اطاعت کند مرا و نور اولیای من است، و او کلمه است، لازم شده متقیان را هر که او را دوست دارد مرا دوست دارد، و هر که او را دشمن دارد مرا دشمن دارد بشارت بده او را ای محمد. پیغمبر گفت: گفتم ربی ربی همانا بشارت دادم او را گفت من بنده خدایم و در قبضه او اگر عقاب کند مرا، به گناهان من است، ظلم نکرده مرا چیزی، و اگر وعده مرا تمام کند خدا مولای من است، آنگاه پیغمبر گفت خدایا ایمان را بهار او کن، گفت چنین کردم، لکن من مخصوص مدارم او را به چیزی از بلا که مخصوص نکرده ام به او کسی را از اولیای خودم، پیغمبر گفت گفتم پروردگارا برادر من است و رفیق من، فرمود سبقت گرفته در علم من که او مبتلی است، اگر علی نباشد شناخته نشود نه حزب من و نه دوستان من و نه دوستان پیغمبران من (۱).

و از این قبیل احادیث در کتاب (یقین) و غیر او از طرق اهل سنت بسیار است، و اگر درست در این اخبار که اتفاق فریقین بر نقل آنها شده تأمل کنی خواهی دانست که حال آنان که این لقب را بر خود بستند و بی استحقاق ادعا کردند در دنیا و آخرت چه بوده و چه خواهد شد.

چنانچه هم در کتاب (یقین) از ابن عقده که از اکابر حفاظ ایشان است و مثل عسقلانی

و غیر او بر او اعتماد کرده اند و خطیب بغدادی مبالغه در ثنای بر او کرده کما فی (الیقین)

روایت نموده که سند به جناب صادق علیه السلام مرساند که در تفسیر این آیه که خدای

تعالی مفرماید " فلما راوه زلفة سیئت وجوه الذین کفروا وقیل هذا الذی کنتم به تدعون " (۲۷ / ۶۷) فرمود چون فلان و فلان منزلت علی را در روز قیامت ببینند هنگامیکه خدای تبارک و تعالی لوای حمد را به آل محمد میدهند که در زیر

---

(۱) مناقب خوارزمی باب فضائل شتی ص ۲۱۵ ط طهران.

او است، هر ملك مقرب و هر نبی مرسل بد مشود روی آنان که کافر شدند، و گفته

مشود به ایشان این آنست که بنام او خود را تسمیه مکرديد، یعنی خود را  
أمير المؤمنين مخوانديد.  
نکته

از آنچه در معنی امارت گفتیم متوان دانست که چرا این لقب از خصایص  
شده، و در حق ائمه هم جایز الاستعمال نیست، چه افضل مؤمنین ائمه هستند،  
و آن که امارت و حکمرانی به همه دارد از جهت کثرة سوابق، و وفور فضایل در  
زمان نبی و اتحاد با درجه محمدی (۱) در ماسوای نبوت و وساطت در وصول  
احکام و اسرار که حامل او پیغمبر بوده، و مرتبه ابوت که از اسباب و جوب

-----  
(۱) ان امير المؤمنين علي بن ابيطالب كرم الله وجهه كان صورة تحقيق حال  
النبي صلى الله عليه وآله، حيث قال: لي مع الله وقت لا يسعني فيه ملك مقرب ولا نبی مرسل، الا  
ترى ان عين اسمه كرم الله وجهه اشارة الى عين معينة مع الالهية، واللام والياء اللتان  
هما حرفا اضافة ونسبة وتمليك وتخصيص ينتظم منهما كلمة " لي " یعنی في قوله:  
" لي مع الله تعالى وقت " لما كرم الله وجهه المبارك بجميع اجزاء روح الكشف فيه،  
وصار روح الكشف ملكا له، وصار مخصوصا من الله بهذه الكرامة وضع لام  
التمليك والتخصيص في اسمه، وانضم في حظائر القدس ومشاهد الانس الى محبوبه  
ومطلوبه، وبهذا السر حصلت له المعية مع الالهية، لا جرم لما حصل له هذا الاتصال  
الشريف صار مضافا منسوباً ربانيا صمدانيا اميا مضافا الى امام الكتاب وام اللباب  
في تحصيل المناسبة وحصول حال المعاينة والمشاهدة، ووضع الله تعالى ياء الاضافة  
والنسبة في آخر اسمه المبارك وهذه الياء كرسى ولايته ونبوع سعاده وهدايته  
- فرائد السمطين ج ۱ / ۴۲۸ ط بيروت - .

طاعت است، همان امیر المؤمنین علی بن ابیطالب است، که در هیچ يك از ائمه این صفات مجتمع نیست، اگر چه هر يك جامع جمیع کمالات و حاوی تمام مقامات هستند سلام الله علیهم أجمعین.

و اگر در اخبار نظر کنی و ملاحظه آداب سلوک ائمه را در زیارات نمائی و اسلوب مخاطبات ایشان را با جناب ولایت مآب نیکو متأمل شوی که يك جا ایمان او را قرین ایمان به خدا و رسول خدا شمرده اند، و يك جا ناله و اسیده بر آورده اند، و يك جا در مقابل قبر مقدس او عبدك وابن عبدك گفته‌اند، و يك جا در آدای حوائج متوسل به ولای او شده اند، و يك جا افتخار به محبت او کرده اند، و غیر اینها از مواردی که مقام و مجال ذکر آنها نیست، البته خار شك در سینهات نخلد، و اعتقاد ثابت و جازم خواهی داشت که لفظ امیر المؤمنین بر سبیل حقیقت منحصر است در علی علیه السلام، واحدی از خلق اولین و آخرین شایسته این مقام نیست

چه هر کس در هر مقام، و هر موجود در هر مرتبه، هر فیض که از مبدء فیاض به او مرسد بتوسط مقام محمدی است، که واسطه فیض او مقام علوی است، چنانچه فرموده " لا یؤدی عنی الا علی " (۱) و در خبر معراج است " لا یؤدی عنك الا علی " (۲) و فعل در قوه نکره است، و نکره در سیاق نفی مقتضی عموم، چنانچه

---

(۱) اشاره است به داستان فرستادن رسول خدا صلوات الله علیه وآله امیر المؤمنین را برای ابلاغ سوره براءت به أهل مکة و برگرداندن ابوبکر و فرمودن رسول خدا نمرساند این پیام را از طرف من مگر امیر المؤمنین علی، مناقب خوارزمی ص ۱۰۱ و ۲۲۳ ط طهران.

(۲) أمالی الصدوق... أمير المؤمنین عن رسول الله... فهل اتخذت لنفسك یؤدی عنك و یعلم عبادی... بحار الانوار: ۱۸ / ۳۷۱ رقم ۱۸.  
وفی البداية و النهایة ۵ / ۲۱۲ ط القاهرة فی حدیث الاسراء هذا ولیی و المؤدی عنی و احقاق الحق ۴ / ۱۳۴ عنه.

حذف متعلق نیز مفید عموم است، پس هیچ چیز هرگز از پیغمبر بتوسط غیر علی نخواهد رسید.

تو به تاریکی علی را دیده ای \* زین سبب غیری بر او بگزیده‌ای  
(مراجعه شود به صفحه ۴۴۸)

(وابن سید الوصیین)

ج - و ای پسر آقای اوصیاء

ش - در شرح این کلمه نیز در دو مطلب باید سخن گفت:  
مطلب اول: در اثبات وصایت آن جناب.

بدان که وصی عبارت از کسی است که انسان اختیار اموری که در حیات اختیار داشت به آن کس بعد از ممات واگذارد، چنانچه این معنی از کتب لغت و مجاری استعمالات ظاهر میشود، و چون امور راجعه به انبیاء نشر احکام و هدایت انام و اقامه نظام است، وصایت آنها نیابت در این امور است، و ناچار این مقام را کسی باید متصدی باشد که عالم به جمیع ما یحتاج الیه الامة باشد، و در محاسن اخلاق و مکارم آداب که لازمه ریاست عامه است از قبیل شرافت نسب، وزهد، وجود، و شجاعت، و فضیلت از سایر خلق ممتاز باشد تا بتواند به کارهای پیغمبری برسد، و تتمیم غرض بعثت و ابقاء آثار شریعت بکند، چه در هر يك از صفات مذکوره اگر نقصی باشد در جهتی از امور خلق نقصی خواهد عارض شد، و ما چون بطرفانه نگاه کنیم، و بی غرضانه رجوع به اخبار نمائیم علم قطعی حاصل کنیم که در امت مرحومه کسی در این صفات و سایر کمالات به درجه امیر المؤمنین نرسیده.

اما جهت شرف راجع به غیر، اول هاشمی بوده که پدر و مادرش هاشمی باشند، پدرش ابوطالب عم و ناصر و معین پیغمبر بود، که خدمات او در اسلام روی زمین را گرفته، و دوست و دشمن حتی نواصب و خوارج نتوانستند انکار

کنند، و نصرت او از پیغمبر مثل وجودش متواتر است، و اگر کسی انکار این کند باید مضایقه از انکار آن دیگر نداشته باشد، و مادرش فاطمه بنت اسد است که پیغمبر او را مادر خطاب میکرد، و از برد خود برای وی کفن ساخت، و در قبرش خوابید چنانچه در (ذخایر العقبی) و (اسد الغابه) و غیر اینها از کتب عامه مذکور است، عموزاده و داماد پیغمبر هم بود، شوهر فاطمه و پدر حسنین و جد ائمه تسعه معصومین که افضل خلق خدایند در هر عصری.

اما جهة علم: این حدیث متفق علیه که " انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد المدینة فلیأت الباب " کافی است چه خوب مگوید فردوسی لله دره، وعلی الله بره.

چه گفت آن خداوند تنزیل ووحی \* خداوند امر و خداوند نهی که من شهر علمم علیم در است \* درست این سخن قول پیغمبر است گواهی دهم کاین سخن را ز اوست \* تو گویی دو گوشم بر آواز اوست و اما جهة زهد: حدیث طلاق دنیا نیز کافی است. و در جهة جود: سوره " هل اتی " شاهد عادل. و در جهة شجاعت محتاج به دلیل نیست.

و چون این صفات که شرایط وصایت انبیا است در کسی دیگر جمع نبوده بالضرورة عقل صریح حاکم خواهد شد که وصی پیغمبر علی علیه السلام بوده، و اگر بگویند که از کجا پیغمبر وصی داشته باشد تا اگر باشد علی باشد، جواب گوئیم: اولاً از استقراء سیره انبیاء.

و ثانیاً در برهان عقلی که موجب بعث رسل و تنزیل کتب است معلوم میشود که هیچ پیغمبری بی وصی نبوده، ولقد اجاد القایل وهو الازری رحمه الله: أنبی بلا وصی تعالی \* الله عما یقولہ سفهاها

و این دلیل که ما در این مقام یادداشت کردیم اگر چه کافی است برای هوشمند  
حقیقت شناس، و مجاهد هدایت طلب، ولی ما از جهت اتمام حجت چند فقره  
از اخبار اهل سنت در اثبات وصایت آن جناب از کتب معتبره ایشان نقل میکنیم،  
و از خدای تعالی توفیق امداد مطلبیم، چه منازع در این مسأله همین فرقه‌اند  
چنان که تصریحا و تلویحا در نفی این مقام کوشش دارند، از آن جمله:  
احمد بن عبدربه قرطبی اندلسی در کتاب (عقد) مگوید: رسول الله صلی الله علیه  
وآله در

حق علي گفت: " انت مني بمنزلة هارون من موسى " (۱).

و شیعه از اینجا مدعی شدند که او وصی است، و به این سخن منخواهند رد بر  
عقیده شیعه کند در امر وصایت و " یأبی الله الا ان یتیم نوره ولو کره الکافرون "  
(۳۲ / ۹) و این حدیث از جمله متواترات است چنانچه در محل خود ثابت شده  
(۲).

و از آن جمله خوارزمی در (مناقب) از ابو الطفیل که آخر صحابی است که  
وفات کرد روایت کرده، و او از علی علیه السلام که پیغمبر فرمود: یا علی انت  
وصی،

حربك حربي وسلمك سلمی.

هم در " مناقب " سند به حضرت صادق مرساند که از پدراناش نقل فرموده تا به  
پیغمبر برسد که فرمود خدا قبض روح پیغمبری نکرد تا امر نکند او را که افضل  
عشیره و عصبه خود را وصی کند، و امر کرد مرا که وصی کن پسر عم خود علی را  
که ثبت کردم او را در کتب سلف و نوشتم در آنها که وصی تو است، و بر این  
میثاق خلائق و انبیاء و رسل خود را گرفته‌ام، میثاق گرفته‌ام از ایشان بر ربوبیت  
برای خود و بر نبوت برای تو و بر وصایت و ولایت علی برای تو.  
وهم در (مناقب) به همین سند است که پیغمبر صلی الله علیه وآله به ام سلمه فرمود:

(۱) عقد الفرید: ۲ / ۱۹۴ ط الشرفیة بمصر.

(۲) رجوع شود به عبات الانوار قسم حدیث المنزلة واحقاق الحق ۵ / ۱۳۲...



ای ام سلمه گوش بده و شاهد باش این را که علی برادر من است در دنیا و آخرت، و حامل لوای من است در دنیا، و حامل لوای حمد است فردای قیامت، و هذا علی وصی و قاضی عدالتی، والذاید عن حوضی المنافقین.

وهم در (مناقب) و در (فرائد السمطین) حموینی است از ابی ایوب انصاری که پیغمبر صلی الله علیه وآله بفاطمه علیها السلام فرمود: خداوند بر زمین اطلاع یافت و اختیار کرد از ایشان شوهرت را، و امر فرمود که من تو را جفت او قرار دهم، و او را وصی اتخاذ کنم.

و هم در (مناقب) است بسند مذکور که پیغمبر صلی الله علیه وآله به علی فرمود اگر تو نبی نیستی وصی نبی هستی و وارث او هستی، بل انت سید الاوصیاء و امام الاتقیاء. و ابو نعیم در (حلیة الاولیاء) از ابو برزة اسلمی نقل کرده که در شب معراج پیغمبر به خدا گفت علی وصی من است و برادر من.

و هم در (مناقب) است به همین سند که جبرئیل صبحگاهی با فرحت و بشر نازل شد و گفت خوشدل شدم به اکرام خدا برادر تو را وصی تو و امام امت تو علی بن ابیطالب را.

هم حموینی در (فرائد) از ابوذر روایت کرده که پیغمبر فرمود "أنا خاتم النبیین وأنت یا علی خاتم الوصیین الی یوم الدین".

هم حموینی و خوارزمی روایت کرده اند از حضرت رضا و از ام سلمه که پیغمبر فرمود هر نبی را وصی است، و علی وصی من است در عترت من و اهل بیت من و در امت من بعد از من (۱).

هم موفق بن احمد از بریده روایت کرده که پیغمبر فرمود هر نبی را وصی و وارثی است، و علی وصی و وارث من است.

(۱) مناقب خوارزمی ص ۹۰ ط طهران از ام سلمه...

وابن مغازلی حدیث وصیت را به اسانید متعدده از جابر وابن عباس و بریده و أبو ایوب أنصاری روایت کرده (۱).  
و ثعلبی در تفسیر " و انذر عشیرتک الاقربین " ( ۲۱۴ / ۲۶ ) از براء بن عازب حدیث کرده.

و احمد بن حنبل که یکی از ائمه اربعه است در (مسند) از انس بن مالک روایت کرده که به سلمان گفتم از پیغمبر سؤال کن که وصی تو است، سلمان پرسید، پیغمبر گفت که وصی موسی بود؟ عرض کرد یوشع بن نون، پیغمبر فرمود وصی و وارث من که ادای دین و انجامز وعد من میکند علی بن ابی طالب است.

و خوارزمی از ابن عباس در حدیث قیامت که سابقا شنیدی نقل کرده که مگویند " هذا علی وصی محمد " (۲).

پس این روایت را ده تن از اصحاب امیر المؤمنین و ام سلمة و ابن عباس و براء و ابو برزه و انس و ابو ایوب و بریده و جابر و ابو الطفیل نقل کرده اند، با وجود این انکار کردن نمودانم چه جهت دارد، و این قدر که نوشتم جمله یسیره و قطعه حقیره ای بود از روایات این باب که مقام مقتضی استقصای آنها نیست (۳) و این جمله را از یکی دو فصل از فصول (ینابیع الموده) عارف قندوزی که خود او از علماء معاصرین ایشان است انتخاب کرده با اختصار و اقتصار بر موضع

-----  
(۱) مناقب الخوارزمی ص ۶۳ ط طهران بأسناد از ابی ایوب الانصاری... فأوحی الی أن أزوجه اياه واتخذہ وصیا.

(۲) مناقب خوارزمی ص ۲۵۹ ط طهران.

(۳) احقاق الحق ج ۴ / ۱۰۰... و بحار الانوار ج ۳۸ / ۲... ط بیروت به تفصیل این روایات را نقل فرموده.

حاجت نوشتن، در خانه اگر کس است يك حرف بس است، و از اخبار گذشته اگر کسی در اشعار سابقین و مکالمات صحابه و تابعین تتبع کند یقین میکند که این مطلب در زمان سابق به حدی ظاهر بوده که منکرین خلافت و ولایت آن حضرت هم اعتراف بوی داشته‌اند، چنانچه در کتاب نصر بن مزاحم و کتاب لوط بن یحیی که هر دو از ثقات ممدوحین نزد علماء سنت باشند در نقل قصه حرب جمل وصفین اشعار بسیار از اراجیز و غیرها از لشکر حق و جند باطل روایت کرده اند که در آنها تصریح به وصایت و به اشتها و معروفیت آن جناب به لقب وصی شده.

وابن ابي الحديد معتزلی ذکر جمله‌ای از آن اشعار کرده (۱) و ما موضع شاهد را در این باب ایراد منمائیم، عبد الله بن ابي سفیان بن الحرث بن عبد المطلب در مدیح امیر المؤمنین علیه السلام میسراید:

ومنا علي ذاك صاحب خبير \* وصاحب بدر يوم شالت (۲) کتابه  
وصي النبي المصطفى وابن عمه \* فمن ذا يدانيه ومن ذا يقاربه  
ابو الهيثم بن التيهان البدری رضي الله عنه مگوید:

ان الوصي امامنا وولينا \* برح الخفاء وباحت (۳) الاسرار  
عمرو بن حارثة الانصاری در مدح محمد بن الحنفیه گوید:  
سمي النبي وشبل (شبه خ) الوصي \* ورأيته لونها العندم (۴)

(۱) شرح نهج البلاغة ابن ابي الحديد: ۱ / ۶۹ - ۷۳ وبحار الانوار: ج ۳۸ / ۲۰ - ۲۶.

(۲) شال الشيء: ارتفع والكتيبة: القطعة من الجيش او الجماعة وفي المصدر وشفاء الصدور سالت کتابه.

(۳) باح الشيء: ظهر واشتهر.

(۴) العندم: خشب أو نبات يصبغ به.

يك تن از قبيله ازد گوید:  
 هذا على وهو الوصي \* أخاه يوم النجوة النبي  
 جواني از نواصب بني ضبه در لشكر عايشه گوید:  
 نحن بني ضبة أعداء على \* ذاك الذي يعرف قدما بالوصي  
 سعيد بن القيس الهمداني از لشكر آن جناب گوید:  
 قال للوصي أقبلت قحطانها \* فادع بها تكفيكها همدانها  
 زياد بن لبید الانصاری از اصحاب آنجناب گوید:  
 كيف ترى الانصار في يوم الكلب \* انا اناس لا نبالي من عطب  
 ولا نبالي في الوصي من غضب \* وانما الانصار جد لا لعب  
 حجر بن عدی الكندي رضي الله عنه گوید:  
 يا ربنا سلم لنا عليا \* سلم لنا المبارك المضيا  
 المؤمن الموحد التقيا \* لاخطل الرأي ولا غويا  
 بل هاديا موفقا مهديا \* واحفظه ربي واحفظ النبي  
 فيه فقد كان له وليا \* ثم ارتضاه بعده وصيا  
 وخزيمة بن ثابت ذو الشهادتين رضي الله عنه گوید:  
 يا وصي النبي قد اجلت الحرب \* الا عادي وسارت الاطعان  
 هم خزيمة رضي الله عنه در روز جمل فرمايد:  
 أعایش خلی عن علي وعيیه \* بما ليس فيه انما أنت والده  
 وصي رسول الله من دون أهله \* وأنت على ما كان من ذاك وشاهده  
 عبد الله بن بديل الورقا گوید:  
 يا قوم للخطة العظمى التي حدثت \* حرب الوصي وما للحرب من آسى  
 عمرو بن احيحه در ذكر ابن الزبير ومدح جناب مجتبی عليه السلام گوید:

لست كابن الزبير لجلج في القو \* ل وطأطأ عنان فسل (١) مريب  
وأبى الله أن يقوم بما قام \* به ابن الوصي وابن النجيب  
زحر بن قيس الجعفى گوید:  
أضربكم حتى تقروا لعلي \* خير قریش كلها بعد النبي  
من زانه الله وسماه الوصي \* ان الولي حافظ ظهر الولي  
هم زحر بن قيس گوید:  
فصلی الا له على أحمد \* رسول الملک تمام النعم  
رسول الملک ومن بعده \* خلیفتنا القائم المدعم  
علیا عنیت وصی النبی \* تجالد عنه غواة الامم  
اشعث بن قیس گوید:  
أتانا الرسول رسول الامام \* فسر بمقدمه المسلمونا  
رسول الوصي وصي النبي \* له السبق والفضل في المؤمنينا  
وهم اشعث بن قيس گوید:  
أتانا الرسول رسول الوصي \* علي المهذب من هاشم  
وزير النبي وذي صهره \* وخير البرية والعالم  
ونصر بن مزاحم در کتاب (صفین) این اشعار را نسبت به علی (علیه السلام) کرده که  
فرموده:  
یا عجباً لقد سمعت منکراً \* کذباً علی الله یشیب الشعرا  
ما کان یرضی احمد لو اخبراً \* أن یقرنوا وصیه والابترا  
شانی الرسول واللین الاخزرا \* انی ذا الموت دنا وحضرا  
الی آخر الاشعار.

-----  
(١) الفسل: الضعیف الذی لا مروة له ولا جلد.

و جریر بن عبد الله البجلی گوید:  
 وصی رسول الله من دون اهله \* وفارسه الحامی به یضرب المثل  
 ونعمان بن العجلان الانصاری گوید:  
 کیف التفرق والوصی امامنا \* لا، کیف الاحیره وتخاذلا  
 وذروا معاویة الغوی وتابعوا \* دین الوصی لتحمدوه آجلا  
 عبد الرحمن بن ذویب الاسلامی گوید:  
 یقودهم الوصی الیک حتی \* یردک عن ضلال وارتیاب  
 مغیره بن حرث بن عبد المطلب فرماید:  
 فیکم وصی رسول الله قائدکم \* وصهره وکتاب الله قد نشرا  
 عبد الله بن عباس بن عبد المطلب رضی الله عنهم گوید:  
 وصی رسول الله من دون اهله \* وفارسه أن قیل هل من منازل  
 از تأمل این اشعار که کثیری از قائلین آنها از صحابه‌اند، که قول هر یک  
 در نظر اهل سنت حجت است، هر منصف با دیانتی قطع میکند که در آن زمان  
 امیر المؤمنین علیه السلام به صفت وصایت معروف انام بوده، شنیدی (۱) آن مخدول  
 بنی ضبه مگوید ماها بنی ضبه دشمنان علی هستیم آنکه از قدیم معروف به  
 لقب وصی شده، و این قدر که از اخبار و اشعار مسلمه اعداء نوشتیم کفایت است.  
 مطلب دوم:  
 اثبات اینکه آن جناب سید اوصیاء بوده:  
 این معنی بعد از اثبات وصایت ظاهر است، چه معلوم است که هر وصیی  
 از نورانیت نبی خود اقتباس انوار، و از روحانیت موصی خویش استمداد

(۱) گذشت در ص ۲۰۳ ضمن اشعار گفتار جوانی از نواصب بنی ضبه.

فیض میکند، و البته هر چه مفیض اشرف باشد مستفیض اشرف است، و هر چه متبوع اعظم باشد تابع اعظم است، و چون بالضرورة والبرهان ثابت شده که پیغمبر ما صلی الله علیه وآله افضل انبیاست لهذا وصی او که بقدم ولایت مشایعت او میکند

اشرف اوصیاء خواهد بود، و هم باید بدانی که وصی گاهی بلا واسطه است، و گاهی با واسطه، اگر وصی را بلا واسطه اعتبار بکنیم، یعنی قصد کنیم از وصی کسی که او حامل اسرار ولایت نبی و مبلغ احکام شریعت اوست که سایرین باید از او اخذ کنند، چنانچه ظاهر اضافه عدم واسطه است، به این ملاحظه جناب امیر المؤمنین علیه السلام خاتم الاوصیاء خواهد بود چنانچه در اخبار کثیره از طرق عامه و خاصه این لقب برای آن جناب ثابت است، و اگر وصی را اعم از با واسطه و بی واسطه اعتبار کنیم خاتم اوصیاء حضرت حجت عجل الله فرجه خواهد بود، ولی استعمال اول شایع تر است، و به این جهت است که جابر در ذکر حضرت باقر علیه السلام میگفت: حدثنی وصی الاوصیاء (۱) و به ملاحظه استعمال ثانی هم آن جناب

-----  
(۱) ارشاد المفید: ۲۸۰، بحار الانوار: ۴۶ / ۲۸۶ ط بیروت، مناقب ابن شهر آشوب ۲ / ۲۷۳ فی امامة ابي جعفر، بحار الانوار: ۴۶ / ۲۸۹ ط بیروت. یزید بن سباط قال دخلت علی ابي عبد الله علیه السلام فی مرضه التي مات فیها... ثم دعا موسى وعبد الله واسحق ومحمدا وقال لهم هذا وصی الاوصیاء وعالم علم العلماء... ابن شهر آشوب ۲ / ۳۸۱ فی امامة موسى بن جعفر. کافی بالاسناد عن یونس بن یعقوب عن ابي عبد الله فی حدیث الشامی... ان الاسلام قبل الايمان... صدقت وانا أشهد أن لا اله الا الله وان محمدا رسول الله وانك وصی الاوصیاء. ورواه الطبرسی فی الاحتجاج والطبرسی فی اعلام الوری والمفید فی الارشاد - اثبات الهداة ۳ / ۷۸ الرقم ۷.

سید الوصیین است که آنهایی که اوصیاء متأخر پیغمبر صلی الله علیه وآله بودند باید از او اخذ

کنند، وودایع نبوت و بدایع ولایت بتوسط ذات مقدس او به ایشان رسیده به وراثت از مقام محمود او بدرجه ریاست کلیه بر ماسوی الله رسیده اند این است که در بعض زیارات خطاب یا وصی أمير المؤمنين (۱) هم شده. بالجمله اخبار بسیاری از طرق عامه روایت شده که لقب مبارک سید الوصیین و خیر الوصیین از برای أمير المؤمنين ثابت شده، از آن جمله در کتاب (یقین) هفت حدیث یافتیم که در آنها آن جناب را خیر الوصیین خوانده اند، و پنج حدیث دیدیم که سید الوصیین است.

و اخبار دیگر در تضاعیف کتب و مطاوی مؤلفات این طایفه بسیار است که ذکر آنها موجب خروج از وضع اختصار است (۲) و محض تیمن این حدیث از کتاب (مودة القربی) تصنیف میر سید علی همدانی که او را جامع انساب ثلثه میخوانند نوشته میشود:

ابن عباس قال دعانی رسول الله صلی الله علیه وآله فقال لي أبشرك ان الله تعالى أيدني به سيد الاولين والآخرين والوصيين علي، فجعله كفو ابنتي، فان أردت أن تنفع به فاتبعه.

ابن عباس مگوید رسول خدای مرا خواند و فرمود بشارت مدهم تو را که خدای تعالی تأیید کرده مرا به سید اولین و آخرین و وصیین علی، چه او را کفو

---

(۱) في زيارة الامام الحسين " السلام عليك يا وصي أمير المؤمنين " وفي زيارة العسگری " السلام عليك يا بن الاوصياء الراشدين " وفي زيارة صاحب الامر " السلام عليك يا وصي الاوصياء " وفي فرائد السمطين ۱ / ۵۵ قال رسول الله صلی الله علیه وآله وأبوهما سید الوصیین.  
(۲) تفصیل این احادیث به احقاق الحق ۴ / ۱۰۰ مراجعه شود.



دختر من قرار داد، اگر مخواستی که از برکات او بهره‌مند شوی باید از متابعت وی دست برداری.

پروردگارا به حق این وجود همایون قسمت مدهم که ما را توفیق متابعت او بده و به برکات او در دنیا و آخرت منتفع گردان.

تنبيه

بدان که عرفای اهل سنت کلامی سخت عام فریب تزویر کرده اند و بنا بر آن گذاشته‌اند که وصایت و ولایت علی علیه السلام در همان مراحل باطن بوده، و ریاست

ظاهری از آن او نبوده، چه مقام او بلندتر بوده از تصدی امور مردم، و به این تقریب باطل که از شبهات شیاطین است اصلاح خلافت خلفای خود کرده اند: میبیدی از شیخ علاء الدوله سمنانی نقل کرده که گفته است ولایت علم باطن است، و وراثت علم ظاهر، و امامت علم باطن و ظاهر، و وصایت حفظ سلسله باطن، و خلافت حفظ سلسله ظاهر، و علی بعد از نبی ولی و وارث و امام و وصی بود، و اما خلیفه نبود، و بعد از عثمان خلیفه هم شد، تمام شد کلام او. الحق باید هر عاقل خردمند شگفتی کند، و از استیلاى سلطان ضلالت، و فرو رفتن پنجه شیطان در این مردم به حیرت بماند، که کسی را که علم باطن و ظاهر

داشت، و حافظ سلسله باطن بود در خانه بنشانند، و جهالی چند که از علم شریعت و طریقت بی خبر بودند، و ظواهر الفاظ قرآن را نمیدانستند بریاست کلیه و خلافت الهیه برگمارند، سبحان الله، ریاست ظاهر که حکومت بر اموال و نفوس و اعراض کلیه خلق باشد، و مرجع جمیع احکام و مبین تمام وقایع از برای طبقات مختلفه و فرق متفاوته از اصناف بشر و اخلاط زمر بودن است بی علم چگونه صورت میندد، و بی احاطه بمراتب جمیع امت به چه وجه میسر

مشود، ذلك هو الضلال المبين.  
و این که گفته‌اند ریاست ظاهری مناسب مقام او نبوده حيله‌ای است شیطانی، چه ریاست ظاهری مقصود انبیاء نیست، ولی چون هدایت کلیه خلق، و نشر احکام، و اجرای حدود، و اغاثه ملهوف، و اعانت مظلوم، و اقتصاص از ظالم، و حفظ طبقات خلق، و توسعه ارزاق فقراء، و اخذ اخماس و زکوات، و بالجملة اقامه نظام معاش بنی آدم که موجب صلاح معاد کلیه اهل عالم است بی ریاست ظاهریه چنانچه باید البته صورت نبندد، لهذا خداوند این ریاست را هم مخصوص به اولیاء و انبیاء قرار داده، که اگر نباشد همین مفسد - که از اول دنیا تا به حال شنیده و دیده - خواهد واقع شد، و همین قدر اهل انصاف را کفایت است.

(السلام عليك يا بن فاطمة الزهراء سيدة نساء العالمين)  
ج - سلام بر تو ای فرزند فاطمه زهراء سیده زنان عالمیان.  
ش - زهراء بنا بر مذهب بصریین باید مجرور شود به اضافه فاطمه چه اسم و لقب هر دو مفردند، و مختار ابن مالك همین است، و تحقیق این است که لقب مطلقاً جایز است هم اتباع شود و هم قطع، چنانچه فراء روایت کرده که از عرب شنیده " هندایحیی عینان و قیس قفة " و فصحاء گفته‌اند " عبد الله بن قیس الرقیات " بتنوین قیس و نجم الائمة رضی - رضی الله عنه - این را اختیار کرده و ما در منظومه ممزوجه به الفیه هم سلوک این مسلک کردیم، بنابراین در عبارت زیارت اگر جر ثابت نباشد هر سه وجه جائز است، و شواهد آن در اخبار آل محمد علیهم السلام بسیار است، وهم الحجة.  
و این عبارت مشتمل بر سه اسم شریف از اسماء مقدسه بتول است:  
اول فاطمه است، و در اخبار کثیره که در (علل) و (معانی الاخبار) و (عیون)

و (امالی) و غیر آنها در علت این تسمیه از ائمه اطهار روایت شده به اسانید مختلفه و الفاظ متفاوتی بعضی " لانها فطمت هی و شیعتها من النار " (۱) و در بعضی " لان الله فطم من أحبها من النار " (۲).

و در بعضی " أتدری أي شیء تفسیر فاطمة؟ قلت أخبرني یا سیدی قال فطمت من الشر ".

و در بعضی " انی فطمتک بالعلم و فطمتک عن الطمث ".

و در بعضی " سمیتنی فاطمة و فطمت بی من تولانی و تولی ذریتی من النار " در وجه مناسب مذکور است، و جمیع این اخبار در (علل) مذکور است و اول در (عیون) و ثانی در (معانی) و ثالث در (بحار) از (امالی) مذکور است (۳) و در کتب أهل سنت نیز این روایت موجود است قریب عبارات مذکوره به سه طریق در (ذخائر العقبی) محب الدین طبری نقل کرده، و در (مودة القربی) و (ینایع) نیز روایت نموده و در سایر کتب ایشان نیز مسطور و در مقام استقصای این اخبار نیستیم.

و در ظاهر این اخبار اشکالی است که علماء متعرض شده اند، و مجمل او این است که لفظ فاطمه اسم فاعل است، و معنی فطام از شیر باز داشتن مولود است، و مقتضای این اخبار آن است که آن حضرت مفطومه نام داشته باشد نه فاطمه.

و از این سؤال چند جواب داده اند:

(۱) بحار الانوار: ۴۳ / ۱۲ رقم ۳ ط طهران.

(۲) بحار الانوار ۴۳ / ۱۲ ط طهران.

(۳) بحار الانوار ۴۳ / ۱۲ ط طهران و احقاق الحق ۱۰ / ۱۶ - ۲۴ به تفصیل این احادیث را نقل فرموده.

یکی آنکه فاطمه اسم فاعل به معنی مفعول باشد مثل ماء دافق و " عیشة راضیة " ( ۲۱ / ۶۹ ) و این به غایت بعید است، چه در امثله مذکوره هم محمول بر مجاز در اسناد است، چنانچه علماء بیان متعرض شده اند، و غالباً این گونه احتمالات از قشرین نحات که از نیل لباب لطایف عربیت و درك صفوة بدایع کلام محروم اند صادر میشود.

دیگر اینکه فطم هم لازم باشد و متعدی، و این احتمال را فاضل محدث مجلسی قدس سره با احتمال اول ذکر فرموده، و این احتمال را از عبارت ( قاموس ) استظهار کرده که گفته " أفطم السخلة حان ان تفظم، فاذا فطمت فهی فاطم و مفطومة و فطیم " انتهى.

و دلالت این عبارت بر استعمال بر وجه لزوم ممنوع است، بلکه ظاهر او - بر فرض صحت نقل - شاهد احتمال اول است که از قبیل سرکاتم، و مکان عامر باشد، که بی نظران از اهل نحو او را فاعل بمعنی مفعول دانسته اند، و بر مشرب تحقیق هر يك به اعتباری بر معنی خود باقیند، مثلاً سرکاتم معنی او این است که سری است که از بس استعداد کتمان او باید داشت گویا خودش کاتم خود است،

و همچنین است سخله که بزرگ شود، چون آن وقت خودش هم در معرض دوری از مادرش است گویا او خود را از شیر باز مدارد و به این ملاحظه او را فاطم مگویند.

و مبعده این احتمال این است که احدی از لغوین چندان که فحص کردیم تصریح یا اشاره به استعمال بر وجه لزوم نکرده اند، و طریقه ( قاموس ) بر این است که در این موارد " لازم متعد " یا " یتعدی و یلزم " بگوید. و هم در اخبار بر خلاف این احتمال و احتمال سابق تنصیص و تصریح شده

چنانچه در (علل الشرائع) از عبد الله محض (۱) روایت میکنند که ابوالحسن به من گفت - و ظاهر این است که مراد حضرت سید الساجدین باشد - چرا فاطمه را فاطمه نام کردند؟ گفتم تا فرق باشد بین او بین اسمها، فرمود فاطمه هم از أسماء است، و لکن وجه اسم او آنست که خدای تعالی عالم به کائنات بود و مدانست

که چون پیغمبر از قبائل عرب زن میگردد، و آنها طمع در وراثت خلافت میکنند چون فاطمه متولد شد خدایش فاطمه نام کرد، و خلافت را در اولاد او قرار داد و دیگران را مقطوع داشت، و از این جهت او را فاطمه نام کردند " لانها فطمت طمعهم " و معنی فطمت قطعت (۲).

این حدیث شریف مصرح است به اینکه فاطمه اسم فاعل متعدی است، و اگر چه در وجه او مخالف است، و لیکن جمع بین اینها جایز است، که هم منع خود از طمٹ کرد، و هم منع شیعه و ذریه از نار، و هم منع ارباب طمع از وراثت خلافت کرده، و لیکن اگر حمل بر معنی لازم شود، یا به معنی اسم مفعول باشد باید این خبر طرح شود.

تنبيه

عبارت این حدیث چنان که شنیدی مشتمل بر سؤال و جوابی است که مجیب ابوالحسن است، و بیان این وجه تسمیه از او است، و مؤرخ معاصر در کتاب (ناسخ التواریخ) سؤال و جواب را هر دو نسبت به عبد الله محض داده و نظم حدیث شاهد بر تعدد است، چه اولاد در جواب اشتباه کرده بود، و چنان گمان داشت که

(۱) عبد الله بن الحسن بن حسن علق و بحار الانوار.

(۲) علق الشرائع باب ۱۴۲ ص ۱۷۸ ط مکتبة الحیدریة فی النجف و بحار الانوار:

۴۳ / ۱۳ رقم ۷.

قبل از فاطمه علیها السلام این اسم نبوده، و امام علیه السلام فرموده فاطمه هم از اسماء است.

آنگاه در مقام بیان علت این تسمیه برآمده و نسخه (علل) و نسخه (بحار) هم چنان است که ما نقل کردیم ولی در نسخه (ناسخ التواریخ) به جای " قال " قلت نوشته است، و ظاهر اینست که غلط نسخه، و قلت تدبر، موجب این اشتباه شده باشد، و این گونه اشتباهات در جنب تصنیف کتابی به این جلالت و عظم نفع سهل است، شکر الله سعیه، وأحسن سقیه ورعیه.

وجه سوم:

آنکه چون خدای تعالی به برکت این وجود مبارک شیعیان را از عذاب جهنم بازداشت، و آن حضرت سبب این نعمت شده، علی هذا از قبیل نسبت فعل به اسباب است که او را فاطمه خواندند، و مؤید این معنی است حدیث مذکور (۱) که " فطمت بی من تولانی " که تصریح به سببیت خود کرده در خطاب به جناب احدیت بلکه ظاهر است در وجه تسمیه چه قبل از او گفته سمیثی فاطمه چنانچه متأمل مأنوس به استفاده معانی از الفاظ در مییابد و تصدیق میکند.

اسم دوم - زهراء است و در (علل) دو جهت در این اسم روایت کرده هر دو از حضرت صادق علیه السلام.

یکی به روایت جابر و خلاصه او چنان است که خدای او را از نور عظمت خود آفریده و آسمانها و زمین به نور او درخشیدن گرفت، و چشم ملائکه خیره شد و سجده نمودند (۲).

---

(۱) گذشت ص ۲۱۰.  
(۲) بحار الانوار ج ۴۳ / ۱۲.

و دیگری به روایت أبان بن تغلب که روزی سه بار برای امیر المؤمنین  
مدرخشید، اول صبح نور سپید داشت، و وقت زوال نور زرد، و وقت غروب  
نور سرخ، و در هر سه وقت این أنوار بر در و دیوار حجرات أهل مدینه متابید  
و شگفتی مکردند، و به حضرت رسول صلی الله علیه وآله مشتافتند، و از علت او  
سؤال

مکردند، و آن حضرت ایشان را دلالت به خانه فاطمه مکرد، ایشان چون  
می آمدند او را در محراب عبادت ایستاده یافتند، و نور چهره مبارك او را میدیدند  
و باز مگشتند، و این نور در رخسار فاطمه بود تا حسین متولد شد، و به او منتقل  
شد، و بعد از او در وجوه طاهره ائمه هدی منتقل و متقلب است (۱).

این مضمون اختصار حدیثی است که در (علل) روایت کرده است.  
و قریب به این است روایتی که در (بحار) از (مناقب) ذکر کرده که ابوهاشم  
عسگری مگوید از صاحب عسگر پرسیدم فاطمه را چرا زهرا گفتند؟ فرمود از  
آن جهت که رویش در اول صبح برای امیر المؤمنین علیه السلام چون آفتاب  
مدرخشید

و هنگام زوال چون ماه درخشان، و هنگام غروب چون کوكب دری (۲).  
و این عبارت را در (مناقب) بعد از عبارت (غریبین) که در وجه تسمیه بتول گفته  
نقل کرده، و بر مورخ معاصر رحمه الله مشتبه شده لفظ ابوهاشم را که راوی است  
اسقاط کرده این حدیث را بلا واسطه از (غریبین) روایت کرده و گفته عبید هروی  
در (غریبین) حکایت میکند که از صاحب عسگر سؤال کردم، و این اشتباه به  
جهات متعدده در غایت غرابت است که اهل صناعت آگاهند و حاجت به بیان  
نیست (۳).

(۱) علیل الشرائع باب ۱۴۳ ص ۱۸۰ بحار الانوار: ۴۳ / ۱۱ رقم ۰۲.

(۲) بحار الانوار: ج ۴۳ / ۱۶.

(۳) اولاً اسم هروی احمد بن محمد است، و کنیه او ابو عبید نه اسم او عبید،  
ثانیاً هروی در سنه چهار صد و ده هجری فوت شده، و بین وفات او وفات حضرت  
عسگری صد و پنجاه سال مشهود، چگونه مشهود او راوی باشد، ثالثاً احدی از  
علماء شیعه و سنت او را از اصحاب عسگری نشمرده اند، رابعاً لفظ ابوهاشم که  
کنیه داود بن القاسم الجعفری است، و او از أجله ثقات أصحاب جواد و هادی  
و عسگری و منتظر علیهم السلام است اسقاط کرده، خامساً نقل ابن شهر آشوب  
را متعرض نشده، و خود به صورت استقلال که ظاهر در وجدان است روایت  
نموده (منه).

اسم سوم - سیده نساء العالمین است، و در اخبار متواتره از طریق اهل بیت عصمت و طهارت این لقب شریف برای آن مکرمه ثابت و وارد شده، بلکه این معنی از ضروریات مذهب شیعه است، و کثیری از علماء سنت مثل فخر رازی و سعد تفتازانی در (مقاصد) و (شرح مقاصد) و (شرح عقائد) و شریف جرجانی

در (شرح مواقف) و عمر نسفی (در عقاید) و محمد بن یعقوب فیروزآبادی، و محب الدین طبری، و فضل بن روزبهان اصفهانی، و شمس الدین یوسف سبط ابن الجوزی، و کمال الدین محمد بن طلحة، و ابن ابي الحديد، و غیر ایشان اعتراف به ثبوت این لقب کرده اند، ولی چون با وجود این تصریحات خلافتی بین اهل سنت و جماعت است که افضل نساء عالم کیست؟ و در رساله شیخ محمد ضبان است که اقرب نزد کثیری آنست که افضل مریم است، بعد خدیجه، بعد فاطمه، بعد عایشه، و جماعتی تقدیم عایشه کرده اند.

و از اشعری توقف حکایت شده، و از شیخ الاسلام ایشان که ابن حجر متقدم عسقلانی است در (شرح بهجة) تفصیل از جهات مختلفه نقل شده، گفته است عایشه از جهت علم افضل است، و خدیجه از جهت سبق به اسلام و اعانت رسول و فاطمه از جهت قرابت و بضعه بودن، و مریم از جهت اختلاف در نبوت، و این



کلمات جمله باطل و مخالف نصوص ثابتة از حضرت رسالت و عترت اطهار آن جناب

است، چه به اتفاق علماء شیعه هیچ زنی را در نزد خدا قرب و منزلت فاطمه نیست بلکه از بعض اخبار استفاده شده که از جمیع انبیاء و مرسلین حتی اولوا العزم افضل بوده، بلکه بعض علماء او را تفضیل بر حسنین و سایر ائمه داده اند، و چون در قانون مناظره اولی تر آنست که از مسلمات خصم دلیل بیاورند ما در این مختصر از آن مکرمه استمداد جسته از کتب معتبره اهل سنت و جماعت بعون خدای تعالی اخبار صحیحه معتبره چند ایراد میکنیم که دلالت داشته باشد که فاطمه سیده نساء عالمیان است، و تمام زنان عالم دون مرتبه او هستند:

خبر اول:

محمد بن اسماعیل بخاری در جامع صحیح مگوید: قال النبي صلى الله عليه وآله فاطمة

سید نساء أهل الجنة (۱).

پیغمبر فرمود: فاطمه سیده زنان اهل بهشت است.

و این روایت اگر چه مرسله است ولی به جهت بودن در خصوص کتاب (بخاری) در نزد اهل سنت حکم صحت دارد، چه اجماع دارند بر صحت جمیع ما فی (البخاری) اگر چه راوی ضعیف باشد، و حدیث مرسل، چنانچه ابن خلدون در مقدمه تاریخ تصریح به این کرده، و این حدیث را در (بحار) از (مناقب) ابن شهر آشوب نقل کرده که مسلم در (صحیح) و ابو السعادات در (فضائل العشرة) و ابوبکر بن شیبیه در (امالی) و دیلمی در (فردوس) روایت نموده اند (۲).

(۱) ج ۵ / ۲۰ - ۲۱ ط المنیریه.

(۲) بحار الانوار: ۴۳ / ۳۷ و احقاق الحق ۱۰ / ۶۹ - ۹۹.

خبر ثانی:

مسلم بن الحجاج القشیری النیشابوری در (صحیح) خود به دو سند، و احمد بن شعیب نسائی در (خصائص) از عایشه نقل کرده اند که فاطمه علیها السلام فرمود که پیغمبر به او فرمود " اما ترضین أن تكونی سیده نساء المؤمنین أو سیده نساء هذه الامة؟ " (۱).

یعنی: آیا راضی نیستی تو که سیده نساء مؤمنین باشی یا سیده نساء این امت.

و ظاهر این است که تردید از راوی باشد، و لفظ روایت هر چه باشد دال بر افضلیت از مریم خواهد بود اگر مؤمنین باشد شامل مریم است بنفسه، مگر اینکه دعوی انصراف به مؤمنین این امت شود، و این جای منع دارد، و اگر نساء هذه الامة باشد هم به معونه روایت منقول در همین (جامع) اثبات مطلب میشود، و در هر دو صورت چه در باب فضائل خدیجه علیها السلام روایت کرده از امیر المؤمنین علیه السلام که گفته شنیدم از پیغمبر که گفته: " خیر نساءها مریم بنت عمران

و خیر نساءها خدیجة بنت خویلد "

و این روایت را به چهار سند نقل کرده یعنی در اثناء ذکر سند سه جا لفظ (حا) که در اصطلاح محدثین علامت تحویل سند است آورده، و در یکی از طرق ابو کریب از وکیع روایت کرده، و لهذا بعد از نقل حدیث مگوید وکیع در وقت روایت اشاره کرد به آسمان و زمین یعنی مرجع ضمیر در " نساءها " را تعیین کرده که مقصود دنیا است، چنانچه متعارف عرب است. و از این حدیث متکرر الاسناد مذکور در (صحیح مسلم) معلوم میشود تساوی

-----  
(۱) صحیح مسلم ۷ / ۱۴۲ ط محمد صبیحی بمصر، واحقاق الحق ۱۰ / ۱۰۶ احادیث.

درجه مریم و خدیجه در طریق اهل سنت، و شك نیست که خدیجه از نساء مؤمنین و از نساء این امت است، و فاطمه علیها السلام به حکم حدیث مذکور سیده نساء این امت است، و لازم می آید که از مریم هم افضل باشد، چه افضل از احد المتساویین افضل از دیگری است.

علی هذا فاطمه سيدة نساء العالمين است به مقتضای حدیث (صحیح مسلم) متفق علیه بین اهل سنت، و این بیان از غنائم این شرح است، والحمد لله علی وضوح الحجة.

خبر سوم:

عز الدین ابو الحسن علی بن محمد بن عبد الکریم بن الاثیر الجزری در (اسد الغابة) در ذیل روایت مفصله که سندش به مسروق منتهی میشود از عایشه نقل کرده که فاطمه علیها السلام برای او از پیغمبر نقل کرد که فرمود رسول خدا به او " ألا ترضين أن تكوني سيدة نساء العالمين؟ " آنگاه نقل کرده از ابو صالح که گفته: رواه البخاری في (الصحیح) عن أبي نعیم وهذا من غریب الصحیح فان ذکرها روی عن الشعبي أحادیث في الصحیحین، وهذا یرویه عن فراس عن الشعبي (۱).

خبر چهارم:

ترمذی در (صحیح) خود از حدیفه روایت کرده که رسول خدای فرمود به وی " أما رأيت العارض عرض لي قبل ذلك، هو ملك من الملائكة لم يهبط الى الارض قط قبل هذه الليلة، استأذن ربه أن يسلم علي ويبشرني ان الحسن والحسين

---

(۱) اسد الغابة ۵ / ۵۲۲ ط مصر واحقاق الحق ۱۰ / ۲۷...

سيدا شباب اهل الجنة، وان فاطمة سيدة نساء أهل الجنة (۱).  
به حذیفه فرمود: ندیدی این عارض را که نمودار شد قبل از این؟ او  
ملکی بود از ملائکه که هرگز به زمین نیامده بود قبل از این شب از پروردگار  
استیزان کرد که بر من سلام کند، و مرا بشارت دهد که حسن و حسین دو سید  
جوانان اهل بهشتند، و فاطمه سیده زنان اهل بهشت است.  
در صواعق ابن حجر است اخرج احمد والترمذی والنسائی وابن حبان  
عن حذیفه... الحدیث.

خبر پنجم:

احمد بن شعيب نسائي در کتاب (خصائص) از عایشه نقل کرده که او از فاطمه  
علیها السلام روایت میکند که رسول خدای به آن مکرمه فرمود " یا فاطمه أما ترضین  
أن تكوني سيدة نساء هذه الامة وسيدة نساء العالمين ؟" (۲). قال في الصواعق اخرجه  
احمد والنسائي وابن حبان.

خبر ششم:

احمد بن عبد الله بن محمد ابو العباس محب الدين الطبري المكي که امام (۳)

(۱) صحيح ترمذی: ۱۳ / ۱۹۷ ط الصادی بمصر واحقاق الحق ۱۰ / ۶۹ أحاديث.  
(۲) الخصائص ۴۳ ط التقدیم بمصر، احقاق الحق ۱۰ / ۱۰۸.

(۳) سیوطی در (طبقات الشافعية) او را امام محدث فقیه الحرم شیخ الشافعیه  
محدث الحجاز خوانده، وصفدی در (الوافی بالوفیات) او را شیخ الحرم و فقیه  
زاهد محدث گفته، و عبد الوهاب بن السبکی در (طبقات شافعية) شیخ الحرم  
و حافظ الحجاز بلا مدافعه لقب داده، واسنوی در (طبقات الشافعية) گفته شیخ  
الحجاز کان عالماً عاملاً جلیل القدر عالماً بالاثار والفقہ، و ذہبی در (عبر) و (دول  
الاسلام) و (تذکرۃ الحفاظ) و (معجم) آورده که الامام المحدث المفتی فقیه الحرم  
مصنف الاحکام کان عالماً عاملاً جلیل القدر عارفاً بالاثار، و من نظر فی احکامه  
عرف محله من العلم والفقہ عاش ثمانین سنة مات سنة أربع وتسعين وستمائة،  
واگر احاطه تفصیلیه به مدایح او که علماء سنت اعتماد دارند بخواهی رجوع کن  
به کتاب (عبقات الانوار) تصنیف سید جلیل محدث عالم عامل نادرۃ الفلک و حسنة  
الهند و مفخرة لکهنو و غرة العصر، خاتم المتکلمین المولوی الامیر حامد حسین  
المعاصر الهندی الکهنوی قدس سره، و ضوعف بره که عقیده من بنده چنان  
است که از ابتداء تأسيس علم کلام تا حال تألیف این مختصر، کتابی در مذهب  
شیعه از جهت اتفاق نقل و کثرت اطلاع بر کلمات اعداء و احاطه به روایات و ارده  
از آنها در باب فضایل تا آنجا که نوشته است مثل این کتاب مبارک تصنیف نشده  
است، فجزاه الله عن آبائه خیر جزاء ولد عن والده، ووفق خلفه الصالح لاتمام  
هذا الخیر الناجح، و ما آنچه در این مقام در معرفت محب طبری نقل کردیم  
اختصاری و جیز بود از بعض آنچه در آن کتاب است.



أهل سنت است در (ذخائر العقبی) از ام سلمة نقل کرده که آن مکرمه از فاطمه علیها السلام روایت کرده که رسول خدای به او فرمود " أما ترضین أن تأتي يوم القيامة سيدة نساء المؤمنین او نساء اهل الجنة؟ " (۱).

و چون این اخبار به طرق مختلفه والفاظ متفاوته از طریق بخاری، ومسلم و ترمذی، ودولابی، و غیر ایشان روایت کرده به جهت جمع بین اخبار احتمال تعدد قصه داده است، و این وجهی است وجیه چنانچه ابن حجر در باب اخبار کساء به این احتمال عمل کرده که پیغمبر چند دفعه این چهار نفر را در زیر کساء آورده

---

(۱) ذخائر العقبی: ۴۲ ط مکتبة القدسی بمصر.

و آیه تطهیر خوانده (۱) و همچنین ملتزم شده در حدیث تمسك به ثقلین که گفته روایت کرده است او را بیست و اند نفر صحابی در مواضع مختلفه از حضرت رسالت.

خبر هفتم:

روایت کرده در (بحار) از (مناقب) ابن شهر آشوب که از أجله علماء امامیه است، و علماء سنت بر او ثناء بلیغ کرده اند، و به وثاقت و دیانت او اعتراف نموده اند، چنانچه سید جلیل معاصر هندی از (وافی بالوفیات) صلاح صفدی آورده که محمد بن علی بن شهر آشوب احد شیوخ الشیعة، حفظ اکثر القرآن وله ثمان سنین، کان یرحل الیه من البلاد، و کان صدوق اللهجة، ملیح المحاوره، واسع العلم، کثیر الخشوع والعبادة، والتهجد لا یكون الا علی وضوء أثنی علیه ابن ابي طي كثيرا".

و از صاحب (قاموس) در (بلغه) نقل کرده که هم به سعه علم و کثرت عبادت و دوام وضوء او اعتراف کرده.

و هم از سیوطی در (بغیه) اعتراف به این فضائل به اضافه کثرت خشوع حکایت کرده.

و از (طبقات المفسرین) شمس الدین محمد بن علی المالکی تلمیذ جلال سیوطی نقل کرده "اشتغل بالحديث ولقی الرجال، وتفقه فبلغ النهاية حتی صار رحلة، وتقدم في علم القرآن والتفسير والنحو، وکان امام عصره، وواحد دهره وهو عند الشیعة كالخطیب البغدادی واسع العلم کثیر الفنون، انتهت عبایرهم ملخصة محذوفة الا کثیر".

---

(۱) انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا.

و نکته این تطویل که ذکر (مناقب) ابن شهر آشوب از کتب اهل سنت کردیم آنست که مبادا گمان اتهام در نقل او شود اگر چه این بنده بواسطه (بحار) حال تألیف حکایت میکنم، ولی نسخ (مناقب) بحمدالله موجود است، و بقلت آن کتبی که در او از آنها نقل میکند نیست.

بالجمله در (مناقب) از خطیب بغدادی نقل فرموده و گفته (تاریخ بغداد) بأسناد الخطیب عن حمید الطویل، عن أنس، قال قال النبی خیر نساء العالمین مریم بنت عمران، و خدیجة بنت خویلد، و فاطمة بنت محمد، و آسیة امرأة فرعون ثم ان النبی فضلها علی سایر نساء العالمین فی الدنیا و الاخرة.

وروت عایشة و غیرها عن النبی انه قال: یا فاطمة ان الله اصطفاك علی نساء العالمین و علی نساء الاسلام، و هو خیر دین (۱).

یعنی پیغمبر فرمود این چهار زن که مریم و خدیجه و فاطمه و آسیه باشند بهترین زنانند، از آن پس تفضیل داده فاطمه را بر همه زنان در دنیا و آخرت، چه عایشه و جز عایشه روایت کرده اند که پیغمبر به فاطمه فرمود خدای تو را برگزیده و اختیار فرموده بر زنان عالمیان و بر زنان اسلام، و او بهترین ادیان است.

من مگویم از این عبارت اخیره مستفاد میشود، اگر کسی بهترین زنان این امت باشد، بهترین زنان سایر امم است، و بنابراین اخباری چند که در (صحیح مسلم) و (صحیح ترمذی) و (خصایص نسائی) و سایر کتب معتمده این جماعت است که در آنها اطلاق سیده نساء امت شده شاهد مدعی میشود، هان مراجعه کن و تأمل نما و شکر این نعمت کن که چگونه با آن همه کوشش اعداء در کتمان فضائل اهل بیت باز بما رسیده و ما موفق به اقرار و نشر آنها شده ایم، و فی ذلك فلیتنافس المتنافسون، و الحمد لله کلما حمده الحامدون.

-----  
(۱) بحار الانوار ۴۳ / ۳۶.



خبر هشتم:

(بحار) از (مناقب) از (حلیه) أبو نعیم از جابر بن سمره از پیغمبر صلی الله علیه وآله روایت کرده در خبری که فرموده در حق فاطمة علیها السلام " أما أنها سيدة النساء يوم القيامة " (۱).

یعنی سوگند که همانا او سیده زنان است در روز قیامت.

خبر نهم:

(بحار) از (مناقب) از (تاریخ بلاذری) که از اکابر علماء مورخین سنیان است " ان النبي قال لها: اما ترضين ان تكوني سيدة نساء أهل الجنة " (۲).  
یعنی راضی نیستی که سیده زنان اهل بهشت باشی؟.

خبر دهم: میر سید علی همدانی که سنیان او را علی ثانی خوانند در (مودة القربی) گفته:

" عن فاطمة علیها السلام قالت: قال رسول الله صلی الله علیه وآله: اما ترضين ان تكوني سيدة

نساء العالمين أو نساء امتي " (۳).

و این حدیث با حدیث (خصایص) فرقی ظاهری دارد، چه در او " سیده نساء هذه الامة " دارد و مقدم بر " سیده نساء العالمين " و در این حدیث " او نساء امتی " به

حذف سیده و به اضافه امت و حذف لفظ " هذه " مذکور است و متأخر، از این

---

(۱) بحار الانوار ۴۳ / ۳۷.

(۲) بحار الانوار ۴۳ / ۳۷.

(۳) ص ۲۶۰ ط بصیرتی و فرائد السمطین ج ۱ / ۵۵ ط بیروت قال رسول الله...  
وامهما سيدة نساء العالمين.

روی ظاهر تعدد خبر است.

و این جمله ده خبر است که همه از کتب صحاح متعمده آنها استخراج شده، و این بر آنها حجت است، و بیش از اینها به نظر آمده ولی در صدد استیفاء نبودم، و ابن ابی الحدید تصریح کرده به تواتر این خبر که فاطمه سیده نساء العالمین، والحمد لله علی وضوح الحجّة، اگر چند اخباری دیگر در طریق آنها هست که استثنای مریم بنت عمران شده، ولی چون این طایفه از اخبار موافق اخبار امامیه‌اند که منقول اند از اهل بیت رسالت علیهم السلام که معدن علم و مخزن وحیند،

آلبته ارجح و اقدمند، و باید رفع ید و صرف نظر از معارضات آنها شود، و ما اگر چه اشاره کردیم که اجماع امامیه بر این منعقد شده که فاطمة سیده نساء عالمیان

است، و اخبار در این باب از شماره بیرون و از ستاره افزون است، ولی خاتمه این بحث را بیک حدیث مبارک که در (امالی صدوق) رضی الله عنه از حسن بن زیاد عطار روایت شده قرار مدهم و آن چنان است که مگوید:

در (خدمت ظ) حضرت صادق آل محمد صلی الله علیه و آله عرضه داشتم که پیغمبر که فرموده

فاطمه سیده نساء اهل جنت است، آیا سیده نساء خودش است؟ فرمود: او مریم بنت عمران است که سیده عالم خودش است، و فاطمه سیده نساء اهل بهشت است از اولین و آخرین (۱).

و همین حدیث را در (بحار) از مناقب روایت کرده که او مرسل روایت نموده (۲).

و انصاف آن است که هر مسلمانی که تأمل کند باید خود اعتقاد به این کند، چه مریم را پدری چون محمد مصطفی صلی الله علیه و آله، و مادری چون خدیجه کبری علیها السلام،

(۱) بحار الانوار: ج ۴۳ / ۲۱ حدیث ۱۰.

(۲) بحار الانوار ج ۴۳ / ۳۷ رقم ۴۰.

و شوهری چون علی مرتضی علیه السلام، و پسری چون حسن مجتبی علیه السلام و حسین سید الشهداء علیه السلام نبود، وبالقطع والیقین فاطمه محبوب تر بود نزد رسول خدا از مریم، و صد چون مریم، چنانچه اگر به فضائل او نگاه کنی، و بدانی که پیغمبر همیشه او را مبوئید و مبوئید و به هر سفر که مرفت آخر کسی که با او عهدی داشت او بود و هر شب تا روی او را نمبوئید نمخواید، و از برای او برمخاست و او را بالای دست خود می نشانید تا اینکه عایشة مکررا اعتراض کرد که چرا چنین میکنی؟ و مفرمود: بوی بهشت را از او مشنوم، و مکرر مفرمود: فاطمه پاره تن من است، و فاطمه جان من است، و فاطمه دل من است، و غیر از این فضایل که سالها بنهایت نخواهد رسید، البته یقین خواهی داشت که فاطمه از بیشتر خلق خدا حتی انبیاء و مرسلین افضل بوده، چه پیغمبر افضل از همه است، و حکم بعض و کل متحد است (۱).

(۱) کفی فی سمو شأن الزهراء سلام الله علیها کلام خالقها لولا فاطمة لما خلقتکما:

روی عن الشيخ ابراهيم بن الحسن الذراق، عن الشيخ علي بن هلال الجزائري، عن الشيخ احمد بن فهد الحلي، عن الشيخ زين الدين علي بن الحسن الخازن الحائري، عن الشيخ أبي عبد الله محمد بن مکی الشهيد بطرقه المتصلة الى أبي جعفر محمد بن علي بن موسى بن بابويه القمی بطريقه الى جابر بن يزيد الجعفي، عن جابر بن عبد الله الانصاری عن رسول الله صلى الله عليه وآله عن الله تبارك وتعالى انه قال:

يا احمد لولاك لما خلقت الافلاك، ولولا علي لما خلقتك، ولولا فاطمة لما خلقتکما.

ثم قال جابر هذا من الاسرار أمرنا رسول الله صلى الله عليه وآله بکتمانہ الا من أهله.

کشف اللثالی لصالح بن عبد الوهاب بن العرندس - جنة العاصمة لمیر جهانی ۱۴۹.

مؤلف کتاب کشف اللثالی من علماء القرن التاسع من علماء الشيعة كان عالما ناسکا زاهدا ورعا أدبيا شاعرا توفي سنة ۸۴۰ ودفن في حله هيفاء ومدفنه مزار يتبرک به ورجال الحديث من كبار الشيعة - راجع جنة العاصمة ۱۴۹.

بنت من؟ أم من؟ حلیة \* ویل لمن سن ظلمها واذها

(السلام علیک یا ثار الله وابن ثاره)

ج - سلام بر تو ای کسی که خدای خونخواهی تو میکند، و پسر کسی که خدای خونخواهی او میکند (مراجعه شود به صفحه ۴۴۸).

ش - بدان که " ثار " در لغت عرب در اصل چنانچه از (اساس) و (صحاح) و (مختار الصحاح) و (الفاظ کتابیه) و غیر آنها مستفاد میشود به معنی کین است و کین خواهی، و به همین ملاحظه به معنی خون و خون خواهی استعمال شده، و در (قاموس) تفسیر به این معنی کرده، ولی اصح آن است که ما ذکر کردیم در وجه استعمال، چه در این گونه امور بر (قاموس) اعتمادی نیست، و به هر صورت استعمال به معنی دم و طلب دم مسلم است.

و معنی ثانی - معنی مصدری است، و مگویند تأرت حمیمی و تأرت فلانا به حمیمی یعنی خون خواهی کردم قریب خود را یا بواسطه او، چنانچه در (اساس البلاغة) و غیر او مذکور است، پس مطالب تأرت است، و قتیل مثنور و مثنور به، و همچنین مطلوب که قاتل باشد مثنور است در عبارت ثانی که تأرت فلانا به حمیمی باشد، و گاهی ثار را به معنی طالب ثار مگویند، و این معنی را در (نهایه) محمول بر آن کرده که مضاف حذف شده باشد و اعراب او به مضاف الیه

منتقل باشد، و در مثل " یا لثارات الحسین " بنابراین وجه تقدیر یا اهل ثارات الحسین است یعنی اهل طلب خون حسین، و گاهی ثار را به معنی قاتل می آورند.

و در (نهایة) این معنی را بر این وجه تأویل کرده که به معنی موضع ثار است، یا به حذف مضاف یا مجاز بعلاقه ملابست و حلول، علی هذا در مثال مذکور مراد ندای قبیله است که به جهت تفضیع و تقریر ندا میشوند تا از دوستان جدا شوند، و حالشان معلوم شود.

وزمخشری در (اساس) آورده که آنجا که به معنی طالب است از قبیل استعمال مصدر

است در اسم فاعل مثل عدل، و در ثانی از قبیل استعمال مصدر است در اسم مفعول مثل صید، و در " یا لثارات الحسین " ثار به معنی نفس ذحل و دم است، و ندای آنها به این جهت است که گویا میگفتند ای خونهای حسین حاضر شوید که اکنون وقت طلب کردن شما است، و این کلام از صدر تا ساق در غایت متانت و نهایت قوت است، و حاجت به تکلفات ابن اثیر ندارد.

و احتمالی دیگر در ثار بمعنی طالب داده که مخفف ثائر باشد مثل شاك که مخفف شائك، و بنابراین همزه محذوف است و الف فاعل باقی پس واجب است که به صورت الف تلفظ کند، به خلاف وجوه سابقه که چون کلمه مهموز است

أصل در او همزه است و الف به جهت تخفیف است، اگر چه غالب استعمال این کلمه با الف است، و از این جهت در کتب مزار همه به صورت الف لینه ضبط شده، و اشکالی ندارد، و این احتمال اگر چه بعید است لیکن اولی تر از احتمال ابن اثیر است، چون این مقدمه را دانستی بدان که در این کلمه چند وجه محتمل است:

اول - آنچه از کلام فاضل متبحر محدث مجلسی قدس سره در (مزار بحار)

متوان استفاده کرد که ثار بمعنی مصدری باشد، و لفظ اهل محذوف و مقدر شود، و اضافه ثار به الله اضافه مصدر به فاعل باشد، یعنی ای اهل طلب کردن خدا خون تو را، و این خلاف ظاهر است، و تقدیر خلاف اصل.

ثانی - آنچه شیخ جلیل فخر الدین طریحی در (مجمع البحرین) احتمال داده که تصحیف ثار باشد و در (بحار) هم مذکور است، و تقریبی برای این وجه به هیچ وجه ذکر نکرده اند، و مشود اضافه ثار به الله بتقدیر لام باشد یعنی در راه خدا

و برای خدا خونخواهی کرد، و این به ملاحظه اصحاب و اولاد آن جناب است، یا به ملاحظه خونهای ناحقی که در دولت معاویه و یزید ریخته شد، و به همین تقریر "وابن ثاره" توجیه مشود، و اعتبارات دیگر هم در اضافه متمشی است که بسیار بعید است، و این وجه لفظاً و معنا خللی واضح دارد:

اما لفظاً التزام به تصحیف با توافق نسخ صحیحه غریب است، با اینکه حاجتی به این اعتبار نیست، چه دانستی که ابن اثیر و زمخشری هر دو منطبق اند بر صحت استعمال ثار بمعنی ثار، و در کلام زمخشری دو وجه بود، و گویا این دو محدث علیم عبارت (اساس) و (نهایة) را ندیده باشند، و اگر نه بسی مستبعد می آید که ملتزم به تصحیف شوند.

و اما بحسب معنی که ظاهر است که این لقب به این اعتبار نیست خصوصاً در بعض زیارات قرائن بر خلاف این معنی یافت مشود، مثل اینکه لفظ فی السماوات والارض بعد از وتر موتور است که ظاهر یا جائز رجوع او به هر دو است که با این احتمال مناسب نیست.

و وجه دیگری در (مشکلات العلوم) فاضل محقق نراقی مذکور است که محصلی جز همین معنی ندارد، اگر چه وجه دلالت را چنانچه باید بیان نکرده، و ما به جهت اختصار، از ذکر و انتقاد او صرف نظر میکنیم.

ثالث - اینکه ثار به معنی دم باشد، و کلام مبتنی بر تنزیل و تقدیر شود یعنی

اگر خدا خون داشت تو بودی، از قبیل " عین الله " و " جنب الله " و " ید الله " و این وجه را در جائی یاد ندارم که دیده باشم ولی بعید است، چه ثار بمعنی مطلق دم نیست بلکه آن خون ریخته شده قابل اقتصاص است، چنانچه بر متبع مستأنس هویدا است. (مراجعه شود به صفحه ۴۵۰)

رابع - اینکه ثار به معنی مثنور باشد چنانچه در کلام زمخشری بود، ولی نه آن مثنور که قاتل است، بلکه آن مثنور که قتل است چنانچه ثارت حمیمی میگفتند

و حاصل معنی آن مشود ای کسی که خدا خون خواه تو است، و مؤید این معنی است

عبارت زیارت منقوله در (کامل الزیارة) از یونس بن ظبیان از صادق آل محمد علیهم السلام

که فرموده " السلام عليك یا قتیل الله " یعنی قتیلی که خدا خون خواه اوست. وفي الجملة مبعده این احتمال است که در کلمات لغویین تصریح به این معنی در ثار نشده اگر چه قیاس لغوی مانع نیست، و اشباه و نظایر او موجود و وافر است.

خامس - اینکه ثار به معنی همان دم مطلوب باشد، و اضافه به الله به جهت آن باشد که مخصوص به مطالبه او، و ولی حقیقی او است، و این اوجه معانی است، و اضافه بنا بر این به معنی لام است بر وجه متعارف، و عجب است که هیچ کس را متعرض این وجه ندیدم با کمال استقامت و انطباق بر قواعد و مناسبت با اذواق سلیمه.

(والوتر الموتور)

ج - وای کشته که خون کسانش ریخته شده.

ش - و تر عطف است بر ثار که منادای مضاف منصوب است، و به تبعیت منصوب است، و " وتر " در اصل به معنای طاق و طاق کردن است، و به معنی ذحل که کینه و خون باشد آمده، و به معنی نقص و جنایت و کشتن نزدیکان هم آمده. و در (صحاح) مگوید که لغت اهل عالیه این است که وتر به معنی فرد

مسکور است و به معنی ذحل به فتح، و لغت حجاز به عکس است، و لغت تمیم در هر دو کسر است.

و در (مصباح) از ازهری عکس کلام صحاح را در لغت حجاز و عالیه نقل کرده، و اصل در همه معانی مذکوره همان وتر به معنی فرد است، چه هر جفت که طاق شود البته ناقص شود، و هم چنین اگر کسی از کسی کشته شود طاق شود، و جنایت راجع به نقص است، و ذحل که کین و خون باشد راجع به قتل اقرباء است و از عبارت (اساس) استفاده این ارجاع متوان کرد. و "موتور" به معنی طاق شده و فرد شده آمده، و به معنی کسی که کسی از او کشته

شده هم استعمال شده، فی (الصحاح) الموتور: الذی قتل له قتیل فلم یدرک بدمه، و از این باب استعمال است که میگویند فلان طلاب اوتار و ترات، و از این قبیل است حدیث "بکم یدرک الله ترة کل مؤمن" (۱) و در (مجمع البحرین) تصحیفی شده که در ذیل شرح این عبارت مفصلاً انشاء الله خواهم شرح داد و در لفظ زیارت سه احتمال ممکن است:

یکی - اینکه وتر به معنی یگانه و فرد باشد، و موتور هم از آن معنی باشد و تأکید سابق شود، مثل "حجر محجور" و "برد و بارد" و "یوم آیوم" و "موت

-----  
(۱) مجمع البحرین فی لغة ثار، و کامل الزیارات و بحار الانوار: ج ۱۰۱ / ۱۵۳ ط طهران و مفاتیح الجنان باب الزیارات المطلقة للامام الحسین، و فی البیان والتبیین ۲ / ۵۰ ط الاستقامة بمصر قال: فی روایة جعفر بن محمد عن آباءه ألا ان ابرار عترتی و اطایب ارومتی احلم الناس... وان بنا تدرك ترة كل مؤمن، و بنا تقطع ربة الذل عن اعناقکم، و بنا غنم، و بنا فتح الله و بنا یختم لاکم. و فی العقد الفرید: ۲ / ۱۱۴ ط الشرفیة بمصر مثله.



مات " و " لیل الیل " و " شعر شاعر " و امثال آنها، و این معنی را اگر چه در (بحار)

و (مشکلات العلوم) ذکر کرده اند، در نظر این بنده بسی از صواب دور است، چه هیچ مناسبت با کلمه سابق او ندارد، و در زیارات مشار الیها هم وارد است " السلام علیک یا وتر الله " (۱) و توجیه به مفرد به کمالات و متمیز از نوع بشر در عصر خود با اضافه به " الله " بسیار نا ملایم است، اگر چه در (بحار) است. دیگر - اینکه وتر به معنی فرد باشد، و موتور آنکه کسی از او کشند یعنی ای یگانه‌ای که اقرباء تو کشته شده اند، و این معنی در دو کتاب سابق مذکور است، و از معنی اول اقرب، ولی فقره زیارت مذکور منافی او است، و فی نفسه بیرون غرابتی نیست.

سوم - آنچه بنده را به نظر آمده که وتر به معنای همان خون ریخته باشد (۲) یعنی ای قتیلی که اقرباء و اصحاب تو را کشتند - چنانچه ترجمه را مبنی بر این کردیم - و اضافه این به الله بسیار مناسب است، چه او کشته راه خدا است چنانچه قتیل الله گفتندش. فایده استطرادیه

در (مجمع البحرین) در ماده " ثار " مگوید که فی الحدیث " اذا خرج

---

(۱) بحار الانوار: ج ۱۰۱ ص ۱۵۲ ومفاتیح الجنان باب زیارت مطلقه امام حسین زیارت اول.

(۲) و وتر به معنی خون ریخته شده آمده است همانطور که در کامل الزیارات است باب ۱۰۸ نوادر الزیارات حدیث ۱۴ ص ۳۳۶ لما قتل الحسین علیه السلام سمع أهلنا قائلًا يقول بالمدينة اليوم نزل البلاء علی هذه الامة فلا ترون فرحا حتی يقوم قائمکم فیشفی صدورکم، ویقتل عدوکم، وینال بالوتر أوتارا ففزعوا منه...

القائم يطلب بدم الحسين ويقول: " نحن أهل الدم طلاب الثرة " (۱) ومثله حديث وصف الائمة " بكم يدرك الله ثرة كل مؤمن " (۲) و در هیچ يك از كتب لغت ثرة به " ثاء " مثلثة منقول نیست، و هیچ قیاسی مقتضی تبدیل ثأر مهموز به " ثرة " نخواهد شد، و خود این محدث متبحر در ماده وتر حدیث ثانی را ذکر کرده، و این تصحیف بسیار غریبی است، و ضرر او در لغت بیشتر از جای دیگر است، چه كتب لغت موضوع برای احتجاجند، و مرجع جمیع، و اکثر اهل علم متنبه به این گونه تصحیفات نشده بنای احکام و علوم زیادی بر این کلمات مگذارند، و گاه میشود خطاهای بزرگ در دین و دنیا بر او مترتب شود، و کمتر کتابی تا کنون دیدم که به قدر (قاموس) از كتب اهل سنت و (مجمع البحرین) از كتب شیعه اغلاط و اشتباهات و تصحیفات داشته باشد، خصوصاً (قاموس) که کتابها در عیوب او نوشته شده، و همین يك فقره بس که گمان استیفای لغت کرده و در (تاج العروس) بیست هزار لغت ذکر کرده که در او نیست، ومع ذلك ففی الزوایا خبایا، و کمتر ماده ای از صحاح دیده میشود که زیادی فایده از (قاموس) نداشته باشد.

بالجملة محض تذکر ما یکی دو از تصحیفات (قاموس) و (مجمع) را برای نمونه و نشانه در اینجا منویسیم تا ادباء و اهل کمال هم بهره ای داشته باشند. در (قاموس) در ماده خور مگوید: " الخور واد وراء برجیل " و اصل این عبارت آنست که " خور " بر وزن " غور " موضعی است در ارض نجد از دیار بنی کلاب، حمید بن ثور الهلالی او را در شعر خود ذکر کرده آنجا که گفته:

(۱) تفسیر القمی ابی عن ابن ابی عمیر عن ابن مسکان عن أبی عبد الله في قوله " اذن للذین یقاتلون بأنهم ظلموا... " انما هو القائم اذا خرج يطلب بدم الحسين وهو قوله: نحن أولیاء الدم وطلاب الثرة بحار الانوار ۵۱ / ۴۷ رقم ۷.  
 (۲) بحار الانوار: ج ۱۰۱ / ۱۵۳ باب زیارت مطلقه امام حسین.

سقى السروة المحلال ما بين زابن \* الى الخور وسمى بقول المديم  
 وفاضل متبحر اديب محدث سيد عليخان رحمه الله در (طراز) از اودی نقل  
 کرده که او گفته: خور واد وزابن جبل، و صاحب (قاموس) لفظ "وزابن" را  
 "وراء بر" کرده و جبل را "جیل" از میانه متولد شد که خور وادی باشد عقب  
 برجیل، و عجب اینکه هیچ تصور نکرده که برجیل یعنی چه و اسم چه چیز است،  
 حیوانی است یا جمادی است یا ملکی است؟ والحق خوب فرموده سید که این  
 تصحیف: زن بچه مرده را به خنده مآورد، و از مصیبت غافل میکند.  
 دیگر در ماده قوقس گفته که قاقیس بن صعصعة بن ابی الخریف محدثی است،  
 و این تصحیف شنیع کم از تصحیف سابق نیست، چه عبارت منقوله از ذهبی در  
 (مشتبه الانساب) چنین است که در حریف ذکر کرده اولاً "عبد الله بن ربیعة  
 السوالی تابعی یکنی ابا الحریف بفتح الحاء المهملة ضبطه الدولابی، وخالفه ابن  
 الجارود فأعجمها وبمعجمة وفاقاً" یعنی در حاء خلاف است که بمعجمة است یا  
 بمهملة، ودر زاء وفاق است که معجمه است که زای باشد، از آن پس گفته:  
 قیس بن صعصعة بن ابی الخریف، واین فاضل مدقق تدقیق نظر کرده وفای از کلمه  
 وفاقاً "را" وفاء" خوانده وقاف والفاء بقیه را که "قا" باشد حیران مانده که  
 چکند بسر قیس بیچاره گذاشته و او را به خلعت شریف قاقیسی مخلع ساخته،  
 و از این قبیل تحریفات و تصحیفات در کتاب (قاموس) بیش از حد احصاء واحاطه  
 است.

و در (مجمع) در ماده حنف به حاء مهملة ونون فرموده: "اولاد الاحناف  
 هم الاخوة من ام واحدة وآباء متعددة" و جمیع علماء لغت این لفظ را در ماده  
 خیف به حاء معجمة ویاء مثناة تحتانیة که آخر حروف است ضبط کرده اند،  
 و گفته اند: اگر اولاد از یک پدر و چند مادر باشد ابناء علات هستند، و اگر از  
 یک مادر و چند پدر باشد ابناء اخیافند، و اگر از یک پدر و یک مادر باشد ابناء

اعیانند، و اصل خیف بر وزن حول اختلاف رنگ دو چشم است که یکی سیاه و دیگری کبود باشد، و از این باب است که صنعتی در بدیع که التزام به اعجام کلمه و اهمال دیگری خیفاء نام دارد، مثل این عبارت (حریری) در مقامة مراغیة الکرّم:

ثبت الله جيش سعودك يزین\* واللؤم غض الدهر جفن حسودك یشین  
وهم در (مجمع) در کتاب قاف باب ما اوله النون في الخبر " نهی عن  
النجقاء في الاضاحی " قال ابن الاعرابی: النجق ان یذهب البصر والعین مفتوحة.  
و ترکیب نجق در لغت عرب وارد نیست، بلکه اجتماع جیم وقاف از علائم  
تعریب است چنانکه جلال سیوطی در (مزهرة اللغة) و شهاب خفاجی صاحب  
(ریحانة) در (شفاء العلیل) تنصیص کرده اند، مثل جوزق و منجنیق، و این لفظ  
بخق و بخقاء به باء موحدة و خاء معجمة است، چنانچه صریح (اساس) و (نهاية)  
و (تاج المصادر) بیهقی و (صحاح) و (مختار الصحاح) و (قاموس) است  
و مطابق نسخ متعمده از (سامی میدانی) و (فقه اللغة ثعالبی) و غیر اینهاست، و این  
دو تصحیف اگر چه به غرابت تصحیف (قاموس) نیستند ولی مفسده آنها کمتر  
نیست، و متتبع متأمل از این باب در این کتاب بسیار می یابد.  
و از غرایب آنچه در (مجمع وارد شده عبارتی است که در ذکر زبیر آورده  
که خلط و مزج کرده بین احوال زبیر بن العوام و زبیر بن عبد المطلب، و از این  
اجتماع معجون غریبی پیدا شده، چنانچه صاحب (کشف الظنون) در لفظ  
تفسیر الطوسی خلط بین ترجمه شیخ طوسی و شیخ طبرسی نموده، و مرکبی  
غریب اختراع کرده، و صدیق حسنخان بهوپالی معاصر در (أبجد العلوم) در  
أحوال نجم الأئمة خلط بین احوال او و حالات سید رضی کرده، و ترکیبی عجیب  
کرده، و شرح این اشتباهات خارج از وظیفه این مختصر، و بیرون مناسبت این

موضع است، و همین قدر که متعرض شدیم به رعایت آن استلزام و ابتهاجی است که در اذهان متوقده و طباع رقیقه به استطرادات لطیفه ادبیه و افتنانات غریبه علمیه دست مدهد.

(السلام عليك وعلى الارواح التي حلت بفناءك واناخت برحلك)  
ج - سلام بر تو باد و بر آن روان‌هایی که در آستان تو جا گرفتند و در ساحت قرب تو فرود آمدند.

ش - ارواح جمع روح است، و اصل روح چنانچه از ابو عبیده نقل شده به معنی طیب و طهارت است، و از این جهت روح انسان را روح گفته‌اند، و ملائکه مطهرین را ارواح نامند، و جبرئیل را روح القدس خوانند، و ملك اعظم را که در آیه کریمه " یوم یقوم الروح " (۳۸ / ۷۸) مذکور شد روح گویند و عیسی را روح الله لقب دهند، و نسبت به ملائکه و جن را روحانی بضم گویند و هم چنین هر ذی روحی را روحانی گویند، و روح به فتح را با این معنی مشارکت است، چه مگویند مکان روحانی یعنی طیب، و زیادت نون در نسبت بر خلاف قیاس از تغییرات نسب است مثل ربی ودهری و ربانی، و روحی بفتح راء، وریح به معنی باد مأخوذ از اوست، لهذا جمع او بر ارواح است، چه معنی او با طیب و خوشی مناسبت دارد، و چنانچه روح به معنی نسیم است، و راح وریاح به فتح که به معنی خمر است نیز از این معنی مأخوذ است، وریحان به معنی گل هم از وجوه تقلبات همین معنی است، و روح آدمی را که روح گفته‌اند به ملاحظه طهارت و طیبی است که در به دو تکوین و اصل خلقت دارد قبل از تلوث به علایق جسمانیت، و تدنس به لوازم هیولانیت.

و بالجمله استعمال روح در انسان به جوهری چند میشود، و ظاهراً مراد از او در اینجا نفس ناطقه انسانی است که جوهری است لطیف ملکوتی که بعد

از فنای بدن باقی است، و از امر خدای تعالی است، و در تجرد و مادیت او خلاف است، و شارح (مقاصد) قول به تجرد را نسبت به محققین اهل اسلام، وفاضل مقداد نسبت به محققین متکلمین داده اند، و از علماء امامیه طایفه بزرگ مثل صحابی متکلم، عظیم الشان، رفیع المنزلة، ثقة، مسلم هشام بن الحکم رضی الله عنه چنانچه شیخ مفید از او حکایت کرده، و خود شیخ مفید و عامه بنی نوبخت از متکلمین امامیه، و استاد البشر خواجه نصیر الدین طوسی، وفاضل محقق کمال الدین بن میثم رحمه الله در (شرح صد کلمه) صریحا - اگر چه جماعتی نسبت خلاف به او داده اند، و ظاهرا ناشی از غفلت باشد - و شیخ بهائی و سید الحکماء و المجتهدین میرداماد، و فقیه، حکیم محدث، متوحد، متبحر کاشانی، و تلمیذ عارف محقق محدث او قاضی سعید قمی، و فاضل محقق نراقی اول، و فرزند محقق علامه او نراقی ثانی، و سید اجل اعظم رئیس الفرقة فی عصره الحاج السید محمد باقر الرشتی الاصفهانی، و مربی مشایخ عصره حجة الطایفة، رئیس الفرقة، زعیم الشیعة، شیخ الدنیا، استاد العالم شیخنا المرتضی - چنانچه والد فحل محقق ما که ترجمان صادق و لسان ناطق او است از او حکایت کرده - و هم خود آن علامه متبحر ارتضا و اختیار فرموده - قدس الله اسرارهم - و غیر ایشان از اعظام فقهاء، و جمهور حکمای متشرعین امامیه مثل صدر المتألّهین، و محقق لاهیجی، و محقق مقدس و رع نوری، و حکیم فقیه فاضل زنوزی رحمهم الله و جز ایشان از اساطین اهل دیانت و صیانت قائل به تجرد او هستند، و ظواهر آیاتی چند و اخباری بسیار موافق او است، و براهینی عقلیه بر او اقامه کرده اند.

و طایفه دیگر - که اکثر متکلمین شیعه و محدثین باشند - از علماء ترجیح جانب مادیت داده اند، این طایفه نیز ظواهری از اخبار و آیات متمسک دارند،

و أدله چند عقلیه دلیل کرده اند.  
وعلامه مجلسی در (سماء عالم) اظهار تردد کرده و فرموده: " فما يحكم به بعضهم من تكفير القائل بالتجرد افراط و تحکم، كيف وقد قال به جماعة من علماء الامامية ونحایرهم " - انتهى.

بالجملة مسألة نظری و به غایت مشکل است، اگر چه بحمدالله حل عقال این اشکال بر طریق نظر و استدلال برای این بی بضاعت ممکن است، ولی خوض در تحقیق این نوع مباحث اولاً محل اهتمام نیست، و ثانیاً خارج از قانون این شرح است.

و گاه روح را به معنی جسم با روح استعمال میکنند بعلاقه حال و محل یا ملابست، چنانچه عرب فعلاً مگویند: شال روحه، یا مگویند جرح روحه، و در عراق و حجاز این استعمال متعارف است، و خود شنیده ام، و نظیر او در فارسی در لسان عموم مردم متعارف است که مگویند جانش را پوشید یا جانش زخم شده، و این علاقه‌ای است صحیح و استعمالی است فصیح و منزل بر این است عبارت دعای ندبه " وعرجت بروحه الی السماء " (۱) چه ضرورت قائم است بر

---

(۱) بنابر نسخه مصباحی که مرحوم مجلسی در (زاد المعاد) از آن نقل کرده، و ظاهراً تصحیفی در او شده است، و اما نسخه عالم ربانی حاج میرزا حسین نوری در کتاب (تحیة الزائر) از (مزار قدیم)، و (مزار شیخ محمد بن المشهدی) و (مصباح الزائر) سید " عرجت به " نقل شده است و دلیل بر تصحیف بودن نسخه " عرجت بروحه " دو جمله " وسخرت له البراق " و " عرجت به الی سماءك " است، چون بالا رفتن روح براق لازم ندارد، و در جمله اول مفرماید: براق را مسخر او قرار دادی، و در جمله دوم مفرماید: خود حضرت را بالا بردی.

معراج جسمانی و برهان نیز مساعد اوست چنانچه در جای خودش مقرر شده، و روح را اطلاعات دیگری است در لسان اخبار و عرف عرفاء و اصطلاح اطباء که حاجت به بیان آنها نیست.

و حلول و حل و محل: فرود آمدن است چنانچه در (منتهی الارب) و (تاج المصادر) گفته.

فناء: به کسر فاء بر وزن کساء گشادگی است در اطراف خانه از بیرون که مردم و شتران در آنجا می افتند و نازل میشوند.

واناخه: که از باب افعال از اجوف واوی است: فرو خوابیدن شتر است.

رحل: جای بودن آدمی و رخت و اسباب همرائی او است.

و در این فقره چند وجه محتمل است.

یکی اینکه مراد به این ارواح خصوص ارواح ملائکه و انبیاء و اولیائی باشد که در واقعه طف حاضر بودند، چه از بعض اخبار مستفاد میشود که در یوم عاشورا ارواح ملائکه مقربین و انبیاء و مرسلین و شهداء و صدیقین همه حاضر بودند تا این جان فشانی و سربازی را مشاهده کنند و شگفتی کنند، و در یوم مشهود شاهد این مقام

محمود باشند، و این معنی بسیار بعید است.

چه ظاهر رجوع این سلام به اصحاب است که مقتول شدند، بلکه این زیارت مطلقا اختصاص به قتلی دارد، لهذا احدی احتمال نداده که علی بن الحسین مذکور در این زیارت امام رابع علیه السلام باشد، و عبارت زیارت اربعین جابر بن عبد الله - رضی الله عنه - که در خطاب اصحاب گفته "السلام علی الارواح المنیحة بقبر ابی عبد الله" (۱) قرینه مدعی است، و ظاهر لفظ حلول و اناخه نوع استقرار و اقامتی است که مناسب حال حضور انبیاء و اولیاء که مخصوص به همان زمان شهادت

---

(۱) درود و سلام بر روح هائی که جای گرفتند و اقامت جستند به قبر آقا ابی عبد الله.



بوده نیست، و اوضح از او عبارت زیارت عاشورائی است که در (اقبال) سید اجل طاب ضریحه از کتاب (مختصر منتخب) حکایت شده " السلام عليك وعلى الارواح التي حلت بفناءك واناخت بساحتك وجاهدت في الله معك وشرت نفسها ابتغاء مرضات الله فيك " (۱) علاوه بر آنکه اصل حضور انبیاء و غیرهم به طریق صحیح یا معتمد ثابت نشده، پس جزم به تنزیل این عبارت بر او وجهی ندارد، چنانچه از بعضی شنیده شده.

وجه دیگر آنکه مراد عموم ارواح مکرمه و نفوس مقدسه باشد که در صنف وجود ولوی حسینی واقعند، و بر حسب حقیقت اتصالی بی تکلیف، بی قیاس با آن گوهر پاک و عنصر تابناک داشتند و دارند، و بنابراین " رحل " و " فناء " مراد از او معنی لبی واقعی است، نه رحل و فنای جسمانی ظاهری، و این وجه از جهتی از سابق ابعده، و از جهتی اقرب است، و به هر صورت خلاف ظاهر و به غایت بعید است.

وجه سوم - آنکه مراد اصحاب با وفای آن جناب باشد، چه از اقرباء و خویشاوندان، و چه از دوران ظاهری، که به قرب معنوی از بسیاری از خویشان پیش افتادند، و این وجه به حسب نظر قاصر معین است، ولی نسبت حلول و اناخه به آنها به چند اعتبار جایز و در نظر صحیح می آید:

یکی اینکه مراد از ارواح همان اجسام مقدسه طاهره باشد، چنانچه اشاره شد که روح به این معنی استعمال میشود، و چون اصحاب آن جناب البته حیاة جاویدانی دارند که قدر میتقن و مصداق حقیقی از مقتول فی سبیل الله اند، و خدای تعالی مفرماید " ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون " (۱۶۹ آل عمران ۳) لهذا اطلاق روح واراده این اجسام مکرمه مانعی

(۱) اقبال: باب ذکر الزیارات فی یوم عاشوراء ص ۴۲ .

ندارد، ومؤید این وجه است فقره زیارت جابر که " المنيخة بقبر أبي عبد الله " (۱) گفته است.

و بنابر این مراد از " رحل " و " فناء " همان قبر و حائر است، که شیخ مفید رضی الله عنه در (ارشاد) مفرماید که ما شك نداریم که اصحاب آن جناب از حائر بیرون نیستند، اگر چه خصوصیات قبور آنها را ندانیم، و قبر حضرت عباس علیه السلام اگر چه دور است ولی داخل در فنا و رحل سید الشهداء است، و تواند

بود که مراد همان حلول جسمانی در آیام حیوة باشد که در رحل آن حضرت نازل شدند و به ساحت او بار انداختند، و این معنی با ظاهر رحل و فنا انسب و أقرب است، و عبارت زیارت اقبال شاهد این احتمال میشود، چه ظاهر عطف جهاد و شراء تأخر وقوع او از حلول و اناخه است.

دیگر - آنکه به اعتبار همان نفس ارواح مقدسه باشد اگر چه وصف به حلول و اناخه بنابراین خالی از بعدی نیست، چه این اوصاف ظهوری در حالات جسم دارند،

هر چند به حسب وضع لغت اختصاص معلوم نیست.

سوم - آنکه مراد از فنا و رحل حظیره قدس، و محل قرب، و محفل ملکوت، که بزم انس آن جناب است باشد، چه البته و بلا شك اصحاب در درجه آن جنابند، و نزدیک به مقام آن حضرت، و در نواحي و حواشي منزل آن امام عالی مقام جای دارند، چنانچه از اخبار متکثره معلوم میشود که فرمودند " شيعتنا معنا وفي درجتنا في الجنة " (۲).

و بنابر این ارواح همان نفس ارواح است، به اعتبار مصاحبت ابدان مثالیه

(۱) زیارت اربعین بحار الانوار: ۱۰۱ / ۳۳۰.

(۲) ریان پسر شیب از حضرت رضا نقل میکند... امالی صدوق مجلس ۲۷ رقم (۵)

عیون اخبار الرضا ج ۱ / ۲۹۹، بحار الانوار ۴۴ / ۲۸۶ رقم (۲۳).

و اجساد برزخیه، و مشبود مراد از فنا مقام نفس و درجه روحانی کمالی حضرت سید الشهداء باشد که به حسب قرب به جناب احدیت و جلالت در حضرت ربوبیت دارد. چه لابد این اصحاب به برکت آن امام بزرگوار، و به قوت جذب هدایت آن ولی با اقتدار نزدیک به آن رتبه رسیدند، چنانچه فرموده: اصحابی بهتر و با وفاتر از این اصحاب ندیده ام، و چنین است که فرموده چه این طایفه چنان متابعت پیشوای خود کردند که چشم عقل خیره شد، و گوش هیچ شنونده ای نشنیده و نخواهد شنید، لمؤلفه:

فبی وأبی هم من نفوس زکیة (۱) \* غدت فی سبیل الله منہتکات  
تنبيه:

عدد قتلاى كربلا که در رکاب سعادت نصاب سید الشهداء علیه السلام شهادت یافتند محل خلاف عظیم است، و معروف و مشهور بین مؤرخین - که شیخ مفید قدس سره در کتاب (ارشاد) و ابن اثیر در (کامل) (۲) و دیار بکری در (خمیس) و قرمانی در (اخبار الدول) و غیره، و ظاهر محکی از بلاذری و واکدی و مدائنی و طبری و سایرین از مهره صناعت بر او اعتماد کردند - آن است که هفتاد و دو نفر بودند، سی و دو نفر سواره و چهل نفر پیاده، و در (عقد الفرید) عبارتی از زحر بن قیس جعفی لعنه الله نقل میکند که دلالت دارد بر اینکه هفتاد و هفت نفر بوده اند، و در (حیوة الحیوان) و (تاریخ خمیس) همان عبارت را به شمر نسبت داده، و در (ارشاد) و (فصول المهمه) نیز از زحر نقل کرده اند که هفتاد و هشت نفر بودند " قال ورد علینا الحسین فی ثمانیة عشر من أهل بیته وستین من

---

(۱) کریمه دیوان مؤلف ص ۳۷.  
(۲) کامل اثیر ۴ / ۸۰ ط بیروت.

شیعته " (۱).

و این مطابق آن است که در (بحار) از محمد بن ایطالب نقل کرده که عدد سرها هفتاد و هشت بود (۲).

و از عبارت کشتی در ترجمه حبیب چنان ظاهر میشود که هفتاد مرد بودند که بذل اموال و اعطای امان در حق ایشان شد و قبول نکردند، و جبال حدید و حدود سیوف و رماح را به نحر و صدور در محبت سید الشهداء تلقی نمودند، و البته چند نفر صبیان هم بودند، و این خبر با روایت هفتاد و هشت اقرب است و در (مطالب السؤل) و (فصول المهمة) هشتاد و دو نفر گفته‌اند، و در (مروج الذهب) و (شرح ابو العباس شریسی) بر (مقامات حریری) هشتاد و هفت نفر ذکر شده، و ابن جوزی در رساله رد علی المتعصب العنید، و سبط او و شیخ محمد صبان در (تذکره) و (اسعاف) صد و چهل و پنج نفر اختیار کرده اند، چهل و پنج سوار و صد پیاده، و این عدد را سید در (ملهوف) نسبت به حضرت باقر علیه السلام داده، و هم در (تذکره الخواص) گفته که قومی گفته‌اند که هفتاد سواره و صد پیاده بودند. و در کتاب (اقبال) سید أجل ازهد ابن طاوس رضی الله عنه، به سند حسن زیارتی از ناحیه مقدسه روایت فرموده که اسامی شهداء و قتله ایشان غالباً و اشاره بعضی وقایع بعض از ایشان در او هست، و ما از جهت تبرک به آن زیارت کریمه و عموم نفع عین آن زیارت را از نفس کتاب (اقبال) نقل میکنیم (۳).

(۱) بحار الانوار: ۴۵ / ۱۲۹ و ۱۴۹.

(۲) بحار الانوار: ۴۵ / ۶۲.

(۳) عبارت اقبال چنین است:

فصل فیما نذکره من زیارة الشهداء فی یوم عاشوراء رویناها بأسنادنا الی جدي أبي جعفر محمد بن حسن الطوسي رحمه الله قال: حدثنا الشيخ ابو عبد الله محمد بن احمد بن عیاش (الظاهر احمد بن محمد بن عیاش معاصر الشیخ، لكن نسختی من (الاقبال) ومن (البحار) كما ذكرت فتتبع (منه رحمه الله)) قال: حدثني الشيخ الصالح ابو منصور بن عبد المنعم بن النعمان البغدادي رحمه الله قال خرج من الناحية (وظاهرا مراد به ناحیه حضرت امام حسن عسکری علیه السلام است چنانچه در کثیری از اخبار این اطلاق شایع است، چه این تاریخ سابق بر ولادت امام زمان است (منه رحمه الله) سنة اثنتین وخمسين ومأتین علی يد الشيخ محمد ابن غالب الاصفهانی (مراجعہ شود به صفحه ۴۵۲) حين وفاة ابي رحمه الله و كنت حديث السن و كتبت استأذن في زيارة مولای أبي عبد الله و زیارة الشهداء رضوان الله علیهم، فخرج الي منه بسم الله الرحمن الرحيم اذا اردت زیارة الشهداء رضوان الله علیهم فقف عند رجلی الحسين وهو قبر علي بن الحسين صلوات الله علیهما فاستقبل القبلة بوجهك فان هناك حومة الشهداء علیهم السلام وأوم وأشر الی علي بن الحسين علیه السلام وقل: السلام الی آخر الزيارة (منه).



" السلام عليك يا أول قتيل من نسل خير سليل من سلالة ابراهيم الخليل  
صلى الله عليك وعلى أبيك اذ قال فيك قتل الله قوما قتلوك يا بني ما أجرأهم على  
الرحمن وعلى انتهاك حرمة الرسول على الدنيا بعدك العفا كأنى بك بين يديه  
ماثلا وللكافرين قائلا:

أنا علي بن الحسين بن علي \* نحن وبيت الله أولى بالنبى  
أطعنكم بالرمح حتى ينثنى \* أضربكم بالسيف أحمى عن أبى  
ضرب غلام هاشمي عربي \* والله لا يحكم فينا ابن الدعي  
حتى قضيت نحبك ولقيت ربك، أشهد أنك أولى بالله وبرسوله وانك ابن

رسوله وحجته ودينه وابن حجته وأمينه حكم الله لك على قاتلك مرة بن منقذ بن النعمان العبدى لعنه الله وأخزاه ومن شره في قتلك، وكان عليك ظهير، أصلاههم الله جهنم، وسأئت مصيرا، وجعلنا الله من ملائكتك ومرافقتك ومرافقتك وابعك وعمك وأخيتك وامك المظلومة، وأبرء الى الله من قاتلك، وأسئل الله مرافقتك في دار الخلود، وأبرء الى الله من أعدائك اولى الجحود، والسلام عليك ورحمة الله وبركاته.

السلام على عبد الله بن الحسين الطفل الرضيع المرمي الصريع المتشحط دما المصعد دمه في السماء، المذبوح بالسهم في حجر أبيه لعن الله راميه حرمله ابن كاهل الاسدى وذويه.

السلام على عبد الله بن امير المؤمنين مبلي البلاء والمنادي بالولاء في عرصة كربلاء المضروب مقبلا ومدبرا، لعن الله قاتله هاني بن ثابت الحضرمي. السلام على أبي الفضل العباس بن أمير المؤمنين المواسي أخاه بنفسه الاخذ لغده من أمسه الفادى له الوافي الساعي اليه بمائه المقطوعة يداه، لعن الله قاتليه يزيد بن الرقاد الجهني وحكيم بن الطفيل الطائي.

السلام على جعفر بن أمير المؤمنين الصابر بنفسه محتسبا، والنائي عن الاوطان مغتربا المستسلم للقتال المستقدم للنزال المكثور بالرجال، لعن الله قاتله هاني بن ثابت الحضرمي.

السلام على عثمان بن امير المؤمنين سمي عثمان بن مطعون، لعن الله راميه بالسهم خولى بن اليزيد الاصبحي الايادى والابانى الدارمى. السلام على محمد بن امير المؤمنين قتيل الايادى الدارمى، لعنه الله وضاعف عليه العذاب الاليم، وصلى الله عليك يا محمد وعلى اهل بيتك الصابرين. السلام على أبي بكر بن الحسن الزكي الولي المرمي بالسهم الردي، لعن

الله قاتله عبد الله بن عقبة الغنوى.  
السلام على عبد الله ابن الحسن ابن علي الزكي، لعن الله قاتله وراميه حرملة  
ابن كاهل الاسدى.  
السلام على القاسم بن الحسن بن علي المضروب هامته، المسلوب لامته  
حين نادى الحسين عمه فجلى عليه عمه كالصقر وهو يفحص برجليه التراب،  
والحسين يقول: بعدا لقوم قتلوك ومن خصمهم يوم القيامة فيك جدك وابوك، ثم  
قال: عز والله على عمك أن تدعوه فلا يجيبك أو ان يجيبك وانت قتيل جديل  
فلا ينفعك، هذا والله يوم كثر واتره وقل ناصره، جعلنى الله معكما يوم جمعكما  
وبوأمي تبوءكما، ولعن الله قاتلك عمر بن سعد بن عروة بن نفيل الازدى وأصلاه  
جحيمًا، وأعد له عذابا اليما.  
السلام على عون بن عبد الله بن جعفر الطيار في الجنان حليف الايمان  
ومنازل الاقران الناصح للرحمن التالي للمثاني والقرآن، لعن الله قاتله عبد الله  
بن قطبة النبھاني.  
السلام على محمد بن عبد الله بن جعفر الشاهد مكان أبيه والتالي لآخيه وواقيه  
بيدنه، لعن الله قاتله عامر بن نهشل التميمى.  
السلام على جعفر بن عقيل، لعن الله قاتله وراميه بشر بن حوط الهمداني.  
السلام على عبد الرحمن بن عقيل، لعن الله قاتله وراميه عمر بن خالد بن  
اسد الجهنى.  
السلام على القتيل بن القتيل: عبد الله بن مسلم بن عقيل، ولعن الله قاتله  
عامر بن صعصعة (وقيل أسد بن مالك).  
السلام على أبي عبيد الله بن مسلم بن عقيل، ولعن الله قاتله وراميه عمر بن صبيح  
الصيداوي.



السلام على محمد بن أبي سعيد بن عقيل، ولعن الله قاتله لقيط بن ناضر (١) الجهنني.

السلام على سليمان مولى الحسين بن امير المؤمنين، ولعن الله قاتله سليمان ابن عوف الحضرمي.

السلام على قارب مولى الحسين بن علي.

السلام على منجح مولى الحسين بن علي.

السلام على مسلم بن عوسجة الاسدي القائل للحسين وقد اذن له في الانصراف:

أنحن نخلى عنك؟ وبم نعتذر عند الله من اداء حقلك، لا والله حتى أكسر في صدورهم رمحى هذا، وأضربهم بسيفى ما ثبت قائمه في يدي، ولا افارقك، ولو لم يكن معى سلاح اقاتلهم به لقدفنتهم بالحجارة، ولم افارقك حتى اموت معك، وكنت اول من شرى نفسه، واول شهيد شهد لله وقضى نحبه ففزت ورب الكعبة، شكر الله لك استقدامك ومواساتك امامك، اذ مشى اليك وانت صريع فقال يرحمك الله يا مسلم بن عوسجة وقرأ: " ومنهم من قضى نحبه ومنهم من ينتظر وما بدلوا تبديلا " (٢٣ الاحزاب ٣٣) لعن الله المشتركين في قتلك عبد الله الضبابي وعبد الله بن خشكارة البجلي، ومسلم بن عبد الله الضبابي.

السلام على سعد بن عبد الله الحنفي القائل للحسين عليه السلام وقد اذن له في الانصراف: لا والله لا نخليك حتى يعلم الله انا قد حفظنا غيبة رسول الله صلى الله عليه وآله فيك

والله لو اعلم اني اقتل ثم احيا ثم احرق ثم ابعث حيا ثم أذرى ويفعل بي سبعين مرة ما فارقتك، حتى القى حمامي دونك وكيف افعل ذلك وانما هي موة او قتلة واحدة ثم بعدها هي الكرامة التي لا انقضاء لها ابدا فقد لقيت حمامك وواسيت امامك، ولقيت من الله الكرامة في دار المقامة، حشرنا الله معكم في المستشهدين

-----  
(١) لقيط بن ياسر خ ل.

ورزقنا مرافقكم في أعلى عليين.  
السلام على بشر بن عمر بن الحضرمي، شكر الله لك سعيك لقولك للحسين  
وقد اذن لك في الانصراف: اكلتني اذن السباع حيا ان كان فارقتك وأسئل عنك  
الركبان، واخذ لك مع قلة الاعوان، لا يكون هذا ابدا.  
السلام على يزيد بن حصين الهمداني المشرقي القاري، المجدل بالمشرفي.  
السلام على عمر بن كعب الانصاري.  
السلام على نعيم بن العجلان الانصاري.  
السلام على زهير بن القين البجلي القائل للحسين وقد اذن له في الانصراف:  
لا والله لا يكون ذلك ابدا، اترك ابن رسول الله اسيرا في يد الاعداء وأنجو  
انا؟ لا ارانى الله ذلك اليوم.  
السلام على عمرو بن قرظة الانصاري.  
السلام على حبيب بن مظاهر الاسدي.  
السلام على الحر بن يزيد الرياحي.  
السلام على عبد الله بن عمير الكلبي.  
السلام على نافع بن هلال بن نافع البجلي المرادي.  
السلام على أنس بن كاهل الاسدي.  
السلام على قيس بن مسهر الصيداوي.  
السلام على عبد الله وعبد الرحمن ابني عروة بن حراق الغفاريين.  
السلام على جون بن حوى مولى أبي ذر الغفاري.  
السلام على شبيب بن عبد الله النهشلي.  
السلام على الحجاج بن زيد السعدي.  
السلام على قاسط و كردوس (كرش خ ل) ابني زهير التغلبيين.

السلام على كنانة بن عتيق.  
السلام على ضرغامة بن مالك.  
السلام على حوي بن مالك الضبعي.  
السلام على عمرو بن ضبيعة (الضبعي).  
السلام على زيد بن ثبيت القيسي.  
السلام على عبد الله وعبيد الله ابني يزيد بن ثبيت القيني (القيسي خ ل).  
السلام على عامر بن مسلم.  
السلام على قعنب بن عمرو التمرى.  
السلام على سالم مولى عامر بن مسلم.  
السلام على سيف بن مالك.  
السلام على زهير بن بشر الخثعمي.  
السلام على زيد بن معقل الجعفي.  
السلام على الحجاج بن مسروق الجعفي.  
السلام على المسعود بن الحجاج وابنه.  
السلام على مجمع بن عبد الله العاندي.  
السلام على عمار بن حسان بن شريح الطائي.  
السلام على حباب بن الحارث السلماني الازدي.  
السلام على جندب بن حجر الخولاني.  
السلام على عمر بن خالد الصيداوي.  
السلام على سيعد مولاة.  
السلام على يزيد بن زياد بن مهاصر الكندي.  
السلام على زاهد مولى عمرو بن الحمق الخزاعي.  
السلام على جبلة بن علي الشيباني.

السلام على سالم مولى بني المدينة الكلبية.  
السلام على أسلم بن كثير الأزدي الأعرج.  
السلام على زهير بن سليم الأزدي.  
السلام على قاسم بن حبيب الأزدي.  
السلام على عمر بن جندب الحضرمي.  
السلام على أبي ثمامة عمر بن عبد الله الصائدي.  
السلام على حنظلة بن سعد الشبامي.  
السلام على عبد الرحمن بن عبد الله بن الكدر الأرحبي.  
السلام على عمار بن أبي سلامة الهمداني.  
السلام على عابس بن أبي شبيب الشاكري.  
السلام على شوذب مولى الشاكر.  
السلام على شبيب بن الحارث ابن سريع.  
السلام على مالك بن عبد الله بن سريع.  
السلام على الجريح الماسور سوار بن أبي حمير الفهمي الهمداني.  
السلام على المرتب معه عمرو بن عبد الله الجندعي.  
السلام عليك يا خير انصار، السلام عليكم بما صبرتم فنعم عقبى الدار،  
بوأكم الله مبدء الأبرار، أشهد لقد كشف الله لكم الغطاء، ومهد لكم الوطاء،  
واجزل لكم العطاء، وكنتم عن الحق غير بطاء، وأنتم لنا فرطاء، ونحن لكم  
خلطاء في دار البقاء.  
والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته " (١).

واين زيارت مؤيد روايت ابن طلحة وابن صباغ است، چه مجموع اسماء

(١) اقبال، بحار الانوار: ٤٥ / ٦٥.

مذکوره در او هشتاد و دو اسم است، از آن جمله هفده نفر از طالبین هستند، و این روایت أشهر است، چنانچه از حضرت باقر علیه السلام روایت شده که هفده نفر

از اولاد فاطمه کشته شدند (۱).

و ابن عبد ربه در (عقد) بواسطه روح از زحر بن قیس جعفی لعنه الله در مجلس یزید نقل کرده، و هم ابن عبد ربه بواسطه ابو الحسن مدائنی از حسن بصری نقل کرده که قتلاى اولاد ابوطالب شانزده نفر بودند، و مؤید این است شعر سراقه باهلی که میگوید:

عين بكي بعبرة وعويل \* واندبی ان ندبت آل الرسول

تسعة منهم لصلب علي \* قد اصيبوا وسبعة لعقيل

و در (بحار) (۲) از مناقب قدیمه از (بستان الطرف) همین خبر را نقل کرده و فرموده: و به طریق دیگر روایت شده که حسن هفده نفر گفته. و در روایت (عیون) و (امالی) از ریان بن شیب که خال معتصم خلیفه عباسی بوده از حضرت رضا علیه السلام هیجده نفر مذکور است (۲).

(۱) بحار الانوار: ۴۵ / ۶۳ ط لبنان.

(۲) بحار الانوار: ۴۵ / ۶۴ لبنان.

(۳) العیون ج ۱ / ۲۹۹ باب ۲۸ حدیث ۵۸ نشر رضا مشهدی.

وفي رواية ابن عباس عن أمير المؤمنين يدفن فيها الحسين عليه السلام وسبعة عشر رجلا من ولدي وولد فاطمة وانها لفي السماوات معروفة، بحار الانوار: ۴۴ / ۲۵۳ عن أمالي الصدوق المجلس ۸۷ رقم (۵).

وفي رواية كمال الدين.. عن مجاهد عن ابن عباس عن أمير المؤمنين عليه السلام وهذه أرض كرب وبلاء يدفن فيها الحسين وتسعة عشر كلهم من ولدي وولد فاطمة اثبات الهداة ۲ / ۴۱۲.

وفي رواية معاوية بن وهب عن جعفر بن محمد قال: يا شيخ ذاك دم يطلب الله تعالى به ما أصيب ولد فاطمة ولا يصابون به مثل الحسين ولقد قتل عليه السلام في سبعة عشر من أهل بيته نصحو لله... أمالي المفيد، بحار الانوار: ۴۵ / ۳۱۳. وفي كامل ابن أثير ۴ / ۸۳ فدخل زحر بن قيس على يزيد فقال: ما وراءك؟ فقال: أبشر يا أمير المؤمنين بفتح الله وبنصره، ورد علينا الحسين بن علي في ثمانية عشر من أهل بيته وستين من شيعته.

وسبط ابن جوزی میگوید حاصل روایات واقوال آن است که نوزده نفر کشته شده، و خبری از محمد بن الحنفیه مطابق دعوی خود نقل کرده و ابن اَبی الحدید در ذیل کلام جاحظ در مفاخره بنی هاشم به کثرت قتلی میگوید: جاحظ تجاهل و تعصب کرده که از قتلی کربلا چشم پوشیده، و آنها بیست نفر بزرگوار بودند کشته شدند از يك خانواده در يك ساعت، و این واقعه‌ای است که در دنیا واقع نشده نه در عرب و نه در عجم. و از ابو الفرج در (مقاتل الطالبین) نقل شده که قدر مسلم بیست و دو نفر شهید شدند (۱). و از ابن شهر آشوب و محمد بن ایطال و صاحب (مناقب) نقل شده که اکثر اقوال بیست و هشت نفر است (۲). و در (مصباح) شیخ طوسی خبر از حضرت صادق علیه السلام نقل شده که سی نفر از آل رسول کشته شدند (۳). و اکثر این کلمات را آن قدر که حجت یا مظنون الاعتبار است می توان جمع کرد، چه در بعضی اولاد فاطمه مذکور است، و ظاهر اینست که مراد

-----  
(۱) مقاتل الطالبین: ۶۷، و بحار الانوار: ۴۵ / ۶۳ ط لبنان.  
(۲) بحار الانوار ۴۵ / ۶۲ ط لبنان.  
(۳) مصباح المتهجد: ۵۴۸، بحار الانوار: ۴۵ / ۶۶ عنه.

فاطمه بنت اسد باشد تا مساوق طالبی شود، و در بعضی آل رسول و این اعم است از اولاد ابو طالب چه اولاد ابو لهب هم داخل میشود، چه در بعضی اخبار است که اولاد او هم بودند، و زیارت ناحیه صریح در انحصار نیست، ولی در این جمله آنچه به نظر این بنده اقوی است روایت (عیون) و (امالی) است چه سند او صحیح و معتمد است و مطابق اقوال زحر و شمر است به روایت (ارشاد) و (حیوة الحیوان) و (فصول المهمة) و (تاریخ خمیس) که در آن رزمگاه حاضر بودند، و موافق این است روایتی که سید در آخر کتاب (ملهوف) از سید الساجدین علیه السلام

آورده که فرموده من پدر و برادر و هفده نفر از اهل بیت خودم را صریح و مقتول دیدم که بر خاک افتاده بودند.

و روایتی که در (بحار) از (دلائل الامامة) از سعید بن مسیب نقل کرده که چون خبر قتل حسین و هیجده تن از اهل بیت او بعبد الله بن عمر رسید، بجانب شام رفت و از یزید مؤاخذه کرد، و یزید کاغذ پدر او را به او نشان داد و راضی و ساکت شد به تفصیلی که موقع ذکر او نیست (۱).

و روایت محمد بن حنفیه را میشود به این ارجاع کرد، چه او گفته است: نوزده نفر جوان کشته که همه از بطن فاطمه بیرون آمدند، و این عنوان شامل خود سید الشهداء هست و لفظ شاب که در خبر است البته تغلیب است، چه یقیناً بعضی از آنها صبی و رضیع بودند، و میشود آنها که هفده تن گفتند عبد الله رضیع را در شمار نیاورده باشند، پس راجع به این قول میشود، و شعر سراقه باهلی را (۲) میتوان گفت در کلمه ثانی (۳) هم تسعة باشد چنانچه در اول (۴)، و این تصحیف قریب

(۱) بحار الانوار: ج ۸ / ۲۲۰ مجلد الفتن والمحن ط افسست.

(۲) گذشت ص ۲۵۰.

(۳) مقصود از کلمه ثانی " وسبعة لعقیل " است.

(۴) مقصود از اول " وتسعة منهم لصلب علی " است.

الوقوع است، از این جهت در بعض کتب مقاتل جدید التصنیف هر دو را سبعة نوشته است، و این موافق نسخ متعدده معتمده درست نیست، و اشتباه سبعة به تسعة، و سبعین به تسعین بسیار است، از این جهت سیوطی را دیدم که در (ادب المحاضرة) و در (السحابة) مکررا تقييد میکند لفظ را، و مگوید سبعین بالسین قبل الباء و از این باب است علی الظاهر تصحیف خمسة و تسعین یوما بعد وفات النبی که مطابق سوم جمادی الثانیه میشود، و موافق روایت مفید و ابو جعفر طبری و ابن طاوس و علامه و شهید و کفعمی در وفات حضرت فاطمه علیها سلام الله به خمسة و سبعین یوما که روایت معروفه است، و تفصیل موکول به مقام دیگری است، والله أعلم بالصواب.

(علیکم مني جميعا سلام الله أبدا ما بقیت و بقي الليل والنهار)

ج - بر شما باد از قبل من سلام و رحمت خدای عز اسمه همیشه و مستمر مادام که من زنده باشم و شب و روز پاینده. (مراجعه شود به صفحه ۴۵۴).

ش - جمیع منصوب است به حالیت، و مؤکد عموم استفاد از ضمیر جمع است، و در حال مؤکده تقييد مضمون جمله لازم نیست، بلکه متمشی نمیشود، و از این قبیل است " لأمن من في الارض کلهم جميعا " (۹۹ یونس ۱۰) " وهو الذي خلق لكم ما في الارض جميعا " (۲۹ البقرة ۲) و تصریح به مؤکدیت جمیع کرده در (صحاح) و به اینکه نصب به حال است در (کشاف) و (تفسیر قاضی) و غیر اینها، و در تصریح اینکه حال مؤکده در این مثال تأکید عموم استفاد از قضیه میکند از تنبیهات ابن هشام شمرده (مراجعه شود به صفحه ۴۵۵).

" أبدأ " ظاهر این است که مأخوذ از " أبدأ " به معنی اقامه در مکانی باشد و به معنی دهر و دایم و قدیم همه از این جهت استعمال میشود، و در این مقام به معنی دایم است که همیشه باشد، و این دوام که در این عبارت مأخوذ شده ظاهرا



حقیقی اعتبار شده باشد به دلیل " وبقی الليل والنهار " چه او کنایه از تأیید است چنانچه در اشباه و نظایر او از این الفاظ مقصود است. و نصب ابداء به ظرفیت است.

و " ما " در " ما بقیت " زمانیه مصدریه است یعنی مدت بقائی و بقاء اللیل والنهار، و این کلمه جایز است که برای تأیید سلام باشد و قید مبتدا شود، چنانچه تأییدات و شریطهای متعارفه در قصاید از این قبیل است، و این معنی اقرب و انسب است، و تواند که برای تأیید معنی استفاد از " علیکم منی " - یعنی اهداء و ارسال - باشد، یعنی همیشه از جانب من سلام خدای بر شماها باد، و این معنی بر این وجه مشهود که حال من چنین است که در تسلیم بر شما استمرار و دوام دارد بر وجهی که اگر همیشه باشم مسلم هستم، و این سلام اجمالی دائمی نازل منزله سلام مستمر تفصیلی است عرفا و شرعا و اعتبارا. و این معنی بعید است چنانچه ظاهر وهویداست.

و در لفظ " منی سلام الله " دو احتمال است:

یکی اینکه آدمی خود را بر سیل تنزیل و ادعاء حامل سلام خدای کند، و سلام خدای را برساند به این اعتبار که گویا سلام خود را شایسته این بارگاه نداند بلکه سلام خدای مرساند، چنانچه در این شعر معروف که شیخ بهائی در دیباچه بعض رسائل انشاد کرده تصریح به این جهت شده:

سلام من الرحمن نحو جنابکم\* فان سلامی لا یلیق ببابکم

و این شعر اگر چه رکیک است، لکن استشهاد به معنی او بود.

وجه دیگر آنکه چون " سلام الله علیک " دعاء است به سلام فرستادن خدا و چون سبب این رحمت و تسلیم توجه دعا کننده است لهذا در حقیقت این سلام مبتدی از داعی مشهود، و به این وجه جائز است که بگوید " منی " .

و در سلام دو احتمال است:  
یکی اینکه مثل صلوة مراد از او رحمت باشد چه سلام تحیت است، و تحیت خدا اکرام واعظام از جانب او، و ایصال بدرجه قرب و نزول أمطار رحمت بر اراضی ارواح و اشباح است.  
و دیگر اینکه سلام به معنی تسلیم باشد به این معنی که خدای او را از جمیع نقایص و عیوب متصوره سالم بدارد، و از فقد کمالات مترقبه محفوظ کند، و به معارج رفیعه برساند، و در حدی از کمال که افزون تر از او نیست صیانت و وقایت فرماید، و چون چنین شد البته حرم آمن و وسیله ای محکم خواهد شد، و به این سبب ربطی تام و مناسبتی ثابت حاصل میشود بین مسلم و مسلم علیه که موجب رجای شفاعت و امید وصول مثنوبات عظیمه خواهد شد، و در باب جواز سلام بر غیر نبی و انتفاع ایشان به سلام بحثی است که اولی تر آنکه در شرح کلمه صلی الله علیه و آله که در زیارت مذکور است تقریر شود.

تنبيه

این عبارت شریفه از صنایع بدیع مشتمل بر صنعت التفات است که عبارت از انتقال از اسلوب خطابی بغيابی یا از یکی از آن دو بتکلم یا عکس باشد، و این انتقال را در اهتزاز خاطر مستمع و تطریه نشاط و توقد ذهن و حسن تصدی استماع دخلی تام و تأثیری غریب است، و در نظم فارسی و عربی کثیر الورد است، و در قرآن کریم از این نمط بسیار است، چنانچه در جائی است " واللہ الذی ارسل الریاح فتثیر سحابا فسقناه الی بلد میت " (۹ / فاطر ۳۵).  
و هم در قرآن است " حتی اذا کنتم فی الفلک و جرین بهم بریح طیبه " (۲۲ یونس ۱۰).

و در شعر جریر است:  
متی کان الخيام بذی طلوع \* سقیت الغیث ایتها الخيام  
و شمس الشعراء سرورش راست:

ز کلک او یکی خط خطه را زیر حکم آرد  
\* الا ای کلک خواجه قوت و فعل و قدر داری

و چند شعری دیگر در این قصیده است که مشتمل بر همین صنعت است،  
واشتمال عبارت شریفه بر این صنعت حاجت به بیان ندارد، چه ذکر اصحاب در او  
بر سبیل غیاب بود، و بعد از او منتقل شده از غیاب بخطاب، و مورد سلام کرد  
جه بعد از ذکر اصحاب توجه به ایشان بیشتر میشود تا اینکه آنها را در ذهن حاضر  
ساخته مورد خطاب منماید، چنانچه در " ایاک نعبد " قریب به این وجه  
مذکور است.

فائدة

اشاره کردیم که در این عبارت تأیید است والفاظی چند در السنه فصحاء  
وعبائر عرب عربا متداول است که در مقام تأیید ایراد مینمایند ما معدودی از آنها  
که مستعذب و فصیح و دائر و قریب به افهام است در اینجا ذکر میکنیم.

أ - لا افعل ذلك ابدا ما اختلف العصران.

ب - ما کر الجدیدان.

ج - ما اختلف الملوآن.

د - ما اصطحب الفرقدان.

ه - ما تعاقب العصران والفتیان.

و - ما لاح النیران.

- ز - ما حنت النيب.  
ح - ما اوراق العود.  
ط - ما دعا الله داع.  
ى - ما عن في السماء نجم.  
يا - ما طلع فجر.  
يب - ما بل بحر صوفه.  
يج - ما هتفت همامه.  
يد - ما لاح عارض.  
يه - ما ذر شارق.  
يو - ما ناح قمرى.  
يز - ما ان اى كان في الفرات قطرة.  
يح - حتى يحن الضب في اثر الابل الصادره.  
يط - ما اختلف الدرّة والجره (١).  
ك - ما اختلف الاجدان.  
كا - ما غرد الحمام.  
كب - ولا افعله اخرى الليالى.  
كج - حتى يرد الضب.  
كد - ما اطت الابل.  
كه - ما خوى الليل والنهار.  
كو - ما حد الليل والنهار.  
كز - ابد الابد.

-----  
(١) اختلافهما ان الدرّة تسفل والجرّة تعلو (منه ره).

کح - ابد الابدین.

کط - ابد الابد.

ل - سن الحسل (۱).

این جمله سی کلمه‌اند که این بنده از کتاب (مزه‌ر اللغة) جلال سیوطی و کتاب (الفاظ کتابیه) عبد الرحمن بن عیسی الهمدانی انتخاب کرده ام و در کلمات ارباب فصاحت و بلاغت یافته‌ام، و الفاظ دیگر هست که جامع شرایط مذکوره نیست اگر استقصاء بخواهند باین دو کتاب و (اصلاح المنطق) ابن السکیت و (تهذیب الاصلاح) خطیب تبریزی رجوع نمایند (۲).

(یا ابا عبد الله لقد عظمت الرزية وجلت المصيبة بك علينا وعلى جميع اهل الاسلام).

ج - یعنی ای ابو عبد الله هر آینه و به تحقیق که بزرگ شد سوگواری تو و عظیم شد مصیبت بواسطه تو بر ما و بر جمیع اهل اسلام.

ش - جلال و عظمت موافق آنچه از کثیری از کتب لغت و غیر آنها استفاده میشود مترادفند، و هر دو بمعنی بزرگیند، ولی آنچه بحسب استعمال بدست آمده آن است که عظمت در مقابل صغر استعمال میشود، و جلالت مقابل دقت چنانچه مگویند: " ماله دق ولا جل ولا دقیقه ولا جلیله، و اتیته فما ادقني ولا اجلني " و علماء مگویند نظر دقیق و نظر جلیل، اگر چه کثیری اشتباه کرده نظر جلی مگویند، و فیومی در (مصباح) مگوید: " الدقیق خلاف الجلیل " اگر چه جای دیگر غلیظ را ضد دقیق گرفته، و این به میزان نظر درست نیاید، چه لازم او آن است که غلیظ

(۱) ای حتی یسقط سن الحسل وهو ولد الضب ولا یسقط سنه ابدًا (منه).

(۲) و مقدار زیادی از این گونه الفاظ مآید از حضرت صادق در ذیل " مع امام منصور من اهل بیت محمد صلی الله علیه وآله " ج ۲ ص ۱۱.

و جلیل بیک معنی باشند، چنانچه ظاهر فارابی در (دیوان الادب) همین است، چه عظم را به ضخامت تفسیر کرده، و ضخامت را به غلظت تفسیر کرده اند، و رفع این اشکال چنان است که بنای علمای لغت بر تحقیق و تحدید معانی حقیقیه نیست، چه غالباً این مطلب از یک استعمال بدست نمی آید، و گاه میشود که اگر آدمی خود اصل معنی را بداند عبارتی که وافی به او باشد ندارد که در مقام افهام تعبیر به او کند.

لهذا لغویین بلوازم معانی یا معانی قریبه از مقصود که در حوالی مراد باشد به اختلاف افهام و تفاوت سلق در عبارت و نظم تعبیر میکنند، این است که گاه میشود که اختلاف فاحش بین دو لغوی در معنی لفظ واحد حاصل میشود، با اینکه محقق بصیر مداند که خلافی نیست، بلکه هر یک لازمی را اداء کرده اند که ملزوم مشترك است، و حاق معنی او است، و غالباً ادبائی که نسابه لغت و فقیه لسان عرب اند این معانی را به زحمت و تتبع تحصیل کرده بیان مینمایند، و اگر کسی به

طریقه

آنها مأنوس و خود در لسان عرب و وجوه تقلبات و انتقالات عرب در معانی متتبع باشد، و به نظر علمی تحقیقی نه نظر قشری حفظی تعلیمی تأمل نماید میتواند خود در کثیری از موارد غیر منصوصه استفاده و جوه لطیفه و اسرار بدیعه نماید، و باین بیان که ما در اینجا کردیم فتح باب عظیمی در فهم لغات میشود، و اختلافات کثیره بین کلمات لغویین که در فهم کتاب و سنت از برای فقهاء مرجع هستند رفع خواهد شد، هان نیک متفطن باش و غنیمت شمار.

" مصیبت اسم فاعل از اصابه است، و در اصل به معنی رسیدن است، لکن غالب شده بر مصیبت استعمال در بلیه که به کسی برسد بر وجهی که اگر موصوفی نداشته باشد متبادر از او این معنی است، به خلاف صورت بودن موصوف مثل افکار مصیبت، و سهام مصیبت، و توهم اشتراك بین این دو معنی غلط است.

" رزية " در اصل رزيئة " به همزه است و به جهت تخفيف همزه قلب به " يا " میشود مثل خطيئه و خطيه، و او هم بمعنی مصيبت است، و مناسب آن است که یکی دو فقره از اخبار و آثار عظم مصيبت آن جناب در اسلام بنویسم اگر چه متامل بصیر شاهدهی بر این دعوی نخواهد، چه از اول دنیا تاکنون بعد از مراجعه بتواریخ و سیر، واقعه‌ای به این بزرگی ندیدیم که امتی پیغمبر زاده خودشان را با اصحاب و اهل بیت يك روز بکشند، و رحل و متاع او را غارت کنند و خیام او را بسوزانند، و سر او و اصحاب و اولاد او را با عیال و اطفال شهر به شهر، کوی بکوی ببرند، و يك سره پشت پای به ملت و دینی که اظهار انتساب به او میکنند بزنند، و سلطنت و قوت ایشان

به استناد به همان دین باشد نه دین دیگر و ملت دیگر، و مطابق و مصدق این معنی است:

روایت (امالی) از صادق آل محمد علیهم السلام که امام حسین علیه السلام روزی بر امام حسن علیه السلام وارد شد چون چشم وی بر برادر افتاد گریست، فرمود ای ابا عبد الله

چه تو را بگریه در آورد؟ گفت گریه من به جهت بلائی است که بر تو می آید، امام حسن علیه السلام گفت آنچه با من میکنند سمی است که به من میدهند، و لکن روزی

چون روز تو نیست، سی هزار نفر بسوی تو آید همه مدعی آن باشند که از امت جد تویند، و منتحل دین اسلامند، و اجتماع بر قتل و ریختن خون وانتهاك حرمت و سببی نساء و ذراری و غارت مال و متاع تو میکنند، و در این هنگام لعنت بر بنی امیه فرود می آید، و آسمان خون مبارد، و هر چیز بر تو مگرید حتی وحوش در بیابانها و ماهی ها در دریاها (۱).

و ما سه خبر غیر از این در اینجا نقل میکنیم:

أ - شيخ اجل اقدم اوثق ابو القاسم جعفر بن قولويه القمي رضی الله عنه

---

(۱) امالی صدوق، مجلس ۲۴ رقم ۳ بحار الانوار: ۴۵ / ۲۱۸ رقم ۴۴.

وارضاه در (کامل الزیارة) سند به صادق آل محمد علیهم السلام مرساند که فرمود چون حسین کشته شد اهل ما شنیدند که منادی ندا کرد: " الیوم نزل البلاء علی هذه الامة " امروز بلا نازل شد بر این امت، و از این پس فرحی نخواهند دید تا قائم شما علیه السلام قیام کند، و سینه‌های شما را شفاء دهد و دشمنان شما را بکشد، و بواسطه خون ریخته شما خونها بریزد، اهل بیت ما از این ندا به فزع در آمدند، و گفتند ناچار واقعه‌ای باید دست داده باشد که ما ندانیم، بعد از چندی خبر شهادت حسین علیه السلام رسید، چون حساب کردند آن ندا در همان شبی بود که حسین کشته شده بود در روز او (۱).

ب - در (علل الشرایع) از عبد الله بن الفضل روایت کرده که به صادق آل محمد علیهم السلام گفتم یا بن رسول الله چگونه روز عاشوراء روز مصیبت و غم و جزع و بکاء شد و روز وفات رسول خدای و فاطمه و امیر المؤمنین و حسن علیهم السلام به این مرتبه نشد؟ فرمود همانا روز کشتن حسین مصیبت او اعظم سایر ایام است، و جهة این آن است که اصحاب کساء که اکرم خلق بودند پنج تن بودند، و چون پیغمبر صلی الله علیه و آله

رفت تسلی مردم به علی و فاطمة و حسنین بود، چون فاطمه علیها السلام رفت به امیر المؤمنین و حسنین علیهم السلام، و چون امیر المؤمنین رفت به حسنین علیهما السلام

و چون حسن علیه السلام رفت به حسین علیه السلام، و چون حسین علیه السلام رفت یکتن از اصحاب کساء نماند که تعزی و تسلی خلق به او باشد، و رفتن او چون رفتن جمیع آنها شد، چنانچه

بقایش چون بقای جمیع بود، پس از این جهت روز قتل حسین اعظم ایام شد از جهت مصیبت.

راوی مگوید: گفتم یا بن رسول الله چرا در علی بن الحسین عزاء و سلوه خلق نبود، چنانچه در آباء کرام او بود؟ فرمود: بلی علی بن الحسین علیه السلام سید عابدان

(۱) کامل الزیارات باب ۱۰۸ نوادر الزیارات ص ۳۳۶ حدیث ۱۴.



و امام زمان و حجت خدای بر خلق بعد از پدران خود بود، و لکن او ملاقات رسول صلی الله علیه و آله نکرده، و تلقی سماعی که علی و حسنین علیهم السلام را بود برای او

نبود، و علمش به وراثت بود، و امیر المؤمنین و فاطمه و حسنین علیهم السلام را مردم با رسول خدای در احوال متوالیه دیده بودند، و به هر يك نظر مگردند متذکر حال او با رسول صلی الله علیه و آله و اقوال او در حق ایشان و برای ایشان میشدند، چون همه

رفتند خلق فاقد مشاهده آن جماعت شدند که اکرم خلق بودند بر خدای تعالی، و در هیچ يك فقد همه نبود مگر در فقد حسین علیه السلام چه آخر همه رفت، چه از این

روی روز قتل او اعظم شد بحسب مصیبت (۱).  
در این حدیث مبارك چند جا تصریح کرده به اینکه مصیبت سید الشهداء علیه السلام اعظم مصائب است بر مسلمین.

و مؤید مضمون این حدیث است کلامی که از عالمه غیر متعلمه عقيله رسالت و رضیعه ثدی عصمت حضرت زینب ارواحنا لتراب اقدامها الفداء در (ارشاد) شیخ مفید رضی الله عنه و جز او منقول است که در شب عاشورا به سید الشهداء علیه السلام

عرض کرد " وا ثكلاه لیت الموت اعدمنی الحیوة، الیوم ماتت امی فاطمة و ابی علی و اخي الحسین یا خلیفة الماضی و شمال الباقی (۲).

ج - در خصال از عمر بن بشر نقل میکند که به ابو اسحق گفتم - یعنی صادق آل محمد علیهم السلام چه این از کنای آن جناب است - چه وقت مردم ذلیل شدند؟ فرمود آن روز که حسین کشته شد، و ادعاء شد زیاد و کشته شد حجر بن عدی (۳)

(۱) علل الشرائع ۱ / ۱۲۵ - ۱۲۷ باب ۱۶۲، بحار الانوار: ۴۴ / ۲۷۱ باب ان مصیبتہ أعظم المصائب.

(۲) بحار الانوار: ۴۵ / ۲ ط لبنان.

(۳) خصال باب الثلاثة ص ۱۸۱ رقم ۲۴۸، بحار الانوار: ۴۴ / ۲۷۱.

و شرح واقعه ادعای زیاد انشاء الله در حال عبید الله بن زیاد - لعنه الله - خواهد مذکور شد (۱) و از این مقوله اخبار که دلالت بر عظم این مصیبت در اسلام داشته باشد

بسیار و بشمار است، و مقتضای اختصار استقصای آنها نیست.  
(وجلّت وعظمت مصیبتك في السماوات علی جمیع اهل السماوات).  
ج - و بزرگ و عظیم شد سوگواری تو در آسمانها بر تمامت اهل آسمانها.  
ش - در اخبار و آثار فرقه جلیله امامیه و اهل سنت و جماعت چندان از ظهور آثار غریبه در آسمان و زمین از وقوع این خطب جلیل ورزء عظیم واقع شده که از حد احصاء و اندازه استقصاء بیرون است، و ما در شرح این فقره خبری چند که دلالت کند بر عظم مصیبت آن جناب در آسمان و بر ملائکه در دو فصل

منویسیم  
و پاره دیگر از این اخبار انشاء الله در فقره دیگر که تعلق به عموم مصیبت این مظلوم دارد مرقوم مداریم با رعایت شرط اختصار.

#### فصل

در ذکر تأثر و بکاء ملائکه عموماً و جبرئیل خصوصاً، و شاید در ضمن بعضی ذکری از تغییرات کلیه نیز بشود، و در اینجا معدودی منویسیم، و تفصیل در (بحار) و (مدینه المعاجز) سید محدث جلیل بارع سید هاشم بحرانی است:  
أ - در (کامل الزیارة) از ابان بن تغلب - رضی الله عنه - نقل میکند که گفته صادق آل محمد علیهم السلام فرمود همانا چهار هزار ملک فرود آمدند و مسخواستند در  
رکاب حسین کارزار کنند اذن به ایشان داده نشد بازگشتند به آسمان تا اذن بگیرند، و هبوط کردند در حالتی که حسین کشته شده بود، از این روی ایشان نزد قبر او هستند

پریشان حال و آشفته مو و گرد آلود (۲).

(۱) ذیل "ولعن الله آل زیاد" شفاء الصدور، ج ۱ / ۳۱۳ و این واقعه را بحار الانوار ۴۴ / ۳۰۹ و ابن ابی الحدید... مفصل نقل نموده اند.  
(۲) کامل الزیارة باب ۷۷ رقم ۹، بحار الانوار: ۴۵ / ۲۲۶ رقم ۲۱.

و در (کامل الزیارة) چهارده حدیث دیگر به اسانید متفاوت و عبائر متخالفه  
مقاربه در این معنی روایت کرده، و البته ملاحظه آنها موجب حکم بتواتر این  
مضمون

خواهد شد، و همه آن اخبار در (بحار) مذکور است.

ب - در (بحار) از (محاسن برقی) روایت فرموده از حضرت صادق علیه السلام که  
خدای تعالی موکل فرمود بقبر حسین هفتاد هزار ملك که صلوات مفرستند بر او هر  
روز آشفته و غبار آلوده از وقتی که کشته شد یا هر وقت که خدای خواهد (۱).

ج - در (کامل الزیارة) حدیث مفصلی است که مشتمل است بر اینکه ملائکه  
مطیف به حایر حسین علیه السلام شب و روز گریه میکنند، و فتوری ندارند جز وقت  
زوال و وقت طلوع فجر که در این دو وقت با ملائکه آسمان که به زیارت قبر  
حسین

می آیند گفتگو میکنند، و از اخبار آسمان پرسش مینمایند (۲).

و ذیل حدیث انشاء الله در فقره دیگر مذکور میشود، و این محصل بعضی بود  
که نقل به معنی شد نه ترجمه تام.

د - هم در (کامل الزیارة) است که صفوان جمال گفت به حضرت صادق عرض  
کردم - در راه مدینه در حالی که ما عازم مکه بودیم - چرا محزون و غممنده و  
شکسته

خاطری؟ فرمود اگر بشنوی آنچه من مشنوم هر آینه باز مداشت تو را از این  
سؤال، گفتم چه مشنوی؟ فرمود ابتهال ملائکه را بسوی خدا بر قتله امیر المؤمنین  
و قتله حسین، و نوحه جن و بکاء ملائکه را که حول او هستند و شدت جزع ایشان  
را، دیگر که مستلذ و متنعم بطعامی یا شرابی یا خوابی میشود؟ (۳).

(۱) کامل الزیارة باب ۲۸ ص ۸۴ رقم ۵، بحار الانوار: ۴۵ / ۲۲۲ رقم ۹،

و عبارة شفاء الصدور (بحار از محاسن) تصحیف شده (بحار از کامل است).

(۲) کامل الزیارة، باب ۲۷ / ص ۸۶ رقم ۱۶ بحار الانوار: ۴۵ / ۲۲۷ رقم ۱۷.

(۳) کامل الزیارات باب ۲۸ ص ۹۲ رقم ۱۸.

ه - هم در (کامل الزیارة) سند به اسحاق بن عمار مرساند که مگوید به حضرت صادق علیه السلام گفتم در شب عرفه در حایر بودم و نماز مکردم در آنجا قریب

به پنجاه هزار نفر مرد با روی های جمیل، و روح های طیب دیدم و تا صبح تلاوت مکردند، چون فجر طالع شد سجود کردم آنگاه سر از سجده برداشتم و کسی ندیدم، فرمود پنجاه هزار ملك در حال قتل حسین بر او مرور کردند و عروج نمودند، خدایشان وحی فرستاد که بر پسر حبیب من مرور کردید در حالتی که مقتول مشد و نصرت نکردید هان هبوط کنید به زمین و اشعث و اغبر نزد قبر او باشید تا قیام کند قائم (۱).

و - در (عیون) و (امالی) است از حضرت رضا علیه السلام در حدیث ریان بن شبیب که چهار هزار از ملائکه برای نصرت حسین به زمین فرود آمدند و او را کشته یافتند از این روی ایشان آشفته و گرد آلود نزد قبر او هستند تا قائم قیام کند، و از انصار او باشند (۲).

ز - در (کامل الزیارة) از سلمان نقل شده که باقی نماند در آسمان ملکی که نازل نشود بر رسول خدا و تعزیه ندهد او را در فرزندش حسین و خبر ندهد او را به ثواب خدای و حمل نکند تربت او را سوی او (۳).

ح - هم در (کامل) از ابن عباس رضی الله عنه نقل کرده که اول ملکی که به حضرت رسالت آمد و خبر قتل حسین آورد جبرئیل روح الامین بود که با بالهای گشوده گریه کنان و صیحه زنان آمد و از تربت او حمل کرده بود که رایحه مشک

(۱) کامل الزیارات باب ۳۹ ص ۱۱۵ رقم ۶ بحار: ۴۵ / ۲۲۶.

(۲) عیون أخبار الرضا ج ۱ / ۲۹۹، امالی الصدوق مجلس ۲۷، بحار الانوار: ۴۴ / ۲۸۶.

(۳) کامل الزیارات باب ۱۷ ص ۶۱ رقم ۸، بحار: ۴۴ / ۲۳۶ رقم ۲۷.

داشت (۱).

و در (کامل) بسند دیگر این روایت را نقل کرده.

فصل

در آثار و انقلابات که در فلك و فلکیات در آن مصیبت عظمی و خطب فادح روی داد، و ذکر معدودی از اخبار امامیه - ضاعف الله اقتدارها و نصر من لدنه انصارها - در این باب:

أ - در تفسیر جلیل شیخ أجل أوثق أقدم قدوة الطائفة علي بن ابراهیم بن هاشم القمي - رضی الله عنه وارضاه - در ذیل آیه مبارکه " لم نجعل له من قبل سميا " (۷ مریم ۱۹) از جابر روایت منماید که باقر علوم النبیین فرمود یحیی بن زکریا همنامی نداشت پیش از خود، و حسین بن علی همنامی نداشت پیش از خود، و گریست آسمان بر ایشان چهل صباح و هم چنین آفتاب بر ایشان گریست و گریه آفتاب آن بود که طلوع و غروب به حالت سرخی داشت، و گفته شده که بکای (۲)

آسمان بکاء اهل او است (۳) که ملائکه باشند.

و این جمله از کلام خود علي (ابن ابراهیم) باید باشد، و اشاره بضعف او کرده بتعبیر " قیل " و البته ضعیف است، چه دلیلی بر این تأویل نیست، بلکه اخبار صریح در معنی حقیقی است، چنانچه در تضاعیف این شرح معلوم خواهد شد.

(۱) کامل الزیارات، باب ۱۷ ص ۶۱ رقم ۷.

(۲) گریه.

(۳) قصص الانبیاء از جابر از ابی جعفر... مثل او و بحار الانوار: ۴۵ / ۲۱۸ رقم ۴۵  
کامل الزیارة ص ۹۰ باب ۲۸ رقم ۸ از عبد الخالق پسر عبد ربه از حضرت صادق... مثل او  
بحار الانوار: ۴۵ / ۲۱۱ رقم ۲۲.

ب - در (کامل الزیارة) روایت میکند که امیر المؤمنین علی علیه السلام در رجبه کوفه این آیه مبارکه تلاوت مفرمود " فما بکت علیهم السماء والارض و ما کانوا منظرین " (۲۹ الدخان ۴۴) ناگاه حسین از دری از درهای مسجد در آمد فرمود: " اما ان هذا سیقتل و بیکی علیه السماء والارض " (۱).

ج - در (امالی) و (علل) است که میثم تمار به جبله فرمود: که ای جبله بدان که حسین بن علی سید شهیدان است، و مر اصحاب او را بر سایر شهیدان درجه‌ای

است آنگاه که نظر کنی به آفتاب که سرخ باشد چون خون تازه بدان که سید الشهداء

مقتول شده، جبله گفت روزانه از حجره بیرون آمدم آفتاب را دیدم بر دیوارها چون چادرهای معصفر، صیحه زدم و گریه کردم و گفتم سوگند با خدای که سید ما

حسین بن علی کشته شد (۲).

د - در (امالی) و (عیون) از ریان بن شیبب نقل کرده است که حضرت رضا فرموده که آسمان های هفت گانه و زمینها بر حسین بگریستند (۳).

ه - در (کامل الزیارة) مسندا از مردی از اهل بیت المقدس نقل کرده که بعد از قتل حسین دیوارها سرخ شد مانند خون بسته و سه روز باران خون تازه آمد (۴).

و - شیخ أجل أعظم أوثق عبد الله بن جعفر الحمیری در (قرب الاسناد) از حنان روایت کرده که صادق آل محمد فرمود: زوروا الحسین ولا تجفوه فانه سید الشهداء

(۱) کامل الزیارات باب ۲۸ ص ۸۸ رقم ۱.

(۲) امالی صدوق مجلس ۲۷ رقم (۱) علل ۱ / ۲۱۷ بحار الانوار: ۴۵ / ۲۰۲.

(۳) امالی صدوق مجلس ۲۷ رقم ۵ عیون اخبار الرضا ج ۱ / ۲۹۹ بحار الانوار ۴۴ / ۲۸۶.

(۴) کامل الزیارات باب ۲۵ ص ۷۷ رقم (۲).

و سید شباب اهل الجنة، و شبیه یحیی بن زکریا، و بر ایشان گریه کرد آسمان و زمین (۱).

ز - در (کامل الزیارة) از علی بن مسهر القرشی حدیث کرده که جده من حسین را دریافت کرده وقتی که کشته شد، و گفته يك سال و نه ماه بزیستم و آسمان مانند خون بسته و آفتاب چون خون منمود (۲).

ح - هم در (کامل الزیارة) است که داود بن فرقد از صادق آل محمد علیه السلام حدیث میکند که فرمود سرخ شد آسمان در قتل حسین يك سال، و فرمود گریست آسمان و زمین بر حسین بن علی يك سال، و بر یحیی بن زکریا، و گریه او سرخی او است (۳).

ط - در (کامل) سند به محمد بن سلمه مرساند عن حدثه قال: لما قتل الحسين امطرت السماء ترابا احمر (۴).

ی - هم در (کامل الزیارة) سند به سید الساجدین مرساند که فرمود آسمان نگریست از آن وقت که آفریده شد مگر بر یحیی بن زکریا و حسین بن علی، گفتم گریه او چیست؟ فرمود هرگاه جامه را مقابل او نگاه مداشتند مانند اثر براغیث (۵) از خون بر جامه پدیدار میشد (۶).

و از این قبیل اخبار زیاد است پاره ای از این مقوله در ذکر عموم مصیبت مذکور میشود، و در این مقام و این مختصر مقتضی تفصیل واحاطه بجمیع آنها نیست.

(۱) قرب الاسناد ۶۶ بحار الانوار: ۴۵ / ۲۰۱.

(۲) کامل باب ۲۸ ص ۸۹ بحار الانوار: ۴۵ / ۲۱۰ رقم ۱۹.

(۳) کامل باب ۲۸ ص ۸۹ بحار الانوار: ۴۵ / ۲۱۰ رقم ۲۱.

(۴) کامل باب ۲۸ ص ۸۹ بحار الانوار: ۴۵ / ۲۱۱ رقم ۲۵.

(۵) براغیث: جمع برغوث یعنی كك.

(۶) کامل باب ۲۸، بحار الانوار: ۴۵ / ۲۱۱.

و همین قدر که در این مقام مذکور شد کفایت است.  
(فلعن الله امة اسست اساس الظلم والجور عليكم اهل البيت).  
ج - پس خدای دور کناد از رحمت خود جماعتی را که تاسیس اساس ظلم و جور بر شما اهل بیت نمودند.

ش - فاء برای تفریع است، و حقیقت تفریع افاده مدخلیت حکم سابق است در لاحق، و در این مقام چون عظم مصیبت را متذکر شده موجب تهییج نفس، و ثوران عداوت گشته در صدد لعن اعداء برآمده، پس بزرگی رزیت و جلالت خطب را دخلی در این لعن است، و حقیقت معنی آن است که چون چنین است پس خدای لعن کند این گروه را، وفای تفریع عکس فای تعلیل است مثل " اضربه فقد قام " و این به نظر ظاهری نحوی است، و به تدقیق ادبی و تأمل اصولی هر دو یکند، و حقیقت هر دو افاده علیت است، غایة الامر در يك جا سابق علت لاحق

است، و در دیگر جای عکس آن است.

" لعن " چنانچه از (اساس) و (نهایة) و (دیوان الادب) و غیر آنها استفاده میشود بمعنی طرد و تبعید است، و لعنت از خدای طرد از مقام قرب و تبعید از جوار رحمت است، و در خلق چنانچه در (نهایة) است بمعنی دعا و سب است، و این بنده را عقیده چنان است که از قبیل " جزاه خیرا " باشد، و این کلام اجمالی از او در لفظ سلام گذشت، و نظیر آن در لفظ صلوات خواهد آمد بمنه و جوده.  
" امة " بمعنی گروه و جماعت است، و گاه بمعنی يك نفر استعمال میشود چنانچه در حدیث معروف است " یحشر قس امة واحدة " (۱) وارد شده، و مراد " قس بن

ساعده الایادی " است که بفصاحت شهره آفاق است و مثل " افصح من قس " اشاره

---

(۱) رحم الله قسا یحشر یوم القیامة امة واحدة، سفینة البحار باب ق بعد او سین و بحار الانوار: ۴۴ / ۲۴۰.



به حال وی است، و او قبل از بعثت خبر داده به نبوت پیغمبر و امامت ائمه اثنا عشر، و اشعار او در کتب مسطور است، و معاصر مورخ را در تفسیر این کلمه خطائی واضح دست داده که حدیث را تنزیل بر حضرت ابو طالب کرده، و قس را بی مساعده عرف و لغت کنایه از آن جناب گرفته، و هم چنین در آیه کریمه " ان ابراهیم

کان امة واحدة قانتا لله " (۱۲۰ ابراهیم ۱۶) گفته‌اند.

و بعضی علما را در این تأویلی دیگر است، و آن چنین است که هر پیغمبری به حکم ریاست و احاطت به مقام امت کل امت است، و ایشان بمنزله اجزاء اویند، پس هر چیزی که باوشان رسد به او رسد، و بزرگی ایشان بزرگی او است، و هم چنین

به حکم آن نوع از یگانگی که بین کل و جزء است مجموع امت را از کمالات نبی نصیبی است، از این جهت است که امت مرحومه خیر الامم شدند، و این بیانی است که در کلیه رؤساء هر چند ریاست ظاهریه باشد به اعتبار عرفی متمشی خواهد بود، چه هر رئیس به لحاظ مطاعیت جهة احاطه و تسلطی بر رؤسین دارد که به آن اعتبار آنها را جزء خود فرض میکند، و این جزئیت تقدیریه منافی بساطت نیست، و لازمه احاطت هست، و از این روی کار آنها را به خود نسبت مدهد، و یا آن‌ها را با خود

فرض میکند و مگوید ما چنین کردیم و ما چنین گفتیم.

تأسیس: چنانچه در (تاج المصادر) و (منتهی الارب) و (مصباح) است بنیاد نهادن است، و اساس بنیاد است، و نسبت تأسیس به اساس مبنی بر تجرید است مثل " اسری بعبده لیلا " (۱ / ۱۷) پس بمعنی مطلق جعل است، و اساس به لسان مشهور نحوین مفعول است.

و در امثال این عبارت اشکالی است، مجمل او آن است که " مفعول به " عبارت از چیزی است که اثر فاعل به او برسد و بر او واقع شود، پس وجود " مفعول به " قبل از فعل لازم است تا بتواند متحمل آن اثر شود، و در جائی که

ذات شیء به نفس فعل فاعل حادث شود در آنجا نمیشود او را " مفعول به " اعتبار کرد چنانچه عبد القاهر و صاحب (کشاف) واتباع او در مثل " خلق السموات والارض " در خاطر دارم که این اشکال را ایراد کرده اند، و در جواب ملتزم شده اند که این گونه منصوبات مفعول مطلق اند، و دلیلی نیست بر اینکه مفعول مطلق مصدر باشد، چه مفعول مطلق آن است که فعل فاعل باشد و اثر او، چه حقیقت مفعول و آنچه از فاعل حاصل شده او است، و در مثل " ضربت زیدا " مفعول حقیقی ضرب است، و زید من فعل به الضرب است، لهذا او را مفعول به گفتند و نایب فاعل که لفظ مفعول باید باشد در این عبارت ثانیه مصدر آن فعل است که ضرب باشد مثلاً، غایة الامر این است که در اغلب مواضع اثر از مقوله معانی و احداث است، و گاه از مقوله ذوات است، چنانچه در خلق و جعل و ایجاد و اشباه

او است، چنانچه حافظ شیرازی مگوید:

گفتم این جام بلورین به تو کی داد حکیم

\* گفت آن روز که این گنبد مینا مسکرد

که نفس گنبد را کار اعتبار کرده، چه فیض جاعل و اثر فاعل ذات گنبد است نه وصف او.

و این اشکال در عربیت نظیر اشکالی است که در آلهی وارد شده در حمل وجود بر اشیاء که با قاعده فرعیت - که اثبات معنی برای شیء فرع ثبوت مثبت له است - تنافی دارد، و از این جهت بعضی انکار قاعده فرعیت کردند، و با ضرورت

عقول مخالفت نمودند.

وطایفه ای چون محقق دوانی و اصحاب او تخصیص قاعده فرعیت به غیر وجود دادند، و محققین مثل شیخ رئیس ابو علی و استاد البشر خواجه قدس سره و جز ایشان گفتند که وجود ثبوت شیء لشیء نیست، بلکه ثبوت شیء است، پس در

حقیقت حمل وجود تخصص است نه تخصیص، و این حق و تحقیق است، و در موضع خود ما مفصلاً تقریر کرده ایم، و هم چنین است در این مسأله که اینجا فعل شیء بشیء نیست، بلکه فعل الشیء است، و فرق نیست ما بین " فعلت الضرب " و " جعلت الاساس " أي خلقتہ و فعلتہ و اوجدتہ، و این سخن اگر چه بر ظاهریین از نحاة و بی نظران سخت مشکل آید ولی اهل تحقیق بعد از تأمل چندان بعید نشمارند، چنانچه زمخشری که استاد فن و بلاغت و مؤسس فهم معانی الفاظ است بدین ملتزم شده و اشاره کرده است، ولی جواب این اشکال بر وجه تحقیق عربیت و مناسب مذاق حکمت آن است که در جمیع این موارد این الفاظ مفعول به باشد با التزام به همین تقریر که در فوق کردیم، چه هر ماهیت را با قطع نظر از وجود توان اعتبار کرد، و باین ملاحظه لوازمی دارد که آنها را لوازم ماهیت گویند.

و در این اعتبار خود اجزائی دارد که متألف و ملتئم از آنها است، و به این لحاظ تقرر ماهوی حاصل میشود، چنانچه مثلث مثلاً ماهیتی دارد که متألف از سطح و خط است که دو ضلع و یک وتر او باشد، و بعد از این ملاحظه وجود عارض او میشود، و این عروض در عقل مسلم کل است، خواه قائل به اصالت ماهیت باشند، و خواه قائل به اصالت وجود، چه فرق بین این دو مذهب بحسب اعتباریت و اصلیت در خارج و نشأة ترتب آثار است نه در لحاظ عقلی و اعتبار ذهنی، و مرکوز در اذهان عرفیه و ملحوظ در اوضاع لغویه این معنی است، و به این ملاحظه احراز موضوع در استصحاب حیوة و وجود میکنند، چنانچه در فن اصول فقه تقریر داشته ایم، بلکه بالاتر از این میتوان گفت که اوهام عوام و اذهان عرف منطبق بر مذهب جعل انصاف است. بالجمله به این ملاحظه گفتیم در مثل " خلق " و " اوجد " و أشباه اینها ماهیت

را مفعول به مگیرند و وجود را اثر چنانچه در قضیه " زید موجود " و " زید معدوم " همین ملاحظه در عقل مشهود، و الا یا اجتماع نقیضین خواهد شد و یا حمل ذاتی غیر مفید، چه اگر زید را معدوم اعتبار کنند اول است، و اگر موجود ملاحظه شود ثانی است، و جواب این است که صرف المهیة موضوع است که از هر دو طرف در حد ذات خالی است، و منتقش به هر دو نقش و مکتسی به هر دو لباس مشهود، و تحقیق این مطالب را - ما بعون الله تعالی در محال خود از اصول و حکمت الهی - کرده ایم، و این مقام مقتضی بیش از این بسط نیست و صلاح صفدی در (شرح لامیة العجم) در تفسیر این بیت که:

" والدھر یعکس آمالی... " أباطیلی چند ملفق کرده در حل شبهه مذکوره که با هیچ يك از اصول و قواعد علمیه راست نیاید، و اگر طول سخن موجب ملال نبود تعرض خصوص کلمات او مکرریم و مخالفت آنها را با قواعد کلامیه و اصول عربیت بیان منمودیم، و امثال او معذورند در جهل به تحقیق این مطالب فان لكل صناعة أهلا\* و لكل کریمه فحلا  
خلق الله للحروب رجالا\* و رجالا لقصعة و ثرید

" ظلم " در اصل لغت چنانچه در (دیوان الادب) و (صحاح) و (مصباح) و (قاموس) و (منتهی الارب) است به معنی وضع چیزی در غیر موضع خودش است، و در (نهایة) گفته اصل او عدول از طریق است، و وجه اول اقوی است به جهت تطابق جماعتی و مساعدت قرائنی، و گاه شود که به معنی نقص آید، چون " و لم تظلم منه شیئا " (۳۳ الکهف ۱۸) و گاه به معنی منع آید چنانچه " ما ظلمت أن تفعل " أي ما منعك، و از این معنی مأخوذ است ظلمت چه او سد بصر و منع باصره از ابصار و رؤیت میکند.

" جور " به معنی عدول از طریق آید، و به معنی تعدی نیز هست، و اصل

اول است چنانچه بزرگان فن تصریح کرده اند.  
" أهل البيت " منصوب به اختصاص است، اگر چه بعد از ضمیر خطاب واقع شده، چنانچه در " بك الله نرجوا الفضل " ملتزم شدند، و این ترکیب در ادعیه و زیارات مأثوره از اهل بیت مکرر است (۱)، و حکم نحاة به شذوذ، اگر بحسب قیاس است مسموع است، و اگر بحسب استعمال است یا ورود ممنوع، و ما در محل خودش اثبات حجیت الفاظ ائمه بر قوانین مشترکه علمیه - که اختصاص به قول شیعه که قائل به عصمتند نداشته باشند - کرده ایم، بر وجهی که سبقت نگرفته

کسی به او بعونه تعالی.

و مراد بیت، بیت رسالت و نبوت است که به جهت عهد تعریف شده، چنانچه در آیه تطهیر است، وفي الجملة بعد از این اشاره خواهیم کرد بمنه وجوده، و در این عبارت چند فقره است که در ضمن چند مسأله اشاره اجمالیه به آنها میشود.

مسأله

مراد از آن امت - که تأسیس اساس ظلم کردند یا عموم - آنها هستند که در روز وفات پیغمبر هنوز جسد مبارك را حمل نکرده و غسل نداده بطلب ریاست باطل و حطام زایل رو بسقیفه بنی ساعده گذاشته، مخالفت با نصوص مسموعه و آیات مشهوده و مبالغات غیر معدوده که حضرت رسالت کرده ملك و خلافت را از خانواده

وحي و تنزیل بیرون بردند، و دست بدست ما بین تیم وعدی وامیه و سایرین گرداندند، و جمیع مفسد که در دنیا واقع شده حتی کفر کفار مستند به آنها است، چه اگر حق را تمکین مکردند و به اهلش مرساندند، و خود تصرف نمی نمودند

---

(۱) یعنی ترکیب علیکم أهل البيت.

اعلاء كلمه حق واملاء لاء مطلق مشد و عدل روى زمين را فرو مگرفت، و شوكت اسلام قاهر كفر مشد، و ائمه هدى نشر احكام و اقامه نظام مفرمودند، و اين ظلم و فسق كه روى زمين را گرفته و دول باطله كه مستولى شده اند نبود، و آن قدر خون هاى

باطل كه در حروب ريخته شد و معاصى عظيمه - كه گفتنى و نوشتنى نيست و واقع شد و مشود - نمشد چنانچه:

شيخ كشى رحمه الله از داود بن النعمان روايت فرمود كه كميت بن زيد الاسدى بر حضرت صادق عليه السلام وارد شد، و در اثنائى مجلس عرض كرد يا سيدى سؤال مكنم

از تو مسأله اى، و آن حضرت تكيه داده بود بر خواست و مستوى بنشست و وساده را در سینه مبارك بشكست كه تكيه گاه خود نمايد آنگاه فرمود پرسش كن، عرض كرد سؤال مكنم تو را از حال آن دو مرد؟ فرمود اى كميت بن زيد ريخته نشد در اسلام

اندازه يك محجمه از خون و نه كسب شد مالى از غير حلال و نه نكاح شد فرجى از

حرام مگر اينكه در گردن آن دو است تا روزى كه قيام كند قائم ما، و ما طايفه بنى هاشم

امر مكنيم كبار و صغار خودمان را به سب آن دو و براءت از آن دو (۱).

-----  
(۱) رجال كشى ص ۷۰۷ رقم ۳۶۳، و معجم رجال الحديث: ۱۴ / ۱۲۶ في كميت و كافي ۸ / ۱۰۲ حديث ۷۵.

علي بن ابراهيم عن ابيه، عن حنان بن سدير و محمد بن يحيى، عن احمد بن محمد، عن محمد بن اسماعيل، عن حنان بن سدير عن ابيه قال: سئلت ابا جعفر عليه السلام عنهما فقال يا ابا الفضل ما تسئلني عنهما فوالله ما مات منا ميت قط الا ساخطا عليهما و ما منا اليوم الا ساخطا عليهما، يوصي بذلك الكبير منا الصغير، انهما ظلمانا حقنا و منعانا فيئنا، و كانا اول من ركب اعناقنا و بثقا علينا بثقا في الاسلام لا يسكن ابدا حتى يقوم قائمنا او يتكلم متكلمنا.

ثم قال: اما والله لو قد قام قائمنا و تكلم متكلمنا لبدء من امورهما ما كان يكتم و يكتم من امورهما ما كان يظهر، والله ما اسست من بلية و لا قضية تجرى علينا الا هما اسسا اولهما فعليهما لعنة الله و الملائكة و الناس جميعا - الوافي ۲۸ كتاب الحجة الكافي: ۸ / ۳۴۵ حديث ۳۴۰.

عبد الرحمن بن ابى عبد الله قال قلت لابي عبد الله عليه السلام - خبرنى عن الرجلين قال ظلمانا حقنا في كتاب الله عز وجل و منعنا فاطمة صلوات الله عليها ميراثها من ابيها، و جرى ظلمهما الى اليوم قال: و اشار الى خلفه و نبذا كتاب الله وراء ظهورهما - كافي ۸ / ۱۰۲ حديث ۷۴.

حدث ابو عبد الله محمد بن احمد الديلمي البصرى عن محمد بن كثير الكوفى

قال: كنت لا اختتم صلواتي ولا استفتحتها الا بلعنهما فرأيت في منامي طائرا معه تور من الجوهر فيه شئ احمر شبه الخلق فنزل الى البيت المحيط برسول الله صلى الله عليه وآله، ثم اخرج شخصين من الضريح فخلقهما بذلك الخلق في عوارضهما ثم ردهما الى الضريح وعاد مرتفعا فسألت من حولي من هذا الطائر وما هذا الخلق؟ فقال: هذا ملك يجئ في كل ليلة جمعة يخلقهما فازعجني ما رأيت فأصبحت لا تطيب نفسي بلعنهما فدخلت على الصادق عليه السلام فلما رأني ضحك، وقال: رأيت الطائر؟ فقلت: نعم يا سيدي: فقال: اقرء " انما النجوى من الشيطان ليحزن الذين آمنوا وليس بضارهم شيئا الا باذن الله " ( ١٠ النجوى ٥٨ ) فاذا رأيت شيئا تكره فاقراءها والله ما هو ملك موكل بهما لاكرامهما بل هو موكل بمشارك الارض ومغاريها اذا قتل قتيل ظلما اخذ من دمه فطوقهما به في رقابهما لانهما سب كل ظلم مذكانا - ابن شهر آشوب ٢ / ٣١٦ في امامة ابي عبد الله الصادق، اثبات الهداة ٣ / ١٤٥ الرقم ٢٦٦.

عبد الله بن كثير عن الصادق عليه السلام في خبرهما والله اول من ظلمنا حقنا وحملا الناس على رقابنا وجلسا مجلسا نحن اولى به منهما فلا غفر الله لهما ذلك الذنب، كافرين ومن يتولهما كافر يعنى عدوين له، وكان معنا في المجلس رجل من اهل خراسان يكنى بابي عبد الله فتغير لون الخراساني لما ان ذكرهما، فقال له الصادق لعلك ورعت عن بعض ما قلنا؟ قال: قد كان ذلك يا سيدي قال فهلا كان هذا الورع ليلة نهر بلخ حيث اعطاك فلان بن فلان جاريته لتبيعها فلما عبرت النهر فجرت بها في اصل شجرة كذا وكذا؟ قال قد كان ذلك، ولقد اتى علي هذا الحديث اربعون سنة، ولقد تبت الى الله منه قال: يتوب عليك ان شاء الله - ابن شهر آشوب ٢ / ٣٢٣ في امامة ابي عبد الله الصادق عليه السلام.

وسأيت ذيل " اللهم العن اول ظالم ظلم... " كلام معاوية مخاطبا لمحمد بن ابي بكر: فابوك اسه... فراجع.

الاحتجاج في جملة احتجاج امير المؤمنين عليه السلام على جماعة من المهاجرين والانصار ان طلحة قال له عليه السلام في جملة مسائله عنه يا ابا الحسن شئ اريد ان اسألك عنه رأيتك بثوب مختوم، فقلت ايها الناس لم ازل مشتغلا برسول الله صلى الله عليه وآله بغسله وكفنه ودفنه ثم اشغلت بكتاب الله حتى جمعته... يا طلحة ان كل آية انزلها الله عز وجل على محمد عندي باملاء رسول الله صلى الله عليه وآله وخط يدي وتأويل كل آية انزلها الله على محمد صلى الله عليه وآله وكل حلال او حرام او حد او حكم او شئ يحتاج اليه الامة الى يوم القيامة مكتوب باملاء رسول الله صلى الله عليه وآله وخط يدي حتى ارش الخدش قال كل شئ من صغير او كبير او خاص او عام كان او يكون الى يوم القيامة فهو عندك مكتوب؟

قال نعم وسوى ذلك ان رسول الله صلى الله عليه وآله اسر الى في مرضه مفتاح الف باب من العلم يفتح كل باب الف باب ولو ان الامة منذ قبض رسول الله صلى الله عليه وآله اتبعوني واطاعوني لاكلوا من فوقهم و من تحت ارجلهم...

ثم قال طلحة لا اراك يا ابا الحسن اجبتني عما سئلتك عنه من امر القرآن الا تظهره للناس، قال يا طلحة عمدا كفت عن جوابك فاخبرني عما كتب عمر وعثمان أقرآن كله ام فيه ما ليس بقرآن؟ قال طلحة بل قرآن كله قال ان اخذتم بما فيه نجوتهم من النار ودخلتم الجنة فان فيه حجتنا وبيان حقنا وفرض طاعتنا قال طلحة: حسبي اما اذا كان قرآنا فحسبي.

ثم قال طلحة فاخبرني عما في يدك من القرآن وتأويله وعلم الحلال والحرام

الى من تدفعه ومن صاحبه بعدك قال ان الذي امرني رسول الله صلى الله عليه وآله ان ادفعه  
اليه وصيبي واولى الناس بعدى بالناس ابني الحسن ثم يدفعه ابني الحسن الى  
ابني الحسين ثم يصير واحد بعد واحد من ولد الحسين حتى يرد آخرهم على  
رسول الله صلى الله عليه وآله حوضه هم مع القرآن لا يفارقونه والقرآن معهم لا يفارقهم الا ان  
معاوية وابنه سيليانها بعد عثمان ثم يليها سبعة من ولد الحكم بن العاص واحد بعد واحد  
تكلمة اثني عشر امام ضلالة وهم الذين رأى رسول الله صلى الله عليه وآله على منبره يردون الامة  
على ادبارهم القهقري عشرة منهم من بنى امية ورجلان اسسان ذلك لهم وعليهما مثل  
جميع اوزار هذه الامة الى يوم القيامة (الاحتجاج: ١ / ٢٢٥).



بلکه در بعض اخبار وارد شده که گناه اولین و آخرین در گردن سامری این امت است که عجل را دعوی ریاست تلقین کرد، و بعد از رفتن موسی مردم را از هارون منصرف کرده " قال النبی لعلی علیه السلام انت منی بمنزلة هرون من موسی " استناد افعال آخرین به او ظاهر است، و اما پیشینیان استناد افعالشان به آنها به همان نمط است

که خیرات سابقین مستند بوجود محمد و آل محمد است، چه هر کس در صفتی کمالی یابد ناقصین در آن وصف از مرتبه نفس و درجه حقیقت او بهره یابند و قسمت

برند خواه سابق و خواه لاحق، و بیان این مسأله شایسته این موضع نیست.

و محتمل است که مراد از امت همان شخص باشد، چه او مثير فتنه و مؤسس این بدعت بوده، و اول کسی بود که بیعت کرد در سقیفه، و از این جهت علماء عامه گفته‌اند: اجماع منعقد شد بر خلافت فلان به بیعت فلان، و بر عموم مسلمین واجب شد متابعت او، و این سخن را برای تصحیح اجماع گفته‌اند، چه مسلم و متفق علیه نزد خود ایشان است، و در صحاح ایشان وارد شده که امیر المؤمنین علیه السلام

و بنی هاشم و جماعتی از خواص صحابه مثل زبیر و عمار و سلمان و حذیفه و ابوذر و جز ایشان مادام حیوة فاطمة علیها السلام بیعت نکردند، و با وجود تخلف آنها اجماع منعقد شد به بیعت همان يك نفر، و از این جهت بر اینان واجب بود متابعت و برای آنان جایز بود سوختن خانه فاطمه برای حفظ نظام امت و صلاح خلق اگر چه علی و حسنین و فاطمه علیهم السلام در آن خانه بودند.

چنانچه ابن عبد ربه در (عقد) و صاحب (روض المناظر) تصریح کرده اند و مسعودی در (مروج الذهب) در ذکر فتنه عبد الله بن زبیر روایت کرده، و هم چنین از تاریخ واقدی و طبری و ابن حرابه و صاحب کتاب (انفاس الجواهر) نقل شده، و قاضی القضاة در (مغنی) در عبارت منقوله در (شافی) گفته این تهدید به جهت مصلحت جایز است (۱).

(۱) بعض اقوال العامة حول اضرام بيت فاطمة عليها السلام.  
قال العلامة الحلبي في (نهج الحق ۲۷۱) طلب هو وعمر احراق بيت امير المؤمنين عليه السلام وفيه امير المؤمنين عليه السلام، وفاطمة، وابناهما، وجماعة من بنی هاشم لاجل ترك مبايعة ابي بكر.

ذكر الطبري في تاريخه (۲). قال اتى عمر بن الخطاب نزل علي فقال: =  
(۲) ج ۳ / ۱۹۸ و ج ۲ / ۴۴۳ ط مصر القديم وراجع شرح النهج ج ۱ / ۱۲۴  
(والله لاحرقن عليكم او لتخرجن للبيعة).

وذكر الواقدي: ان عمر جاء الي علي في عصابة فيهم: اسيد بن الحضير،  
وسلمة بن اسلم، فقال: اخرجوا او لنحرقنها عليكم (۱).

ونقل ابن خيزرانة (ابن جبیر اثبات الهداة ۲ / ۳۳۴) في غرره: قال زيد بن اسلم: كنت ممن حمل الحطب مع عمر الى باب فاطمة حين امتنع علي واصحابه عن البيعة ان يباعدوا، فقال عمر لفاطمة: اخرجي من في البيت، والا احرقته ومن فيه، قال: وفي البيت علي وفاطمة، والحسن، والحسين، وجماعة من اصحاب النبي صلى الله عليه وآله فقالت فاطمة: تحرق علي ولدي؟ فقال: اي والله، او ليخرجن وليبايعن (۲).

فقد رواه عن كتاب السقيفة لابي بكر الجوهري و (الملل والنحل) ج ۱ / ۷۵ وفي ص ۸۳ طبع مصر تحت اشراف محمد فتح الله بدران ومروج الذهب.

(۱) انظر اعلام النساء ۳ / ۱۲۵ وشرح النهج ج ۱ / ۱۳۴ و ج ۲ / ۱۹.

(۲) وهذا قريب مما رواه ابن قتيبة في الامامة والسياسة ج ۱ / ۱۲ وابن

الشحنة في تاريخه بهامش الكامل ج ٧ / ١٦٤ و ابو الفداء في تاريخه ج ١ / ١٥٦ وابن عبد ربه في العقد الفريد ج ٢ / ٢٥٤ واليعقوبي في تاريخه ج ٢ / ١٠٥ . وهذا لفظ ابو الفداء: ان ابا بكر بعث عمر بن الخطاب الى علي ومن معه ليخرجهم من بيت فاطمة رضى الله عنها وقال: ان ابوا عليك فقاتلهم فاقبل عمر بشئ من نار على ان يضرم الدار فلقيته فاطمة رضى الله عنها وقال: الى اين يابن الخطاب اجئت لتحرق دارنا؟ قال: نعم او تدخلوا فيما دخل فيه الامة فخرج حتى اتى ابا بكر فبايعه، كذا نقله جمال الدين بن واصل، واسنده الى ابن عبد ربه المغربي انتهى . وقال ابن عبد ربه وهو من اعيان السنه - فاما علي والعباس فقعدا في بيت فاطمة وقال له ابو بكر: ان ابيا فقاتلها، فاقبل بقبس من نار على ان يضرم عليهما الدار فلقيته فاطمة فقالت: يابن الخطاب اجئت لتحرق دارنا قال: نعم (١) ونحوه روى مصنف كتاب: (المحاسن وانفاس الجواهر) انتهى ما في نهج الحق .

واما نص (العقد الفريد) في تعداد اسماء جماعة تخلفوا عن بيعة ابي بكر قال: وهم علي والعباس، والزبير، وسعد بن عباد، واما علي والعباس والزبير فقعدوا في بيت فاطمة حتى بعث اليهم ابو بكر عمر بن الخطاب ليخرجهم من بيت فاطمة، وقال له ان ابوا فقاتلهم فاقبل بقبس من نار على ان يضرم عليهما الدار فلقيته فاطمة، فقالت يابن الخطاب اجئت لتحرق دارنا؟ قال: نعم، او تدخلوا فيما دخلت فيه الامة، فخرج علي حتى دخل على ابي بكر....

قول فاطمة عليها السلام عند اضرام البيت بعد ما سمعت بضعة المصطفى اصواتهم، وهى تبكى حزينة كئيبة نادى باعلى صوتها: يا ابة يا رسول الله ماذا لقينا بعدك من ابن الخطاب وابن ابي قحافة؟ راجع الامامة والسياسة ج ١ / ١٣ والامام علي لعبد الفتاح عبد المقصود ج ١ / ٢٥٥ واعلام النساء ٣ / ٦ و ٢١ .

وقد رآها عمر تصرخ وتولول، ومعها نسوة من الهاشميات تنادى: يا ابا بكر ما اسرع ما اغرتم على اهل بيت رسول الله، والله لا اكلم عمر حتى القى الله (شرح النهج لابن ابي الحديد ج ١ / ١٣٤ وج ٢ / ٥ و ١٩) . (١) العقد الفريد ج ٢ / ٢٥٠ وج ٣ / ٦٣ وراجع ايضا اعلام النساء ٣ / ٧ و ١٢ ضرب عمر بطن فاطمة والقاء محسنها

قال الشهرستاني في (الملل والنحل) ٨٣ ط مصر تحت اشراف محمد فتح الله نقلا عن النظام ما لفظه: ان عمر ضرب بطن فاطمة يوم البيعة حتى القت الجنين من بطنها، وكان يصيح احرقوا دارها بمن فيها، وما كان في الدار غير علي وفاطمة والحسن والحسين انتهى . وفي ذيل الصفحة هذه الكلمة (القت المحسن من بطنها) احقاق الحق ٢ / ٣٧٢ .

قال ابن ابي الحديد - بعد ذكر هبار بن الاسود وان رسول الله صلى الله عليه وآله اباح دمه يوم فتح مكة لانه روع زينب بنت رسول الله صلى الله عليه وآله بالرمح، وهى في الهودج وكانت حاملا فرأت دما وطرحت ذا بطنها قال قرأت هذا الخبر على النقيب ابي جعفر فقال: اذا كان رسول الله صلى الله عليه وآله اباح دم هبار لانه روع ذا بطنها - فقلت اروى عنك ما يقوله قوم ان فاطمة روعت فالت المحسن فقال لا تروعنى ولا تروعنى بطلانه فانه متوقف في هذا الموضوع لتعارض الاخبار... بحار الانوار ٨ / ٦٠ ط افست .

وقال البلاذرى لفظه على ما في (اثبات الهداة) انه حصر فاطمة في الباب حتى

أسقط محسنا - احقاق الحق ٢ / ٣٧٣.

قال ابن حجر: احمد بن محمد بن السرى بن يحيى بن ابى دارم المحدث ابو بكر الكوفى الرافضى الكذاب مات في اول سنة ٣٥٧ وقيل انه لحق ابراهيم القصار حدث عن احمد بن موسى الحمار، وموسى بن هارون وعدة، وروى عنه الحاكم وقال: رافضى غير ثقة، وقال محمد بن احمد بن حماد الكوفى الحافظ بعد ان ارخ موته (اي احمد بن محمد السرى بن يحيى بن ابى دارم المحدث ابو بكر الكوفى) كان مستقيم الامر عامة دهره ثم في اخر ايامه كان اكثر ما يقرء عليه المثالب حضرته، ورجل يقرء عليه ان عمر رفته فاطمة حتى اسقطت بمحسن - الحديث... الرفث الصدمة بالرجل في الصدر - لسان الميزان ج ١ / ٢٦٨.

قال ابن قتيبة: قال ابو بكر عند موته: ليتنى كنت تركت بيت فاطمة وان كان اغلق علي الحرب - اثبات الهداة ٢ / ٣٧٣ الرقم ٢٧٤.

اعتذار القوم عن تلك الامور

قال المورخ الثقة المسعودى في (مروج الذهب) في اخبار عبد الله بن الزبير وحصره بنى هاشم في الشعب وجمعه لهم الحطب ما هذا لفظه:

وحدث النوفلى في كتابه في الاخبار عن ابن عايشة، عن ابيه، عن حماد بن سلمة قال: كان عروة ابن الزبير يعذر اخاه اذا جرى ذكر بنى هاشم وجمعه الحطب لتحريقهم ويقول: انما اراد بذلك ارهابهم ليدخلوا في طاعته كما ارهب بنو هاشم وجمع لهم لاحراقهم اذ هم ابو البيعة فيما سلف وهذا خبر لا يحتمل ذكره هنا، وقد اتينا على ذكره في كتابنا في مناقب أهل البيت واخبارهم المترجم بكتاب حدائق الازهان " انتهى - احقاق الحق ٢ / ٣٧٣.

اين بقية الحطب؟

بالاسناد عن ابى الجارود عن ابى جعفر قال سألته متى يقوم قائمكم قال: يا ابا الجارود ولا تدركون، فقلت: اهل زمانه فقال: ولن تدرك اهل زمانه يقوم قائمنا بالحق بعد اياس من الشيعة... ثم يدخل المسجد فينقض الحائط حتى يضعه الى الارض ثم يخرج الازرق وزريق لعنهما الله غضين طريين يكلمهما فيجيبانه فيرتاب عند ذلك المبطلون فيقولون يكلم الموتى فيقتل منهم خمسمائة مرتاب في جوف المسجد ثم يحرقهما بالحطب الذى جمعه ليحرقا به عليا وفاطمة والحسن والحسين وذلك الحطب عندنا نتوارثه ويهدم قصر المدينة... دلائل الامامة للطبرى ٢٤١ ط انتشارات رضى.

نعوذ بالله من الخزي والخذلان در کدام مذهب رواست که سوختن خانه پیغمبر و دختر پیغمبر و داماد پیغمبر و فرزندان پیغمبر و خواص پیغمبر جایز باشد برای رعایت بیعت یکنفر اعرابی جاهل با چون خودی بمنخالفت آیات کتاب و نصوص متعدده از پیغمبر " ما سمعنا بهذا في آبائنا الاولين ان هذا الا اختلاق "

## مسألة

جواز لعن بر آن جماعت را که ظلم حق آل محمد کردند، و تأسیس این اساس، و تمهید این قیاس از آیات قرآن بضمیمه اخبار صحاح اهل سنت استفاده متوان کرد، و آنها که تخلف کردند مخالفت حکم قرآن در این مطلب هم نمودند و ما در اینجا به يك دليل اکتفاء میکنیم، چه عمومات لعن بر ظالمین و کاذبین در قرآن بسیار است، و اثبات این هر سه عنوان از برای آن طایفه سهل است، بلکه مراجع در اخبار و آثار قاطع بظلم و افتراء آنهاست، و به اینکه آنها از دین برگشتند و به آخرت پشت پای زدند، و شرح آن دلیل آنست که خدای تعالی در کتاب کریم مفرماید " ان الذین يؤذون الله ورسوله لعنهم الله في الدنيا والاخرة واعد لهم عذابا مهينا " (۵۷ الاحزاب ۳۳).

در صحیح بخاری وارد است که پیغمبر فرمود: " فاطمة بضعة مني فمن أغضبها

أغضبني " (۱).

و در صحیح مسلم روایت کرده به يك طريق که رسول خدای فرموده در باره او " ابنتي بضعة مني يرييني ما رابها ويؤذيني ما آذاها " (۲).  
و در صحیح ترمذی حدیث کرده که نبی فرمود " انما فاطمة بضعة مني يؤذيني ما آذاها وينضبني ما أنضبها، و در نسخه ينضبني ما أنضاها " (۳).  
محصل مضمون این اخبار که از این سه صحیح - که حال تألیف از صحاح سته حاضر بود - بلا واسطه استخراج کردم آنست که فاطمه پاره تن من است غضب او غضب من است، و اذیت او اذیت من، و تعب او تعب من، و رنجوری او رنجوری من است.

هم در صحیح بخاری در باب غزوة خيبر است که عايشه مگويد فاطمه دختر پيغمبر کس فرستاد بسوی ابوبکر که طلب ميراث رسول کند از آنچه از فئ مدینه وفدک و بقیه خمس خيبر داشت. ابوبکر گفت: رسول خدا فرمود " لا نورث ما ترکناه صدقة انما يأکل آل محمد في هذا الما " سوگند با خدای تغییر نمدهم چیزی از صدقه رسول را از حالی که در عهد رسول داشت، و عمل میکنم در او به عمل رسول خدای، پس ابا کرد ابو بکر از اینکه برگرداند به فاطمه چیزی از آنها را، پس غضبناک شد فاطمه بر ابوبکر در آنکار، و ترک کرد او را و با او سخن نگفت تا وفات کرد، و شش ماه بعد از رسول بزیست، و چون وفات کرد شوهرش شب او را دفن کرد، و ابوبکر را به جنازه خبر نداد، و خود نماز گذاشت

(۱) صحیح بخاری باب مناقب قرابة رسول الله ومنتبة فاطمة بنت محمد (ص)

ج ۵ / ۲۱، ۲۹ ط منيرية بمصر.

(۲) صحیح مسلم: ۷ / ۱۴۰ ط محمد صبیح.

(۳) صحیح ترمذی: ۱۳ / ۲۴۶ ط الصاوی بمصر.

بر او، و علی تا فاطمه زنده بودی آبرویی در مردم داشت، چون فاطمه درگذشت در نظر مردم منکر آمد و بی اعتبار شد، از این روی خواستار به مصالحت و مبايعت ابوبکر شد، و او کسی نبود که در حیوة فاطمه بيعت کند (۱). و ذیل حدیث اگر چه نافع به حال شیعه است ولی ربطی به مطلوب ما ندارد، شکر خدا را که از این اخبار صحیحه معلوم شد که ابوبکر فاطمه را به غضب آورد، و اذیت کرد، و غضب فاطمه اذیت و غضب رسول خداست. هم آیه الله العلامة قدس سره از مسند احمد بن حنبل روایت کرده و ابن روزبهان تقریر نموده که پیغمبر فرمود " من آذی علیا فقد آذانی، أیها الناس من آذی علیا بعث یوم القیامة یهودیا أو نصرانیا " (۱).

چون این مقدمه را با مضمون آیه ضمیمه کنی قیاسی بر این صورت ترکیب میشود که ابوبکر اذیت علی و فاطمه کرد، و هر که اذیت علی و فاطمه کرد اذیت رسول کرده، نتیجه قیاس میشود که ابوبکر اذیت رسول کرده پس نتیجه این قیاس را صغرای قیاس دیگر کنیم، و گوئیم ابوبکر اذیت رسول کرد، و هر که اذیت رسول کند خدای او را در دنیا و آخرت لعنت کرده، و عذاب مهین برای او اعداد کرده، دیگر تصریح به نتیجه نمکنیم، تو خود تأمل نما تا نتیجه این قیاس چه خواهد شد، واحدی از اهل سنت در هیچ يك از مقدمات این دو قیاس نتوانند مناقشه کرد مگر آنکه از قرآن یا صحیح بخاری - که اصح کتاب است بعد از

(۱) صحیح بخاری ۵ / ۱۳۹ ط امیریة بمصر والسنن الکبری ۶ / ۳۰۰ ط حیدرآباد وحمیدی فی سادس حدیث من المتفق علیه من مسند أبی بکر - اثبات الهداة ۷ / ۳۳۳.  
(۱) حدیث اذیت علی اذیت رسول خدا است، و اذیت رسول اذیت خدا است و اذیت علی انسان را یهودی و نصرانی محشور مگرداند زیاد است تفصیل آنها در احقاق الحق ۶ / ۳۹۰...



قرآن پیش ایشان - دست بردارند و چشم بپوشند، والحمد لله علی وضوح الحجّة. و از همین جا حال سایرین که مساعدت با او کردند معلوم میشود، چه همه شریک در اذیت علی و فاطمه علیهما السلام بوده اند، و معاون بلکه مباشر ظلم در کثیری از

وقایع چنانچه خود آن مظلومه جابجا در کلمات خود تظلم اظهار و تألم از آن جماعت کرده، و در کتب معتبره اهل سنت موجود است، چنانچه عز الدین ابو حامد عبد الحمید بن ابی الحدید المدائنی در شرح (نهج البلاغة) مکرم از کتاب (سقیفه) ابوبکر احمد بن عبد العزیز جوهری نقل کرده، و در وصف او گفته عالم محدث کثیر الادب ثقة ورع اثنی علیه المحدثون، ورووا عنه مصنفاته. وهم شیخ جلیل کبیر ووزیر خطیر بهاء الدین علی بن عیسی الاربلی قدس سره در (کشف الغمه) از نسخه مقروه بر مصنف از آن کتاب که در ربیع الاخر سیصد و سی و دو، بر وی قرائت شده روایت فرموده، و این هر دو خطبه معروفه مسجد را با کلامی که در جواب زنان انصار فرموده که در (احتجاج) و (بحار) و (ناسخ التواریخ) و جز آنها مذکورند از آن کتاب ایراد کرده اند، و آن کلمات سراپا اظهار تآذی روحانی و تصدم نفسانی است، از آن جمله مفرماید: " بئسما قدمت لهم انفسهم ان سخط الله عليهم وفي العذاب هم خالدون " (۱). و همین کلمه در اثبات مدعی کافی است، و اگر بخواهی تفصیل این مقال را یکی از کتب مشار الیها را که متضمن خطبه یا ترجمه او است ملاحظه کن که از تأمل او تصدیق وجدانی خواهی کرد به حدیث مقطوع الصدور منقول در کتب امامیه مستفیضا بل متواترا که صادق آل محمد فرمود: " لما مات رسول الله ارتد الناس الا ثلثة " وفي رواية " الا اربعة سلمان وابوذر والمقداد وحذیفه و اما اعمار

---

(۱) بلاغات النساء ص ۱۹ و اعلام النساء ۳ / ۱۲۱۹ ط دمشق... و کتابهای دیگر از عامه تفصیل آنها در احقاق الحق ۱۰ / ۳۰۶.

فأنه حاص حيصه ثم عاد " (۱).  
 و بعد از ملاحظه این اخبار نیکو ملتفت مشوی چگونه ارکان عموم " الصحابة  
 کلهم عدول " متزلزل شد، و بنیان این اصل ممهد خراب و منهدم گشت، و مناسب  
 است ما در این مقام اخباری چند از خصوص کتاب (بخاری) در ارتداد صحابه  
 و فتن ایشان و بدع مستحدثه که رسول در زمان حیوة اخبار کرده ایراد نمائیم بر وجه  
 اختصار محض تسجیل صواب و تحصیل ثواب و ما آن اخبار را بالفاظها ایراد  
 میکنیم و به ترجمه نمی پردازیم:  
 ۱ - روی البخاری فی باب الحوض عن عبد الله رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه  
 وآله

قال: انا فرطکم علی الحوض، ولیرفعن رجال منکم، ثم لیختلجن دونی، فأقول:  
 یا رب اصحابی فیقال: انک لا تدری ما احدثوا بعدک (۲).  
 ب - عن حذیفه مثله (۳).

ج - عن انس عن النبی صلی الله علیه وآله لیردن علی ناس من اصحابی  
 حتی اذا عرفتهم اختلجوا دونی، فأقول اصحابی فیقول لا تدری ما احدثوا بعدک (۴)  
 د - ابو حازم عن سهل ابن سعد قال قال النبی صلی الله علیه وآله انی فرطکم علی  
 الحوض من مر علی شرب، ومن شرب لم یظماً ابدا، لیردن علی اقوام اعرفهم  
 ویعرفونی، ثم یحال بینی و بینهم، قال ابو حازم فسمعنی النعمان بن ابی عیاش  
 فقال: هكذا سمعت من سهل؟ فقلت: نعم فقال: اشهد علی ابی سعید

-----  
 (۱) حدیث ارتداد مردم مگر سه یا چهار نفر در بحار الانوار ۸ / ۵۰ ط افسست نقل شده.  
 (۲) ۳، ۴... صحیح بخاری: جزء ۸ باب حوض ص ۱۱۹ ط امیریة و صحیح مسلم:  
 جزء ۷ باب حوض و حمیدی در جمع بین صحیح مسلم و بخاری و مسند احمد حنبلی  
 جزء ۵ / ۳۳۳ و ۳۸۸ ط مصر این گونه روایات زیاد است تفصیل آنها در بحار الانوار  
 ۸ / ۸ ط افسست.

الخدرى لسمعته وهو يزيد فيها، فاقول انهم منى، فيقال انك لا تدري ما  
احدثوا بعدك، فاقول سحقا سحقا لمن غير بعدى.  
وقال ابن عباس سحقا: بعدا يقال: سحيق بعيد، سحقه واسحقه: ابعده.  
ه - عن ابي هريرة انه كان يحدث ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال: ليردن على  
يوم

القيامة رهط من اصحابي فيجلون عن الحوض فاقول: يا رب اصحابي فيقول:  
انك لا علم لك بما احدثوا بعدك انهم ارتدوا على ادبارهم القهقري.  
وعن ابن المسيب انه كان يحدث عن اصحاب النبي صلى الله عليه وآله ان النبي قال  
يرد

على الحوض رجال من اصحابي فيحلتون عنه، فاقول: يا رب اصحابي؟  
فيقول: انك لا علم لك بما احدثوا بعدك انهم ارتدوا على ادبارهم القهقري.  
وقال شعيب عن الزهري كان ابو هريرة يحدث عن النبي صلى الله عليه وآله فيجلون  
وقال  
عقيل فيحلون.

ز - عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وآله مثله.  
ح - ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وآله قال بينا انا قائم فاذا زمرة حتى اذا عرفتهم  
خرج رجل من بيني وبينهم فقال هلم، فقلت: اين؟ قال الى النار والله من  
بينى وبينهم، فقال هلم، قلت اين؟ قال الى النار والله، قلت: ما شأنهم؟  
قال انهم ارتدوا بعدك على ادبارهم القهقري فلا اراه يخلص منهم الا مثل حمل  
(همل المصدر) النعم.

ط - عن ابن ابي مليكة عن اسماء بنت ابي بكر قالت: قال النبي صلى الله عليه وآله  
انى على

الحوض حتى انظر من يرد على منكم وسيؤخذ ناس من دونى فاقول: يا رب  
منى ومنى امتى، فيقال: هل شعرت ما عملوا بعدك والله ما يرحوا يرجعون على  
اعقابكم، فكان ابن ابي مليكة يقول: انا نعوذ بك اين نرجع على اعقابنا او نفتن  
عن ديننا.

وروی فی کتاب الفتن عن ابن ابی ملیکہ عن اسماء عن النبی صلی اللہ علیہ وآلہ قال: انا علی حوضی أنتظر من یرد علی فیؤخذ بناس من دونی فاقول: امتی فیقول: لا تدری مشوا علی القهقری، قال ابن ابی ملیکہ اللہم انا نعوذ بک ان نرجع علی اعقابنا او نفتن.

قلت یمکن التعدد فی الاستماع من اسماء، ویجوز ان تكون اسماء غیر بنت ابی بکر، والظاهر الوحدة، لکن لفظ الثانی اوضح واصرح.

ی - عن ابی حازم مثل ما مر فی باب الحوض.

یا - عن عبد اللہ قال قال النبی انکم سترون بعدی اثره وامورا تنکرونها

قالوا: فما تأمرنا یا رسول اللہ؟ قال: ادوا الیهم حقهم، واسئل اللہ حقکم.

قلت فیہ اخبار باستیثار اعداء اللہ بفئ اهل البیت كما یوضحه کون الخطاب لابن عباس، وفی ذیلہ امر بالتقیه ولزوم الصبر كما فیما قبله عن عبد اللہ بن زید اصبروا حتی تلقونی علی الحوض.

یب - عن اسامة بن زید قال اشرف النبی صلی اللہ علیہ وآلہ علی اطم من اطام

المدينة فقال: هل ترون ما اری؟ قالوا: لا، قال: فانی لاری الفتن تقع خلال

بیوتکم کوقع القطر.

یج - عن ابن المسیب عن ابی هريرة ستكون فتن، القاعد فیها خیر من

القائم، والقائم فیها خیر من الماشی، والماشی فیها خیر من الساعی، من تشرف

لها تستشرفه، فمن وجد فیها ملجاء او معاذا فلیعذبه.

ید - ابو سلمة بن عبد الرحمن عن ابی هريرة مثله.

واخبار دیگر در (صحیح مسلم) و (ترمذی) و سایر کتب اوضح واصرح

از اینها دیده ام، و همین قدر برای منصف با دیانت کافی است، و از مجموع

این چهارده حدیث که در (صحیح بخاری) است معلوم میشود که رسول خدای

خبر از ارتداد جماعتی از صحابه داده، و فرموده فتنه‌هایی چند حادث میشود که نشسته در آنها بهتر از ایستاده است، و فرموده فتنه در خانه‌های مدینه چون دانه‌های باران واقع خواهد شد، و فرموده به اهل بیت که بعد از من حقوق شما را خواهند برد، و شما صبر کنید و تحمل فرمائید، دیگر منصفی احتمال مدهد که اشاره ای به غیر از غصب خلافت و ظلم فاطمه علیها السلام باشد، و فتنه عام و بلای شامل

جز این و نتایج این، کی در اسلام حادث شد، و شیعه که لعن میکنند، بر مرتدین و کفار و ظالمین لعن میکنند، و الا اخیار صحابه و خواص ایشان مثل سلمان، و ابوذر، و مقداد، و حذیفه، و عمار، و ابو الهیثم بن التیهان، و عمرو بن الحمق، و حجر بن عدی، و عدی بن حاتم سلام الله علیهم احب خلقند نزد شیعه بعد از ائمه صلوات الله علیهم، و در سر و علانیه تعظیم و تکریم آنها را واجب می‌شمارند و البته اگر کسی العیاذ بالله سب عموم صحابه کند کافر خوانند، و تبری از او واجب

دانند، علی هذا نسبت سب صحابه مطلقا به شیعه دادن از مکاید اعدا است " سبحانک

هذا بهتان عظیم " (۱۶ / ۲۴).

بلی چون حال صحابه مختلف است چنانچه شنیدی و از آیات متکاتره که مشتمل بر حال منافقین است نیز معلوم میشود، چه بالضرورة بموت نبی صلی الله علیه وآله

منافقین نمردند، پس بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه وآله حال مردم متشابه بود، و تمیزی

نداشتند، بد از خوب و منافق از مؤمن، و ثابت از مرتد معلوم نشد، آری رسول صلی الله علیه وآله بنفس نفیس میزانی صحیح، و قسطاسی مستقیم از برای این کار

تعیین فرمود، چه متواترا از طرق فریقین منقول است که فرمود " انی تارك فيکم الثقلین ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا " و در جای دیگر فرمود " مثل اهل بیتی کسفینه نوح من رکبها نجی و من تخلف عنها غرق " و در جای دیگر فرمود

"الحق مع علي، وعلي مع الحق" رواه ابن مردويه الحافظ كما في غير واحد (١).  
و در جای دیگر فرمود "اللهم أدر الحق معه حيثما دار" رواه الترمذی  
في صحيحه (٢).

و به عمار فرمود "وان سلك الناس كلهم واديا وسلك علي واديا فاسلك  
واديا سلكه علي، وخل الناس طرا يا عمار ان عليا لا يزال على هدى يا عمار  
ان طاعة علي من طاعتي، وطاعتي من طاعة الله".  
رواه العلامة من طرق الجمهور (٣).

وعلمای ایشان مثل ابن ابی الحدید و ابن حجر و غیر ایشان بصحت این  
احادیث اعتراف کردند، پس میزان هالك و ناجی، و فاروق حق و باطل علي  
و اولاد او باشند، هر کس از صحابه با ایشان همراهی کرد، و متابعت ورزید  
او ناجی است، و هر که مخالفت کرد هالك و نصیب حزب هالك خواهد بود،  
وقد اجاد القائل:

راز بگشا ای علی مرتضی \* ای پس از سوء القضاء حسن القضاء  
چون تو بایی آن مدینه علم را \* آفتابی آن شعاع حلم را  
باز باش ای باب رحمت تا ابد \* بارگاه ما له کفوا أحد  
تو ترازوی احد خود بوده ای \* بل زبانه هر ترازو بوده ای  
وفي ذلك أقول في موشحة طنانة نيروزية علوية:  
هو شاهين لميزان الرشاد \* بل هو الميزان في يوم المعاد

- 
- (١) ينابيع المودة ٩١ ط اسلامبول، این حدیث را زیادی از عامه نقل کردند  
و تفصیل او در احقاق الحق ٥ / ٦٢٥ ...  
(٢) ج ٣ / ١٦٦ ط صاوی بمصر، این حدیث را زیادی از عامه نقل کرده و تفصیل او  
در احقاق الحق ٥ / ٦٢٥ .  
(٣) مناقب خوارزمی ٦٣ ط تبریز و احقاق الحق ٨ / ٤٦١ .

وعلى عرفانه تجزي العباد \* بل هو الاخذ من هذا لذاك  
\* يوم يدعوا كلهم بالغبن (۱)

و در اینجا لطیفه‌ای است منقول در رجال شیخ مقدم ابو العباس نجاشی رضی الله عنه که حکایت فرموده از عبد الرحمن بن الحجاج رضی الله عنه که فرموده در مجلس اَبان بن تغلب رضی الله عنه بودیم که جوانی آمد و با وی گفت ای ابو سعید خبر ده مرا که چند نفر از اصحاب نبی با علی بودند؟ اَبان فرمود گویا تو میخواهی فضل علی را بتابعان او به شناسی یعنی اگر به بینی اصحاب بیشتر متابعت او کردند یقین کنی بجلالت قدر او؟ گفت آری چنین است، اَبان فرمود والله ما نشناختیم فضل صحابه را مگر به اتباع ایشان علی را، فقط هر که با علی بود فضیلت داشت نه دیگران، فقال: ابو البلاد عرض ينظر امه رجل من الشيعة في اقص الارض وادناها يموت اَبان لا يدخل مصيبة عليه، قال فقال اَبان له يا ابا البلاد أتدرى من الشيعة؟ الشيعة الذين اذا اختلف الناس عن رسول الله صلى الله عليه وآله اخذوا بقول علي، واذا اختلف الناس عن علي عليه السلام اخذوا بقول جعفر بن محمد عليه السلام (۲).

بلکه در این موضع کلامی است بالاتر از این، واجمال او آنست که شیعه هیچ يك از صحابه را سب نکند، و آنان که شیعیان لعن ایشان را جایز دانند از صحابه نیستند، چه صحابی کسی است که ملاقات پیغمبر کرده باشد و با ایمان از دنیا رفته باشد، و اطلاق اصحاب بر غیر اینان بعلاقه حالت سابقه است و مجاز، ولهذا اخبار فضایل صحابه همه را تصدیق میکنیم، و مگویم این جماعت از عنوان صحابه بیروند، و شاهد این کلام نص حضرت خیر الانام است به اینکه قاتلین عمار از صحابه من نیستند، و شك نیست که معاویه، وعمرو بن العاص، وعبيد الله بن عمر و جماعتی دیگر از صحابه قاتلین او بودند،

(۱) دیوان مؤلف ص ۳۳۰.

(۲) نجاشی در بحث اَبان ص ۹ ط مکتبه داورى.

لازم این کلام آنست که معاویه و اضراب و اتراب او اصحاب نباشند.  
و اما حدیث مشارالیه آنست که ابوعمرو احمد بن عبد ربہ المالکی الاندلسی  
در کتاب (عقد) سند به ام سلمة رضی اللہ عنہا مرساند کہ پیغمبر بہ عمار فرمود:  
یابن

سمية لا تقتلك اصحابي و لكن تقتلك الفئة الباغية (۱).

و این استفادہ و استنباط از مواهب الہیة است در حق این بنده کہ در کتابی  
ندیدہ ام، و از کسی نشنیدہ ام، واللہ الموفق.

بالجمله دخول در این گونه مطالب و وظیفہ کتب کلامیہ است، و در این شرح  
مختصر بیش از این بسط سزاوار نیست، و جمله‌ای از کلمات ایشان در این باب  
در تضاعیف فصول آتیہ مذکور میشود، و بحمد اللہ لباب کلام در عدول اصحاب  
و جور ایشان بر خانواده رسالت مذکور شد.

مسألة

اشکالی نیست در اینکه لعن اعداء خدا موجب ازدیاد عذاب ایشان است،  
و سید محدث جزایری در بعض (۲) تالیفات خود اشکالی در اینباب نقل کرده، و  
چند

جواب داده، و ترجمہ کلام او چنین است:

در اینجا اعتراضی قوی است، و حاصل او اینکه لعن فعل لاعن است،  
و فعل کسی چگونه موجب عقاب دیگری شود، چه منافی قواعد عدل است،  
و تقریر جواب او از چند وجه است:

یکی اینکه خدای تعالی چون تقریر احکام کرد عذابی مقرر کرد در مقابل  
فعل و ترک، و دیگری بازاء لعن لاعنین، و هر دو را بمکلفین شنواند، پس هر کہ

(۱) العقد الفرید: ۲ / ۲۰۳ و ۲۰۴ ط الشریقة بمصر، و حدیث در این مورد از عامۃ

به طرق مختلفہ نقل شدہ تفصیل آنها در احقاق الحق ۸ / ۴۲۲ ...

(۲) الانوار العمانیة: ج ۱ / ۱۴۱ خاتمة.



اجتراء بر آن فعل کرد خود را عرضه دو عقاب کرده و ظلمی نیست. دوم اینکه این عقاب از قبیل اقتصاص حق است، چه اعداء ایشان چون منع از مراتب ایشان کردند و ایشان از خوف پنهان شدند جهل فاش شد و احتیاج بارزاق معنویه و حسیه، پس ایشان از هر لاعنی حقی غصب کردند و عذاب بازاء اوست.

سیم اینکه هر محب ایشان چون بشنود آنچه اعداء ایشان کردند متألم شود و دلش سوخته آید از اندوه، و آن عذاب در مقابل این تأثر و ألم است، این است محاذی عبارات سید.

و این اشکال و جواب بغایت غریب است، و نمدانم چگونه اعتراض را قوی شمرده، چه این معنی شایسته تعرض علما نیست، و اهل نظر نباید این گونه حرفهای واهی را متعرض شوند، و جواب دهند، مگر اینکه بر طریقه اصحاب حدیث که سید مذکور از ایشان است قوتی داشته باشد، چه ایشان را عادت بر تعاطی مشکلات و حل معضلات نیست، و اگر نه جنابش اشاره به این سخن کرده بود

ابدا نمی نوشتم.

و حاصل سخن این بنده آنکه آنچه منافی عدل است آنست که عقاب کار کسی راجع به دیگری شود، چنانچه در قرآن مجید است " ولا تزر وازرة وزر اخرى " (۱۶۴ / ۶).

ولی اگر کسی در ماده مستحق برای لعن و عقاب دعا کند، و از خدا بخواهد که عذاب او زیاد شود و خدای به جهت استحقاق آن مدعو علیه عذاب او را زیاد کند عین عدل و رعایت حال مظلومین است، و از اینجا معلوم میشود که جوابهای مذکور هیچ يك ربطی بسؤال ندارد خاصه اول که عین اشکال بر او متوجه است، چنانچه متأمل بصیر مداند، و اصل این اشکال در خبر معروف " ان المیت

ليعذب ببيكاء الحى عليه " (۱) وارد است، و سيد اجل مرتضى سلام الله عليه در تأويل  
خبر سيم از مجلسى بيست و سيم از (امالى) خود مشروحا متعرض شده هر كه  
خواهد  
از اهل فضل به آنجا رجوع فرمايد (۲).  
مسألة

مراد از اهل بيت گاهى خصوص آل عبا است چنانچه در آيه تطهير موافق  
نقل فريقين چنين است، و ظاهر عبارت شيخ اجل امين الاسلام قدس الله نفسه  
الزكية در (مجمع البيان) آنست كه بناى شيعه كلياً بر اين مذهب است در كريمه  
تطهير، و گاهى خصوص ائمه اثني عشر است، چنانچه در اخبار تمسك و وجوب  
متابعت است، چه تمسك و متابعت بقول غير معصوم جايز نيست مطلقاً، و معصومى  
غير از اين چهارده نفر بالاجماع نيست، و گاهى مطلق قرابت رسول است،  
" وهم من تحرم عليه الصدقة " چنانچه در اخبار مودت في الجملة، واعانت و تعظيم  
و تكريم وارد شده، و در فقره زيارت هر سه معنى جايز است، و اولى اول و ثانى  
است، و خطاب اگر چه به سيد الشهداء عليه السلام است ولى منافاتى با اين ندارد  
ورود  
خطاب به صيغه جمع، چه متعارف است در خطاب به شخصى كه از قبيله اى است  
كه

سايرين از آن جماعت را استحضار كنند در ذهن و در مخاطبه تشرىك نمايند،  
گاه براى تشرىف، و گاه به غرض ديگر، و از اين جهت در زيارت جامعه با اينكه  
مخاطب واقعى يك نفر است، چنانچه فقره يا ولي الله شاهد است به همه ائمه عليهم  
السلام  
خطاب كرده، و امام مخاطب را با او ضميمه ساخته به جهت اعلان به شرافت فضل  
و جلالت او.

(۱) كنز العمال ج ۱۵ / رقم ۴۲۴۲۷.

(۲) امالى سيد مرتضى مجلسى بيست و پنجم ج ۱ / ۳۴۰.

" السلام عليكم يا اهل بيت النبوة " مگویند.  
 (ولعن الله امة دفعتكم عن مقامكم وازالتكم عن مراتبكم التي رتبكم الله فيها)  
 ج - و خدای لعنت کناد گروهی را که دفع کردند شما را از مقام خودتان، و دور نمودند شما را از مراتب ریاستی که خدای شما را در آنها مرتب نموده.  
 ش - دفع دور کردن و راندن است، چنانچه در (منتهی الارب) گوید.  
 مقام: در اصل مکان قیام است، و توسعا در مجلس و مکان و آنچه در مجلس واقع شود یا حاجت بقیام داشته باشد یا مکانت و منزلت معنویه استعمال میشود، چنانچه مطرزی در حاشیه (مقامات) گفته: الا انهم اتسعوا فیها واستعملوها استعمال المكان والمجلس قال الله خیر مقاما واحسن ندیا الی ان قیل لما یقام به من خطبة او ما اشبهها مقامه، كما یقال له مجلس، وقرب منه ما فی (الاساس) وسید شارح (صحیفه) تصریح به تعمیم مذکور کرده اگر چه از غایت ظهور حاجت به استشهاد ندارد.

" ازاله ": دور کردن است چنانچه بیهقی تصریح کرده.  
 " رتوب ": استادن است و ثبات، چنانچه در (تاج المصادر) و (منتهی الارب) است " رتب رتوبا " ایستاد و ثابت شد، و از این معنی مأخوذ است ترتیب یعنی بجای

ایستاده کردن، و مرتبه اسم مکان از این است.  
 و راجع به همین معنی است، معنی معروف ترتیب که تعریف شده به " وضع الشئ فی مرتبه " و مراد از دفع از مرتبه و اخراج از مقام الهی همان تمکین نکردن است از ریاست ظاهریه و ولایت صوریه، نه حقیقت امامت و واقع خلافت چه او قابل غضب نیست، و هزار مرتبه بالاتر از آن است که دست مخالفین به دامان او برسد، چه او منصبی است الهی، و کمالی است نفسانی، و درجه‌ای است وهبی و این که بعض منتحلین اسلام گفته‌اند ولایت زوجه ائمه بوده، و غاصبین بیاطل

او را تزویج کرده و ناصبین از اولاد ولایت بغیه بوده اند، و اخبار عدم طیب ولادت ناصبین را بر این تنزیل نموده، و گفته: زوج بر حق ولایت ائمه علیهم السلام بودند، که خدای تعالی در آسمان تزویج کرده بود ولایت را برای ایشان.

این سخن بسی یاوه و ناپسندیده است، و مانده به کلمات مبرسمین و اصحاب سوداست، و اولی تر آنکه او را هذیان القلم نام دهیم، و بیش از این تعرض او و اشاره به فسادهای به هیچ وجه لایق شأن علماء و شایسته درجه اهل فضل نیست چنانچه حکما گفته‌اند.

از سخن پر در مکن هم چون صدف هر گوش را  
\* قفل گوهر ساز یاقوت زمرد پوش را.

در جواب هر سئوالی حاجت گفتار نیست

\* چشم بینا عذر نخواهد لب خاموش را

و از اشعاری که حضرت رضا علیه السلام در محضر مأمون انشاد فرمود، و نسبت ببعض

فتیان آل عبدالمطلب داده، چنانچه در (عیون) است، این دو بیت است:

وإذا ابتليت بجاهل متكلف \* يجد المحال من الامور صوابا

اولیته منی السکوت وربما \* کان السکوت عن الجواب جوابا (۱)

بالجملة این فقره زیارت مساوق فقره دعای (صحیفه) است که امام سجاد علیه السلام اشاره به عید اضحی، وجمعة، وصلوة عیدین و خطبه منماید و عرض میکند " اللهم ان هذا المقام لخلفاءك واصفياءك ومواضع امنائك في الدرجة الرفيعة التي اخصصتهم بها قدر ابتزوها " (۲).

و این ابتزاز وازاله و دفع همه ناشی از افعال صدر سالف وقرن اول است که

(۱) عیون ۲ / ۱۷۵ و فیه بدل ابتلیت (بلیت) و بدل متکلف (متحکم).

(۲) صحیفه سجادیة دعاء ۴۹.

عدول صحابه باشند، و عدالتشان با ظلم اهل بیت، و ایذاء فاطمه علیها السلام و احراق خانه او، و مخالفت علی علیه السلام، و بغض حسنین منافات نداشت چنانچه شمه‌ای از او را شنیدی، و شاید در شرح فقرات آتیه نیز اشارتی بحمله‌ای از آنها شود، بلکه منافی با تغییر کلیه فروع و اصول احکام و هدم اساس شریعت مقدسه - علی الصادع بها الف سلام - نیست، چنانچه از تأمل اخبار مبثوثة در مطاوی کتب معتمده و اصول صحیحه ایشان متبیین مشود.

سید محقق ثقه امین شارح (صحیفه) مقدسه از جمع بین الصحیحین در مسند ابی الدرداء در حدیث اول از اخبار (بخاری) نقل کرده: قالت ام الدرداء: دخل علي ابو الدرداء وهو مغضب، فقلت ما اغضبك؟ فقال: والله ما اعرف من امر محمد شيئاً الا انهم يصلون جميعاً (۱).

و در حدیث اول از (صحیح بخاری) از مسند انس بن مالک آورده عن الزهري قال: دخلت على علي بن مالك بدمشق وهو يبكي، فقلت ما يبكيك؟ فقال لا اعرف شيئاً مما ادرکت الا هذه الصلاة، وهذه الصلوة قد ضيعت (۲). و در طریق دیگر است که گفته: ما اعرف شيئاً مما كان على عهد رسول الله، قيل فالصلوة؟ قال اليس صنعت ما صنعت فيها (۳).

چه این شهادت صریحه است از ابو الدرداء و انس بن مالک که از اکابر صحابه‌اند نزد اهل سنت در تغییر کلیه احکام شرع شریف و تبدیل عامه شرایع دین حنیف حتی صلات که اظهر واجبات و اعرف فرايض است، و این جمله بر دست صحابه و تابعین جاری شده که در حق ایشان روایت کرده اند " خیر القرون قرنی،

---

(۱) صحیح بخاری جزء اول باب فضل صلوة الفجر فی جماعة ص ۱۶۶ ط دار و مطابع الشعب بمصر.  
(۲ و ۳) جزء اول باب تضييع الصلاة عن وقتها ص ۱۴۱ ط دار و مطابع الشعب بمصر.

ثم القرن الذي يليه " (١).  
 اگر حال قرن اول و قرن ثانی که خیر القرون است چنین شد فکیف بقرون  
 لاحقه واعصار تابعه که هر روزه حالشان در تبدیل و امرشان در تنزل است به اعتراف  
 خودشان، و به مقتضای همان حدیث سابق الذکر.  
 مصراع: خذ جملة البلوی ودع تفصیلها.  
 (ولعن الله الممهدین لهم بالتمکین من قتالکم)  
 ج - و خدای لعنت کناد گروهی را که تهیه اسباب و تمهید امور قاتلین شما را  
 کردند تا بدان مایه متمکن از پیکار شما شدند.  
 ش - تمهید مأخوذ است از مهاده بمعنی بساط و فراش یا از مهد بمعنی گهواره  
 و این هر دو راجع به اصل واحدند، و در (اساس البلاغة) تنصیص نموده که  
 تمهید بمعنی توطئه و تسهیل امر و اصلاح که مراد در امثال این مواقع است، و تمهید  
 عذر که بمعنی بسط و تهیه قبول است از معانی مجازیه است.  
 و بآ از " بالتمکین " برای سببیت است علی الظاهر.  
 تمکین: بمعنی اقتدار و متمکن ساختن است، و ظاهر این است که اشتقاق

-----  
 (١) عمران بن حصین عن النبی صلی الله علیه وآله قال خیرکم قرنی ثم الذین یلونهم،  
 ثم الذین یلونهم، ثم الذین یلونهم، قال عمران: فما ادری قال النبی بعد قوله  
 مرتین او ثلاثا ثم یكون بعدهم قوم یشهدون ولا یشهدون ویخونون ولا یؤتمنون  
 ویندرون ولا یفون ویظهر فیهم السمن.  
 وفي خبر آخر خیر الناس قرنی ثم الذین یلونهم ثم یجئ من بعدهم قوم  
 تسبق شهادتهم ایمانهم وایمانهم شهادتهم.  
 صحیح بخاری جزء ٨ باب ما یخدر من زهرة الدنيا والتنافس فیها ص ١١٣  
 ط دار ومطابع الشعب بمصر.

مكان از این باشد بحسب لفظ، و به حسب معنی ظاهر اشتقاق از کون است.  
قتال: بمعنی کشتار کردن و پیکار نمودن است.  
بالجملة مقصود از ممهدين شامل کسانی که از اول امر تسهیل سبیل و توطئه امر و  
تهیه

اسباب ظلم کردند هست، چه اگر ایشان این طریقه را مسلوك نمداشتند البته  
اینان راه به این ظلم نمی یافتند، و این اصح وجوه است در فقره معروفه "المقتول  
في يوم الجمعة او الاثنين" (۱) چه سقیفه در روز دوشنبه بود، وقد اجاد الشاعو  
المفلق

(۱) كما في البحار: ۴۴ ص ۱۹۹ و ص ۲۰۱.

وعن علي بن موسى الرضا.. يوم الاثنين يوم نحس قبض الله عز وجل نبيه،  
و ما اصيب آل محمد الا يوم الاثنين - (كافي باب صوم العرفة وعاشوراء بحار  
الانوار: ۴۵ / ۹۴) وتأتى هذه الرواية بتفصيلها ذيل " اللهم ان هذا يوم تبركت  
به بنو امية "

(مروج الذهب)... وسمعت في جنازته (الامام ابى الحسن الهادى)  
سوداء وهى تقول: ماذا لقينا من يوم الاثنين - بحار الانوار: ۵۰ / ۲۰۷.  
ولنعم ما قيل: " ما قتل الحسين الا في يوم السقيفة " فلعنة الله على من اسس  
اساس الظلم والجور على اهل البيت صلوات الله عليهم اجمعين - بحار الانوار:  
۴۵ / ۳۲۸.

ونعم ما نقله على بن عيسى عن بعض الاصحاب عن القاضى ابى بكر بن ابى قريعة  
في ضمن ابيات له:

واريتكم ان الحسين اصيب \* في يوم السقيفة  
ولاى حال لحدث \* بالليل فاطمة الشريفة  
ولما حمت شيخيكم \* عن وطى حجرتها المنیعة  
اوه لبنت محمد \* ماتت بغصتها اسيفة  
(بحار الانوار: ج ۴۳ / ۱۹۰)

فوالله لا انسى زينب بنت علي عليه السلام وهى تندب وتنادى بصوت حزين وقلب  
كثيب: وا محمداه صلى عليك ملك السماء... وهذا حسين مجزوز الرأس من القفا  
مسلوب العمامة والرداء باى من عسكره في يوم الاثنين نهبا باى من فسطاطه مقطع  
العرى... بحار الانوار ۴۵ / ۵۹.

الحاج هاشم الكعبي حيث قال:  
تا الله ما سيف شمرنال منك ولا \* يدا سنان وان جل الذى ارتكبوا  
لولا الاولى اغضبوا \* رب العلى وابوا  
نص الولا ولحق المرتضى غصبوا \* اصابك النفر الماضى بما ابتدعوا  
وما السبب لو لم ينجح السبب \* ولا تزال خيول الحقد كامنة  
حتى اذا ابصروها فرصة وثبوا \* فادرك الكل ما قد كان يطلبه  
والقصد يدرك لما يمكن الطلب \* كف بها امك الزهراء قد ضربوا  
هى التى اختك الحوراء بها سلبوا \* وان نار وغي صاليت جمرتها  
كانت لها كف ذاك البغي تحتطب \* وليبك يومك من ييكيك يوم غدوا  
بالصنو قودا وبنت المصطفى ضربوا \* والله ما كربلا لولا السقيفة  
\* والاحياء تعلم لولا النار ما الحطب  
ودر اخبار كثيره لعن قاتلين ومقاتلين سيد الشهداء رسيده شايد در فقرات  
بعد اشاره به پاره از آنها شود، ودر اينجا يك حديث مينويسم تا اداى حق اين  
موضع بشود، ويكسره از اين مقوله اخبار خالى نماند.



در تفسیر امام حسن عسگری علیه السلام است که چون کریمه " واذ اخذنا میثاقکم لا تسفکون دماءکم " (۲ / ۸۴) نازل شد در باره یهود یعنی آنان که نقض عهد خدای و تکذیب انبیاء و قتل اولیاء کردند رسول خدای فرمود خبر ندهم شما را به اشباه ایشان از یهود این امت؟ گفتند چرا ای رسول خدای فرمود قومی از امت من باشند که انتحال ملت من کنند مکشند افاضل ذریت و اطائب قرابت مرا، و تبدیل شریعت و سنت من مینمایند، و دو فرزند من حسن و حسین را شهید میکنند، چنانچه اسلاف یهود زکریا و یحیی را کشتند، هان همانا خدای ایشان را لعنت فرماید، چنان که آنان را لعنت کرد، و می انگیزد بر بقایای نسل ایشان پیش از روز قیامت هدایت کننده هدایت شده ای را از اولاد حسین مظلوم که مسوزاند ایشان را به شمشیرهای دوستانش، و روانه جهنم میکند، همانا خدای لعنت کند کشندگان حسین و دوستان ایشان و یاران ایشان را، و آنان را که از لعن اینان بی تقیه ملزمه سکوت ورزند، همانا خدای صلوات فرستد بر گریه کنندگان بر حسین از روی رحمت و شفقت و صلوات فرستد بر آنان که لعنت کنند بر دشمنان اهل بیت، و بر آنهایی که پر شده اند از غیظ و حسد اهل بیت، هان درستا که رضا دهندگان بقتل حسین شرکاء قتل اویند، هان درستا که قتله او و اعوان و اشیاع ایشان و مقتدیان به اینان برینند از دین خدای، همانا که خدای هر آینه مفرماید ملائکه مقربین را که اشگهائی که در مصیبت قتل حسین از دیده ها فرو ریخته اند گرفته بخازنان بهشت رسانند تا آب حیات را با او آمیخته دارند و گوارائی و خوشبوئی آن آب هزار چندان شود، و همانا ملائکه آبهای دیده های آنان که فرحت و شادمانی کردند، و در قتل حسین بخندیدند تلقی میکنند، و با حمیم و صدید و غساق و غسلین جهنم بر مسامیزند تا حرارت و عذاب بزرگ او هزار چندان شود، و موجب شدت

عذاب اعداء آل محمد عليهم السلام گردد (۱).  
اللهم اجر دموعنا في مصاب الحسين ووقفنا للعن قتلته من الاولين و  
الاخرين، اللهم العنهم لعنا وبيلا، وعذبهم عذابا اليما لا تعذب به احدا من  
خلقتك، وصل على محمد وآله الطاهرين من اليوم الى يوم الدين.  
(برئت الى الله واليكم منهم ومن اتباعهم واشياعهم (۱) واوليائهم)  
ج - بيزاری مجویم بسوی خدا و بسوی شما از ایشان و پیروان و همراهان  
و دوستان ایشان.

ش - برء: از باب سمع یعنی بیزار شد، و تبری بمعنی بیزاری کردن  
است، و این معنی مأخوذ از کتب لغت فارسیه از قبیل (منتهی الارب) و  
(تاج المصاادر) و ترجمه قزوینی بر (قاموس) است، و در کتب عربیه حقیقت  
معنی براءت را بیان نکرده اند، و برء من مرضه‌ای تنقی و عوفی، و برء من دینه  
ای سقط عنه طلبه، هر دو مأخوذ از این معنی است، و در تفسیر (مجمع البیان)  
و (مفاتیح الغیب) ابن الخطیب رازی براءت را تفسیر به انقطاع عصمت نموده اند،  
و این تفسیر بلازم است، و بعضی منتسبین به علم براءت را به امتناع تفسیر کرده اند  
و بعد از فحص کامل وجهی برای این تفسیر به نظر نیامد، و تعدی به " الی "  
مبنی بر اشراب معنی توجه و انعطاف عزیزت است، چون متبرء از کسی که  
تقرب به دیگری کند البته در حال ادبار از او اقبال به آن دیگری - که بطلب قربت  
و رعایت محبت او بیزاری کرده - دارد، و لابد همین معنی مصحح دخول  
" الی " در آن ظرف است.

ضمیر در منهم راجع بجمیع طوائف مذکوره است، و مراد از آن عناوین  
اشخاصی هستند که مدخلیت تامه در آن امر داشته‌اند که آن افعال نحوی

---

(۱) تفسیر امام حسن عسگری ۱۴۸ بحار الانوار: ۴۴ / ۳۰۴ رقم ۱۷.  
(۲) من اشیاعهم واتباعهم - صحیح، و مؤلف یا ناسخ از روی غفلت اول شرح " اتباع "  
را ذکر کرده سپس " اشیاع " را.

از استناد به ایشان داشته تا عنوان اتباع و اشیاع خارج از او باشد، و عنوان مستقل دیگری شود.

تابع تبعاً و تبعاً: از پی کسی راه رفت، و تبع بر وزن فرس بمعنی تابع است، بر مفرد و جمع اطلاق میشود مثل " انا کنا لکم تبعاً " (۲۱ / ۱۴) و جمع او اتباع است، و تبعاً اگر چه بحسب وضع اصلی مخصوص بمشی ظاهری است، ولی از بابت توسع در پیروی معنوی استعمال میشود، و در امثال این سخنی است بر مذاق ارباب معرفت که این مقام مقتضی شرح آن نیست.

شیعه: عبارت از انصار و اتباع است چنانچه در (مصباح) و غیر او تصریح کرده، و اشتقاق او از مشایعت است که بمعنی متابعت و نصرت باشد، و او مأخوذ از تشییع و مشایعت بمعنی همراه کسی رفتن به جهت تعظیم او است چنانچه در مشایعت و تشییع اموات استعمال میشود، و حقیقت هر دو مأخوذ از شیوع است بمعنی ظهور چه، مشیع و مشایع هر دو امر ضیف و میت را مثلاً ظاهر کند، و نام او را شایع و شرف او را معلوم دارند، بالجمله جمع شیعه شیع است، و جمع شیع اشیاع، و فیروز آبادی در (قاموس) اشتباهی سخت ظاهر کرده که گمان نموده اشیاع و شیع هر دو جمع شیعه‌اند، چه قیاس عربیت اقتضاء نمکند که فعله بر افعال جمع شود، و تصریح کرده به آنچه ما گفتیم فیومی در (مصباح المنیر). ولی: مأخوذ از ولی است، و معنی حقیقی او نزدیک شدن است، و در قرابت نسبی و قرب روحانی که محبت باشد، و قرب احاطی که ریاست باشد هم استعمال میشود.

و بدان که چنانچه حفظ صحت مریض به دو جزء است: یکی تنقیه که دفع اخلاط فاسده باشد، و آن دیگر تقویت که حفظ بنیه و بقاء مزاج که صورت خامسه حاصله از تفاعل کیفیات اربعة متداعیه بانفکاک و انفصال است منوط و مشروط به اوست، و چنانچه تحصیل کمال انسانی و ترقی

نفسانی بسلوک اخلاقی به دو جزء است: یکی دفع رذائل از قبیل حسد و لوم و قساوت، و حب جاه، و دیگری کسب فضائل از جنس عفو و سماح و رقت قلب و اعراض از خلق، همچنین ایمان که مصحح جمیع اعمال و میزان هر نوعی از کمال است مرکب است از دو جزء: یکی برائت از اعداء خدا، و دیگری ولایت و محبت خدا و اولیاء خدا، و این معنی علاوه بر نصوص متواتره از کتاب و سنت فی الجملة، و در خصوص جماعتی معین از طریق اهل بیت عصمت و طهارت - ارواحنا لهم الفداء - مشهود همه قلوب صافیه و نفوس زاکیه است، که هیچ خردمند هوشیاری توهم نکند که دوستی کسی با دشمنی دشمنانش جمع تواند شد، چنانچه شاعری در حکمت شعریه گفته:

تحب عدوی ثم تزعم اننی \* صدیقك ان الراى عنك لعازب  
و از برای تامل ارباب بصیرت همین آیت مبارکه کافی است که حق سبحانه و تعالی مفرماید " لا تجد قوما يؤمنون بالله والیوم الآخر یوادون من حاد الله ورسوله ولو كانوا ابائهم او ابنائهم او اخوانهم او عشیرتهم اولئک کتب فی قلوبهم الایمان وایدهم بروح منه ویدخلهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها رضی الله عنهم ورضوا عنه اولئک حزب الله الا ان حزب الله هم المفلحون " (۲۲ / ۵۸).

حاصل ترجمه او چنان است که: نخواهی یافت گروهی که ایمان به خدای آورده اند دوستی با آنان کنند که دشمنی کرده اند با خدای و رسولش اگر چه پدران ایشان باشند یا پسران و برادران و عشیره ایشان باشند، آن گروه نوشته خدای در قلوبشان ایمان را، و تأیید کرده ایشان را به روحی از او، و داخل میکند ایشان را در بهشت هائی که از زیر آنها نهرها جاری است، و خالدند در آنها، خدا راضی است از ایشان، و ایشان راضی هستند از خدا آنها حزب خدایند،

درستا که حزب خدای رستگارانند.  
و در این آیه مبارکه و جوهی از تأکید در منمع از مواده و دوستی اعداء خدای شده است.

و در حدیث منقول در (عیون) که بطرق متعدده نقل شده حضرت رضا علیه السلام برای مأمون نوشتند که از محض ایمان برائت از اعداء خدا و منکرین ولایت است  
(۱)

به شرحی که شاید اشاره به بعضی از او در مقام دیگر شود (۲).  
(یا ابا عبد الله انی سلم لمن سالمکم و حرب لمن حاربکم الی یوم القیامة)  
ج - ای ابو عبد الله درستا که من مسالمت میکنم با هر که با شما مسالمت کرد، و پیکار دارم و جنگ جویم با هر که با شما جنگ جوئی و پیکار کرد تا روز قیامت.

ش - سلم بمعنی مسالمت و سازگاری و صلح آمده، چه او به معنی مسالم و سازگار آمده، چنانچه در (قاموس) و غیر او است، و ظاهر عدم اشتراك است، بلکه از باب استعمال مصدر است به معنی اسم فاعل که یا محمول بر مبالغه است یا به تقدیر " ذو " چنانچه ادباء تصریح کرده اند، و این معنی اگر چه قیاسی نباشد بلکه موقوف است بر مناسبت مقامات خاصه که ادیب به ممارست می فهمد چنانچه آمدی در موازنه بین ابی تمام و بختری مگوید، اگر چه استشهاد بامثله که میکند خالی از مناقشه نیست، ولی میزان در این موضع محقق است.

و همچنین است سخن در لفظ حرب، و اظهر در نظر این بنده این است که مراد از اینها همان معنی مصدری باشد، و از جهت اظهار کمال مطاوعت و توغل در بندگی و متابعت باید بگوئیم ما در این مقام به حدی رسیده ایم که حقیقت سازش

---

(۱) حب اولیاء الله تعالی واجب، و كذلك بغض اعداء الله والبراءة منهم ومن ائمتهم... العیون باب ۳۵ ما کتبه الرضا للمأمون فی محض الاسلام و شرایع الدین ج ۲ / ۱۲۲.  
(۲) بیاید در ذیل " اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و آل محمد، ج ۲ / ۴۴ افضل بودن تولی بر تبری بدین جهت اول لعنت می فرستند سپس سلام.

شده‌ایم با سازگاران شما، و مصداق واقعی جنگ و پیکار شده‌ایم با محاربین شما. یوم: بحسب اصل لغت یا از اول طلوع آفتاب است تا غروب او - چنانچه مشهور لغویین است، و مطابق با اصطلاح حکمای فرس و علمای هیئت و حساب - یا از اول طلوع فجر است تا غروب، چنانچه ابن هشام در (شرح کعبیه) تصریح به او کرده، و ظاهر اینستکه تفسیر ثانی تحدید یوم شرعی است نه تعیین معنی لغوی، و این بی بضاعت در منظومه (میزان الفلك) تلویحی به این معنی کرده مگوید: والیوم من طلوع جرم الشمس\* الی غروبها بزعم الفرس کذاک فی النجوم والحساب\* وذاک فی السنة والکتاب یؤخذ من طلوع فجر صادق\* الی ذهاب حمرة المشارق و تفصیل این جمله که غایت نهار زوال حرمت است - کما هو الحق المعروف من مذهب الامامیه - یا غروب قرص - چنانچه مذهب اهل سنت است، و شردمه‌ای از علمای شیعه نظر به اخباری که محمولند بر تقیه یا اخبار قول سابق مفسر

و حاکم بر آنها است مایل یا قائل به او شدند - بیرون وظیفه این شرح است، و گاه باشد که یوم در مطلق زمان استعمال شود چنانچه ابن هشام در (شرح کعبیه) تصریح به او کرده، و از سیبویه نص به او حکایت شده، و استشهاد نموده به اینکه مگویند: " انا الیوم افعل کذا " و وقت حاضر را اراده میکنند، و از این قبیل است " تلك ایام الهرج " چنان که بعض شراح (قاموس) گفته‌اند، و اکثر لغویین و ادیبین به این معنی تنصیص نموده اند، و استعمال او در لفظ " یوم القیامه " اظهر این است که مبنی بر همین معنی باشد نه به ملاحظه طلوع و غروب که وقوف بر ظواهر عبارات مذکوره اخذ آنها است، در حقیقت یوم اگر چه ممکن است بگوئیم که حقیقت یوم مدت ظهور شمس است در نصف مرئی فلك، و اخذ طلوع و غروب به جهت اشاره به حال افراد معهوده از او است در خارج، و بنابراین یوم

در "یوم القيامة" از مصادیق معنی اول است، والله اعلم بالصواب. قیامت: علی الظاهر مصدر قیام است، مگویند "قام قیاما و قیامة" چنانچه بعضی از متبحرین لغویین نقل کرده اند، اگر چه در کثیری از کتب مذکور نیست، و اطلاق یوم القیامة بنا بر این بر یوم حشر یا به جهت اینست که کافه خلایق به جهت عرض اکبر از مضاجع خود برمخیزند، یا به ملاحظه قیام عموم خلق است در محضر عدل خداوندی - جلت عظمته - كما في قوله تعالى عز من قائل "یوم یقوم الناس لرب العالمین" (۶ / ۸۳) و بعضی احتمال داده اند که معرب قیما باشد که در سریانیه بمعنی روز حشر است، و این بغایت بعید است، واضح اول است، و ظاهر اینست که به رعایت همین معنی روز جمعه را یوم القیامة مگویند، لقیام الخطیب فیه بالخطبة، او لقیام الناس فیه كافة بالصلوة، او لقیام امر الدین فیه، او لتذکاره بامر یوم القیامة، والله اعلم.

فائدة

در اخبار کثیره از طریقین وارد شده که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله به فاطمه و امیر المؤمنین علیهما السلام فرمود: "حربك حربی و سلمك سلمی" و هم به اهل عبا فرمود

"انا سلم لمن سالمکم و حرب لمن حاربکم" یا قریب به این لفظ چنانچه ترمذی در جامع خود سند بزید بن ارقم مرساند "ان رسول الله صلی الله علیه وآله قال لعلی و فاطمه

والحسن والحسين عليهم السلام انا سلم لمن سالمتم و حرب لمن حاربتم" (۱). و از این حدیث بر اصول و قواعد اهل سنت ثابت میشود کفر معاویه و اصحاب جمل و اصحاب واقعه کربلا جمیعا، چه محارب پیغمبر صلی الله علیه وآله بالاتفاق و بنصوص

کتاب و سنت کافر است، و اگر محارب این جماعت محارب رسول باشد البته کافر خواهد بود.

(۱) صحیح ترمذی ج ۵ باب ۶۱ فضل فاطمة رقم ۳۸۷۰.

(ولعن الله آل زياد)

ج - و لعنت كناد خدای آل زياد را.

ش - تواند که بود که و او برای عطف باشد، و این جمله دعائیه عطف بر لعن های سابق باشد، و بر این وجه جمله متضمنه اظهار برائت و استسلام و متابعت معترض بین عاطف و معطوف است، و نکته اقحام آنها آنست که چون زایر در ضمن لعن اعداء متذکر اعمال شنیعه و آثار فظیحه آن جمع پریشان روزگار شد وجد کامن و شوق ساکن به هیجان آمده بی اختیار اظهار تبری و بیزاری از ایشان و تابعان ایشان کرده، آنگاه از غایت محبت و فرط ارادت مخلصانه به حضرت امام مظلوم خطاب کرده، و کمال مسالمت و همراهی خود را با صفای باطن و خلوص نیت عرضه داشت حضور مقدس منماید، و از این کلام که استطرادا در بین آمد باز عدول کرد به حدیث اول که لعن اعداء بوده رجوع نمود، و اعیان ظالمین را که بالمباشره یا تسبیب در این خطب فادح و رزء جلیل دخلی و معاونتی داشتند يك يك مفصلا عطف بر آنها میکند تا شفای صدر و ذهاب غیظ في الجملة از این شرح و تفصیل بشود، و تواند بود که و او برای استیناف باشد، و به هر وجه نکته ذکر تفصیلی همان

است که اشاره شد.

و معنی آل انشاء الله بعد از این مذکور خواهد شد (۱).

و زياد مذکور بلعن همان زياد پدر عبیدالله است که معروف به زياد بن ابیه، و زياد بن امه، و زياد بن عبید، و زياد بن سمیه است، و بعد از استلحاق معاویه مشهور به زياد بن ابی سفیان شد، و عبید و سمیه هر دو از موالی کسری بوده اند، و آنها را کسری به ابو الخیر بن عمرو کندی که از ملوک یمن بوده عطا کرد، و ابو بکر

ابن درید در مقصوره معروفه اشاره کرده و مگوید:

وخامرت نفس ابی الخیر جوی \* حتی حواه الحتف فیمن قد حوی

(۱) ذیل "صلی الله علیه وآله".



و شرح حال او در شروح (دریدیه) و غیر آنها مذکور است و در (شرح دریدیه) است که او بجانب کسری آمده، و استظهار و استنصار از او کرد، کسری مددی به او داد، و جماعتی از سواران عجم را به ملازمت او امر کرد، و او آمد تا بکاظمه رسید، عجمان چون وحشت بلاد عرب را دیدند از عزیمت موافقت بازگشتند و سیمی به او دادند، چون او مریض شد از او اذن مراجعت گرفتند و نوشته‌ای بکسری

خواستند، ابو الخیر برای ایشان نوشت و بازگشتند، و خود به جانب طایف شد و در آنجا حارث بن کلدی طیب عرب سکنی داشت وی را علاج کرد او عبید و سمیه را بحارث بن کلدی داد، و این موافق نقل ابن عبد ربه و ابن خلکان است. و ابن اثیر در (کامل) و ابن خلدون در (عبر) مگویند: سمیه کنیز دهقانی بود از اهل زنده رود که او را بعنوان حق العلاج بحارث بن کلدی بخشید، و طریق اول اتقن است و امتن، حاصل اینکه سمیه نزد حارث بماند و نافع را بزاد و او نفی کرد، آنگاه ابوبکر که صحابی معروفی است بر فراش او آورد، باز حارث او را نفی کرد او را نفی کرد از خود و اقرار بولدیت او نکرد، و سمیه را تزویج

کرده با عبید مذکور بالاتفاق، و این سه تن با شبل بن معبد که هم از اولاد سمیه بودند، آنانند که شهادت بزناى مغیره بن شعبه علیه اللعنه دادند نزد عمر، و زیاد به اشاره عمر تلجلیج کرد، و عمر مغیره را حد نزد بلکه بر شهود اقامه حد کرد، و این حد از اعظام مطاعن اوست به شرحی که در کتب کلامیه مسطور است، و در (عقد

الفرد) مگوید که زنان زانیه را در جاهلیت چنان رسم بود که علمهائی نصب میکردند

که معروف شوند، و جوانان زناکار بطلب آنها برآیند، و طریقه اکثر مردم چنان بود که کنیزهای خود را اکراه و الزام به زنا میکردند تا حطام فانی و عرض زایل حیوة دنیا را نائل شوند، چنانچه خدای تعالی مفرماید در کتاب مجید " ولا تکرهوا فتیاتکم علی البغاء ان اردن تحصنا لتبتغوا عرض الحیوة الدنیا

ومن يكرههن " يريد في الجاهلية " فان الله من بعد اكرههن غفور رحيم " (۳۳) ۲۴) يريد في الاسلام.

و در (مروج الذهب) (۱) است که این سمیه از ذوات الاعلام بود ضریبه بحارث ابن کله میداد، و در طائف در محله که موسوم بحارة البغايا منزل داشت يك روز ابو سفیان بجانب ابو مریم سلولی که خماری بود شتافت و مست شد، و از او زانیه خواست، ابو مریم گفت جز سمیه کسی نیست، ابوسفیان گفت بیار اگر چند زیر بغلهای نتن دارد، و پستان بلند، و از این کلمه معلوم میشود که قبل از او باز دیده بود او را، و بعد از فراغ گفت پرسیدم چگونه بود؟ جواب داد اگر استرخای ثدی و نتن نکهت نداشت عیبی نبود، و سمیه زیاد را در سال اول هجرت بر فراش عبید بزد، و او معروف بود به زیاد بن عبید، و ابن امه، و ابن ابیه، و ابن سمیه، و چون اندکی رشد کرد کاتب ابو موسی اشعری شد، و عمر او را بکاری امر کرد، و نیکو قیام به آن عمل نمود يك روز در مسجد بیامد و خطبه ادا کرد که بغایت معجب بود، عمرو عاص گفت اگر این جوان قرشی بود شایسته ریاست بود، ابو سفیان گفت سوگند با خدای من مشناسم که او را در رحم مادرش گذاشت، با وی گفتند که بود؟ گفت: من، این بیود تا امیر المؤمنین علیه السلام

بخلافت بنشست، و زیاد به جهت اینکه به ظاهر کاری ناشایسته نکرده بود و به کفایت

و فطانت ممتاز بود از قبل آن حضرت حکمران حدود فارس شد، و معاویه هر چه خواست او را فریب دهد نتوانست، و زیاد بعد از نوشتن معاویه به او، خطبه کرد و گفت: " اتعجب من ابن آكلة الاكباد و راس النفاق يخوفني بقصده ايأي " و در " آن خطبه ثنای بلیغ بر امیر المؤمنین علیه السلام کرد، و آن جناب منشوری بوی کرد، و از فریب معاویه او را بیم داد، و او ثابت قدم بماند تا خلافت آن جناب منقضی شد آنگاه معاویه شبکه ابلیسی بگشود، و خباثت فطریه و دنائت مولد مدد کرد،

-----  
(۱) ج ۳ / ۶ ط دار الهجرة.

و به معاونت مغیره بن شعبه که رأس نفاق و معدن نصب بود زیاد را فریفت و او را ادعاء کرد، و برادر خود قرار داد و زیاد به حب دنیا و میل جاه اقرار به حرام زادگی کرد، و اخوت معاویه و بنوت ابو سفیان را به خود پسندید، و ابوبکره برادر مادری او قسم یاد کرد دیگر با او مکالمه نکند چه زنای سمیه را ثابت کرد، و نسبت او را نیز مقدوح ساخت، و چون رأی هر دو طرف مستقر شود، جویریہ خواهر خود را معاویه فرستاد نزد زیاد و موی خود را نمود و گفت تو برادر منی چنان که ابو مریم خبر داد مرا، آنگاه در مسجد محضری کردند، و معاویه بر فراز منبر نشست و زیاد را يك پله فروتر نشانند، آنگاه ابو مریم سلولی که اولاً خماری بود در طائف، و آخراً از اصحاب معاویه شد، برخواست و اداء شهادت کرد، و گفت گواهی میدهم که ابو سفیان در طائف نزد ما آمد و من خماری بودم در جاهلیت، و گفت زانیه برای من بیار، نزدیک او آمدم و گفتم زانیه جز سمیه جاریه حارث بن کلدہ نیافتم، گفت بیاور او را با قذارت و بد بوئی که دارد، زیاد گفت آرام باشد ابو مریم که تو را بشهادت خواستند نه برای شتم، ابو مریم گفت اگر از من عفو مکردند و این شهادت نمی طلبیدند نیکوتر بود برای من، ولی من شهادت ندادم جز به آنچه معاینه کردم، و سوگند با خدای دیدم که ابو سفیان

آستین پیراهن سمیه را گرفت و در را بست، و من متحیرانه نشستہ بودم، هنوز مکثی نکرده بودم که بیرون آمد و پیشانی خود را مسح مکرد، گفتم هان ای ابوسفیان چگونه بود؟ گفت مثل او ندیدم اگر استرخای پستان و گند دهان نداشت. و به روایت (کامل) " فخرجت من عنده وان اسکتیها لتقطن منیا " و اگر فضایح اعدای اهل بیت نبود نقل این فقره نمکردم، ولی چون چنین است ترجمه ترجمه هم میکنم، ابو مریم گفت سمیه مادر زیاد از پیش ابو سفیان بیرون آمد، و از اطراف فرج او منی متقاطر بود، و گویا متبنی در حق او گفته است:

اقم المسالحو حول شفر سميه \* ان المنى بحلقتيها خضرم  
خلاصه سخن اينكه معاويه زياد را به اين شهادت برادر خود خواند، و يونس  
بن عبيد برخواست و گفت: اي معاويه رسول خداى حكم كرد و گفت " الولد  
للفراش وللعاهر الحجر " تو حكم كردى كه فرزند از زناكار است و براى فراش  
سنگ است از روى مخالفت كتاب و انصراف از سنت رسول بشهادت ابو مريم  
بر زناى ابو سفيان (۱).

والحق اين عارى است كه به هيچ آب شسته نمشود، و طعنى است كه در  
هيچ كتابى جوابى ندارد.

و فضل بن روزبهان در رد (نهج الحق) اولا در باب مطاعن معاويه ملتزم  
به جواب ميشود، چون سخن به اينجا مرسد ملتزم ميشود كه معاويه خليفه بر حق  
نبوده، و توجيه افعال او لازم نيست، و اين قصه در جميع كتب معتبره اهل سنت  
مذكور است، و هيچ كس انكار نكرده، و اهل آن عصر در اشعار خود از دور  
و نزديك مطاعن عظيم در اشعار خود بر معاويه و زياد توجيه كردند، از آن جمله  
عبد الرحمن بن الحكم برادر مروان مگويد:

الا ابلغ معاوية بن حرب \* مغلغلة عن الرجل اليماني (۲)  
اتغضب ان يقال ابوك عف \* وترضى ان يقال ابوك زاني  
فاشهد ان رحمك من زياد \* كرحم الفيل من ولد الاتان  
واشهد انها حملت زيادا \* وصخر من سمية غير دان  
ونخالد (۳) بنخاري گويد:

(۱) كامل ابن اثير ۳ / ۴۴۲ ط بيروت.

(۲) كذا في (مروج الذهب) وفي (شرح المنهج) و (الوفيات) فقد ضاقت بما تانى  
اليدان، وهو اثبت على هذه الرواية، وقيل انه ليزيد بن المفزع (۴) فيصح ما ذكرناه في  
المتن (منه).

(۳) مروج الذهب ۳ / ۶ ط دار الهجرة.

(۴) مرغ - مروج الذهب.

ان زيادا ونافعا و ابا \* بكرة عندى من اعجب العجب  
ان رجالا ثلثة خلقوا \* من رحم انثى و كلهم لآب  
ذا قرشى فيما يقول وذا \* مولى و هذا ابن عمه (١) عربى  
واشعار يزيد بن مفرع جد سيد حميرى در هجاء عباد بن زياد معروف است،  
وابن زياد گفته از هيچ چيز آنقدر متألّم نشدم كه يزيد مفرع گفته: فكر ففى ذاك ان  
فكرت معتبر \* هل نلت مكرمة الا بتأمير  
عاشت سمية ما عاشت وما علمت \* ان ابنها من قریش في الجماهير  
وزياد را چند پسر بود كه از آن جمله عباد است، وریش او بغایت بلند  
بود، ودر هجو او يزيد بن مفرع گوید:  
الا ليت اللحا كانت حشيشا \* فتعلمها خيول المسلمين  
واز آن جمله عبيد الله است - لعنه الله تعالى - ودر هجاء اين هر دو گوید:  
أعباد ما للوم عنك محول \* ولا لك ام من قریش ولا اب  
و قل لعبيد الله مالك والد \* به حق ولا يدرى امرء كيف ينسب  
واشعار يزيد در اين باب بسيار است، و در مطاوى كتب ادب و تواريخ مذكورند.  
وابن زياد كسى استكه شيعيان أمير المؤمنين عليه السلام را در بصره و كوفه گرفت  
و بكشت، و دست و پا برید، و كور كرد، و ميل در چشمشان كشید، چه خود  
سابقا در عداد شيعيان بود، و معارف ايشان را خوب مشناخت، و اول كسى است  
كه  
بقتل صبر در اسلام رفتار كرد، و عبد الرحمن بن حسان را به محبت أمير المؤمنين  
- بروایت ابن خلدون و ابن اثير - زنده دفن كرد، و اول كسى است كه ولایت  
عراقين كرد، و اول كسى است كه سب أمير المؤمنين را در عراقين تشييد و ترويج  
كرد، و بعضى گمان كرده اند كه اين عبارت (نهج) كه فرموده " سيظهر عليكم  
رجل رحب البلعوم مندحق البطن يأكل ما يجد و ما لا يجد فاقتلوه ولن تقتلوه

(١) بزعمه - مروج الذهب.

ألا وانه سيأمر بسبي والبراءة عنى " (١) اشاره به او است، واطهر اشاره بمعاوية است، و مسگويند: دهاة و محتالان عرب چهار نفر بودند: زياد، ومغيرة بن شعبه، ومعاوية وعمرو بن عاص، چنان صلاح صفدى در شرح (لامية العجم) اين شعر را نسبت به بعضى در تعداد اسماء ايشان مدهد:

من العرب العرباء قد عد اربع \* دهاة فما يؤتى لهم بشبيه  
معاوية، عمرو بن عاص مغيرة \* زياد هو المعروف بابن ابيه  
عليهم اللعنة، و اين چهار حرامزاده ولد الزنا بودند، ومتفق الكلمه در عداوت  
أمير المؤمنين عليه السلام وبدع وفتن زياد در اسلام بيش از آن است كه بتوان حصر  
واحصا كرد (٢).

ابن ابى الحديد مگويد: زياد خواست بر اهل كوفه عرض كند براءت از  
على عليه السلام ولعن او را - العياذ بالله - و بكشد هر كه قبول نكند، و خانه او را  
خراب

كند، خداوند او را در همان روز مبتلى بطاعون كرد، و بعد از سه روز بدار البوار  
رفت، و اين واقعه در ايام معاويه بود

ومؤيد نقل ابن ابى الحديد است خبر مروى در (امالى) ابن الشيخ بسند  
معتبر از كثير بن الصلت كه زياد بن سميه مردم را فراهم آورد تا ايشان را بر براءت از  
أمير المؤمنين عليه السلام عرضه بدارد، و مردم را از اين كار كرى عظيم عارض،  
و مرا در اين حال خواب در ربود، در واقعه كسى را ديدم كه ما بين زمين  
و آسمان را مسدود كرده بود باوى گفتم تو كيستى؟ گفتم (گفت ظ): من نقاد

(١) خطبة ٥٧ - صحى صالح.

(٢) قال الامام الحسن في حقه: اللهم تفرد بموته، فان القتل كفارة، قال (ع)  
حين بلغه ان زياد يتبع شيعة على رضى الله عنه فيقتلهم، المعجم الكبير ١٣٨ نسخة جامعة  
طهران احقاق الحق ١١ / ٢٤٣.

ذو الرقبه‌ام که فرستاده شده ام بسوی صاحب قصر یعنی زیاد لعنه الله، پس از خواب بیدار شدم، ناگاه دیدم يك تن از غلامان زیاد از قصر برآمد، و گفت اينك امير از شما مشغول است، فریاد از اندرون قصر بلند شد، و من در این واقعه این شعر سرودم:

ما كان منتهيا عما اراد بنا \* حتى تناوله النقاد ذو الرقبه  
فاسقط الشق منه ضربة ثبتت \* كما تناول ظلما صاحب الرحبه (١)  
و ظاهر اینست که شطر اول از بیت ثانی اشاره بهمان طاعون، و مراد از صاحب رحبه امیر المؤمنین علیه السلام.  
تنبيه

ابن اثیر در (اسد الغابه) بتبعیت ابن عبد البر وابن منده و ابو نعیم و ابو موسی زیاد را از صحابه شمرده با اینکه او نه صحبت با پیغمبر داشته و نه روایت کرده، چه ده ساله بود در وقت وفات، و در مکه نبوده، و به مدینه نیامده، و اگر باشد همان

قدر است که پیغمبر را دیده باشد، و تعریف صحابی بنا بر قول مشهور اهل سنت - که

مختار حاجبی و عضدی و تفتازانی و ابن السبکی در (جمع الجوامع) و جلال محلی در (شرح) و بنانی در (حاشیه) و غیر ایشان است - بر او صادق است. به اعتقاد آنها، و اکثر چنانچه در کتب مذکوره است بر عدالت صحابه‌اند مطلقا بلا فحص، و البته باید زیاد عادل باشد اگر چه سب امیر المؤمنین کند، و خیار مسلمین و صحابه را بی سببی بکشد و (بخاری) روایت کرده " من آذى لی ولیا فقد آذنته بالحرب " (٣) حالیا یا باید قتل و سب را اذیت نشمارند یا امیر المؤمنین

-----  
(١) امالی الشیخ: ج ١ / ٢٣٨ حدیث ٥، مناقب ابن شهر آشوب ١ / ٤٨٠ فیمن غیر الله حالهم و هلکهم بیغض علی.  
(٢) من عادی لی ولیا فقد آذنته بالحرب صحیح بخاری ٨ / ١٣١ باب ٣٧ التواضع.

و اولاد او و کبار صحابه از شیعیان او را اولیای خدا ندانند، و سایر صحابه که از آن جناب منحرف بودند ولی بشمارند، چه به این روایت در کتب اصول و کلام استدلال بر حرمت سب صحابه میکنند، علاوه بر همه ایمان در حال ملاقات شرط صدق صحابی است، زیاد را مؤمن میدانند در نه سالگی، و در اثبات سبق اسلام امیر المؤمنین بر ابوبکر مگویند اسلام صبی مقبول نیست، و اسلام علی وقتی مقبول است که بالغ باشد، و بلوغ او بعد از اسلام ابوبکر است، پس ابوبکر اسبق است در اسلام، نعوذ بالله من الضلال والخذلان.

فائدة

در لعن بر آل زیاد البته زیاد داخل است، و این یا از بابت مناط منقح است که لعن آل زیاد از جهت انتساب به زیاد و رضای به افعال او و عبید الله است، پس زیاد

بالاولویة داخل لعن است، و یا از جهت دعوی شمول لفظ آل است، چنانچه بعضی علماء ادعاء کردند، و ما انشاء الله در شرح صلوات بر آل محمد صلی الله علیه وآله اشاره

به این مقام خواهیم کرد، والله الموفق.

و اولاد زیاد چنانچه ابن قتیبہ در (معارف) مگوید: عبد الرحمان ومغیره، و محمد، وابوسفیان، وعبید الله، و عبد الله که مادر این دو مرجانه بود، و سلم و عثمان،

و عباد، و ربیع و ابو عبیده، و یزید، و عنبسه و ام معاویه و عمر، و غصن، و عتبه و ابان، و جعفر، و سعید، و ابراهیم، و این جمله بیست و یک پسر و دختر بودند لعنهم الله جميعا.

(وآل مروان)

ج - و آل مروان را.

ش - همو مروان بن الحکم بن ابی العاص بن امیه، و این مروان معروف بابن



الطريد است، وملقب بوزغ، و مشهور بخيط باطل، و او از اشد ناس است در عداوت خدا و رسول و آل رسول خصوصا امير المؤمنين عليه السلام که از زمان عثمان

تا اخر ايام حيوۀ خودش همواره در اخفای مناقب و افترای مثالب برای آن جناب کوشش داشت، و پدر او حکم عم عثمان بن عفان است، و او دشمن پيغمبر بود که مجاهرت به عداوت و تصريح به شأن رسول خدای مکررد، و او طريد رسول الله بالاتفاق

با جماعتی از اهل بيتش، و در سبب طرد او وجوه مختلفه ايراد کرده اند، و اشهر آنست که او در کوچها در قفای پيغمبر راه مرفت و حرکتهای ناشايسته مکررد، و حرکات آن جناب را از در استهزاء به خود می بست، و از اين سوی به آن سوی متمائل مشد پيغمبر او را بدید و فرمود: " فکذک فلتکن " اين چنین بمان، و او از اثر نفرين آن جناب مبتلی به مرض اختلاج شد، و تا زنده بود گرفتار اين درد بود، و از اين روی پيغمبر او را طرد کرد و به طائف فرستاد بروایت مورخين (۱).

و در (اصل) ابو سعيد عصفري - که اين بنده بحمدالله از نفس آن (اصل) اخذ کردم - از حماد بن عيسى العيسى از بلال بن يحيى از حذيفة ابن اليمان روايت میکند که پيغمبر فرمود اذا رأيتم معاوية بن ابي سفيان على المنبر فاضربوه بالسيف و اذا رأيتم الحكم بن ابي العاص فاقتلوه ولو تحت اطار الكعبه قال: ونفاه رسول الله صلى الله عليه وآله الى الدهلك ارض من ارض الحبشة، قال: فلما ولي ابوبكر كلموه فيه قال: فابي ان يأذن له... الحديث (۲). و مروان به روايتی در طائف متولد شد، و قولی به ولادت او در مکه است، و به عقیده

بعضی او با حکم بود، و طفل بود که نفی شد، و ظاهر بعض روايات لعن او،

(۱) کامل ابن اثير ۴ / ۱۹۳ ط بيروت.

(۲) اصل ابو سعيد - دومين اصل از ۱۶ اصل - ص ۱۹ ط انتشارات شبستری.

اینست که در مدینه متولد شده باشد، چنانچه خواهیم اشاره کرد انشاء الله. و ما در حکم زرقاء دختر موهب است، و چنانچه ابن اثیر در (کامل التاریخ) آورده از ذوات الاعلام بوده، و مشهور به زنا (۱) و در تعبیر مروان و آل مروان در اخبار و اشعار و کلمات مردم این نسبت وارد است.

از آن جمله سید در کتاب (ملهوف) در واقعه طلب بیعت از حضرت سید الشهداء در مدینه در اول خلافت یزید نقل میکند که مروان ولید را اشاره بقتل آن جناب کرده بود، و آن حضرت در خطاب او فرمود " ویلی علیک یابن الزرقاء انت تأمر بضرب عنقی " (۲).

و در (کافی) در ذیل حدیثی است که حسین علیه السلام در حق مروان فرمود " ویلی علی ابن الزرقاء دباغة الادم " (۳).

و در (بحار) از (تفسیر فرات بن ابراهیم) نقل میکند که مروان سب امیر المؤمنین علیه السلام کرد، و خبر به حسین علیه السلام رسید آن جناب در غضب شد گفت: یابن

الزرقاء ویابن آكلة القمل انت الواقع فی علی (۴).

و ابو مخنف در حدیث اخذ بیعت نقل کرده که سید الشهداء فرمود یابن الزرقاء انت تقتلنی کذبت یابن اللخناء (۵).

و از این فقرات معلوم میشود که مادر حکم کمالات دیگر هم - از قبیل دباغت ادیم، واکل قمل، ولخناء بودن که بمعنی کنیز بد بوی بی نظافت باشد - داشت،

(۱) کامل ابن اثیر ۴ / ۱۹۴ ط بیروت.

(۲) ملهوف ۱۷ - ۱۸ و بحار الانوار ۴۴ / ۳۲۵.

(۳) کافی ۶ / ۱۹ باب الاسماء والکنی الرقم (۷) و بحار الانوار ۴۴ / ۲۱۱.

(۴) تفسیر فرات ۹۰ و بحار الانوار: ۴۴ / ۲۱۱.

(۵) انت تأمر بقتلی ابو مخنف ص ۱۲ ط انتشارات اعلمی طهران.

و احتمال دارد بعضی صفات راجع به مادر مروان باشد که ظاهر عطف در روایت (فرات بن ابراهیم) است، و نجابت مروان به این سبب بیشتر میشود. و بعضی توهم کرده اند که زرقاء وصف است و اسم شخص معینی نیست، و این غلط است، چه مطلع بر سیر و تواریخ شکی در این مسأله ندارد، و عدم تعرض مجلسی طاب ضریحه در بیانات (بحار) شرح زرقا را شاهد طرفی نمیشود، اگر موجب توجه اشکالی که اخلال به این امر مهم باشد بر مؤلف نشود. بالجمله مروان با پدرش در طائف بماند تا پیغمبر صلی الله علیه و آله از دنیا به رفت عثمان

به ملاحظه قرابت و امور دیگر در نزد ابوبکر شفاعت او کرد قبول نشد، چون کار با عمر شد هم شفاعت کرد قبول نشد، چون خود بر مسند حکم رانی مستقر شد حکم و مروان را با کسان ایشان به مدینه رد کرد، و مخالفت صریح با امر رسول

خدای نمود، و این از اعظم مطاعن او شد، بر صحابه و مسلمین دیدار حکم و مروان گران آمد، و به تلافی رد حکم امر به اخراج ابوذر کرد، و صد هزار درهم از فیء مسلمین بوی عطاء کرد، و خمس افریقیه را که موافق نقل جماعتی صد هزار دینار بود و همه مسلمین در او شریک بودند به اعتقاد خودشان در یک مجلس به مروان به داد

وفدک را تیول (۱) وی کرد، و خراج بازار مدینه را که رسول خدای صدقه مسلمین کرده بود بروایت ابن قتیبه در (معارف) به حارث بن الحکم داد، و هم مروان را به وزارت و کتابت سر خود اختیار کرد، و او در ایام خلافت عثمان احداث عظیمه و فتن موحشه، و بدع غریبه بر طبق اهواء باطله پدید آورد و آخر الامر سبب قتل او شد.

بعقیده اهل سنت که نوشتن کاغذ قتل محمد بن ابی بکر را - که به خاتم عثمان

---

(۱) ملك و آب و زمینی که دولت یا پادشاه به کسی واگذار کند که از درآمد او زندگانی کند.

بود، و به دست غلام خاص و بر مرکب مخصوص او سوار بود باسم عبد الله بن ابی سرح والی مصر - به مروان نسبت دهند، و گویند عثمان بری بود از این امر باطل چنانچه در محل خودش مسطور است، و مروان در جنگ جمل همراه عایشه بود، و در آن جنگ طلحه را تیری زد که جان داد، و بعد از فتح اسیر شد و حسنین علیهما السلام

را شفیع کرد و امیر المؤمنین علیه السلام او را رها کرد، عرض کردند بیعت بگیر از او،

فرمود مگر بیعت نکرد با من بعد از قتل عثمان، مرا حاجت به بیعت او نیست، انها كف يهودية لو بايعني بكفه غدر بسبته (۱) اما ان له امره كلعقة الكلب انفه، وهو ابو الاكباش الاربعة، وستلقى الامة منه و من ولده يوما احمر (۲).

فرمود همانا دست او دست یهودی است، چه یهود بغدر معروفند، اگر بدست بیعت کند بسبب خود غدر کند، و مر او را امارتی است مختصر و بیقدر، چنانچه سگی بینی خود را بلیسد، و امت را از او و اولاد او روزی سخت شدید خواهد دست داد.

و از آن پس ملحق به معاویه شد، و در شحنا و بغضا امیر المؤمنین به حکم خبث مولد و سوء عقیدت جد و جهد نمود، و بعد از وفات امیر المؤمنین دو مرتبه حکومت مدینه یافت، و به روایتی که جمعی از مورخین اختیار کردند عبد الرحمن ابن الحکم در ولایت او بر مدینه این شعر بگفت:

فوالله ما ادرى واني لسائل \* حليلة مضروب القفا كيف يصنع  
لحا الله قوما امروا خيط باطل \* على الناس يعطى ما يشاء ويمنع  
و برخی گفته‌اند که این شعر را در خلافت او گفته، و مروان را از آن روی

(۱) السببة: الاسب، ومنه السب ای ذکر السببه فاستعمل في كل ذكر بقبيح توسعا (منه).

(۲) نهج البلاغة صبحی صالح ۱۰۷ الرقم ۳۳.

خیط باطل لقب دادند که بلند بود و مضطرب القامة، وخیط باطل بحسب لغت کنایه از هبء ميثوث در شمس است، و از لعاب شمس که شعاع ممدود و خط شعاعی

باشد، و از تار عنكبوت که او را مخاط الشيطان نیز مگویند، و هر وقت که در جائی امارت میافت در تشییع سب أمير المؤمنين علیه السلام مجد و مصر بود، چنانچه

ابن اثیر مگوید: که در هر جمعه بر منبر رسول بالا مرفت، و در محضر مهاجرین و انصار مبالغه در سب أمير المؤمنين علیه السلام مکرد، و بعد از هلاك یزید در شام خلیفتی یافت، و نه ماه حکمرانی کرد، و در سنه پنجاه و شش هجری ملحق به اسلاف اجلاف خود شد، و اخبار در لعن او از طریق اهل حق و اهل سنت بسیار است ما دو سه حدیث از طریق اهل سنت از کتب معتمده ایشان به جهت اتمام حجت

ایراد مسکنیم:

ابن اثیر در (اسد الغابة) و ابن ابی الحدید از (استیعاب) ابن عبد البر در ذیل این شعر - که عبد الرحمن بن حسان بن ثابت در هجو مروان گفته و اشاره بجنون و ارتعاش حکم کرده:

ان اللعین اباک فارم عظامه \* ان ترم ترم مخلجا مجنونا  
یمشی خمیص البطن من عمل التقی \* ویظل من عمل الخبیث بطینا  
روایت کرده اند که عایشه به مروان گفت: شهادت مدهم که رسول خدای لعن کرد پدرت را در حالتی که تو در صلب او بودی.

و در (تاریخ الخلفاء) ی سیوطی از بخاری و نسائی و ابن ابی حاتم در تفسیرش و در تفسیر فخر رازی این حدیث نقل شده، و بعد از او هست که عایشه گفته: " و انت بعض من لعنه الله " و تقریب او اینست که مروان جزء حکم بود در حال لعن پس ملعون خواهد بود.

و از (در المنثور) سیوطی نقل شده که عبید بن حمید، و نسائی، و ابن منذر،

و حاکم، وابن مردویه با شهادت به صحت از محمد بن زیاد نقل کرده اند که عایشه گفته: " رسول الله لعن ابا مروان و مروان في صلبه، فمروان فضض من لعنة الله ".  
وابن اثیر در (نهاية) مگوید: ومنه حديث عایشه لمروان ان النبي لعن اباك  
وانت فضض من لعنة الله ای قطعة وطائفة منها، ورواه بعضهم فظاظة بظائین من  
الفضيظ

ماء الكرش وانكره الخطابي، وقال الزمخشري افتظظت الكرش اذا اعتصرت ماءها  
كانه عصارة من اللعنة او فعالة من الفضيظ: ماء الفحل: ای نطفة من اللعنة (۱).  
وفیروز آبادی در (قاموس) میگوید: الفضض محرکة كل متفرق منتشر،  
ومنه قول عایشة لمروان فانت فضض من لعنة الله، وروی فضض كعنق و غراب ای  
قطعة منها.

و در (حیوة الحیوان) و (تاریخ خمیس) از حاکم در (مستدرک) نقل کرده اند  
که عبد الرحمن بن عوف گفته: هیچ مولودی متولد نمشد مگر اینکه می آورند او را  
در نزد رسول خدای تا دعا کند برای او، مروان را آوردند نزد آن حضرت فقال: هو  
الوزغ الملعون بن الملعون او چلیپاسه پسر چلیپاسه، وملعون پسر ملعون است،  
آنگاه حاکم گفته که این حدیث صحیح الاسناد است.

و مناسب این روایتی است که ثقة الاسلام در (کافی) ایراد فرموده مسندا از  
صادق آل محمد علیهم السلام که عبد الله بن طلحه مگوید سؤال کردم از آن جناب  
از حکم

وزغ فرمود: رجس است، و هر گاه او را بکشی غسل کن، همانا پدرم در حجر  
نشسته بود و با وی مردی بود که حدیث مسکرد او را، ناگاه وزغی زبان خود را  
متحرك کرد، با آن مرد فرمود: مدانی این وزغ چه مگوید؟ عرض کرد: علم  
ندارم به کلام او، فرمود: مگوید والله اگر عثمان را بیدی یاد کنی هر آینه علی  
را سب خواهیم کرد همیشه تا از اینجا برخیزی، آنگاه فرمود: پدرم گفت:

(۱) نهاية ذیل لغت فضض ج ۳ / ۴۵۴، کامل ابن اثیر ۳ / ۵۰۷ ط بیروت.

نمیرد از بنی امیه میتی مگر اینکه مسخ میشود به وزغ (۱).  
چه از این خبر معلوم میشود که وزغ را با بنی امیه سنخیت و اتحادی است  
که در طریقه مودت عثمان و عداوت با امیر المؤمنین علیه السلام موافق با ایشان  
است

و اموات ایشان مسخ به صورت او میشوند و از این جهت پیغمبر صلی الله علیه وآله  
و سلم حکم و مروان  
را وزغ لقب داد.

و تصریح به این مناسبت شده در حدیثی که در (کافی) از عبد الرحمن بن ابی  
عبد الله نقل میکند که مگوید شنیدم از ابو عبد الله که فرمود بیرون آمد رسول  
خدای

از حجره خود در حالی که مروان و پدرش استماع حدیث او و استراق سمع  
مکردند، فقال له: الوزغ بن الوزغ، قال ابو عبد الله: فمن یومئذ ترون ان الوزغ  
یستمع الحدیث (۲).

و از آن روز می بینید که گویا وزغ گوش میدهد حدیث را، و از این خبر شریف  
معلوم میشود که حقیقت مروان و وزغ یکی بود، و اختلاف در صورت بود،  
پیغمبر مطلع بر حقایق اشیاء و مشرف بر ماهیات موجودات خبر از این داد، و شاهد  
صدق موافقت مروان و وزغ است در این صفت محسوسه که استراق سمع باشد،  
و بعضی گمان کرده اند سبب طرد مروان این واقعه بود:  
فخر رازی گوید پیغمبر صلی الله علیه وآله در خواب دید اولاد مروان بر منبر او بالا  
مروند

و خواب خود را برای ابوبکر و عمر نقل کرد و با ایشان در خانه خود خلوت کرده  
بود چون بر خواستند شنید که حکم خواب را نقل میکند، و پیغمبر عمر را متهم  
کرد در افشاء سر خود، چون معلوم شد که حکم گوش داده بود او را طرد کرد،  
از اینجا معلوم میشود یا پیغمبر العیاذ بالله مرد مؤمن صادق العقیده را متهم مساخت،

-----  
(۱) روضه کافی ۸ / ۲۳۲ حدیث ۳۰۵.

(۲) روضه کافی: ۸ / ۲۳۸ حدیث ۳۲۳.

و معرض تهمت وسوء ظن مسکرد، يا عمر امين و مؤمن نبود و از اهل نفاق و مظنه افشای سر رسول خدای بود، اگر فخر رازی احتمال اول را قبول کند يا بی الله ذلك و المؤمنون، و اگر ثانی را اختیار کند فنعم الوفاق والحمد لله.

بالجملة حکم به این لقب که وزغ باشد معروف بوده چنانچه ابوالفرج اصفهانی که خود مروانی است در (اغانی) در ذیل قصه وفود مروان بر معاویه بعد از عزل از ولایت مدینه و مکالماتی که بین ایشان تردید شد مگوید معاویه برآشت و گفت یابن الوزغ لست هناك، مروان گفت چنین است که گفتم، و من اکنون پدر ده نفرم و برادر ده نفر، و عم ده نفر، و نزدیک است عده کامل شود یعنی چهل نفر. و ابو الفرج گوید این اشاره به حدیث نبوی است " اذا بلغ بنوا ابی العاص اربعین رجلا اتخذوا مال الله دولا و عباد الله خولا " و اولاد ابی العاص منتظر این وقت بودند، و هم در آخر حکایت از معاویه این حدیث را نقل میکند که احنف از او پرسید

چرا چندین تحمل از مروان کردی؟ و کلام مروان اشاره بچه بود؟ وی این حدیث را روایت کرد و قال: فوالله لقد تلقاها مروان من عین صافية.

و در (نهایة) در ماده " دخل " میگوید: الدخل: العيب والعناد والغش ومنه حدیث ابی هریره: اذا بلغ بنوا ابی العاص ثلثین کان دین الله دخلا و عباد الله خولا، و حقیقتة ان یدخلوا فی الدین امورا لم تجریها السنة.

و در " خول " مگوید: الخول: حشم الرجل واتباعه، و منه حدیث ابی هریره کان عباد الله خولا ای خدما وعبیدا یعنی انهم یرتخدونهم و یرتعبدونهم. بالجملة در (حیوة الحیوان) از مستدرک حاکم حدیث میکند که از عمرو بن مرة جهنی که صحابی است روایت کرده که حکم بن ابی العاص استیدان دخول بر حضرت رسالت کرد فرمود اذن دهید مرا، بر او باد و بر هر که از صلب او بیرون آید لعنت خدای مگر مؤمن از ایشان، و کمند مؤمنین ایشان، در دنیا ترفه



و تنعم کنند، و در آخرت ضایع باشند، صاحب مکرر و خدیعتند، در دنیا عطا میشوند، و در آخرت نصیبی ندارند.

وابن اثیر در (کامل) (۱) مگوید که اخبار در لعن او بسیار است ولی در سند او بحث است، و بعد از تصحیح حاکم و روایت جمعی که در کلام سیوطی شنیدی و نقل او خود بنفسه در (اسد الغابه) با شهادت بتعدد طرق، مجالی برای مناقشه او نمماند.

و از عجایی که هوش از سر مرد عاقل مبرد اینست که مثل مروان که پیغمبر پدرش را طرد کرد، و خود عمری به عداوت اهل بیت رسالت گذراند، و سب امیر المؤمنین و حسنین علیهما السلام را تجویز و تشییع مکرد، و بر منبر رسول هر روز

جمعه در خطبه مواظبت داشت، و پیغمبر او را لعن کرد و وزغ لقب داد و امیر المؤمنین علیه السلام فرمود دست او دست یهودی است، و او طلحه را که به اعتقاد

اهل سنت صحابی و از عشره مبشره است تیر زد و بکشت، و روی با ابان بن عثمان کرد و گفت یکی از قتله پدرت را کشتم، با این همه عیوب و مساوی عادل بدانند، و از او اخذ حکم میکنند و در (صحیح بخاری) و (صحیح مسلم) که اصح کتب بعد از کتاب الله بدانند از او حدیث نقل میکنند، و در (کشف الظنون) است که اجماع کردند بر عدالت جمیع رجال صحیحین.

و از معروفات محدثین اهل سنت است من روی له الشیخان فقد جاز القنطرة از این جهت ابن اثیر در (کامل) استدلال بر عدالت مروان کرده بروایت (بخاری) و به اینکه حسنین علیهما السلام با او نماز مکردند و اعاده نمکردند، یا للعجب بیشرمی به کجا رسیده که گمان میکنند حسنین علیهما السلام با مروان نماز مکردند و اعاده نمکردند، و از اینجا اثبات عدالت میخواهند کنند.

-----  
(۱) کامل ابن اثیر ۴ / ۱۹۳ ط بیروت.

و این استدلال بر طریقه خودشان هم واهیست، چه عدالت در امام جماعت در مذهب اهل سنت شرط نیست، بلکه در (شرح عقاید نسفیه) نظیر همین کار را شاهد گرفته، و گفته دلیل بر مدعی نماز کردن ائمه دین است با خلفا با ظهور جور، و انتشار فجور از ایشان، از اینجا معلوم میشود که این طایفه که از اهل بیت اعراض کردند بچه گونه از مردم متمسک شدند و از که اخذ احکام کردند، و حال صحاح ایشان هم معلوم شد که رجال آنها مثل مروان و عبد الملك و مغیره بن شعبه و معاویه و عمرو بن عاص و اتراب ایشان که همه حرام زاده، و همه بشهادت رسول خدای کافر و منافق و ملعون بودند، چه میزان همه این امور علی علیه السلام است، و

از متواترات است که پیغمبر فرمود " یا علی لا یغضک الا منافق ولا یحبک الا مؤمن " (۱).

و عمده این است که ضعف دین و فساد مبنای ایشان را بتوفیق خدای تعالی از کتب خود ایشان ثابت میکنیم و معنی " انهم لهم المنصورون (۱۷۳) و ان جندنا لهم الغالبون " (۱۷۴ / ۳۷) واضح و مبین و معلوم و مبرهن میشود. والحمد لله علی وضوح الحجة. فایده

مروان خود یقینا مشمول لعن در این دعا هست، و اولاد او نیز داخلند، و وجوه اولاد او چهار نفرند: عبد الملك که به او مکنی بود و خلیفتی روی زمین یافت، و عبد العزیز که والی مصر شد، و محمد که ولایت جزیره یافت، و بشر که حکمران عراقین بود، و اکبش اربعه در کلام علی علیه السلام را ابن ابی الحدید اشاره به اینها گرفته، و اشهر و اظهر آنست که اشاره به اولاد عبد الملك باشد که همه خلیفه شدند، و روزگار امت در عهد ایشان سیاه و حالشان تباه شد، که ولید، و سلیمان، و یزید،

(۱) تفصیل این حدیث در احقاق الحق ۷ / ۱۸۷....

و هشام باشند (۱). و اتفاق نیفتاده که چهار برادر جز ایشان خلافت کرده باشند، و سایر خلفای بنی مروان چه آنان که در مشرق خلافت کردند که اولشان عبد الملك

و آخرشان مروان حمار باشد، چه آنان که در اندلس و ناحیه مغرب خلافت داشتند که اولشان عبد الرحمن بن معاویه بن هشام بن عبد الملك است، و آخرشان هشام بن محمد ملقب به معتمد بالله است داخل در عنوان آل مروان هستند، و ظاهر حال همه رضای به افعال اسلاف خودشان و دعوی استحقاق خلافت بوده، و همین قدر

در استحقاق لعن و وجوب تبری کفایت است (۲).  
(ولعن الله بنی امیه قاطبة)

ج - ولعنت کناد خدای بنی امیه را یکسره.

ش - قاطبة حال است چنانچه در جمیعاً گذشت، و معنی او جمیع است، و اسم است، چنانچه در (صحاح) آورده، و از عبارت (اساس) معلوم میشود که مجاز است.

وامیه: بنا بر مشهور پسر عبد شمس بن عبد مناف است، و بنی امیه دو فرقه‌اند: یکی اعیاص که ابو العاص، و عاص، و ابو العیص، و عیص، و اولاد ایشان باشند، و دیگری عنابس که اولاد حرب بن امیه باشند، چه اسم حرب عنبسه بود، و اخبار در لعن بنی امیه و ذم ایشان از طریق فریقین بیش از حد احصاء است، و تعداد آنها خارج از طور این مختصر است، و ما خبری چند از کتب اهل سنت ایراد میکنیم - که انصار و اشیاع ایشانند، و ایشان را خلفای رسول و امرای مؤمنین و ائمه

-----  
(۱) ۱ - ولید بن عبد الملك ۲ - سلیمان بن عبد الملك ۳ - یزید بن عبد الملك  
۴ - هشام بن عبد الملك.

(۲) قال الحسن بن علی علیهما السلام: اما انت یا مروان فلست انا سببتك ولا سببت  
أباك و لكن الله عز وجل لعنك ولعن اباك و اهل بیتك و ذریتك و ما خرج من صلب ابيك  
الی یوم القيامة علی لسان نبیه محمد... (الاحتجاج ۱۵۰).

امت، و اولی الامر، و واجب الاطاعة مداندند - تا اتمام حجت و قطع عذر بر ایشان شود، و از باب تیمن و تبرک خبری چند از طریق اهل بیت علیهم السلام نیز درج میکنیم

تا مایه انشراح صدور و انبساط قلوب باشد، و اولاتر آنکه اولاً آیاتی چند از قرآن مجید که تصریح بلعن و ذم ایشان در آنها شده ایراد نمائیم، آنگاه بذکر اخبار فریقین پردازیم:

از جمله این آیت مبارک است " و ما جعلنا الرؤیا التي اریناک الا فتنة للناس والشجرة الملعونة في القرآن ونخوفهم فما یزیدهم الا طغیاناً کبیراً " (۶۰ / ۱۷) خلاصه معنی چنان است که ما قرار ندادیم خوابی که تو دیدی مگر امتحان مردم، و هم چنین شجره ملعونه در قرآن را، و مترسانیم ما ایشان را، و زیاد نمکند ایشان را یعنی فایده نمی بخشد برای ایشان مگر طغیان بزرگ. فخر رازی در تفسیر کبیر مگوید: سعید بن المسیب روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله در خواب دید که بنی امیه بر منبر او جست و خیز میکنند چنانچه بوزینه جست و خیز میکنند، پس محزون کرد او را این کار. و هم در آن تفسیر است که ابن عباس رضی الله عنهما گفته شجره ملعونه در قرآن مراد به او بنی امیه اند، حکم بن ابی العاص و اولاد ایشان، و کلام او در قصه این رؤیا، و اتهام عمر، و الزام طریفی که بمدد الهی و فضل ائمه اطهار ایراد کردیم، در احوال مروان گذشت (۱).

و نیشابوری در تفسیر خود از ابن عباس روایت کرده که شجره ملعونه بنی امیه اند. و بیضاوی مگوید که قولی چنین است که رسول صلی الله علیه و آله قومی از بنی امیه را

دید که بر منبر او بالا مروند، و جست و خیز میکنند چنان که بوزینه، فرمود این حظ ایشان است در دنیا که به جزای اسلام ظاهری به ایشان داده میشود، کنایه از

-----  
(۱) ص ۳۲۵.

آنکه در آخرت نصیبی ندارند.

و قریب به این کلام در (کشاف) است با نسبت بروایت.

و در (بحار) از (عمده) ابن بطریق از (تفسیر ثعلبی) به دو طریق این حدیث را روایت کرده (۱).

و ابن ابی الحدید از (امالی) ابو جعفر محمد بن حبیب آورده در ذیل حدیثی مبسوط که عمر از کعب پرسید در اخبار شما آمده که خلیفتی از آن کیست؟ گفت بعد از پیغمبر و دو نفر از اصحابش به دشمنان او رسد که با ایشان جنگ کرد، و ایشان

با او جنگ کردند، عمر گفت: انا لله وانا الیه راجعون، و روی بابن عباس آورد و گفت شنیدم از رسول خدای شبیه این کلام، شنیدمش که میگفت " لیصعدن بنو امیه علی منبری ولقد رأیتهم فی منامی ینزون علیه نزو القردة، وفیهم انزل " وما جعلنا... " الایة.

و در منشوری که معتضد بالله عباسی نوشت و امر کرد که در بلاد بخوانند - که ما انشاء الله در ذیل احوال بنی امیه او را بعینه منویسیم - مگوید آنگاه خدای قرآنی در شأن ایشان فرستاد، و فرمود: " والشجرة الملعونة فی القرآن.. " ولا خلاف بین احد انه تعالی یرید بنی امیه.

یعنی احدی خلاف نکرده که مراد بنی امیه است.

و در رساله مفاخره بنی هاشم و بنی امیه - که تصنیف جاحظ است - مذکور است که بنی هاشم را عقیده آنست که شجره ملعونه بنی امیه هستند، و ناچار بنی هاشم قاطبة تا حدیث صحیح نداشته باشند چنین گمان نکنند.

و هم در آن رساله است - ولی ممزوج است به کلام ابن ابی الحدید، و خصوص این فقره اظهر آنست که کلام جاحظ باشد، و اگر هم نباشد کلام ابن ابی الحدید

(۱) بحار الانوار: ۸ / ۳۵۹ ط افسست.

است - که مگوید جمیع مفسرین چنین گفته‌اند، و در این باب اخبار کثیره روایت کرده‌اند، و شما یعنی بنی امیه قدرت بر انکار او ندارید. و از اینجا معلوم میشود که مثل بیضاوی که این روایت را تعبیر به قیل میکند از غایت تعصب است، و بسی روشن است که شجره ملعونه را تأویل بزقوم کردن از انحراف و بی‌امانتی است.

و در اخبار اهل بیت علیهم السلام این تفسیر قطعی الصدور است، چه در (تفسیر علی بن ابراهیم) و (تفسیر مجمع البیان) و در (بحار) و (صافی) از تفسیر (عیاشی) بطرق متعدده و الفاظ متقاربه روایت شده، و در بعض آنها الحاق تیم و عدی شده. چنانچه در (تفسیر صافی) مذکور است.

و از محاسن این تفسیر و بدایع این تأویل جمله " فما یزیدهم الا طغیانا کبیرا " است چه محتمل است یزید اسم باشد و حمل طغیان بر او به مبالغه است، و به دعوی

اینکه او چندان طاغی است که گوئی از افراد حقیقت طغیان شده، و ذکر خصوص او به جهت انکار عظیم و گناه بزرگ و داهیه‌هایله است که در وقعه طف از او سر زد.

و از جمله آیاتی که مأول به بنی امیه شده است این آیت مبارکه است:  
" الذین بدلوا نعمة الله کفرا واحلوا قومهم دار البوار - (۲۷) - جهنم یصلونها و بیس القرار " (۲۸ / ۱۴) چنانچه از (عمده) ابن بطریق رضی الله عنه در (بحار) نقل میکند که او از تفسیر (ثعلبی) روایت کرده مگوید که عمر بن الخطاب گفت: هما الافخران من قریش بنو المغیره و بنو امیه (۱).  
اما بنی المغیره کفایت شدید از شر ایشان در یوم بدر، و اما بنو امیه مهلت داده شدند تا روزی.

---

(۱) بحار الانوار: ۸ / ۳۶۰ ط افست - هما الافخران اثبات الهداة ۲ / ۳۸۸ عن الواحدی فی الوسیط.

و از تفسیر (عیاشی) این حدیث از امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده، ولی بدون تقسیم مذکور (۱).

و هر دو آیه را در مقدمه (صحیفه کامله) به تفصیل مذکور روایت میکند. و مراد بنعمة الله در این آیه امام علیه السلام است، چه جمیع ما سوی الله به برکات وجود ایشان خلق شده، پس هر خیری به هر کس رسید، و هر انتفاعی از هر چه یابد بواسطه علی و اولادش علیهم السلام است، و نعمت حقیقیه ایشانند که بنی کفران

کردند، و تبدیل نعمت خدای نمودند، و قوم خود را در دار البوار، و بئس القرار جای دادند.

و موافق اینست اخباری که از صادقین علیهما السلام در تفسیر آیه کریمه " ثم لتسئلن یومئذ

عن النعم " ( ۸ / ۱۰۲ ) در (صافی) روایت کرده عن (العیاشی) عن الصادق علیه السلام انه

سئل ابو حنیفه عن هذه الاية، فقال له: ما النعم عندك يا نعمان؟ قال: القوت من الطعام والماء البارد، فقال: لئن اوقفك الله يوم القيامة بين يديه حتى يسئلك عن كل اكلة اكلتها او شربة شربتها ليطولن وقوفك بين يديه، قال: فما النعم جعلت فداك؟ قال: نحن اهل البيت النعم الذي انعم الله بنا على العباد، وبنا اثتلفوا بعد ان كانوا مختلفين، وبنا الف الله بين قلوبهم وجعلهم اخوانا بعد ان كانوا اعداء، وبنا هديهم الله الى الاسلام، وهو (هي) النعمة التي لا تنقطع والله سائلهم عن حق النعم الذي انعم الله به عليهم، وهو النبي صلى الله عليه وآله وعترته (۲). وفي رواية انه صلى الله عليه وآله قال له: بلغني انك تفسر النعم في هذه الاية بالطعام الطيب والماء البارد في اليوم الصايف؟ قال: نعم، قال: لو دعاك رجل واطعمك طعاما طيبا وسقاك ماء باردا، ثم امتن عليك به الى ما كنت تنسبه؟ قال: الى البخل،

(۱) بحار الانوار: ۸ / ۳۵ ط افست.

(۲) تفسیر برهان ۴ / ۵۰۳ بحار الانوار: ۲۴ / ۴۹ ط لبنان.

قال: افتبخل الله تعالى؟ قال: فما هو؟ قال: حبنا اهل البيت (١).  
وفي (العيون) عن الرضا قال في الدنيا نعيم حقيقي فقال له بعض الفقهاء ممن  
حضره فيقول الله تعالى " ثم لتسئلن يومئذ عن النعيم " اما هذا النعيم في الدنيا هو الماء  
البارد؟ فقال له الرضا عليه السلام وعلا صوته كذا فسرتموه وجعلتموه على ضروب،  
فقال طائفة هو الماء البارد، وقال غيرهم: هو الطعام الطيب، وقال آخرون: هو  
طيب النوم، ولقد حدثني ابن عن ابيه ابي عبد الله عليه السلام ان اقوالكم هذه ذكرت  
عنده في قول الله عز وجل " ولتسئلن يومئذ عن النعيم " فغضب وقال: ان الله عز وجل  
لا يسئل عباده عما تفضل عليهم به ولا يمن (يمتن) بذلك عليهم، والامتنان بالانعام  
مستقبح من المخلوقين فكيف يضاف الى الخالق عز وجل ما لا يرضى المخلوقين  
(به المخلوقين - المصدر)، ولكن النعيم حبنا اهل البيت وموالاتنا، يسئل الله عنه  
بعد التوحيد والنبوة لان العبد اذا وفى بذلك اداه الى نعيم الجنة الذى لا يزول (٢).  
وفي (الكافي) عن الصادق في هذه الاية قال ان الله عز وجل اعز واكرم ان  
يطعمكم طعاما فيسوغكموه ثم يسئلكم عنه، ولكن يسئلكم عما انعم عليكم بمحمد  
وآل محمد (٣).

وفي رواية عن الباقر عليه السلام انما يسئلكم عما انتم عليه من الحق (٤).  
وفي (المحاسن) عن الصادق قال: ثلثة لا يحاسب العبد المؤمن عليهن: اطعام  
ياكله، وثوب يلبسه، وزوجة سالحة تعاونه، ويحصن بها فرجه.

(١) تفسير صافي ٥ / ٣٧٠ بحار الانوار: ١٠ / ٣٢٠ ط لبنان.

(٢) العيون باب ٣٥ حديث ٨ ج ٢ / ١٢٩.

(٣) كافي ج ٦ / ٢٨٠ باب ٣٣ - اطعمة - رقم (٣).

(٤) كافي ج ٦ / ٢٨٠ رقم (٥) باب ٣٣، تهذيب ٧ / ٤٠١ باب ٣٤ حديث ٨ مثله.



وفي رواية قال: ان الله اكرم من ان يسئل مؤمنا عن اكله وشربه (١).  
بالجملة و از آیاتی که در ذم بنی امیه وارد شده سوره مبارکه " انا انزلناه " است.  
چه مراد از الف شهر دولت بنی امیه است که هزار ماه بود، و از برکات لیلة القدر  
محروم بودند، و خیر اخروی يك شب قدر از خیر دنیوی هزار ماه ریاست بنی امیه  
بیشتر است، چنانچه فخر رازی در (تفسیر کبیر) و ابن اثیر در (اسد الغابة) از  
حضرت امام حسن علیه السلام نقل میکنند که رسول خدای در خواب دید بنی امیه را  
که

پای بر منبرش میگذارند.

و میگوید روایتی آمده که فرمود: دید جست و خیز میکنند بر منبرش چون  
بوزینگان، و شاق شد بر آن جناب این کار، پس خدای تعالی این آیت فرستاد:  
" انا انزلناه... " تا في " الف شهر " یعنی ملك بنی امیه.

قاسم که راوی حدیث است میگوید حساب کردیم دیدیم ملك بنی امیه هزار  
ماه است، آنگاه رازی میگوید: قاضی طعن در این وجه زده، چه ایام بنی امیه  
ایام مذمومه بودند، و فضیلتی از برای شب قدر در ترجیح بر ایام بنی امیه نیست،  
و خود جواب مدهد از قاضی که چون ایام بنی امیه سعادات دنیویه داشتند از  
این روی عظیم بودند، و شب قدر در سعادات دینیّه بیش از آنست که این هزار ماه  
در سعادات دنیویّه.

همین حدیث به اختلاف یسیری در (صحیح ترمذی) مذکور است در باب  
تفسیر قرآن.

و مسعودی رحمه الله در (مروج الذهب) که مقبول علمای عامیه و اصل جلیل  
و رکن وثیق ایشان است میگوید جمیع ملك بنی امیه تا بیعت ابو العباس سفاح  
هزار ماه کامل بود نه زاید و نه ناقص، چه ایشان نود سال و یازده ماه و سیزده

---

(١) المحاسن: ٢ / ٣٩٩ حدیث ٨٠، تفسیر صافی: ٥ / ٣٧١.

روز ملك داشتند، آنگاه مگويد مردم خلاف كردند در تواريخ ايام ايشان،  
و تعويل و اعتماد بر آنست كه ما ذكر مكنيم، و او صحيح است نزد اهل بحث  
ومعتنيان به تاريخ اين جهان، معاويه بيست سال، يزيد سه سال و هشت ماه و چهارده  
روز، معاويه بن يزيد يك ماه و يازده روز، مروان هشت ماه و پنج روز، عبد الملك  
بن مروان بيست و يك سال و يك ماه و بيست روز، وليد بن عبد الملك نه سال و  
هشت

ماه و دو روز، سليمان بن عبد الملك دو سال و شش ماه و پانزده روز، عمر بن عبد  
العزیز

بن مروان دو سال و پنج ماه و پنج روز، يزيد بن عبد الملك چهار  
سال و سيزده روز، هشام بن عبد الملك نوزده سال و نه ماه و نه روز، وليد بن  
يزيد بن عبد الملك يك سال و سه ماه، يزيد بن الوليد دو ماه و ده روز، مگويد  
اسقاط كرديم ايام ابراهيم بن الوليد بن عبد الملك را (۱) چنان كه ابراهيم بن المهدي  
را اسقاط كرديم از خلفای بني عباس، و مروان بن محمد بن مروان پنج سال  
و دو ماه و ده روز تا بيعت سفاح واقع شد، و اين جمله نود سال و يازده ماه  
و سيزده روز مشود، اضافه مشود به اين مدت هشت ماهی كه مروان در آن مدت با  
بنی

عباس مقاتله مكرد تا كشته شد، پس ملك ايشان نود و يك سال و نه ماه و سيزده  
روز مشود، نقص مكنيم از او ايام خلافت امام حسن عليه السلام را كه پنج ماه  
و ده روز باشد، هم نقيصه مكنيم از او ايام عبد الله بن الزبير لعنهما الله را تا  
وقتی كه كشته شد، و او هفت سال و دو ماه و سه روز بود، پس باقی بعد از  
كسر اين دو فقره هشتاد و سه سال و چهار ماه است كه هزار ماه تمام مشود،  
آنگاه مفرمايد، و قومی گفته اند كه تأويل قول خدای عز وجل " ليلة القدر خير  
من الف شهر " اينست كه ما گفتيم، تمام شد كلام مسعودی.

---

(۱) ابراهيم بن الوليد چهار ماه رياست داشت، و گاهی او را بخلافت مخواندند  
و گاهی سلام بخلافت نمكردند، تا مروان الحمار او را خلع كرد (منه رحمه الله).

و در اخبار اهل بیت عصمت این معنی متکرر الورد و متکثر الوجود است، و در (کافی) و در (تفسیر علی بن ابراهیم) رضی الله عنهما منقول است که مراد از " الف شهر " ایام ملك بنی امیه است که در آنها لیلة القدر نیست (۱)، و ظاهر اینست که مراد آن باشد که ثواب لیلة القدر به بنی امیه و اتباع ایشان داده نمشود، چه کثیری از اخبار فضل لیلة القدر در ایام ایشان وارد شده، و در این اخبار ایام عثمان از ملك بنی امیه محسوب نشده اگر چه در عموم اخبار شجره ملعونه داخل، و آیات و اخبار دیگر او را شامل است، و آیات دیگر در مذمت بنی امیه در قرآن مجید نازل شده، ولی چون من بنده غالباً در این کتاب مبارك دوست دارم از اموری که محل اتفاق فریقین است نقل کنم، چه این زیارت شریفه مشتمل بر لباب عقاید شیعه از اصول تولی و فصول تبری است، و البته نشر اخبار مخالفین در این باب در الزام أدخل، و در قلوب اوقع است به همین قدر اکتفا کردم با ضیق مجال و قلت اسباب و کثرت مشاغل نظریه، و تعدد شواغل فکریه، اکنون یکی دو حدیث علاوه بر آنچه در تفاسیر آیات نقل شد از کتب ایشان برآورده منگارم. و مثالب شهد المحب بنقصها\* و النقص ما شهدت به الاحباب

أ - در (حیوة الحیوان) و جز آن از (مستدرک) حاکم نقل شده که مگوید  
 عن مسلم الربعی عن العلا عن ابیه عن ابی هریره قال قال النبی صلی الله علیه وآله  
 رأیت فی  
 منامی کان بنی الحکم بن ابی العاص ینزون علی منبری کما ینزوا القردة، فما  
 رأى النبی صلی الله علیه وآله مستجمعا ضاحکا حتی مات (۲).

یعنی ابو هریره گفت پیغمبر فرمود در خواب دیدم گویا اولاد حکم بن ابی  
 العاص مسجند بر منبر من چنانچه بوزینه می جهد، پس دیده نشد پیغمبر در مجمعی

(۱) تفسیر برهان: ۴ / ۴۸۸ رقم ۲۹.  
 (۲) حیوة الحیوان ذیل قرده ج ۲ / ۲۰۳.

که بخندد تا وفات کرد.  
آنگاه حاکم مگوید که صحیح الاسناد است بر شرط مسلم.  
و دانستی که در اخبار دیگر مطلق بنی امیه بودند که شیخ ایشان ثالث بود،  
و دور نیست خواب پیغمبر متعدد باشد یا الحاق خصوص بنی مروان از تحریف  
رواة باشد در زمان معاویه به جهت اخراج آل حرب، ولن يصلح العطار ما افسد  
الدهر.

ب - آية الله العلامة - اجزل الله تشریفه واکرامه - در (نهج الحق) از  
صاحب کتاب (الهاویه) که از علمای اهل سنت است روایت میکند که از ابن  
مسعود نقل کرده " لكل شیء آفة وآفة هذا الدین بنوا امیه " هر چیزی را آفتی است،  
و آفت این دین بنی امیه است " (۱).

ج - در (صحیح مسلم) روایت میکند پیغمبر فرمود " هلاک امتی علی ید  
هذا الحی " (۲).

و این خبر را بعد از ذکر خبری نقل میکند که متضمن ذکر بنی امیه است،  
و نقل او قرینه مشهود بر اراده بنی امیه از " هذا الحی " و علماء چنین فهمیده اند،  
از این جهت ابن بطریق علیه الرحمة او را از اخبار مذمت بنی امیه شمرده چنانچه  
در (بحار) از او حکایت کرده، و خبر (بخاری) مؤید و معین این معنی است.  
د - ابن حجر در رساله (تطهیر اللسان) مگوید بسند حسن روایت شده که  
پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود " شر قبایل العرب بنو امیه و بنو حنیفه و ثقیف " (۳).  
ه - هم ابن حجر در آن رساله آورده که در حدیث صحیح است که حاکم

---

(۱) نهج الحق وکشف الصدق ص ۳۱۲ ط لبنان، کنز العمال ۶ / ۹۱، تطهیر الجنان  
واللسان ۱۴۳ المطبوع فی هامش الصواعق.

(۲) صحیح مسلم ج ۴ کتاب فتن ص ۲۲۳۶ رقم ۲۹۱۷.

(۳) تطهیر اللسان ص ۱۴۳ و ص ۱۴۴ المطبوع فی هامش الصواعق المحرقة.

گفته به شرط شیخین است کان ابغض الاحیاء او الناس الی رسول الله صلی الله علیه وآله  
بنو امیة (۱) و بخاری در صحیح خود عنوان میکند باب قول النبی صلی الله علیه وآله  
هلاک  
امتی علی اغیلمة سفهاء:

حدثنا موسى بن اسماعيل، حدثنا عمرو بن يحيى بن سعيد بن عمرو بن سعيد  
قال: اخبرني جدي قال: كنت جالسا مع ابي هريرة في مسجد النبي صلى الله عليه وآله  
بالمدينة

ومعنا مروان قال ابو هريرة سمعت الصادق المصدوق يقول هلكة امتي على يدي  
غلمة من قريش، فقال مروان لعنة الله عليهم غلمة؟ فقال ابو هريرة: لو شئت ان  
اقول بنى فلان وبنى فلان لفعلت، فكنت اخرج مع جدي الى بنى مروان حين  
ملكوا بالشام فاذا رأهم غلمانا احداثا، قال لنا: عسى هؤلاء ان يكونوا منهم  
قلنا انت اعلم (۲).

خلاصه آنکه ابو هریره گفته از پیغمبر صلی الله علیه وآله شنیدم که فرمود هلاک امت  
من

بر دست جوانانی است از قریش، مروان گفت لعنت باد بر آن جوانان، ابو هریره  
گفت اگر خواهیم بگویم بنی فلان و بنی فلانند مگویم، کنایه از این که بنی حرب  
و بنی مروانند، عمرو بن یحیی که راوی حدیث است مگوید با جدم که سعید  
بن عمرو باشد بجانب بنی مروان در شام مرفتم، و چون آنان را جوان نوری  
مدیدیم مگفت شاید اینها از ایشان باشند، مگفتم تو داناتری.  
و از اینجا معلوم میشود که ابو هریره روایت کرده هلاک امت بر دست بنی  
مروان است که شعبه‌ای از بنی امیه هستند، و از عنوانی که باب را مترجم به او  
کرده معلوم میشود که پیغمبر صلی الله علیه وآله این طایفه را سفهاء خوانده، و چنین  
است،

(۱) المصدر السابق.

(۲) بخاری ۲ / جزء ۴ باب المناقب ص ۲۴۲ باب علامة النبوة في الاسلام.

چه دین به دنیا فروختند، پیروی معازف (۱) و ملاعب کردند، مثل ولید فاسق که چنانچه در (تاریخ خمیس) است يك روز به خانه درآمد و دید دخترش را با دایه‌اش نشسته بر زانوی بنشست و ازاله بکارت وی کرد، دایه او گفت دین مجوس را پیشه کردی؟ این شعر را بخواند:

من راقب الناس مات هما\* وفاز باللذة الجسور (۱)

وابن ابی الحدید در طی اخبار حمقای عرب نقل میکند که يك روز سلیمان بن یزید بن عبد الملک که برادر ولید باشد در مجلسی گفت خدای لعنت کند برادرم ولید را که همانا فاجر بود، و مرا تکلیف به فاحشه کرد یعنی اراده لواط بوی کرد کسی از خویشان وی با وی گفت ساکت باش به خدای سوگند که اگر او قصد کرده باشد همانا کرده است (۳)، و اجمال این خبر را جلال سیوطی در (تاریخ) خود ذکر کرده (۴).

و در غالب کتب اهل سنت مذکور است که يك شب مؤذن اذان صبح گفت و ولید برخواست و شراب خورد، و جاریه هم مست بود با وی در آویخت و وی را به سپوخت (۵) و قسم یاد کرد که با مردم نماز نکند جز او پس لباس خود را بوی پوشانید، و آن جاریه را مست با آرایش جنابت و منی به مسجد فرستاد با مردم نماز گذاشت (۶).

(۱) معازف: آلات موسیقی را گویند.

(۲) تاریخ خمیس: ۲ / ۳۲۰ ط بیروت.

(۳) ابن ابی الحدید: ۱۸ / ۱۶۳ ط بیروت.

(۴) تاریخ الخلفاء ۲۵۱ مطبعة سعادت بمصر.

(۵) سپوختن - مصدر بکسر اول وضم دوم: فرو کردن چیزی را به زور در چیز دیگر، و سپوخت ماضی او است.

(۶) تاریخ خمیس: ۲ / ۳۲۰ بیروت.

و هم در (تاریخ خمیس) و جز اوست که عزیمت سفر حج کرد و اراده کرد بر بام کعبه تجرع کؤس عقار ونیل لذت بوس و کنار کند (۱).  
و در اکثر کتب مذکور است، از آن جمله (ادب الدین والدنیا) که از مؤلفات ماوردی است بلکه از متواترات است که يك روز به قرآن تفأل کرد این آیه آمد " واستفتحوا وخاب کل جبار عنید " ( ۱۵ / ابراهیم ۱۴ ) قرآن را بر هم گذاشت، و چندان کتاب خدای را تیر زد که پاره پاره شد، و این شعر بخواند:

تهددنی بجبار عنید \* فها انا ذاك جبار عنید  
اذا ما جئت ربك يوم حشر \* فقل يا رب مزقنی الولید (۲)  
و در (حیوة الحیوان) و جز او است که در باغ خود مصنعی یعنی حوضی ساخته بود پر از شراب و هر وقت راغب شهوات مشد خود را در آن حوض می افکند، و چندان منخورد که نقص در اطراف آن حوض ظاهر مشد (۳).  
وابن ابی حجله او را در (دیوان الصبابة) در شمار خلفائی یاد میکند که در عشق خلیع العذار و گسسته مهار بودند.  
و داود انطاکی در (تزیین الاسواق) ذکر میکند که ولید عاشق نصرانیه‌ای شد و مراسله با وی کرد، و معشوقه ابا نمود نزدیک شد عقلش از سرش برود تا يك روز عید لباس مبدل پوشید و با صاحب باغی که دختران نصاری به تنزه و تفرج در آن مرفتند، قرار داد که در آن باغ برود، چون داخل باغ شد معشوقه‌اش روی با بواب کرد و گفت این کیست؟ بواب گفت مصیبت زده است از در ترحم با وی مزاح

-----  
(۱) تاریخ خمیس: ۲ / ۳۲۰ ط بیروت.  
(۲ و ۳) حیوة الحیوان ح ۱ / ۱۰۳ فی خلافة ولید و تاریخ خمیس: ۲ / ۳۲۰ ط بیروت  
فی خلافة ولید.

بسیاری کرد تا اندکی به نظر آرام شد، آنگاه با معشوقه گفتند مشناسی این کیست؟  
گفت نه، گفتند این خلیفه است از این روی تن در داد و زن ولید شد، و این شعر  
را ولید در حق او مسرآید:

أضحى فوادك يا ولید عمیدا \* صبا قديما للحسان صیودا  
من حب واضحة العوارض طفلة \* برزت لنا نحو الكنيسة عیدا  
ما زلت ارمقها بعینی وامق \* حتی بصرت بها تقبل عودا  
عود الصلیب فویح نفسی من رأی \* منكم صلیبا مثله معبودا  
فسئلت ربی أن أكون مكانه \* وأكون في لهب الجحیم وقودا  
اجاب الله مسئلته.

و هم در حق این نصرانیه مگوید بعد از اینکه سرش فاش و امرش مشهور  
شد:

الا حبذا سعدي وان قيل انني \* كلفت بنصرانية تشرب الخمر  
یهون علينا ان نظل نهارنا \* الى الليل لا اولی نصلي ولا عصرا (۱)  
و مسعودی رحمه الله در (مروج الذهب) رایت میکند که يك وقت ابن عایشه  
مغنی نزد ولید آمد و این بیت تغنی کرد:  
انی رأیت صبیحة النحر \* حورا نعین عزیمة الصبر  
مثل الكواكب في مطالعها \* عند العشاء اطفن بالبدر  
وخرجت ابغی الاجر محتسبا \* فرجعت موقورا من الوزر  
ولید گفت احسنت واللہ، و او را به حق عبد الشمس سوگند داد تا اعاده کند،  
اجابت کرد، بازش سوگند به حق امیه داد، اعادت کرد، همچنین این شجره

-----  
(۱) تزیین الاسواق ج ۱ / ۲۵۰ دار حمد ومحو.



ملعونه را پدر بر پدر یاد کرد، و استعاده نمود، وابن عایشه اجابت کرد تا به خودش رسید، و گفت بجان من باز بخوان باز خواند حالت طرب در وی اثر کرد، و در روی ابن عایشه بیفتاد و یکایک اعضای او را بوسه زدن گرفت تا بمذاکیر او رسید و خم شد که او را ببوسد، ابن عایشه رانهای خود را فراهم آورد و او را مستور کرد، ولید گفت والله دست برنمذارم تا نبوسم، پس حشفه او را بوسید

آنگاه مستانه فریاد زد و طرباه و طرباه و لباس خود را یکسره از بر بگرفت، و بر ابن عایشه بیفکند، و خود عریان و مجرد به ایستاد تا لباس جدید برای او آوردند، و امر کرد که هزار دینار زر سرخ برای ابن عایشه بیاورند، و استری فرمان داد تا آوردند، وابن عایشه را سوار کرد، و گفت باید با استر بر بساط من مشی کنی که آتشی پاینده در جگر من افروختی، آنگاه مسعودی مگوید ابن عایشه این شعر را بر یزید پدر ولید هم بخواند و وی را بطرب آورد، و گویند او ملحد شد در طرب خود، و کفر گفت و بساقی گفت ما را به آسمان چهارم شراب در ده و ولید این

طرب را به ارث از پدر برده (۱) (مراجعه شود به صفحه ۴۵۲).  
تمام شد کلام او.

هم در (مروج الذهب) و (کامل) مبرد است که ولید سوء عقیدت خود را افشا کرده، و این شعر را بخواند:

تلعب بالخلافة هاشمي \* بلا وحي اتاه ولا كتاب

فقل الله يمنعني طعامي \* وقل لله يمنعني شرابي (۲)

وانا استغفر الله من حكاية شعره وكتابة كفره، وولید این کفر مخصوص را از یزید روایت میکند، و وی از ابو سفیان چنانچه انشاء الله من بعد اشاره به کلمات \*

(هامش) (۱) مروج الذهب ۳ / ۲۱۵ ط دار الهجرة ایران.

(۲) مروج الذهب ۳ / ۲۱۶ ط دار الهجرة ایران. (\*)

ایشان خواهد شد، و از صفات معروفه او آنست که کنیزهای پدرش که منکوحه او بودند، و اولاد از او آورده بودند - وطی کرد، و معروف بوده در زمان خلفای لاحق، و در السنه مورخین اهل سنت بولید فاسق وولید زندیق.

و در (تاریخ الخلفاء) است که معافی جریری کتابی در سخافت و فجور والحاد وزندقه ولید تصنیف کرده.

و در (تاریخ خمیس) از ذهبی روایت کرده که رسول خدای فرمود:  
" لیکونن فی هذه الامة رجل یقال له الولید هو اشد لهذه الامة من فرعون لقومه "  
(۱).

امر عجیب وخطب فظیع اینست که ولید - با این همه شقاوت وشر وزندقه وفجور - را امام مفترض الطاعة و خلیفه رسول و امیر المؤمنین میگویند، بلکه از قاضی عیاض نقل شده که او یکی از خلفای اثنی عشر است که در حدیث - متواتر النقل متفق علیه بین الخاصة والعامه - منصوصند.

و در (تاریخ الخلفاء) از ابن حجر عسقلانی معروف بشیخ الاسلام شارح (صحیح بخاری) و صاحب (اصابه) و غیر او نقل کرده که تفسیر قاضی عیاض احسن وجوه وارجح اقوال است (۲).

یا للعجب چگونه میشود مسلمان بلکه انسانی راضی شود که این گونه مردم را امام شمارد و اطاعت کند، و معرفتشان را واجب بداند، اینها اثر خذلان و بی توفیقی است، و الا عاقل تجویز این گونه امور نمکند، و بعون الله و حسن مشیته در ذیل ذکر یزید شطری صالح از تتمه این باب بیان میکنم، و عین عبارت قاضی عیاض و پاره مطالب دیگر مذکور خواهم داشت، و ما در این مقام اگر چه تطویل کلام کردیم ولی از غرض اصلی خارج نشدیم که شرح مثالب و نشر معایب

(۱) تاریخ الخمیس: ۲ / ۳۲۰ ط بیروت.  
(۲) تاریخ الخلفاء ص ۱۱ ط سعادت بمصر.

بنی امیه باشد، چه سایر این طایفه هم از این قبیل و سالک این سبیل بودند، و کفر وزندقه والحاد وفسق وفجور وجور و طغیان بتوارث از ابوسفیان، و حکم در ایشان از پدر به پسر منتقل مشد، و اگر کسی به تواریخ و سیر رجوع کند شکی در اینها نکند خصوصا تواریخ اهل سنت و جماعت که شبهه تعصب در آنها نمرود، و مهما ممکن درصدد اخفای عیوب خلفای خود هستند، ولی باز به تأیید الهی

و امداد سماوی جابجا و کتاب به کتاب حق بر زبان ایشان جاری میشود، و اعتراف به فضائل ائمه هدی و ردائل دشمنان خدا میکنند، چنانچه علمای شیعه عموما و فضلاء هند ایدهم الله خصوصا در استقصاء این کلمات حظ موفور و سعی مشکور دارند، و این بنده با عدم فرصت و قلت بضاعت گاه گاه بر سبیل استطراف و استطراد برخی از آنها را در این مختصر تضمین میکنم، و گوش زد سامعین منمایم.

و از محاسن کتب و بدایع رسایل منشوری است که معتضد عباسی فرمان داد بنویسند در سنه دویست و هشتاد و چهار هجری و بر منابر بخوانند، و منع کرد سقایان را از ترحم بر معاویه که مرسوم بود، چنانچه از (تاریخ محمد بن جریر الطبری) در شرح (نهج حدیدی) مذکور است، و آن منشور مشتمل است بر طائفه‌ای از اخبار و آثار در مساوی بنی امیه عموما و خصوصا، و اکثر اخبار مذکوره را حاوی است، و سایر بدع و فتن ایشان را به نحو اشاره واجمال متضمن است، و چون قول خلیفه‌ای از خلفای سنیان است البته اطاعت او واجب است که در آنجا تحریض و تحریص بر لعن بنی امیه و براءت از معاویه و احزاب او کرده است، و چون عبارت آن منشور در غایت فصاحت و اتقان و عربیت است اولی تر آنکه ما عین آن را در این مختصر نقل کنیم و به ترجمه آن نپردازیم، چه جمل مطالب او در مواضع متعدده این کتاب مذکور

شده و خواهد شد انشاء الله، و از برای علماء و اهل فضل مطالعه او مايه مسرت و ابتهاج خواهد شد، وفيه بعد الحمد والصلوة:

اما بعد فقد انتهى الى امير المؤمنين ما عليه جماعة العامه من شبهة قد دخلتهم في اديانهم و فساد قد لحقهم في معتقدهم وعصبية قد غلبت عليها اهواءهم ونظقت بها سنتهم على غير معرفة ولا روية قد قلدوا فيها قادة الضلالة بلا بينة ولا بصيرة، وخالفوا السنن المتبعة الى الاهواء المبتدعة، قال الله تعالى " ومن اظلم ممن اتبع هواه بغير هدى من الله ان الله لا يهدى القوم الظالمين " خروجا عن الجماعة، ومسارة الى الفتنة، وايثارا للفرقة، وتشتيتا للكلمة، واظهارا لموالاة من قطع الله عنه الموالاة، وتبرء منه العصمة، واخرجه من الملة واوجب عليه اللعنة، وتعظيما لمن صغر الله حقه، واوهن امره، واضعف ركنه من بني امية الشجرة الملعونة، ومخالفة لمن استنقذهم الله به من الهلكة واسبغ عليهم به النعمة من اهل البركة والرحمة والله يختص برحمته من يشاء والله ذو الفضل العظيم، فاعظم امير المؤمنين ما انتهى اليه من ذلك، ورأى ترك انكاره حرجا عليه في الدين، وفسادا لمن قلده الله امره من المسلمين، واهمالا لما اوجبه الله عليه من تقويم المخالفين وتبصير الجاهلين، واقامة الحججة على الشاكين، وبسط اليد على المعاندين، وامير المؤمنين يخبركم:

معاشر المسلمين ان الله جل ثنائه لما ابتعت محمدا صلى الله عليه وآله بدينه وامره ان يصدع بامرہ بدأ باهله وعشيرته، فدعاهم الى ربه، وانذرهم وبشرهم ونصح لهم وارشدهم، فكان من استجاب له وصدق قوله واتبع امره نفر يسير من بني امية من بين مؤمن بما اتى به من ربه وناصر لكلمته وان لم يتبع دينه اعزازا واشفاقا عليه، فمؤمنهم مجاهد ببصيرته، وكافرهم مجاهد بنصرته وحميته يدفعون من نابذوه يقهرون من عازيه وعانده، ويتوثقون له ممن كانفه وعاضده، ويبايعون له من سمح له بنصرته

ويتجسسون اخبار اعدائه، ويكيدون له بظهر الغيب كما يكيدون له برأى العين حتى بلغ المدى وحن وقت الاهتداء فدخلوا في دين الله وطاعته وتصديق رسوله والايمان به باثبت بصيرة واحسن هدى ورغبة، فجعلهم الله اهل بيت الرحمة، واهل البيت الذين اذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا، معدن الحكمة وورثة النبوة، وموضع الخلافة، اوجب الله لهم الفضيلة، والزم العباد لهم الطاعة، وكان ممن عانده وكذبه وحاربه من عشيرته العدد الكثير والسواد الاعظم يتلقونه بالضرر والتثريب، ويقصدونه بالاذى والتخويف، وينابذونه بالعداوة، وينصبون له المحاربة، ويصدون عن قصده، وينالون بالتعذيب من اتبعه، وكان اشداهم في ذلك عداوة، واعظمهم له مخالفة، اولهم في كل حرب ومناصبه، ورأسهم في كل اجلاب وفتنة، لا ترفع على الاسلام راية الا كان صاحبها وقائدها ورئيسها ابا سفيان بن حرب صاحب احد والخندق وغيرهما واشياعه من بنى امية الملعونين في كتاب الله ثم الملعونين على لسان رسول الله صلى الله عليه وآله في مواطن عدة لسابق علم

الله فيهم، وماضى حكمه في امرهم وكفرهم ونفاقهم، فلم يزل لعنه الله يحارب مجاهدا ويدافع مكائدا، ويجلب، منابذا حتى قهره السيف وعلا امر الله وهم كارهون، فتعود بالاسلام غير منطو عليه واسر الكفر غير مقلع عنه فقبله وقبل ولده على علم منه بحاله وحالهم، ثم انزل الله تعالى كتابا فيما انزله على رسوله يذكر فيه شأنهم، وهو قوله تعالى " والشجرة الملعونة في القرآن " ولا خلاف بين احد من انه تبارك وتعالى اراد بها بنى امية.

ومما ورد من ذلك في السنة ورواه ثقات الامة قول رسول الله صلى الله عليه وآله فيه وقد

راه مقبلا على حمار ومعاويه يقوده، ويزيد يسوقه: لعن الله الراكب والقائد والسائق. ومنه ما روته الرواة عنه من قوله يوم بيعة عثمان تلقفوها يا بنى عبد شمس تلقف الكرة فوالله ما من جنة ولا نار، وهذا كفر صراح يلحقه اللعنة من الله

كما لحقت الذين كفروا من بنى اسرائيل على لسان داود وعيسى بن مريم ذلك بما عصوا وكانوا يعتدون.

ومنه ما يروى من وقوفه على ثنية احد من بعد ذهاب بصره، وقوله لقايدته: هيهنا رمينا محمدا وقتلنا اصحابه.

ومنها الكلمة التى قالها للعباس قبل الفتح وقد عرضت عليه الجنود: ولقد اصبح ملك ابن اخيك عظيما، فقال له العباس ويحك انه ليس بملك انها النبوة. ومنه قوله يوم الفتح، وقد رأى بلالا على ظهر الكعبة يؤذن ويقول: اشهد ان محمدا رسول الله، لقد اسعد الله عتبة بن ربيعة اذ لم يشهد هذا المشهد. ومنها الرؤيا التى رآها رسول الله صلى الله عليه وآله فوجم لها قالوا: فما رأى بعدها ضاحكا رأى نفرا من بنى امية ينزون على منبره نزو القردة. ومنها اطراد رسول الله صلى الله عليه وآله الحكم بن ابى العاص لمحاكاته اياه في مشيته

والحقه الله بدعوة رسول الله آفة باقية حين التفت اليه فرآه يتخلج يحكيه، فقال: كن كما انت، فبقى على ذلك ساير عمره، هذا الى ما كان من مروان ابنه في افتتاحه اول فتنة كانت في الاسلام واحتقابه (اختقابه - بحار) كل دم حرام سفك فيها او اريق بعدها.

ومنها ما انزل الله على نبيه صلى الله عليه وآله: ليلة القدر خير من الف شهر، قالوا ملك بنى امية.

ومنها ان رسول الله صلى الله عليه وآله دعا معاوية ليكتب بين يديه فدافع بامرہ واعتل بطعامه، فقال صلى الله عليه وآله لا اشبع الله بطنه فبقى لا يشبع، ويقول: والله لا اترك الطعام شبعا ولكن اعياء.

ومنها ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال: يطلع من هذا الفج رجل من امتى يحشر على غير ملتي فطلع معاوية.

ومنها ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال اذا رأيتم معاوية على منبرى فاقتلوه.  
ومنها الحديث المشهور المرفوع انه صلى الله عليه وآله قال: ان معاوية في تابوت من نار

في اسفل درك من جهنم ينادى يا حنان يا منان فيقال له: الان وقد عصيت قبل وكنت من المفسدين.

ومنها انتزائه بالمحاربة لافضل المسلمين في الاسلام مكانا، واقدمهم اليه سبقا واحسنهم فيه اثرا وذكرا علي بن ابيطالب ينازعه حقه بباطله ويجاهد انصاره بضلاله واعوانه، ويحاول ما لم يزل هو وابوه يحاولانه من اطفاء نور الله وجحود دينه، ويأبى الله الا ان يتم نوره ولو كره المشركون، ويستهوى اهل الجهالة، ويموه لاهل الغباوة بمكره وبغيه الذين قدم رسول الله صلى الله عليه وآله الخبر عنهما، فقال لعمار بن

ياسر: تقتلك الفئة الباغية، تدعوهم الى الجنة ويدعونك الى النار مؤثرا المعاجلة كافرا بالاجلة، خارجا من ربة الاسلام، مستحلا للدم الحرام حتى سفك في فنتته وعلى سبيل غوايته وضلالته (دماء - المصدر) ما لا يحصى عدده من اخيار المسلمين الذابين عن دين الله والناصرين لحقه، مجاهدا في عداوة الله، مجتهدا في ان يعصى الله فلا يطاع، ويبطل احكامه فلا تقام، ويخالف دينه فلا يدان، وان تعلقوا كلمة الضلال وترتفع دعوة الباطل، وكلمة الله هي العليا ودينه المنصور، وحكمه النافذ وامره الغالب، وكيد من عاداه وحاده المغلوب الداحض حتى احتمل اوزار تلك الحروب وما اتبعها، وتطوق تلك الدماء وما سفك بعدها، وسن سنن الفساد التي عليه اثمها واثم من عمل بها، وابعاح المحارم لمن ارتكبها، ومنع الحقوق اهلها، وغرته الامال واستدرجه الامهال، وكان اوجب الله عليه به اللعنة، قتله من قتل صبورا من خيار الصحابة والتابعين واهل الفضل والدين مثل عمرو بن الحمق الخزاعي وحجر بن عدى الكندى فيمن قتل من امثالهم على ان يكون له العزة والملك والغلبة، ثم ادعائه زياد بن سمية اخا ونسبته اياه الى ابيه، والله تعالى يقول ادعوهم

لابائهم هو اقسط عند الله، ورسول الله يقول " ملعون من ادعى الى غير ابيه او انتمى الى غير مواليه " .

وقال: الولد للفراش وللعاهر الحجر، فنخالف حكم الله تعالى ورسوله جهارا وجعل الولد لغير الفراش والحجر لغير العاهر، فاحل بهذه الدعوة من محارم الله ورسوله في ام حبيبه ام المؤمنين وفي غيرها من النساء من شعور ووجوه وقد حرّمها الله واثبت بها من قربى قد ابعدّها الله ما لم يدخل الدين خلل مثله، و لم ينل الاسلام تبديل يشبهه.

ومن ذلك اثاره بخلافة الله على عباده ابنه يزيد السكير الخمير صاحب الديكة والفهود والقردة، واخذ البيعة له على خيار المسلمين بالقهر والسطوة والتوعد والاحافة والتهديد والرهبنة، وهو يعلم سفهه ويطلع على رهقه وخبثه، ويعاين سكراته وفعلاته وفجوره وكفره، فلما تمكن - قاتله الله - فيما تمكن منه طلب بثارات المشركين وطوائلهم عند المسلمين، فوقع باهل المدينة في وقعة الحرة الواقعة التي لم تكن في الاسلام اشنع منها ولا افحش. فشقى عند نفسه غليله، وظن انه قد انتقم من اولياء الله وبلغ الثار لاعداء الله، فقال مجاهرا بكفره ومظهرا لشركه:

ليت اشياخي بيدر شهدوا\* جزع الخزرج من وقع الاسل  
قول من لا يرجع الى الله ولا الى دينه ولا الى رسوله ولا الى كتابه، ولا يؤمن بالله وبما جاء من عنده، ثم اغلظ ما انتهك، واعظم ما اخترم، سفكه دم الحسين بن على عليهما السلام مع موقعه من رسول الله، ومكانه ومنزلته من الدين والفضل

، والشهادة له ولاخيه بسيادة شباب اهل الجنة اجترأ على الله وكفرا بدينه وعداوة لرسوله ومجاهرة لعترته واستهانة لحرمة كانما يقتل منه ومن اهل بيته قوما من كفرة الترك والديلم، ولا يخاف من الله نقمة ولا يراقب منه سطوة، فبتر الله عمره،



واحبث (اجتث - المصدر) اصله وفرعه، وسلبه ما تحت يده، واعد له من عذابه وعقوبته ما استحقه من الله بمعصيته.

هذا الى ما كان من بنى مروان، من تبديل كتاب الله وتعطيل احكام الله واتخاذ مال الله بينهم دولا، وهدم بيت الله، واستحلالهم حرامه، ونصبهم المجانيق عليه، ورميهم بالنيران اياه (اليه - المصدر) لا يألون له احراقا واهرابا ولما حرم الله منه استباحة وانتهاكا، ولمن لجأ اليه قتلا وتنكيلا، ولمن امنه الله به اخافة وتشريدا حتى اذا حقت عليهم كلمة العذاب واستحقوا من الله الانتقام، وملاوا الارض بالجور والعدوان، وعموا بلاد الله بالظلم والاقتسار، وحلت عليهم السخطة، ونزلت بهم من الله السطوة، اتاح الله لهم من عترة تبيه واهل وراثته، ومن استخلصه منهم لخلافته مثل ما اتاح من اسلافهم المؤمنين وآبائهم المجاهدين لاوائلهم الكافرين، فسفك الله به دماءهم مرتدين كما سفك باباءهم دماء اباؤهم مشركين وقطع الله دابر الذين ظلموا والحمد لله رب العالمين.

ايها الناس انما امر ليطاع ومثل ليمثل، وحكم ليفعل، قال سبحانه وتعالى ان الله تعالى لعن الكافرين، واعد لهم سعيرا، وقال اولئك يلعنهم الله ويلعنهم اللاعنون، فالعنوا ايها الناس من لعنه الله ورسوله، وفارقوا من لا تنالون القربة من الله الا بمفارقتة، اللهم العن اباسفيان بن حرب بن اميه، ويزيد بن معاوية ومروان بن الحكم وولده وولد ولده، اللهم العن ائمة الكفر وقادة الضلال واعداء الدين ومجاهدى الرسول ومعطلى الاحكام ومبدلى الكتاب ومنتهكى الدم الحرام، اللهم انا نبرء اليك من موالاته اعداءك، ومن الاغماض لاهل معصيتك كما قلت " لا تجد قوما يؤمنون بالله واليوم الآخر يوادون من حاد الله ورسوله ".

ايها الناس اعرفوا الحق تعرفوا اهله وتأملوا سبل الضلالة تعرفوا سابلها فقفوا عندما وقفكم الله عليه، وانفذوا كما امركم الله به، وامير المؤمنين يستعصم بالله

لكم، ويسئله توفيقكم ويرغب اليه في هدايتكم، والله حسبه وعليه توكله، ولا قوة الا بالله العلي العظيم (١).

و اگر بیش از این بر مساوی بنی امیه مسخواهی مطلع بشوی نظر کن برساله (مفاخره بنی هاشم و بنی امیه) که در شرح مذکور (٢) با اضافه فوائدی از خود شارح نقل شده، چه جاحظ با اینکه از اعداء امیر المؤمنین است، ورساله‌ای در اثبات امامت مروانیه نوشته، و اسم او را (کتاب امامت امیر المؤمنین معاویه) گذاشته در رساله مفاخره شطری مقنع و فصلی مشبع از خبث اعراق و سوء اخلاق، و دنائت حسب، و ردائت نسب این شجره ملعونه، و طائفه مشئومه یاد کرده است، و لله در ابی القاسم المغربي رحمه الله حيث قال:

ثم امتطاهها عبد شمس فاغتدت \* هزوا و بدل ربحها بخسار  
وتنقلت في عصبة أموية \* ليسوا باطهار ولا ابرار  
ما بين مأفون الى متزندق \* ومداهن ومضعف (٣) و حمار  
قال ابن ابی الحديد: فاما قوله في بني اميه " ما بين مأفون... " البيت فمأخوذ  
من قول عبد الملك (بن مروان - مصدر) وقد خطب فذكر الخلفاء من بني امية  
قبله، فقال: اني والله لست بالخليفة المستضعف، ولا بالخليفة المدهن، ولا بالخليفة  
المأفون. عنى بالمستضعف عثمان، وبالمداهن معاوية، وبالمافون يزيد بن  
معاوية، فزاد هذا الشاعر فيهم اثنين: وهما المتزندق، وهو الوليد بن يزيد بن  
عبد الملك، والحمار وهو مروان بن محمد بن مروان (٤).

(١) تاريخ طبرى ٨ / ١٨٣ في ما وقع سنة ٢٤٨، وبحار الانوار: ٨ / ٥٤٣ ط افسط.

(٢) ابن ابی الحديد: ١٥ / ٢٦٢ ط بيروت.

(٤) مضاعف - مصدر.

(٤) ابن ابی الحديد: ٦ / ١٧ ط بيروت واللفظ من المصدر لا شفاء الصدور فان فيه تصحيقات.

تنبيه

در (بحار) (۱) از (کامل بهائی) که از مصنفات عماد الدین حسن بن علی الطبری است که معاصر محقق و استاد البشر قدس سرهما بوده، و برای بهاء الدین محمد جوینی در عصر هلاکو نوشته چنانچه از (ریاض العلماء) ی - فاضل متبع میرزا عبد الله معروف به " افندی " تلمیذ علامه مجلسی قدس سره - استفاده میشود نقل شده که گفته: امیه غلام رومی بوده عبد شمس را، و چون او را زیرک و کیس دید تبنی کرد، و پسر خود قرار داد و مشهور شد بامیه بن عبد الشمس، چنانچه میگفتند زید بن محمد قبل از نزول آیه " و ما کان محمد ابا احد من رجالکم " (۴۰ الاحزاب ۳۳).

و از این روی روایت شده از صادقین علیهم السلام یعنی اهل بیت در تفسیر " الم غلبت الروم " (۲ الروم ۳۰) که ایشان بنی امیه‌اند، و از اینجا ظاهر میشود نسب معاویه و عثمان، و کفایت میکند ایشان را در عدم استحقاق خلافت چه رسول خدای فرمود " الائمة من قریش " (۲) وهم در (بحار) (۳) از (الزام النواصب) حکایت

مکند که امیه از صلب عبد الشمس نبوده، بلکه از رومیان بوده، و عبد الشمس او را استلحاق کرد، و منسوب بوی شده، و بنو امیه تماما از صمیم قریش نیستند بلکه ملحق به ایشانند، و مصدق این خبر کلام امیر المؤمنین علیه السلام است که فرمود:

بنی امیه لصاقد، و صحیح النسب تا عبد مناف نیستند، و معاویه متمکن از انکار نشد، و محقق محدث کاشانی قدس سره النورانی از کتاب (استغاثه فی بدع

(۱) بحار الانوار: ۸ / ۳۶۱ ط افست.

(۲) الصواعق المحرقة ص ۲۰.

(۳) بحار الانوار: ۸ / ۳۶۱ ط افست.

الثلاثة) که علی التحقیق - چنانچه محقق نحیر شیخ اسد الله شوستری بنقل تلمیذ متبع او شیخ عبد النبي کاظمی در حاشیه (نقد الرجال) متعرض شده، و مستمد از اشاره شیخ یوسف بحرانی شده - از مصنفات علی بن احمد کوفی صاحب کتاب (انبیاء) و کتاب (اوصیاء) است، و این کتاب در (رجال نجاشی) مذکور است، به اسم (کتاب بدع محدثه) و شهادت مدهد بر این روایت او بلا واسطه از جعفر بن محمد بن مالک الکوفی، و با وجود این محقق متبحر مذکور در (صافی) و محدث متبحر مجلسی در مقدمه (بحار الانوار) نسبت باین میثم داده اند، و هذا غریب جدا منهما مع سعة باعهما و كثرة اطلاعهما.

و بالجمله در کتاب مذکور است که روایت شده از علماء اهل بیت در اسرارشان و علومشان که به علماء شیعه ایشان رسیده اینکه قومی منسوب به قریش میشوند، و از ایشان نیستند در حقیقت نسب، و این از خبرهایی است که نمیدانند او را جز معدن نبوت و ورثه علم رسالت، و این مثل بنی امیه است که گفتند ایشان از قریش نیستند، و اصل ایشان از روم بوده، و در ایشان است تأویل این آیه: " ألم غلبت الروم " (۲ الروم ۳۰) معنی او چنان است که غلبه کردند بر ملک، و زود که غلبه کند بر ایشان بنی عباس، و این تأویل چنان که در (صافی) است مناسب قرائت غلبت به صیغه معلوم است که در شواذ قرائت شده.

و در (بحار) از (کنز الفوائد) علامه کراچکی به دو طریق: یکی از ابن عقده، و دیگر از محمد بن العباس الماهیار صاحب تفسیر معروف قریب به این معنی را روایت کرده است، و میتوان اشاره به این ضعف نسب بنی امیه باشد اشعاری که ابو عطاء سندی که از مشاهیر شعرای مخضرمین دولتین است در هجای بنی امیه گفته است که ذکر آنها فی نفسه مرغوب است اگر چه اشاره به این جهت ضعف نباشد فله دره، و علی الله بره فلقد اجاد ما شاد (افجر - النصایح الکافیة ۱۳۸)

ان الخیار من البریة هاشم\* و بنو امیة ارذل الاشرار

وبنو الامية (اميه النقايح؟؟ الكافيه) عودهم من خروج \* ولهاشم في المجد عود نضار  
اما الدعاة الى الجنان فهاشم \* وبنوا امية من دعاة النار  
وبهاشم زكت البلاد واعشبت \* وبنوا امية كالسراب الجار  
فايده

طایفه از بنی امیه اگر چه در مغرب خلافت یافتند، و خود را خلیفه ملقب کردند، ولی اعتدادی به ایشان نیست، و در شمار نمی آیند، چه ایام ایشان مضطرب بوده غالباً، و مملکتی منتظم نداشتند، و تمام اندلس بلادی چند بیش نیست از این روی نظر به ایشان نشده، و ملک ایشان از ایام خلافت بنی امیه محسوب نشده، چنانچه ایام خلافت عبد الملك که در روزگار عبد الله بن زبیر بود محسوب نشده، چه خلافت او مخصوص به اردن که دمشق و حوالی او باشد بود، و همچنین معاویه در زمان خلافت ظاهری حضرت امام حسن با اینکه حکمران مصر و شام بود خلیفه بشمار نرفت، پس قلت ملك و ضیق مملکت موجب عدم اعتداد و قلت اعتناء است نه اختصاص به مشرق و مغرب، چنانچه در (بحار) است که وجه عدم التفات به ایشان اینست که نظر به مشرق است، چه محل اعتنا او است، و این وجه اگر ممکن الارجاع بوجه اول باشد صحیح است و الا ضعیف و موهون است.

توضیح

ظاهر عبارت زیارت با قطع نظر از تأکید و تعمیم بلفظ " قاطبة " که موجب اباء سیاق کلام است از تخصیص کشف میکند از اینکه بنی امیه یکسره خبیث

و مستوجب لعنند، چه ظاهر اینکه متکلم در عنوان حکم اخذ وصفی نکرد که عام معنون و منوع به او بشود اینست که در افراد عام چیزی که قابل معارضه باشد نیست پس اگر شك کنیم در بعض افراد بنی امیه که آیا ایشان بعقیده حقه و فطرت سلیمه در گذشتند یا نه؟ به حکم این عموم مذکور مگویی فاسد العقیده بودند، چون او ملعون بوده به مقتضای این نص، و مؤمن مستوجب لعن نیست، پس او مؤمن نیست.

و این چنان است که اگر مولائی بگوید همسایگان مرا اکرام کن با اینکه از حال او معلوم است که دشمنان وی را نباید اکرام کرد عبارت مذکوره کاشف است از اینکه هیچ يك از همسایگان او دشمنش نیستند، و این مطلب را ما در اصول تحقیق مستوفی کرده ایم، و والد محقق ما قدس سره در کتاب (مطارح الانظار) شرحی وافی و تحقیقی کافی در این باب دارد، و بالجمله در عبارت مذکوره اشکالی است که مقتضای او اینست که هیچ يك از بنی امیه مؤمن نباشند با وجود اینک جماعتی از قدما و متأخرین ایشان ولایت اهل بیت داشتند مثل خالد بن سعید بن العاص و ابو العاص بن ربیع که از آنانند که از بیعت ابی بکر تخلف کردند، و با امیر المؤمنین

ثابت قدم بماندند، چنان که از کتب عامه و خاصه معلوم میشود، و اموی ابیوردی شاعر را شیخ حر قدس سره از علماء شیعه در (امل الامل) شمرده، و همچنین بتتبع معلوم میشود که جماعتی از رجال و نساء منسوبین به این قبیله از اخیار بودند مثل امامه دختر ابو العاص که بعد از حضرت فاطمه علیها السلام به وصیت آن حضرت در حباله

نکاح امیر المؤمنین علیه السلام آمد، و مثل محمد بن ابی حذیفه که مادر او دختر ابی سفیان

بود، و او خود از خواص اولیای امیر المؤمنین، و در محبت آن جناب رنجها کشید و سالها در زندان معاویه که خال او بود بماند، و با او موافقت نکرد، و جواب از این

سؤال به چند وجه میتوان گفت:

یکی اینکه ظاهر از این کلمه موجودین در حال خطاب است، علاوه بر اینکه اضافه بحسب وضع اولی حقیقت در عهد است، و معهود موجودین است، و این وجه ضعیف است، چه اگر مراد موجودین حال صدور به راوی غیر امام است که زمان حضرت صادق علیه السلام باشد لازم آید خروج متقدمین بنی امیه، و ایشان اکثر

بنی امیه‌اند، و قطع داریم به دخول یزید و معاویه و زیاد و اضراب ایشان در عموم این عبارت، و اگر مراد جمیع ازمان سابقه است که صدور از هر امامی به امام دیگر ملحوظ شود اشکال در اختیار ازمان سابقه باقی است.

وجه دیگر اینکه ملتزم مشویم که بنی امیه بحسب فطرت اصلیه اعوجاجی دارند که اگر با استقامت فعلیه هم مجتمع شود عاقبت کار و خاتمه امر انحرافی از ایشان ظاهر میشود که با ارتداد از دنیا بیرون میروند، و بر فرض قطع به استقامت سابقه احراز بقای حال او در وقت رحلت جز به استصحاب صورت نبندد، و دلیل مذکور که متکفل تجویز لعن است اماره کاشفه از استیعاب و استغراق افراد ایشان است به حکم خبائثت، پس حکم میکنیم بجواز لعن وتبری از ایشان.

و لیکن باید دانست که مراد از بنی امیه به حکم وضع و لغت یا انصراف رجال منسوبین از جانب آباء بامیه است، پس ذکر امامه که دختر است، و ذکر محمد بن ابی حذیفه که از جانب مادر انتساب دارد، و اضراب ایشان وجهی ندارد، بلکه ابو العاص را از بنی امیه شمردن راهی ندارد، اگر چه خبر ضعیفی در این باب وارد است (۱).

(۱) محمد بن احمد الکوفی الخزاز، عن احمد بن محمد بن سعد الکوفی عن ابن فضال، عن اسماعیل بن مهران، عن ابی مسروق النهدی، عن مالک ابن عطیه، عن ابی حمزة قال: دخل سعد بن عبد الملك - وکان ابو جعفر علیه السلام یسمیه سعد الخیر وهو من ولد عبد العزیز مروان - علی ابی جعفر علیه السلام فبینا ینشج کما تنشج النساء قال: فقال له ابو جعفر علیه السلام: ما ینشجک یا سعد؟ قال: وکیف لا ابکی وانا من الشجرة المعلونة فی القرآن، فقال له: لست منهم انت اموی منا اهل البيت، اما سمعت قول الله عز وجل یحکی عن ابراهیم علیه السلام " فمن تبعنی فانه منی " (۳۹ ابراهیم) الاختصاص ۵۹، بحار الانوار ۴۶ / ۳۳۸ ط لبنان.

و در رساله مفاخره جاحظ هم چنین مذکور است که بنی امیه در تکذیب خبر شجره ملعونه متمسک بوجود ابو العاص در ایشان شدند (۱).  
و این سخن در میزان تصحیح انساب سنجیده نیست، چه ابو العاص پسر ربیع بن عبد العزی بن عبد شمس بن عبد مناف است، و او عبثمی است، چنان که در (اسد الغابة) و غیر او مذکور است.  
و ذکر ابیوردی در شیعه وجهی ندارد اگر چه شیخ حر قدس سره در (امل الامل) فرموده، چه او بر این دعوی اقامه شاهی نکرده، و از اشعار او افتخار بامریت، و تأسف بر فوت مملکت و انقضای ایام ایشان ظاهر میشود، و این معنی البته منافی تشیع بلکه مقتضای فطرت خبیثه امویت است.  
و از این قبیل اشتباهات از شیخ حر بسیار شده، چنانچه ابو الفرج اصبهانی که مروانی است هم از علمای امامیه شمرده، چه او بالاتفاق امامی نبوده، بلکه از علماء زیدیه است، و اشتباه او از لفظ شیعه مذکور در کلام بعضی شده، و مرویات او غالباً با امامیت منافات دارد، چنان که از استقصای تتبع در (اغانی) ظاهر است، و هرگز امامی متدین راضی نمیشود بعبد الله بن جعفر ذی الجناحین که در عصر خود تالی حسنین و ثالث قمرین بود نسبت استماع غنا بدهد با اینکه حضرت زینب سلام الله علیها که عقیده خدر رسالت، و محجوبه ستر امامت، و رضیعه ثدی زهد، و عصمت ولویه، و ربیبه حجر علم و حکمت نبویه است حلیده او بود، و در خانه او

-----  
(۱) ابن ابی الحدید: ۱۵ / ۲۶۳ ط بیروت.



مأوی داشت.

و هم چنین از قبیل این ترهات و خزعلات در کتاب (اغانی) بسیار است، و نسبت ندیم سید الشهداء علیه السلام از سفر کربلا در روز عاشورا به او معروف و کتاب

(مقاتل الطالبیین) او مشهور است، و این قدر تعرض حال او اگر چه بر سبیل استطراد آمد ولی اگر تأمل کنی از اجزاء مراد بود، بالجمله این شعر را از اموی در این مقام که دلالت بر اختلال عقیده دارد منویسم:

ملکنا اقالیم البلاد فاذ عنت \* لنا رغبة او رهبة عظاماؤها

فلما انتهت ایامنا علقت بنا \* شدائد ایام قلیل رخاؤها

وکان الینا فی السرور ابتسامها \* فصار علینا بالهموم (۱) بکاؤها

وصرنا نلاقی النائبات بأوجه \* زقاق الحواشی کاد یقطر ماؤها

اذا ما هممنا ان نبوح بما جنت \* علینا اللیالی لم یدعنا حیاؤها

و در این بیت که میگوید " وصرنا نلاقی... " بخواطم آمد شعر سید الشعراء و خاتم الادباء شاعر ماهر و ادیب معاصر سید حیدر حلی رحمه الله که میگوید،  
وچه خوب گوید:

من این تخجل أوجه امویة \* سکت بلذات الفجور حیاؤها

واز مواضعیکه بنسب خود افتخار میکند این ابیات است که در نجدیات اوست:

قالت لصحبی سرا اذ رأت فرسی \* من الذی یتعدی مهره خبیا

فقال اعلمهم بی ان والده \* من کان یجهد اخلاف العلی حلبیا

ما مات حتی اقر الناس قاطبة \* بعزه وهو اعلی خندف نسبا

کفایت نکرده او را که افتخار به انساب بنی امیه میکند، بلکه گمان کرده که ایشان اعلائی قبائل خندفند در نسب، با اینکه شنیدی که جمعی منکر قرشیت

-----  
(۱) فی الهموم و فیات.

ایشان هستند، و نسب ابو سفیان و حال حمامه مادر او معلوم خواهد شد، زهی  
خجالت و فزاحت از نسبی که به ابو سفیان مرسد و منتهی بامیه میشود.  
ولو قيل للكلب امثاله \* عوی الكلب من لؤم هذا النسب  
و در جای دیگر از نجدیات است:

وانی وان كان الهوى يستفزنى \* لذو مرة قطاعة للقرائن  
اروم العلى والسيف يخضبه دم \* بابيض بتاك واسمر مارن  
وان خاشنتنى النائبات تشبث \* باروع عبل الساعدین مخاشن  
اذا سمنه خسفا تلظى جماحه \* واجلین عن قرن الد ومشاحن  
لئن سلبتنى نخوة اموية \* خطوب اعانيتها فلست لحاضن  
قاتله الله ما اشعره، ودر جای دیگر از نجدیات خارج از ادب صباوت شده  
تخمس در تغزل میکند و میگوید:

بنی حیثم الله الله فی دمی \* فطالبه الله الذي قوله الفعل  
ومرد على جرد باید تمدها \* الى الشرف الضخم الخلائف والرسل  
دم اموی لیس ینکر فرده \* وما بعده الا الفرار أو القتل  
الم يك في عثمان للناس عبرة \* فلا ترخصوه طله انه يغلوا  
ولولا الهوى صارت اليكم كتيبة \* يعضل من نجد بها الحزن والسهل  
از تأمل این اشعار جای تأمل در عدم استقامت او نمماند، و از همه صریح تر  
این مقطوعه اخیره بود که تذکر دم عثمان و افتخار بحروب جمل و صفین بود،  
بلکه اشعار بواقعه طف داشت، چنانچه خواهی دانست که بنی امیه بعنوان مطالبه  
خون عثمان این فتنه را انگیختند و بتلافی او بسیار کارها کردند، و عجب آنست که  
مقطوعه اولی که ذکر کردیم در (وفیات) (۱) مذکور است و شیخ حر رحمه الله

-----  
(۱) ج ۴ / ۴۴۶ ط دار صاد.

در حالات او از کتاب مذکور نقل می‌کند، و از مضمون این شعر غفلت کرده، بالجمله تقریب وجه ثانی این بود که شنیدی، و انصاف این است که التزام به این وجه بر وجهی که رفع ید از امور قطعیه بکنیم بر فرض تحقق با تحکیم این دلیل بر استصحاب سلامت عقیده کاری بس مشکل است، خاصه اینکه عمومات دیگر از فضایل مؤمنین در دست هست که التزام بتخصیص آنها صعب مستصعب است، و خالی از تأیید نیست روایة حیوة الحیوان که سابقاً گذشت (۱) که پیغمبر فرمود مؤمنین ایشان کمند (۲).

چه این خبر به ملاحظه اشتغال بر ذم بنی مروان مظنون الصدق است و گمان ندارم کسی در حق خالد بن سعید با آن همه اظهار اخلاص و ایستادگی و حسن بیان در مسجد و معارضه با ابوبکر و امتناع از بیعت که در جمیع کتب مسطور است (۳)

(۱) ذیل و آل مروان ص ۳۲۶.

(۲) روایة خصال باب الاربعة ص ۱۰۸ بالاسناد عن الرضا عن ابيه عن آباءه عليهم السلام ان رسول الله صلى الله عليه وآله كان يحب اربع قبائل كان يحب الانصار وعبد القيس واسلم وبنی تمیم وکان یبغض بنی امیة وبنی خیف (حلیف ظ) وبنی ثقیف وبنی هذیل، وکان علیه السلام یقول لم تلدنن امی بکریة ولا ثقیفیه وکان علیه یقول فی کل حی نجیب الا فی بنی امیة.

(۳) فی احتجاج الطبرسی ۴۷ والخصال باب الاثنی عشر ۲ / ۶۷: انه من الاثنی عشر الذین انکروا علی ابی بکر خلافته وجلوسه مجلس رسول الله صلى الله عليه وآله بل اولهم حیث قال فقال یا ابابکر اتق الله... وفي الاحتجاج ص ۵۱ قال لعمر: یا بن صحاک الحبشیه بأسیافکم تهددوننا ام بجمعکم تفرعوننا والله ان اسیافنا احد منکم، وانا لا کثر منکم وان کنا قلیلین لان حجة الله فینا والله لولا انی اعلم ان طاعة الله ورسوله وطاعة امامی اولی لشهرت سیفی وجاهدتکم فی الله الی ان ابلی عذری فقال أمير المؤمنین علیه السلام اجلس یا خالد فقد عرف الله مقامك وشکر لك سعیک... و راجع ترجمته التنیح ج ۱ / ۳۹۱.

متمسك باین حدیث شده - العیاذ بالله - قدحی کند چه صحابی مؤمن مطیع  
 اهل بیت بود، و البته عمومات فضل صحابه و مدایح مهاجرین در کتاب و سنت  
 شامل او هست، و دلیلی بر اخراج بالخصوص نیست، علاوه بر اینکه وجه سوم  
 موجب ظهور وهن و ضعف این وجه میشود.  
 وجه سوم اینکه مراد از بنی امیه خصوص آن جماعت از ایشانند که در  
 غصب خلافت و اطفاء نور خدا و جحد کلمه ولایت همدست و همدستان شدند،  
 به تیغ و سنان و نوشته و زبان در بغض اهل بیت همراهی نمودند، و مؤید این وجه  
 آنست که متبادر به اذهان در خصوص این قضیه با ملاحظه اشکال مذکور همین معنی  
 است، و با ملاحظه اینکه عنوان بنی امیه مصداق واقعی کم دارد، چه اولاد حقیقی  
 امیه کم بودند.  
 اما حکم و اولاد او که همه حرام زاده بودند.  
 و اما اولاد ابوسفیان هم متهم بخیث مولد بودند، بلکه محققا حرام زاده  
 بودند، چنانچه من بنده انشاء الله در محل خود خواهم ذکر کرد.  
 و اما اولاد ابی معیط که اولاد ذکوان پدر ابو معیط باشند هم لصیقند، چه  
 ذکوان بعقیده جماعتی غلام امیه بوده، و وی را به خود ملحق ساخت، و تبنی کرد  
 چنانچه در (اسد الغابه) اشاره کرده پس ناچار باید طایفه‌ای مراد باشد که خلفاء  
 و امراء ایشان را شامل شود، و بنابراین لفظ بنی امیه عنوانی است عرفی به جهت  
 اشاره به آن جماعت مخصوص و حقیقت بودن اضافه در عهد شاهد صدق این دعوی  
 است، وفي الجملة مؤید بلکه مصدق این معنی است:  
 خبری که در (خصال) در باب سبعة مذکور است که جهنم را هفت در است،

و يك در از بنی امیه است خاصه، کسی مزاحم ایشان نیست که او باب لظی و باب سقر و باب هاویه است، و در آخر حدیث محمد بن فضل رزمی که راوی است خدمت صادق آل محمد علیهم السلام عرض میکند این دری که از پدرت از جدت روایت کردی از آن بنی امیه است مخصوص مشرکین ایشان است یا آنان که اسلام آوردند هم داخل میشوند؟ فرمود: " لا ام لك " مگر نشنیدی که مگوید يك در از آن مشرکین است، و این دری که بنی امیه از او داخل میشوند همانا خاصه ابوسفیان و معاویه و آل مروان است، یدخلون فیها تحطمهم النار حطما لا تسمع لهم فیها واعیة، و لا یحیون فیها، و لا یموتون (۱).

چه در این مقام بنی امیه را تفسیر به این جماعت مخصوصه کردند که تقمص سر بال خلافت و تشبث باذیال خلافت نمودند، و این توجیه در نظر این بنده اقرب به تحقیق است، و این تخصیص نیست تا بگوئی سیاق این عام به جهت تأکید آبی از تخصیص است بلکه تخصیص است، و مؤکد تأکید است، و در این مقام کلامی است که شایسته بلکه لازم تعرض اوست، و اجمال او اینست که از پاره اخبار و آثار فی الجملة مدحی از عمر بن عبد العزیز ظاهر میشود، مثل اینکه بعد از قیام به امر خلافت سب امیر المؤمنین که در ایام خلافت بنی امیه رایج بود ترك کرد، و کثیر غرة وی را به این کار ستود، و این شعر در حق او مگوید: ولیت فلم تشتم علیا ولم تحف \* بریا ولم تتبع مقالة مجرم تکلمت بالحق المبین وانما \* تبین آیات الهدی بالتکلم و صدقت معروف الذی قلت بالذی \* فعلت فاضحی راضیا کل مسلم الا انما یکفی الفتی بعد زیغه \* من الاود البادی ثقاف المقوم

(۱) خصال: ۲ / ۱۲ باب للنار سبعة ابواب.

وفدك را رد کرد، و از آل مروان بعد از آنکه عثمان تیول (۱) مروان کرده بود باز گرفت، و احسان به اهل بیت مکرد، و متعرض ظلم ایشان نمشد، و از فاطمه دختر سید الشهداء نقل شده که اگر عمر عبد العزیز زنده بود ما محتاج نمشدیم، و در کتب عامه از باقر علوم النبیین علیه وعلیهم السلام نقل شده که هر قومی را نجیبی است، و عمر عبد العزیز نجیب بنی امیه است (۲).  
و از مشهورات است " الناقص والاشج اعدلا بنی مروان " و ناقص یزید بن الولید بود که عطایای پدر خود را کم کرد، و اشج عمر است بجهش شجه و شکافی که در سر او بود.  
و در کتاب (قرب الاسناد) سند به صادق آل محمد علیهم السلام مرساند که از حضرت

باقر علیه السلام روایت کرده که چون عمر (بن ظ) عبد العزیز ولایت یافت عطایای عظیم

بما عطا کرد، پس برادر وی بر وی درآمد و گفت همانا بنی امیه رضا ندهند از تو که بنی فاطمه را بر ایشان تفضیل دهی، عمر گفت تفضیل مدهم چه من چندان شنیده ام - که مبالات ندارم که من بعد نشنوم: - اینکه رسول خدای فرمود فاطمه قطعه‌ای از من است مسرور میکند مرا آنچه او را مسرور کرد، و بد حال میکند مرا آنچه او را بد حال کرد، و من متابعت مسرت رسول خدای میکنم، و مسائت او را بر می اندازم (۳).

و از این گونه اخبار متتبع میابد، و از این جهت است که بعضی اکابر - که فاضل متبحر میرزا عبد الله افندی صاحب (ریاض العلماء) در کتاب مذکور تعیین

-----  
(۱) ملك و آب و زمینی است که دولت یا پادشاه به کسی واگذار کند تا از درآمد او بهره گیرد.

(۲) تاریخ الخلفاء ص ۲۳۰ ط سعادت بمصر.

(۳) قرب الاسناد: ص ۱۷۲ بحار الانوار: ۴۶ / ۳۲۰ ط لبنان.

کرده، و کلام وی را حکایت میکنند، و این بنده نخواستم در این کتاب اسم شریف او را در این مقام دعوی باطل بیرم - در لعن خصوص او توقف کرده، و این وجهی ندارد، بلکه لعن او از اوضح واضحات و اوجب واجبات است، چه معصیتی بالاتر از غضب خلافت و ادعای امامت - که او کرد، و در حال زندگی و مردگی تحمل این وزر عظیم را نمود - نیست، و ضرری بر امت بیش از منع ائمه حق (حق ائمه ظ) از امر و نهی نیست، و اگر احسانی کرد به جهت مصانعه و ملك داری بود، و الحق اهل سنت مدح خوبی از او کردند که مگویند عمر ثانی بود (۱) و ما هم همین نحو او را وصف میکنیم، و همین اعتقاد را در حق او داریم، و او عدل تقدیری را از عمر به ارث برده بود، چه مادر او دختر عاصم ابن عمر بن الخطاب بوده، بلی سیره ظاهریه او از سایر بنی امیه امتیازی تمام داشت.

و کلام حضرت باقر علیه السلام اگر نسبت صحیح باشد محمول بر این معنی است، چه فرمود عمر نجیب بنی امیه است یعنی بالاضافه به این طایفه نجابتی دارد، اگر چه فی نفسه نانجیب ترین خلق خدا است، و همین است قضیه معروفه اعدلا بنی مروان یعنی این دو نفر نسبت به سایر بنی امیه عادل بودند، اگر چه خود نسبت به عدول اهل حق ظالم باشند، و چگونه میشود عمر بن عبد العزیز رضای حضرت فاطمه را طالب باشد، و حق خلافت را تفویض به حضرت باقر که امام واجب الاطاعه بود، و معجزات و کرامات و علوم وی روی زمین را فرا گرفته بود، و چشم و گوش و دهان و دست دشمن را مملو مداشت، و معاصر وی بود ننماید، ذلك هو الخسران المبين. و در اصل عاصم بن حمید مناط - که نسخه او بعنایت حق جل ذکره نزد

-----  
(۱) ابن ابی الحدید: ۱۵ / ۲۶۵.

این قاصر موجود است - روایت کرده از عبد الله بن عطا که گفت دست حضرت باقر علیه السلام را گرفته بودم در حالتی که عمر بن عبد العزيز دو جامه مصری در برداشت پس حضرت باقر فرمود هان زودا که او ولایت یابد آنگاه بمیرد، و اهل زمین بر وی بگریند، و اهل آسمان او را لعنت نمایند (۱) و این روایت در غایت اعتماد است بلکه بنا بر اصلی که ما در خیر واحد تاصیل کرده ایم دارای مرتبه نصاب حجیت و صحت است، چه عاصم بن حمید ثقه جلیل الشأن در اصل خود از او روایت کرده، و نصر بن الصباح که کشی

-----  
(۱) اصل عاصم بن حمید اصل سوم از ۱۶ اصل ص ۲۳ حدیث ۵ و نظیر او است این روایت:

احمد بن محمد، عن الاهوازی، عن القاسم بن محمد، عن سلیمان بن دینار عن عبد الله بن عطا التمیمی قال: كنت مع علي بن الحسين عليهما السلام في المسجد فمر عمر بن عبد العزيز عليه شراكا فضة، وكان من احسن الناس وهو شاب فنظر اليه علي بن الحسين عليه السلام فقال: يا عبد الله بن عطا اترى هذا المترف؟ انه لن يموت حتى يلي الناس، قال: قلت: هذا الفاسق؟ قال نعم فلا يلبث فيهم الا يسيرا حتى يموت، فاذا هو مات لعنه اهل السماء، واستغفر له اهل الارض - بصائر الدرجات: ۴۵، بحار الانوار ۴۶ / ۳۲۷ ط لبنان، اثبات الهداة ۳ / ۱۲.

ابو بصير قال: كنت مع الباقر (ع) في المسجد اذ دخل عمر بن عبد العزيز متوكيا على موالى له، فقال عليه السلام ليلين هذا الغلام فيظهر العدل ويعيش اربع سنين ثم يموت فيبكي عليه اهل الارض، وتلعنه اهل السماء لانه جلس مجلسا ولا حق له فيه، ثم ملك واظهر العدل وجهه. اثبات الهداة ۳ / ۵۱ عن الخرايج والحرايج.



و عیاشی جابجا به اقاویل او استناد میکنند وی را از نجباء اصحاب صادق علیه السلام شمرده، و دلالت او بر جلالت ظاهر است، و شهید ثانی قدس الله سره النورانی در (درایه) همین عبارت را در وصف او بدون نسبت به نصر بن صباح ایراد فرموده، و این اماره اعتماد و علامت اعتداد است، و موافقت این خبر با عمومات لعن غاصبین و منحرفین از اهل بیت و اعداء و احبای اعدای ایشان و عموم مذکور در این زیارت چنانچه بیان کردیم خود معقلی است حصین و رکنی است وثیق از برای حال شك.

بلی انصاف این است که عمر بن عبد العزیز کارهای خوبی مثل ترك سب ورد فذك کرد، و ما شکر این کارها را از او میکنیم، چنانچه سید اجل اعظم رضی (رضی الله عنه) که خود از اکابر فقها و زهاد اهل بیت محسوب است در دیوان شریف خود در خطاب بعمر بن عبد العزیز مفرماید:

يابن عبد العزيز لو بكت العي \* ن فتى من امية لبكيتك  
غير اني أقول انك قد طب \* ت وان لم يطب ولم يترك بيتك  
انت نزهتنا عن السب والقذ \* ف ولو امكن الجزا لجزيتك  
ولو اني رأيت قبرك لاستحيي \* ت من أن أرى وما حيتك  
وقليل ان لو بذلت دماء الب \* دن ضربا (١) على الذرى وسقيتك  
دير سمعان لا اغبك غاد الب \* خير ميت من آل مروان ميتك  
أنت بالذکر بين قلبي وعيني (٢) \* ان تداينت منك أو قد نأيتك  
واذا حرك الحشا خاطر من \* ك توهمت انني قد رأيتك  
وعجيب اني قليت بنى مروا \* ن طرا وانني ما قليتك

(١) حزنا دیوان سید رضی ج ١ / ٢١٥.

(٢) عینی وقلبی دیوان.

قرب العدل منك لما نأى والجو\* ر بهم فاجتنبتهم واجتبتك  
فلو اني ملكت دفعا لما نا\* بك من طارق الردى لفديتك  
ارشاد

اخبار در لعن عموم بنی امیه از طریق اهل بیت زیاد است، و مستحب است  
که بعد از هر نماز فریضه بنی امیه را لعن کنند چنانچه شیخ طایفه در (تهذیب)  
روایت کرده بسند خود از ابو جعفر باقر علوم النبیین علیهم السلام که به  
جابر

جعفی فرمود: اذا انحرفت عن صلوة مكتوبة فلا تنحرف الا بانصراف لعن  
بنی امیه (۱).

یعنی چون از نماز فریضه باز می گردی، باز مگرد مگر به لعن بنی امیه، اللهم  
العن بنی امیه قاطبة.  
(ولعن الله ابن مرجانة)

ج - و لعنت کناد خدای پسر مرجانه را.

ش - مراد از ابن مرجانه ابن زیاد است، و ذکر او بعد از آل زیاد و بنی امیه  
که شامل او است به تحقیق سابق به جهت خصوصیت او در قتل سید الشهداء است،  
و مجلسی علیه الرحمة احتمال داده که به جهت خبث مولد او باشد، پس عنوان  
آل زیاد و بنی امیه محیط بر او نخواهد شد، و ما گفتیم که بنی امیه این دو شعبه همه  
حرام زاده بوده اند، و اگر وجه این بود باید ذکر احاد ایشان شود.  
و اضافه او بمرجانه به جهت مزید انتقاص و تعبیر و مذمت اوست، تا علاوه بر حال  
پدر حال مادر او هم معلوم شود، و مرجانه از زوانی معروفه بوده، و در اشعار اشاره  
به این شده، چنانچه در این شعر سراقه به اهلی مگوید، و خوب مگوید:

-----  
(۱) التهذیب ۱ / ۱۶۵ و ۲۲۷ بحار الانوار ۵۸ / ۸۶.

لعن الله حيث حل زيادا\* وابنه والعجوز ذات البعول  
جماعتی گفته‌اند مراد از عجوز ذات البعول مرجانه است، و ظاهر عبارت  
مرويه در (رجال شيخ كشي) در ترجمه ميشم تمار رضى الله عنه " يقتله العتل الزنيم  
ابن الامة الفاجرة " (۱) نیز اينست اگر چه متواند اشاره به سميه باشد، بلکه از  
جهتی اظهر است، و در خطبه عاشوراء مرويه در (احتجاج) است " الاوان الدعى ابن  
الدعى قد ركز لنا بين اثنتين... " (۲).

و این عبارت صريح است که ابن زياد هم خود ولد زنا است، و هم پدرش  
و خواهی شنيد (۳) که از علماء اهل سنت گفته‌اند (مراجعه شود به صفحه ۴۵۶)  
ولد الزنا نجيب تر است، والحق آثار  
این نجابت بعد از ثاني از هيچ کس به قدر عبید الله بن زياد نمودار نشد، وی علی  
الظاهر  
در سال بيست و هشت يا بيست و نه هجری متولد شد، و در سنه شصتم که سی و  
دو ساله

بود ولايت عراقين يافت، و او اول کسی بود که حکومت خراسان و آذربايجان  
و بحرین و عمان و هند و غالب ممالك ايران ضميمه ولايت او شد، و به قولی زياد  
پدرش اول کسی بود که چنین شد، و در سال شصت و یکم هجری بقتل سيد  
الشهداء  
ارواحنا له الفداء پرداخت.

و در کتاب (عقد الفرید) است که در زمان زياد مقاتله يعنی جنگيان لشگر  
کوفه شصت هزار تن بودند و از اینجا متوان دانست که آنچه در اخبار معتبره  
وارد شده که عدد جنود مخالفين در کربلا سی هزار بود غريب نيست، چه  
شصت هزار مرد جنگی را که لشکر حاضر رکاب باشند در مدت قليله متوان  
سی هزار نفر از ایشان تعبيه و تهيه کرد، علاوه بر اینکه از مراجعه به تواريخ معلوم

(۱) ليأخذنك... رجال كشي: ۱ / ۸۵ رقم ۱۴۰.

(۲) بحار الانوار: ۴۵ / ۹ ط بيروت.

(۳) ذيل و معاوية بن ابي سفيان. ج ۲ / ۱۹۵.

مشود که ابن زیاد مہیای حرب دیلم بود کہ واقعہ کربلا در پیش آمد و او را مقدم داشت، و بنابر این ہیچ استبعادی نیست در کثرت جنود و تتابع جیوش او فلغنة الله عليه و علی جنوده، و در سنہ شصت و ہفتم ہجری کہ سی و نہ سالہ بود بدست واسطہ رحمت الہی و نعمت نامتناہی ابراہیم بن الاشر رضی اللہ عنہما سپر در کات جحیم شد، و در مقتل منسوب بابی مخنف در کیفیت قتل او واقعہ عجیب نوشتہ کہ چون مستبعد بود نوشتہم با اینکہ غرضی در ذکر این تفصیل نیست، چہ تاریخ ظلم و عدوان و کیفیت ہلاکش در کتب تواریخ و سیر مسطور است،

و از عجایب اینستکہ روز قتل او روز عاشوراء بود، و سر او را وقتی کہ بہ خدمت حضرت امام سجاد سلام اللہ علیہ بردند آن حضرت مشغول ناہار شکستن بود (۱) چنانچہ حال آن مخذول بود با سر مبارک امام مظلوم علیہ و علی جدہ و ابیہ وامہ و ابنائہ افضل الصلاة والتحية والسلام ما ہدر حمام و ہمر ر کام.  
(ولعن الله عمر بن سعد)

ج - و خدای لعنت کناد عمر پسر سعد را.

ش - عمر پسر سعد بن ابی وقاص است کہ از صحابہ و اصحاب شوری و متخلفین از امیر المؤمنین، و کبار رجال عصر خود بود، و در نسب او کلامی است مشہور کہ علماء نسب متعرض شدہ اند، و در این مقام کلامی در (مروج الذهب) مذکور است کہ ما استطراف و استطراد بنقل او مکنیم، و او چنین است کہ روایت مکنند از محمد بن جریر الطبری کہ چون معاویہ حج کرد و طواف نمود سعد با وی در حال طواف بود، چون فراغت یافت مسرعا بجانب دار الندوہ و شتافت و سعد را با خویشتن بر سریر خود بنشانند و - العیاذ باللہ - بسبب امیر المؤمنین وانتقاص آن جناب مشغول شد، سعد خود را دور کرد،

(۱) بحار الانوار: ۴۵ / ۳۳۶.

و گفت مرا بر سریر خود نشاندی آنگاه شروع کردی در سب علی علیه السلام  
سوگند  
با خدای که اگر در من يك خصلت از خصال علي عليه السلام بود دوستر بود نزد  
من از  
هر چه آفتاب بر او تابیده، والله هر آینه دامادی پیغمبر، و داشتن فرزندانى چون  
فرزندان علي احب است نزد من از آنچه آفتاب بر او درخشیده، والله اگر من  
چنین بودم که پیغمبر در روز خيبر در حقم مفرمود " لا عطين الراية غدا رجلا  
يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله كرا را غير فرار يفتح الله على يديه... " محبوب  
تر

بود نزد من از آنچه مهر بر او تابیده، والله اگر چنین بود که رسول خدای در  
غزای تبوك در حق من مفرمود: " الا ترضى ان تكون منى بمنزلة هرون من موسى  
الا انه لا نبي بعدى " احب است نزدك من از هر چه شمس بر او طلوع کرده،  
و سوگند با خدای که دیگر در خانه تو داخل نشوم تا زنده ام.  
آنگاه مسعودی رحمه الله مگوید: و یافته‌ام در وجه دیگری از روایات  
و او در کتاب علی بن محمد بن سلیمان نوفلی در اخبار است از ابن عایشه و غیر  
او که سعد چون این سخن بگفت و خواست که به پا شود معاویه بادی از خود رها  
کرد برای او، و گفت بنشین تا جواب آنچه گفتم بشنوی، تاکنون نزد من  
لئیم تر از امروز نبودی پس چرا یاریش نکردی و از بیعت او تقاعد ورزیدی،  
چه اگر من می شنیدم از پیغمبر آنچه را تو شنیدی هر آینه خادم علي بودم تا زندگی  
منمومدم، پس سعد گفت: والله که من احقم به موضع تو یعنی خلافت، معاویه  
گفت ابا میکنند بر تو بنو عذره و سعد چنانچه مگویند فرزند مردی از بنو  
عذره بود، قال المسعودی قال النوفلی وفي ذلك يقول السيد اسماعيل بن محمد  
الحمیری:

سایل قریشا بها ان كنت ذا عمه \* من كان اثبتها في الدين اوتادا  
من كان اقدمها سلما واكثرها \* علما واطهرها أهلا وأولادا

من وحد الله اذا كانت مكذبة \* تدعوا مع الله او ثانا واندادا  
من كان يقدم في الهيجاء ان نكلوا \* عنها وان يخلوا في ازمة جادا  
من كان اعدلها حكما واقسطها \* حلما واصدقها وعدا وايعادا  
ان يصدقك فلم (١) يعدوا أبا حسن \* ان أنت لم تلق للابرار حسادا  
ان انت لم تلق من تيم اخا صلف \* ومن عدى لحق الله جحادا  
او من بنى عامر او من بنى اسد \* رهط العبيد ذوى جهل واوغادا  
او رهط سعد وسعد كان قد علموا \* عن مستقيم صراط الله صدادا  
قو تداعوا زينما ثم سادهم \* لولا خمول بنى زهر لما سادا (٢)  
و از اينجا صحت نسب و پاکی فطرت عمر بن سعد عليهما اللعنة معلوم مشود  
که حرام زادگی را از والد منافق خود به ميراث حيازت کرده بود، و از (تقريب)  
ابن حجر حکايت شده که گمان کرده اند که او از صحابه است، و اين غلط است  
چه يحيى بن معين جز ما اخبار کرده که ولادت او در روز موت عمر بن الخطاب  
بوده، و منافی نیست با اين جزم آنچه در (کامل) است که بعد از قتل عثمان  
مخواست کار خلافت برای پدر مهيا کند (٣).  
چه از اينجا بيش از آن نتوان دانست که آن وقت طفل نبوده.  
و هم در (کامل) از ابن سيرين آورده که علي عليه السلام روزی با ابن سعد گفت  
چگونه باشی روزی که مخير شوی بين بهشت و دوزخ پس آتش را اختيار کنی  
(٤).

و روايتی که در (امالی) شيخ صدوق است که از والد بزرگوار خود از کمندانی

(١) فلن ظ.

(٢) مروج الذهب: ٣ / ١٥ ط دار الهجرة ايران.

(٣) کامل ابن اثير ٣ / ٣٣ ط بيروت دار صاد.

(٤) کامل ابن اثير ٤ / ٢٩٢ ط بيروت دار صاد.

از ابن عیسی از ابن ابی نجران از جعفر بن محمد کوفی از عبید سمین از ابی طریف از ابن نباته روایت میکند که امیر المؤمنین علیه السلام خطبه مسکرد و فرمود " سلونی قبل ان تفقدونی " سعد بن ابی وقاص برخواست و گفت یا امیر المؤمنین خبر ده مرا که در سر و ریش من چند موی است؟ فرمود هان سوگند به خدای مسأله‌ای پرسیدی که خلیل من رسول خدای خیر داده بود که تو از من میپرسی، و نیست در سر و ریش تو موئی مگر اینکه در بن او شیطانی نشسته و در خانه تو سخله‌ای یعنی بزغاله‌ای است که فرزند من حسین را میکشد (۱)، و عمر بن سعد در آن روزگار طفلی بود که تازه به راه افتاده بود.

این خبر بغایت ضعیف است به جهت ضعف کمندانی، و جعفر بن محمد الکوفی، و جهالت عبید سمین بلکه جهالت ابن عیسی، اگر چه رعایت طبقه مناسب تعیین احمد بن محمد بن عیسی است، که واسطه بین کمندانی و ابن ابی نجران او است، ولی فی الجملة خلاف معهود است تعبیر از او باین عیسی، بالجمله سند مقدوح است، وقراین بر خلافش یکی دو فقره گذشت، و اوضح از همه اینکه سعد از متخلفین از بیعت بوده بالاتفاق، و در کوفه نیامد، و در زیر منبر نه نشست علاوه بر اینکه چون از سعد از قدماء مهاجرین بود و بعد از خلافت عمر طرف تردید خلافت شد محترم بود و زمان امیر المؤمنین علیه السلام به جهت اختلال امور و عدم انتظام مقتضی این نوع تشدد در جواب او نبوده، بلکه او خود از اطراف تقیه و تألیف قلوب مشد، علاوه بر اینکه جلالت صوری خود او مانع از این جلالت و این سؤال جاهلانه بود.

و مؤید این آنست که همین روایت در (احتجاج) با اختلاف یسیری مذکور

(۱) امالی: مجلس ۲۸ رقم: ۶ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید مثله ج ۱ / ۳۵۰ - ۳۵۱، و بحار الانوار: ۴۴ / ۲۵۶ رقم ۵.

است (۱) و در آنجا بجای فقام سعد فقام رجل آورده، و تصریح بصباوت و صغر آن سخله

کرده که تازه بدست و پا راه مرفت، و میتوان مراد از او یزید پدر خولی یا انس پدر سنان باشد، چه ذی الجوشی پدر شمر اسلام نیاورد، شمر خود در زمان امیر المؤمنین از ابطال رجال بشمار مرفت چنانچه عنقریب مذکور میشود. بالجملة ابن سعد در روز عاشورا سی و هفت ساله بود، و در سنه شصت و شش هجری بدست کیسان ابو عمره به امر مختار کشته شد، و سر او را در مجلس آوردند

نزد پسرش حفص گذاشتند، مختار پرسید مشناسی گفت آری زندگانی پس از او گوارا نیست، مختار به فرمود تا سر از وی بگرفتند، و گفت عمر بجای حسین و حفص بجای علی بن الحسین، نه که اگر سه ربع قریش را بکشم بجای يك انمله از انامل حسین علیه السلام حساب نشود (۲) و نفرین سید الشهداء که فرمود

" سلط الله عليك من يذبحك في فراشك " مستجاب شد، چه وی را در خانه خود با کمال امن بنهایت مذلت روانه درکات جحیم کردند. نادرة

در (تقریب) ابن حجر است چنانچه حکایت کرده اند که عمر بن سعد بن ابی وقاص المدنی نزیل الکوفه صدوق لکن مقتله الناس لکونه امیرا علی الجیش الذین قتلوا الحسین من الثانیه، قتله المختار سنة خمس وستین او بعدها، ووهم من ذکره في الصحابة، فقد جزم ابن معین بانه ولد یوم مات عمر بن الخطاب انتهى.

از اینجانب باید تعجب کرد که ابن سعد را از طبقه تابعین به احسان مشمارد

(۱) احتجاج: ۱۳۲ و ارشاد: ۱۵۶، بحار الانوار: ۴۴ / ۲۵۸.

(۲) بحار الانوار: ۵ / ۴۵ / ۳۷۹ ط لبنان، کامل ابن اثیر ۴ / ۲۴۲ ط بیروت.



و تعدیل میکند، و بحیله نسبت قتل ریحانه رسول خدا را از او میخواید سلب کند که مگوید " کان امیرا " و نمگوید قتل الحسین علیه السلام الحق مقتضای آن دینی که یزید را خلیفه واجب الاطاعه بدانند آنست که ابن سعد را عادل صادق اللهجة بشمارند، و از او اخذ احکام کنند و بعد از این انشاء الله اشاره خواهیم کرد (۱) که قواعد دین اهل سنت موجب آن است که این اعمال مایه خروج از دین نشود، زهی شریعت و ملت، زهی طریقت و کیش.

(ولعن الله شمرا)

ج - و خدای لعنت کناد شمرا را.

ش - شمرا: هو ابن ذی الجوشن، وقیل اسمه اوس، وقیل اسمه شرحبیل بن الاعور الضبابی، ابن الاثیر در (اسد الغابة) در باب ذال آورده که وی را ذو الجوشن گفتند، چه سینه وی نتو و برآمده گی داشت، مگوید بر رسول (ص) وارد شدم بعد از غزوه بدر، و کره اسبی که نام آن اسب قرحا بود به خدمت گذرانیدم،

فرمود مرا حاجتی نیست اگر بخواهی با دروع غنایم بدر تعویض کنم؟ گفتم معاوضه نمکنم، فرمود پس حاجتمند او نیستم، سپس فرمان داد که مسلمان مشوی تا از اوائل این امت بشمار آئی گفتم: نه، فرمود چرا؟ گفتم قوم تو در پی هلاک تواند، فرمود نشنیدی که چندین تن به خاک در افتادند؟ گفتم خبر شدم، فرمود پس چه وقت هدایت مشوی؟ گفتم آن روز که بر کعبه غالب شوی و منزل کنی، فرمود تواند بود، که اگر پائی به بینی آن روز را، آنگاه بلال را فرمان داد که حقیبه (۲) مرا بعجوه که خرمای غالی است انباشته دارد، و چون باز گشتم فرمود او از بهترین شجاعان بنی عامر است، سوگند با خدای که در

(۱) ذیل امة اسرجت والحمت وتنقبت وذیل یزید بن معاویه.

(۲) حقیبه: چیزی را گویند که مسافر زاد و توشه خود را در او میگذارد.

باز گشتم نزد اهلم بودم که سواری از مکه آمد، و گفت محمد بر وی غلبه کرد، و جایگاه خود کرد وی را، با خود گفتم مادرم بعزایم نشیناد اگر آن روز اسلام آورده بودم و حکومت خیره را من خواستم او را اقطاع من میکرد. این خلاصه کلام منقول در (اسد الغابه) است، آنگاه ابن اثیر گوید: و گفته شده که ابواسحاق السیعی که راوی حدیث است از ذوالجوشن نشینده بلکه این حدیث از شمر لعنه الله کرده.

و مادر شمر: چنانچه از خطاب حضرت سید الشهداء علیه السلام با وی "یا بن راعية المعزی" (۱) معلوم میشود بدنائت فطرت و خبث ذات معروف بوده چه این کلمه چه حقیقت باشد، چه مجاز دلالت بر مقصود دارد، و شبهه‌ای در خبثات مولد و سوء نسبت و حرام زادگی شمر به هیچ وجه نیست، و شمر لعنه الله خود از شجاعان نامدار کوفه بوده و نخست در لشکر امیر المؤمنین علیه السلام بود.

و در کتاب (نضر بن مزاحم) است چنانچه غیر واحدی از مورخین عامه و خاصه از وی روایت کرده اند که يك روز در مصاف در آمد و ادهم بن حجر از اصحاب معاویه با وی مبارزت کرد و ادهم ضربتی بر وی زد که بر جبهه آن مخذول فرود آمد و به استخوان رسید و فرو رفت شمر هم ضربتی بزد و کارگر نیفتاد پس باز لشکرگاه خود گشت و نیزه بدست گرفت و این کورت این شعر بخواند:

انی زعیم لآخی باهله \* بطعنة ان لم تکن عاجله  
وضربة تحت الوغی فاصله \* شبيهة بالقتل او قاتله  
پس حمله بر ادهم آورد بطعنه‌ای وی را از اسب در افکند، و در بعض کتب یاد

-----  
(۱) بحار الانوار: ۴۵ / ۵ ط لبنان.

دارم که دیده ام با خوارج ملحق شده و این نبود تا در روز عاشورا کرد آنچه کرد، و شمر مردی میروص بوده.

و در کتب عامه و خاصه مثل (حیوة الحیوان) و (بحار) و غیرهما از صادل آل محمد روایت شده که کسی عرض کرد تا چه وقت تعبیر رؤیا تأخیر میشود؟ فرمود پیغمبر (ص) در خواب دید که سگی ابقع یعنی سیاه و سفید در خون او ولوغ کرده، و او تعبیر شد به شمر (۱).

و همچنین از سید الشهداء علیه السلام در (بحار) روایت کرده که با شمر فرمود که در خواب دیدم سگانی چند بر من حمله می آوردند، و از آن میانه سگی ابقع بیش از همه بر من حمله ور است، و آن توئی (۲) فلعنة الله علیه لعنا یملا اقطار السموات و آفاق الارضین وقد اطرف الحسین بن الحجاج البغدادی فی قوله: - ولعله یهجو به ابن سكرة الناصبی خذله الله -

وابرص من بنی الزوانی \* ملمع ابلق الیدین

قلت وقد لجج فی اداه \* وزاد ما بینه و بینی

یا معشر الشیعة الحقونى \* قد ظفر الشمر بالحسین

بالجملة مختار بن ابی عبید در سنة شصت و ششم هجری وی را بگرفت و به کیفر بکشت چنانچه در (کامل) است (۳) یا بدست ابو عمرة در قریه نزدیک کوفه کشته شد چنانچه در رساله شیخ اجل ابن نما (۴) سقی الله قبره است. و از ابو الحسن علی بن سیف مدائنی مورخ معروف روایت شده و در

(۱) بحار الانوار: ۴۵ / ۳۱.

(۲) بحار الانوار: ۴۵ / ۵۶ ط لبنان.

(۳) بحار الانوار: ۴۵ / ۲۳۶ کامل ابن اثیر ۴ / ۲۳۷ ط بیروت.

(۴) بحار الانوار: ۴۵ / ۳۳۸.

(امالی) ابن الشیخ رضی الله عنهما نیز موجود است که شمر بن ذی الجوشن را کیسان ابو عمره در بادیه اسیر کرده و به خدمت مختار گسیل داشت، وی به فرمود

تا گردنش را بزدند، و دیگی مملو از روغن به غلیان آوردند و وی را در او بیفکند و یکی از موالی آل حارثة بن مضروب سر و روی او را لگد کوب کرد (۱) ولی در (نفخ الطیب) تألیف احمد بن محمد المقرئ المالکی المغربی در (تاریخ اندلس) مذکور است که شمر فرار کرد، و با اهل خود به شام رفت و از آنجا اولاد وی به اندلس آمدند، و صمیل بن حاتم بن شمر ذی الجوشن در آنجا امارت یافت و امارت صمیل اگر چه در (عبر) ابن خلدون و غیر او هم مذکور است، ولی فرار شمر به شام درست نیاید، چه مورخین مشرق بالاتفاق نقل قتل او کردند، و تواند بود که در فرار اول او چنانچه از ابن نما نقل کردیم اهل و اولاد خبیث او بدست نیامده باشند و متواری شده بجانب شام که معدن نواصب بود رفته باشند، و از آنجا به ممالک اندلس که امروز معروف به اسپانیول و قدیما مشهور به اشبانیه منتقل شده باشند، فلعنة الله علیه وعلی من انتسب بعمله الیه.

(ولعن الله امة اسرجت والجمت وتنقبت وتهيأت لقتالك)

ج - و لعنت کناد خدای گروهی را که اسبها را زین کردند و لگام زدند و به راه افتادند، و آماده شدند برای مقاتله تو.

ش - اسراج اشتقاق جعلی از لفظ سرج است که جامد است، چه هر لفظ که سیلان مأخوذ در معنی حدث را فاقد باشد جامد نامند، و اخذ از او بر خلاف اصل است، چه آن معنی سیلان و تحول که لازمه مصادر است ندارد، و این نوع از اشتقاق را جعلی مگویند، و تعدیه را که تعریف کرده اند " بجعل الشئ ذا مصدره " مبتنی بر تغلیب است یا مراد از مصدر مطلق مبدء است، و معنی

-----  
(۱) امالی ج ۱ / ۲۵۰ الجزء التاسع ط النجف.

اسرج الفرس جعله ذا سرج كما لا يخفى.  
 "الجام" هم مانند اسراج است، و مأخوذ از لجام است، و او علی التحقیق  
 معرب لکام است چنانچه جوهری جزم کرده، و تردید فیومی و خفاجی وجهی  
 ندارد.  
 "تنقیب" چند وجه در این لفظ محتمل است که بعضی را علماء ذکر کرده اند  
 و پاره ای در نظرین بنده آمده:  
 وجه اول اینکه مأخوذ از نقاب زنان باشد بر وجه حقیقت، و اشاره به آن  
 باشد که متعارف در ازمنه سابقه آن بوده که در حروب نقاب می افکندند، و این  
 وجه را در (بحار) (۱) ابداء کرده (۲).  
 وجه دیگر اینکه مأخوذ از همان باشد بر وجه استعاره که چنانچه زنان  
 چون مهیای خروج میشوند نقاب می بندند، مردان هم که سلاح حرب در بر  
 کرده مهیای خروج میشوند تشبیه کرده باشند لامه هیجارا (۳) بنقاب نساء و این  
 وجه را کفعمی در حاشیه (مصباح) ذکر کرده (۴).  
 و هر دو بغایت بعید و منافی سلائق مستقیمه است خاصه ثانی که هیچ وجه  
 شبهی بین نقاب مرثه و تهیاً رجال نیست، مگر علاقه تضاد اگر چه خود او متعرض  
 بیان هم نیست.

(۱) بحار الانوار: ۱۰۱ / ۳۰۱ ط تهران.

(۲) یشهد ما فی البحار (۳۵ / ۶۰ ط طهران) ابن عباس قال: لما نکل المسلمون  
 عن مقارعة (قارع القوم: ضارب بعضهم بعضاً) طلحة العبدوی تقدم الیه امیر المؤمنین  
 علیه السلام فقال طلحة: من انت؟ فحسر عن لثامه (ما کان علی الانف وما حوله من ثوب  
 او نقاب) فقال: انا القضم: (السيف انا علی بن ابی طالب.

(۳) لامه هیجاء یعنی هول میدان جنگ.

(۴) مصباح الکفعمی: ۴۸۳، بحار الانوار: ۱۰۱ / ۳۰۲.

وجه سوم آنکه مأخوذ از تنقیب بمعنی سیر در طریق باشد، مثل " نقبوا فی البلاد " (۱) و این معنی قریب است، و لفظاً بعید، و این هم از کفعمی علیه الرحمه است. وجه چهارم اینکه مأخوذ از نقبه باشد که جامه شبیه شلوار است که برای او حجزه یعنی جای گره زدن قرار مگذارند، و بند را از او مگذارند بی نیفه و از بضع موارد معلوم میشود که آن لباسی است که پاره اوقات سواری می پوشیدند به جهت سهولت او یا علت دیگر، پس کنایه از همان تھیاً و اعداد خواهد بود، و از موارد استعمال او این عبارت معروفه از عمر است که علماء لغت بتفاریق متعرض شرح او شدند، و به تمامها در (شرح نهج البلاغه) مذکور است قال یدکر حال صباه فی الجاهلیه: لقد رأیتنی مره واختالی نرعی علی ابوینا ناضحاً لنا قد البستنا امنا نقبتها وزودتنا یمینتها من الهبید فنخرج بناضحنا فاذا طلعت الشمس القیت النقبه الی اختی وخرجت اسعی عریانا فنرجع الی امنا وقد جعلت لنا لفیته من ذلك الهبید فیا خصباه (۲).

ومنه یعلم حاله معه اخته فی البادیه وحال الناس معه عریانا فتذکر حدیث الامارة الی سبق الی ذکرها الاشارة (۳) وتأمل حق التأمل فی هذه العبارة. و بنابراین آن عبارت بمنزله آنست که بگویند که جامه بر کرد و یا شلوار پوشید، و این احتمال اولاً به نظر این قاصر رسیده بعد اشاره به او در کلام کفعمی دیدم (۴).

(۱) فنقبوا فی البلاد (۳۶ / ۵۰).

(۲) ابن ابی الحدید: ۱۲ / ۱۳۰ ط بیروت.

(۳) ذیل ولعن الله عمر بن سعد تحت عنوان نادره.

(۴) مصباح الکفعمی: ۴۸۳، بحار الانوار ۱۰۱ / ۳۰۲ ط تهران.

وجه پنجم هم به نظر این بنده آمد که مأخوذ از نقب - که بمعنی رقت خف بعیر است - باشد چنانچه در شعر معروف است:

اقسم بالله ابو حفص عمر \* ما مسها من نقب ولا دبر  
و در (اساس) تصریح کرده به اینکه تنقب بمعنی نقب آمده، و این کنایه از رنج بردند و تعب کشیدن باشد در این کار.

وجه ششم هم این بنده احتمال داده که مأخوذ نقابت بمعنی ریاست باشد، و معنی آن باشد که جمع لشکر و قود عسگر کردند.

وجه هفتم اینکه مأخوذ از نقاب بمعنی عریف و یا بصیرت باشد و اشاره به این باشد که با خبر شدند و تحقق اسباب قتال و تعرف و جوه جدال کردند، و تنقب بمنزله تجسس و تتبع باشد.

وجه هشتم اینکه از نقیبه بمعنی مشاورت اشتقاق شده باشد، و این دو وجه اخیر را هم در کلام کسی ندیدم، و از این جوه در لغت ثابت و مسموع است تنقب مرثه و تنقب خف بعیر است، سایر جوه را هنوز در کتب لغت نیافتم ولی چون این استعمال ثابت است، و اخلال بوجه مشتقات از مزید و مجرد در کتب لغت از ستاره افزون و از شماره بیرون است، و هر يك از این احتمالات خالی از مناسبتی نیست مانعی ندارد، اگر چه انصاف این است که هیچ يك از این معانی خالی از خللی نیست، ولعل الله بحدث بعد ذلك امرا.

تهیؤ: مشتق از هیئت است که بمعنی آن کیفیف حصله از اکتناف اعراض مختلفه مثل وضع ولون و مقدار بر جسم است، و فرق ما بین او و صورت باختلاف بعرضیت و جوهریت است اصطلاحا اگر چه در عرف صورت بمعنی اعم استعمال میشود، و ظاهر اینست ایئت و هیئت از يك اصلند و بابدال این اختلاف حاصل

شده، و باب ابدال و لثغه (۱) باب واسعی است در لغت عرب، و جماعتی در صدد استیفاء برآمدند باز هم مستدرکاتی بر ایشان باقی است، و فی الزوایا خبایا. و این معنی بر صاحب (قاموس) غالباً مشتبه موارد ابدال را حمل بر تعدد لغت کرده، و از مواضع منصوبه ابدال همزه و هاء هیم الله و ایم الله در قسم است، " و هنا وانا " در ضمی متکلم، " و هیا وایا " در ندا، " و لهنك و لانك " در تأکید،

" و هیه وایه " در استزاده، " و هال و آل "، " و هداه و اداه "، " و هروت و اروت "، " و هراق و اراق " در اراقه، " و هسد و اسد " و " هجیح و اجیح " " و هیاك و ایاك " در خطاب " و هوقه و اوقه " بمعنی جماعت، " و باه و باء " در جماع، " و ارجاه و ارجاء " در تأخیر "، " و بده

و بدء "، " و دره و درء " بمعنی طلع و دفع الی غیر ذلك من المواضع، و اصالت عدم وضع مؤید قول نافی تعدد است، و مستأنس بوجوه لغات عرب و اختلافات السنه ایشان در زیاده و نقص، و تغییر و تبدیل جازم یا مطمئن بصحت این دعوی است، و بالجمله تهیؤ به معنی گرفتن هیئت امری و ساخته شدن و آماده گشتن برای آنکار است، و تهیئه اعطای هیئت و اعداد و عدت امری است،

والله العالم.

(بابی انت و امی)

ج - پدر و مادرم فدای تو باد.

ش - این جمله در اصل وضع شده برای دعاء تقدیه، و معنی آن چنان است که اگر بلائی یا آفتی بر تو وارد شود خدای جان پدر و مادر مرا فدیة و وقایه تو کند، و روح آن دو نفر آماج تیر آن بلا شود، و این کلام دلالت دارد بر اینکه آن مفدی در نظر قائل أعز از والدین او هستند، و صحت او متوقف است بر حیوة مخاطب و حیوة والدین، چه مرده نه مفدی میشود نه مفدی به، و این

-----  
(۱) لثغه: صحبت کردن بسین است مثل ث و ...



معنی بر ارباب هوش روشن است، و از این معنی است که کمیت بن یزید اسدی رضی الله عنه در یکی از هاشمیات سبع در ذکر پیغمبر صلی الله علیه وآله مگوید: انقذ الله شلونا من شفا النار\* به نعمة من المنعام  
لو فدى الحى ميتا قلت نفسى\* وبنى الفدا لتلك العظام  
وفيه نقد يعرفه من ذاق طعم الادب\* ونسل اليه ولو من حذب  
بالجملة اين کلمه نقل شده بغلبه استعمال يا از شهرت، بسر حد ظهور رسیده در مطلق تعظيم و تجليل کسی، و او لازم معنی اول است، و غالبا استعمال مشود و مقصود جز جلالت و بزرگی مخاطب نیست (مراجعه شود به صفحه ۴۵۷)، که به عبارت واضحہ تعارف و رسمی است، مثل الفاظی که در صدور مکاتیب و مبادی مراسلات در این زمان مرسوم شده منویسند، از قبیل فداک ما عداک، و روحی فداک، و غیر اینها که مقصود کاتب ابدأ از آنها فدای واقعی نیست، بلکه مراد رعایت عظمت و ملاحظه قدر مکتوب الیه است، و از این قبیل است عبارت زیارت اگر چه مخاطب که امام است به اعتقاد ما حی است و سمیع و بصیر، ولی فایده برای این معنی ندارد، چه صحت این کلام مبنی بر حیوة صوریة دنیویة است، علاوه بر اینکه فداء در بسیاری از اوقات مرده است، و کسی ابدأ احتمال تفصیل در صحت این خطاب نکرده، و این اشکال اگر چه به تنزیل و فرض رفع مشود، که مراد چنان باشد که تو چنانی که اگر پدر و مادرم زنده بودند فدای تو مکردم، ولی در امثله مذکوره مطرد نیست، و در کثیری از مواضع استعمال این عبارت جایز نیست، چنانچه در خطاب اصحاب سید الشهداء در روایت منقوله از حضرت باقر علیه السلام بابی انتم و امی وارد شده (۱).

و اگر احتمال بدهند که آن در مقام تعلیم بوده، و لازم نیست خود آن جناب

(۱) کامل الزیارات: ۱۷۶ - ۱۷۹، بحار الانوار: ۱۰۱ / ۲۹۲ ط تهران.

فرموده باشد، با اینکه بعید است، میتوان دفع این اشکال کرد به اینکه ائمه بعد یقیناً در عموم این حکم داخلند، پس برای ایشان مستحب است که این زیارت را بخوانند و به اصحاب بگویند "بابی انتم و امی" و پدر آن امام، امام است، و البته نمیشود فدای هیچ یک از صحابه شود بالضرورة، و از این قبیل است کلمات عقیده رسالت سلام الله علیها "بابی المهموم حتی مضی... " تا آخر آنچه در نیاچه بر امام مظلوم علیه السلام فرموده (۱) چه البته امیر المؤمنین اشرف از سید الشهداء است،

و ذکر پیغمبر و فاطمه و خدیجه در نیاچه از جهت آنست که یا فقد سید الشهداء را فقد آنها دانسته چنانچه در شب عاشورا گفت "الیوم مات جدی رسول الله" (۲) پس نیاچه بر همه فرموده، یا از جهت آنست که در مقام نیاچه متعارف است که صاحب عزا متذکر اشرف گذشتگان میشود، و بر هر یک هر یک مستقلاً نوحه گری و سوگواری میکند چنان که اکنون مرسوم همین است، و به هر حال چاره ای از اشکال در "بابی خدیجة الكبرى" جز همان وجه که اشاره کردیم نیست، و منصف متتبع متأمل از رشاققت این تحقیق غافل نخواهد بود.

(یا ابا عبد الله لقد عظم مصابی بك)

ج - ای ابو عبد الله همانا بزرگ شد مصیبت من بواسطه تو.

ش - لام جواب قسم مقدر است، و تأکید به "قسم" و "قد" که حرف تحقیق

(۱) بابی المهموم حتی قضی، بابی العطشان حتی مضی، بابی من شیئته تقطر بالدماء، بابی من جده رسول إله السماء، بابی من هو سبط نبی الهدی، بابی محمد المصطفی، بابی خدیجة الكبرى، بابی علی المرتضی، بابی فاطمة الزهراء سیده النساء بابی من ردت علیه الشمس حتی صلی... بحار الانوار: ۴۵ / ۵۹ ط بیروت.  
(۲) یا حزناه یا کرباه الیوم مات جدی رسول الله... بحار الانوار: ۴۵ / ۵۹ ط لبنان.  
۵۹ ط لبنان الیوم ماتت امی فاطمة و ابی علی و اخي الحسن بحار الانوار: ۴۵ / ۲ ط لبنان.

است از جهت اشارت به بزرگی مصیبت است. و در لفظ مصاب دو احتمال جایز است: یکی اینکه اسم مفعول باشد و صله او که لفظ "ب" است حذف شده باشد، به این معنی که حرف جر را اسقاط کردند و نسبت عامل را بضمیر مجرور دادند، و این نوع از تعبیر را علمای بیان حذف و ایصال منامند، مثل لفظ مشکوک و مولود که بمعنی مشکوک فیه و مولود فیه است، و بنابراین مصاب و مصیبت به يك معنی میشوند، چه مگویند اصیب زید به مرض مثلاً، وزید مصابست، و مرض مصاب به است، که به اعتبار دیگر نفس مرض را فاعل ملاحظه میکنند وزید را مفعول، پس مرض مسمی به مصیبت میشود، و تأنیث به تأویلی است، و فرق بین اصاب الله زیدا بكذا و اصاب زیدا كذا در لب معنی و روح مطلوب نیست، و اختلاف بوجه اعتبارات است، و بنابراین باء در "بك" برای سببیت است که او را متأدبیین از ادباء به این لفظ نامیده اند، و قدماء باء استعانت میگفتند، و چون این باء بر افعال خدای سبحانه هم داخل میشود مثل خلق بكذا و انشأ بكذا مستلزم بود نسبت استعانت به خدای تعالی داده شود، و این از شریعت تأدب و قانون تعبد بیرون بود. بالجمله احتمال دیگر آن است که مصاب مصدر میمی از اصابه باشد، چه قیاس عربیت اینست که از افعال مزید مطلقاً مصدر میمی و اسم مکان و اسم زمان به صیغه اسم مفعول باشد، و این هیئت در این باب مشترك برای چهار معنی است، و این اگر چه از واضحاتی است که حاجت به توضیح ندارد، ولی از ابن ابی الحدید خبطی غریب سر زده که از باب استطراف و استطراد اشاره به او میشود در شرح این کلمه

که فرمده "الان اذ رجع الحق الی اهله و نقل الی منتقله" (۱) مگوید در این عبارت حذف مضافی شده، و تقدیر چنان است که "الی موضع منتقله" و منتقل مصدری

(۱) خطبه ۲، ابن ابی الحدید ج ۱ / ۱۴۰ ط بیروت.

است بمعنی انتقال مثل اینکه " ما معتقدك؟ " بمعنی ما اعتقادك؟ و در این کلام غفلتی سخت عجیب کرده، چه منتقل خود اسم مکان است، و حاجت به تقدیر مضاف ندارد، بلکه اگر لفظ موضع مذکور بود در غایت سقوط و نهایت رکاکت مشد، به خلاف موضع انتقاله، و هم چنین اگر منتقل را به انتقال تعبیر مفرمود عبارت منحط

از رتبه فصاحت و نازل از درجه متعارفه بود، و این جمله را شاهد برای تنبه گفتم و اگر نه مدعی مثل سفیده صبح و شعاع مهر روشن است، و استشهادی که کرده

با اینکه حاجت به استشهاد نبوده غلط است، چه معتقد بمعنی ظاهر خود که اسم مفعول باشد مراد است، يقال اعتقده واعتقد به، و در هر صورت سؤال از متعلق اعتقاد است از قبیل عدل و توحید و تشیع و جز اینها نه از نفس اعتقاد که از مقوله کیفیات حاصله در نفس است، و این که مگویند: " ما اعتقادك؟ " در او مجاز است،

و مراد ما معتقدك است به عکس آنچه او تخیل کرده، و این اشتباه از مثل او که عمری را در تحصیل قواعد لغت و نحو صرف کرده، و همه جا از ادعای غایة القصوای ادب اندکی فرود نمی آید غریب است، والله العاصم. بالجمله لفظ مصاب بالخصوص در کلام فصحاء بمعنی اصابه وارد است، چنانچه در این بیت:

اظلیم ان مصابکم رجلاً \* اهدی السلام تحية ظلم  
به نصب رجل آمده گویند مغنیه در مجلس واثق بالله خلیفه عباسی به این بیت تغنی کرد، و به نصب خواند، ادبای محضر اختلاف در رفع و نصب کردند، و جاریه اصرار داشت که از ابو عثمان مازنی رحمه الله بنصب شنیده، واثق فرمان داد تا وی را از بصره بسامره بیاورند.

و از غرائب اتفاقات این بود که در همان ایام يك تن از اهل ذمه بجانب وی آمده بود، و استدعای تدریس کتاب سیبویه کرده بود، و مازنی امتناع فرموده

با اینکه صد اشرفی زر سرخ تقدیم داشته بود، مبرد با وی گفت: با کمال حاجت و نهایت فاقت چرا قبول نکردی؟ وی در جواب گفت این کتاب سیصد و چند آیه از کتاب خداوند دارد، و شایسته نمودنم که کافران را بر کتاب خدای مسلط نمایم، خلاصه سخن اینکه مازنی به حضرت واثق شتافت، و از اعراب شعر مورد سؤال شد، تعیین نصب کرد کسی با وی مناقشه کرد، و مازنی گفت این عبارت بمنزله آنست که بگوئی "ضربك زيدا ظلم" و ظفر برای مازنی اتفاق افتاد، واثق امر کرد تا هزار دینار زر سرخ به وی دادند، و در این واقعه کرامتی ظاهره برای قرآن است، و بتامل او معلوم میشود که در ازمنه سابقه تا چه پایه رغبت در علم و ادب داشتند که به جهت تحصیل اعراب يك لفظ چه اندازه رنج و تعب میکشیدند، و قیمت يك کلمه هزار دینار زر عیار بود، ولی در این زمان چنان است که هزار مسأله معضله از علوم متفرقه را بیک دینار نمخرند والله المستعان. لی اهل عصر کان الله صورهم\* من طینه الجهل فیها ماء انکار فالمستجیر بهم اذ جل حادثه\* کالمستجیر من الرمضاء بالنار (۱) و خفاجی گمان کرده که طرف معارضه مازنی در مجلس واثق یعقوب بن السکیت بوده، این بغایت بعید است، چه مازنی وابن السکیت هر دو از ثقات عدول اصحاب ما هستند، و در آن زمان با غلبه تقیه، و قله شیعه خلاف بین این دو عالم متدین و ترضیع یکدیگر در مجلس خلیفه راست نیاید. و حریری در حکایت این قصه چند اشتباه کرده: یکی اینکه شعر را ظلوم روایت کرده، و صحیح این است که ظلم است چنانچه ما روایت کردیم، چه این از جمله غزلی است که تشبیب بظلمة مکناة بام عمران زوجه عبد الله بن مطیع گفته، و نام او را ترخیم نموده، و ثقات اهل

(۱) دیوان المؤلف ص ۱۶۹.

عربیت موافق آنچه ما گفتیم ایراد کرده اند. دیگر اینکه او را نسبت داده بعرجی که عبد الله بن عمرو اموی است، و ابو الفرج که قدوه جمیع علمای این فنون است بحارث بن خالد مخزومی نسبت داده.

دیگر اینکه گمان کرده طرف معارضه مازنی یزیدی نحوی بوده، و یزیدی در زمان هارون بوده، و در سنه صد و شصت و دو وفات کرده، و واثق در سنه دویست

و هفده انتقال کرده، مگر اینکه مراد از یزیدی بعضی اولاد یزیدی معروف باشد که او را یزیدی مگفتند، و این خلاف ظاهر است.

حاصل مطلب - اگر چه از مقصد دور افتادیم - اینست که مصاب در فقره زیارت اگر مصدر باشد باید مصدری مأخوذ از مبنی للمفعول فرض شود، فیصیر المعنی لقد عظم مصابیتی (۱) بك.

واظهر در باء بر این وجه اینست که صله فعل باشد نه باء سببیت. (فأستل الله الذی اکرم مقامك واکرمنی بك)

ج - پس مسئلت مکنم از خدائی که مقام تو را کریم کرد، و مرا ببرکت تو گرامی داشت.

ش - سؤال در لغت عرب بر دو وجه استعمال میشود گاه متعدی به دو مفعول بنفس، و گاه به مفعول ثانی به کلمه مجاوزه متعدی میشود، و در صورت اول معنی او طلب است، مگویند "سئلته الدرهم" یعنی خواستم از او درهم را، و بر فرض ثانی استعمال از حال یا مکان یا کیفیت چیزی است، چنانچه گویند سئلته عن الدرهم یعنی جستجو کردم از حال درهم که کجاست یا چگونه است، یا چه چیز است، و این که در (قاموس) و غیر او است که سئلته الشئ وعن الشئ بمعنی غلط است

(۱) مصیبتی ظ.

به ظاهر، چه بالضرورة ناظر در مجاری استعمالات عرب قاطع باختلاف این دو نوع از سؤال است، از این جهت است در سوره انفال که قرائت اهل البيت عليهم السلام

و جماعتی دیگر " یسئلونک الانفال " است و قرائت دیگران " یسئلونک عن الانفال " (۱ الانفال ۸) است، ابن جنی رحمه الله گفته قرائت معروفه راجع به آن قرائت است (۱) چه سؤال ایشان از حال انفال به جهت آن بوده که متعرض آن بودند، و طالب حیازت آن شده بودند، و در (تاج المصاדר) است که سؤال و مسئلت بمعنی خواستن و پرسیدن است، بلی ممکن است که بگوئیم هر دو در جنس طلب شریکند، فرقی که هست اینست که یکی طلب ذات شیء است، و دیگری طلب علم لشیء، و این توجیه در عبارت بعض لغویین اگر جاری باشد که تفسیر به مطلق طلب کرده اند

در کلام فیروز آبادی متمشی نیست، و دور نیست که منشأ اشتباه او عبارت جوهری باشد که گفته: و سئلته الشیء، و سئلته عن الشیء، و متعرض معنی نشده، و او توهم کرده که هر دو یکند، و این از عادت جوهری است که غالباً در موارد واضحه اکتفاء بنفس نقل مورد استعمال میکند بی تنبیه بر معنی، و اکثر آنست که عین عبارت خال خود - که ابراهیم فارابی باشد در (دیوان الادب) - ایراد منماید، و این دقیقه از فیروز آبادی فوت شده به این سبب تخیل اتحاد معنی هر دو استعمال کرده، بالجمله وضوح این مسأله معنی از کثرت تعرض او است.

اکرام: گرامی کردن است، چه بحسب واقع و چه بحسب معامله و رفتار، چنانچه تکریم بهر دو اعتبار نیز استعمال میشود. و معنی مقام در فقرات سابقه مستوفی بیان شد. و در شرح این فقره شریفه دو مطلب است:

مطلب اول در اکرام سید الشهداء علیه السلام است که عبارت از الطاف الهیه است که در حق آن جناب شده، و آن بر سه قسم است: جنسی، و نوعی، و شخصی.

-----  
(۱) قرائة یسئلونک الانفال.

قسم اول کرامات و مقاماتی که برای انبیاء و اولیاء از قرب بدرگاه احدیت و تصرف در هیولیات اشیاء به تغییر صور و انشاء خلق آخر باذن خدای تعالی و کمالات

نفسانیه و لذایذ روحانیه مقرر است، که آن جناب را از آن فضایل حظ اوفی و سهم اوفر است، و تعداد آنها اجمالا در کتب مفصله علماء موجود است. قسم ثانی خصایصی که خدای تعالی ائمه اثنی عشر را علیهم السلام از ریاست کلیه بشر

و حکمرانی عموم موجودات و امامت بر ما سوی الله ببرکت قرابت انتساب جسمانی

و نفسانی و روحانی به حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله عنایت فرموده، و باین لحاظ

خواص و شرافاتی برای ائمه ما مقرر و ثابت است که به آن جهت بر انبیاء و اوصیاء سلف مقدم و مفضلند، وفي الجملة از آن خواص به اندازه ای که در حیز تحریر بیاید علماء امامیه رضوان الله علیهم بجد و جهد کامل باقتباس از مشکوة ولایت اهل بیت و استمداد از علو همت آن بزرگواران در سمط تحریر کشیده اند، و در مطاوی کتب

شریفه خود - نفعنا الله بعلومها - مندرج فرموده اند، و حضرت سید الشهداء علیه السلام

بعد از حضرت امیر المؤمنین و برادر بزرگوار خود علیهم السلام از همه ائمه علیهم السلام به اجماع امامیه بلکه به اجماع امت افضل است.

قسم ثالث - جلالت های خاص و بزرگی های مخصوص است که خاصه آن جناب در بین ائمه علیهم السلام به آنها ممتاز و مکرم است، و این جمله اموری است که

خدای تعالی در عوض قتل آن جناب و بازاء سعادت شهادت بوی کرامت فرموده و آنچه علمای امامیه رضوان الله علیهم بعد از تتبع در اخبار مأثوره از معدن و حی و تنزیل

تحصیل فرموده اند این نوع از خصایص چهار امر است:

اول - ابوت ائمه تسعه علیهم السلام است که خدای عز و جل آن جناب را به این شرف

برگزید، و باین فضیلت مخصوص فرمود، چنانچه در اخبار متکثره اشارت به این شرف خاص و مزیت مخصوص شده.



(۳۹۰)

شیخ اجل اقدم عروة الاسلام رئیس المحدثین رضی الله عنه در کتاب مبارک (علل الشرایع) سند به امام صادق علیه السلام مرساند که چون حضرت رسول صلی الله علیه وآله تهنیت

تعزیت آمیز ولادت و شهادت آن جناب را به امیر المؤمنین علیه السلام داد علی علیه السلام تا سه

کرت عرض کرد به چنین فرزندی حاجت مندی ندارم، آنگاه رسول فرمود: همانا در او و در اولاد او خواهد بود امامت خلق و وراثت نبوت و خزانة وحی و علوم الهیه، سپس کسی نزد فاطمه علیها السلام فرستاد و پیام داد که خدای تو را بشارت مدهد

به فرزندی که امت من پس از من وی را بکشند، فاطمه عرض کرد مرا به چنین فرزندی

حاجت نیست تا سه بار این خطاب و جواب معاودت شد آنگاه کس فرستاد که ناچار در وی خواهد بود امامت و وراثت و خزانة، پس فاطمه علیها السلام راضی شد،

و حسین علیه السلام بعد از شش ماه متولد شد (۱).

و هم در تفسیر شیخ اقدم اعظم علی بن ابراهیم بن هاشم رضی الله عنهما در تفسیر آیه کریمه " ووصینا الانسان بوالدیه احسانا " (۱۵ الاحقاف ۴۶) وارد شده است که مراد از احسان رسول خدا است، و از والدین حسنین علیهما السلام است، و " حملته امه " صفت حسین علیهم السلام است، و این چنان است که رسول خدای را

خدای تعالی بشارت داد به حسین قبل از حمل وی، و به اینکه امامت در اولاد او است

تا قیامت، آنگاه بقتل وی خبر داد، و عوض داد از شهادت او امامت فرزندان او را، و خبر داد به رجعت او... (۲).

و خبر طولانی است، محل حاجت همین قدر بود، و ظاهر آن است که در عبارت کتاب تفسیر تحریفی شده باشد، و بجای انسان احسان باشد، و قرائت اهل البیت علیهم السلام بجای والدین ولدین باشد، چه بجز این تأویل عبارت تفسیر

(۱) علل الشرائع ۱ / ۱۹۶، بحار الانوار: ۴۳ / ۲۴۵.

(۲) بحار الانوار: ۴۳ / ۲۴۶ ط طهران.

مستقیم نخواهد شد، چنانچه علامه مجلسی قدس الله سره اشاره به این فرموده (۱).  
و در (کافی) نیز قریب به این اخبار روایت شده، چنانچه سند به حضرت  
صادق علیه السلام مرساند که جبرئیل دو بار هبوط کرد، و تهنیت و تعزیت ولادت  
و شهادت  
حسین علیه السلام را ادا کرد، و رسول خدای فرمود: " لا حاجة لي في مولود يولد  
من

فاطمة تقتله امتي من بعدي " سوم بار جبرئیل فرود آمد و از جانب رسول رب العزة  
ابلاغ سلام نمود، و عرض کرد خدایت بشارت مدهد به اینکه در ذریت او امامت  
و ولایت و وصیت را قرار داده، پس فرمود راضی شدم، آنگاه کس بفاطمة علیها  
السلام

فرستاد، وی نیز همان جواب داد تا بشارت ولایت و امامت و وصیت را بوی  
دادند خوشنود شد، و قبول فرمود (۲).

هم در (کافی) به طریق دیگر ذکر این بشارت منقول است، در ذیل قضیه  
فطرس (۳).

و مخفی نماند که این اختصاص از برای آن جناب نسبت به حضرت امام حسن  
است، اگر چه این دو بزرگوار انجب خلق، و اشرف بشرند بحسب نسب، چه  
هیچ کس را از مخلوقات پدری به جلالت پدر، و مادری به شرافت، و جدی به  
بزرگواری جد این هر دو امام نیست، چنانچه این فقره به ضرورت ثابت شده،  
پس به این ملاحظه متوان گفت که حضرت سید الشهداء از حیثیت مجد - که  
شرف مکتسب

از غیر است - اشرف از جمیع برایا است، چه اگر چند از شرف طرف آباء شراکت  
با برادر بزرگوار خود دارد " والسماء خیر ما بها قمرها " و لیکن از شرف طرف

---

(۱) بحار الانوار: ۴۳ / ۲۴۷ ط طهران، کامل الزیارة مثله، بحار الانوار: ۴۴ / ۲۳۳.

(۲) کافی ج ۱ / ۴۶۴ باب ۱۱۶ و کامل الزیارة ص ۵۷، بحار الانوار ۴۴ / ۲۳۲.

(۳) کمال الدین ۱ / ۳۹۸، بحار الانوار ۴۳ / ۲۴۸ و این حدیث را شفاء الصدور از  
بحار الانوار نقل فرموده که در او بدل (اکمال الدین) (کافی) ذکر شده است.

ابناء از آن جناب امتیاز یافته، پس هیچ کس در این حیث من حیث المجموع انباز آن بزرگوار نیست:

منزه عن شريك في محاسنه \* فجوهر الحسن فيه غير مقسم  
دوم اختصاص شفاء به تربت مقدسه آن جناب است، و چه خوب مگویند یکی از شعرای عصر وفقه الله:

بر جلای بصر از کحل جواهر چه اثر \* باید از خاک در دوست غباری گیرند  
ثقة الاسلام قدس سره بسند صحیح در (کافی) از ابو یحیی واسطی که  
نام وی سهل بن زیاد است، و دختر زاده مؤمن طاق است، و از جمله ممدوحین  
است نقل کرده که او از مردی روایت میکند که وی از صادق آل محمد علیهم  
السلام

حدیث کرده که فرمود همه گل ها حرامند مانند گوشت خوک، و هر کس گل را  
بخورد

من بر وی نماز نمکنم مگر گل قبر حسین که در وی شفا است از هر دردی،  
و هر کس او را از روی تشهی بخورد در وی شفائی نیست (۱).  
وابن قولویه در (کامل الزیارة) و صدوق در (علل) همین حدیث را روایت  
فرموده اند (۲).

وهم ثقة الاسلام قدس سره از سعد بن سعد روایت کرده که مگویند از ابوالحسن -  
یعنی موسی بن جعفر علی الظاهر - سؤال کردم از حال طین فرمود خوردن طین  
حرام است چنانچه میتة و دم ولحم خنزیر مگر طین حایر حسینی که در او شفای از  
هر درد است، و امان از هر بیم (۳).

(۱) کافی: ۶ / ۲۶۵ کتاب ۲۴ باب ۱۸ حدیث ۱.

(۲) کامل الزیارة: ۲۸۵ باب ۹۵، علل الشرایع ۵۳۲ ط النجف، بحار الانوار  
۱۰۱ / ۱۲۹.

(۳) کافی ۶ / ۲۶۶ باب ۱۸ و ۳۷۸ کتاب ۲۴ باب ۱۴۳ ذیل حدیث ۲.

و شیخ در (تهذیب) این خبر را نقل فرموده (۱).  
 و ابن الشیخ مفید ثانی در (امالی) و راوندی در (خرایج) بسند خود از شیخ  
 بطریق (امالی) که فی الجملة اختلافی با طریق (کافی) دارد روایت فرموده اند (۲).  
 هم در (کامل الزیارة) از سماعة بن مهران روایت کرده که صادق آل محمد  
 صلی الله علیه و آله فرمود خوردن طین حرام است بر بنی آدم جز طین قبر حسین علیه  
 السلام که هر  
 کس به جهت دردی او را بخورد خدایش شفا دهد (۳).  
 و در (عیون اخبار الرضا) از مسیب بن زهر حدیث فرموده که موسی بن جعفر علیه  
 السلام  
 بعد از اینکه مسموم شد فرمود از تربت من چیزی نگیرید برای تبرک، چه هر  
 تربتی از ما حرام است مگر تربت جدم حسین بن علی علیهما السلام که خدای عز  
 و جل  
 او را شفا مقرر فرموده برای شیعیان و دوستان ما (۴) (مراجعه شود به صفحه ۴۵۹).  
 و هم در (کامل الزیارة) مسندا از احدهما علیهما السلام - که در اصطلاح محدثین  
 در  
 مقام تردید امام مروی عنه بین حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام استعمال  
 میشود -  
 روایت کرده که خدای تبارک و تعالی آدم را از گل آفرید پس حرام فرمود گل را  
 بر ذریه او، گفتیم چه مفرمائی در طین قبر حسین علیه السلام؟ روایت مشتمله بر  
 جوابی  
 است که حاصل او تجویز خوردن به قدر يك نخود است، و صریح اخبار مذکوره  
 اختصاص این حکم است به آن جناب، چنانچه ظاهر فتاوی اقتصار بر طین  
 قبر آن حضرت است، اگر چه در بعض اخبار تسریه بقبر نبی و سایر ائمه استفاده  
 میشود.

- 
- (۱) تهذیب ۹ / ۸۹ باب ۲ حدیث ۱۱۲.  
 (۲) امالی ج ۱ / ۳۲۶ بحار الانوار ۱۰۱ / ۱۲۰ رقم ۷.  
 (۳) کامل الزیارة ۲۸۶ باب ۹۶.  
 (۴) عیون اخبار الرضا ۱ / ۱۰۴ حدیث ۶، بحار الانوار ۱۰۱ / ۱۱۸.

مثل خبری که در (کامل الزیارة) مسندا از ابو حمزه ثمالی رضی الله عنه روایت کرده که از حضرت صادق علیه السلام سؤال کرد از طین حایر که آیا در او شفا هست؟

فرمود استشفاء میشود به او ما بین قبر تا سر چهار میل، و چنین است قبر جدم رسول خدا، و چنین است قبر حسن وعلی و محمد تا آخر حدیث (۱).

. و ظاهر اینست که قبر امیر المؤمنین از روایت سقط شده باشد، چه در (بحار) و (وسایل) هم به همین وجه از (کامل الزیارة) نقل کرده اند، و مراد از علی امام زین العابدین است، و از محمد حضرت باقر علیه السلام، و این که ذکر خود نفرموده

یا به جهت حیوة است یا به ملاحظه دیگر، پس ظاهر خبر عموم حکم است بسائر ائمه نیز، چه اگر تسریه شود تا حضرت باقر علیه السلام میتوان دعوی قطع بعدم فرق کرد.

و در (کشکول) شیخ بهائی نضر الله وجهه مذکور است که این حدیث را جدوی شیخ محمد جبعی از خط سید جلیل طاهر ذی المناقب والمفاخر سید رضی الدین علی بن طاووس قدس الله سره نقل فرموده که آن سید بزرگوار از جزو ثانی کتاب (زیارات محمد بن احمد بن داود القمی) رضی الله عنه این حدیث را از ابو حمزه نقل کرده، و عبارت (کشکول) هم موافق این عبارت است. و هم در (کامل الزیارة) و (رجال کشی) است در ذیل حدیث مفصلی که صادق آل محمد علیهم السلام به جهت

شفای محمد بن مسلم شربتی بوی داد، و فرمود در این شربت گل قبر پدران من بود (۲).

و این دو خبر هر دو در غایت ضعف سندند، چه جمله از روایتشان مجهول اند یا مجروح، و اگر نبود در سندشان مگر عبد الله اصم - که نجاشی در حق او گفته: عبد الله بن عبد الرحمن الاصم المسمعی بصری ضعیف غال لیس بشیء له

(۱) کامل الزیارة: ۲۸۰ باب ۹۳، بحار الانوار ۱۰۱ / ۱۲۶.

(۲) کامل الزیارات ص ۲۷۵ باب ۹۱.

کتاب (المزار) سمعت ممن رآه فقال هو تخليط، وعلامة در حق وی فرموده "ضعيف غال ليس بشيء، له كتاب في الزيارات يدل على خبث عظيم، و مذهب متهافت، و كان من كذابة اهل البصرة - كفايت مكرد، و هر دو روايت در اين راوی مشترك اند، و از اينجا معلوم شد كه اين دو روايت قابل احتجاج نيست، اگر چه ظاهر عبارت جواهر اين است كه وهن آن ها را منحصر در عدم عمل علماء دانسته با اينكه امر به عكس است، و مجلسي عليه الرحمة كه حكم به اعتبار سند اين روايت كرده خالي از اشكالي نيست، و اجماعات متواترة نقل شده بلكه اجماع محصل قائم است بر حرمت طين، و اگر تواتر اخبار و قيام اجماع بر جواز استشفای بطين قبر سيد الشهداء نبود البته به حكم عمومات حرمت طين محكوم

به حرمت بوده، و ما بر سبيل تنزل جواب اين دو خبير را تقرير مكنيم و مگوئيم: اما روايت محمد بن مسلم كه دلالتی بر مدعی ندارد، چه مشود مراد از قبر آباء قبر سيد الشهداء عليه السلام باشد، و مستأنس بمجاری استعمالات عرب مستوحش

از اين توجیه نيست، با اينكه صريح آن روايت مزج با آب است، و مانعی در او نيست، پس استشهاد به او برای تعميم مدعی وقعی ندارد اگر چه در (وسائل) و (جواهر) واقع است.

اما روايت ابو حمزه ثمالی كه تعرض خصوص اكل در او نشده، و متضمن غير از وجود شفا نيست، و مضايقه از آن نيست كه حمل و استصحاب آنها موجب شفاء و برکت باشد بلكه ريختن آنها در آب و آشامیدن بر وجهی كه صدق اكل طين نكند، چه آثار واقعيه او بزوال صدق اسم عرفی زایل نخواهد شد، و اين مجملی است بغايت قريب، و بسيار وجيه، لهذا محدث مجلسي و محقق نراقي و جز ايشان او را اختيار فرموده اند و در (جواهر) فرموده ميتوان كه اين خبر را بنا بر جواز اكل تراب مطلقا حمل كرد بر حكم به حل اكل تراب قبور مقدسه

ایشان به جهت استشفاف نه طین آنها، و این کلام خالی از خللی نیست، چه اگر چند جواز اکل تراب و حجر به جهت اختصاص ادله از نصوص و معاهدات و ظواهر فتاوی بعنوان طین که عبارت است از گل که خاک با آب ممزوج باشد چه خشک و چه تر به دلیل صحت تقسیم، و موافقت استعمال خالی از قوت نیست، و از این جهت فتوی خود شیخ اجل قدس سره در (جواهر) به موافقت محقق اردبیلی و فتوی فاضل نراقی جواز اکل آنها است هر چند تعدی از طین به تراب بدعوی اتحاد مناط بلکه عدم التفات به خصوصیت در استعمال قولی است و جیه، ولی با فرض عدم تعدی اقتصارا علی النصوص، و عملا بالاصول کما هو الاقوی و جهی از برای حمل لفظ طین در خبر ابو حمزه بر تراب نیست با اباء سیاق او از این تأویل والله اعلم، و از خواص این تربت مقدسه که به حکم تتبع در اخبار و فتاوی فقهاء استفاده شده چند امر است:

أ - استحباب تحنیک مولود یعنی برداشتن کام او به تربت است چنانچه شیخ در (تهذیب) از حسین بن ابی العلاء روایت فرموده که گفته شنیدم از حضرت صادق که مفرمود: حنکوا اولادکم بتربة الحسین فانها امان (۱).

ب - استحباب حمل و همراه داشتن او به جهت دفع خوف، چنانچه شیخ در (تهذیب) و ابن قولویه در (کامل الزیارة) از حسن بن علی بن المغیره روایت کرده اند که او از بعض اصحاب ما روایت کرده، و در (امالی) ابن الشیخ قدس سرهما بطریق دیگر تعیین شده که حارث بن المغیره است - و سند به جهت تکرر و غیر او در غایت اعتبار است، بلکه حکم به صحت به ملاحظه احتمال اخذ از کتاب و تواتر او با وجود طرق صحیح دیگر خالی از قوت نیست، بالجمله حارث

(۱) کامل الزیارات ۲۸۲ باب ۹۳، مصباح طوسی ۵۱۲ بحار الانوار ۱۰۱ / ۱۳۹  
التهذیب ۶ / ۷۴ باب ۲۲.



مگوید که به خدمت حضرت صادق عرض کردم که من درد و بیماری بسیار دارم، و دوائی را نگذاشتم که تداوی به او نکنم، فرمود چرا غافلی از طین قبر حسین علیه السلام

که در او است شفای از هر درد و امان از هر بیم، پس بگوی چون برداری او را " اللهم انی اسئلك به حق هذه الطینة، وبحق الملك الذی اخذها، وبحق النبی الذی قبضها، وبحق الوصی الذی حل فیها صل علی محمد واهل بیه، واجعل فیها شفاء من کل داء واما نا من کل خوف " آنگاه فرمود: اما ملکی که گرفته او را جبرئیل است که نمود او را به پیغمبر صلی الله علیه وآله و گفت این تربت پسر تست

مکشند امت تو او را بعد از تو، و پیغمبری که قبض کرده او را محمد است، و وصیی که در او جای گرفته حسین بن علی سید الشهداء است، حارث مگوید عرض کردم دانستم که شفاء است از هر درد، چگونه امان از هر خوف است؟ فرمود هرگاه بیم کنی از سلطانی یا غیر او خارج مشو از خانه خود مگر اینکه با تو از طین قبر حسین باشد، و بگوی چون برداری " اللهم هذه طین قبر الحسین ولیك وابن ولیك اخذتها حرزا لما اخاف ولما لا اخاف " چه گاهی باشد که برسد بلائی که بیم او نداشتی، حارث مگوید پس خدای تعالی بدنم را صحیح کرد، و تربت برای من ایمنی از هر خوف بود از آنچه ترسیدم و از آنچه نترسیدم، چنانچه امام فرمود، پس از آن هیچ مکروهی ندیدم (۱).

و از این سنخ اخبار که دلالت داشته باشد بر اینکه تربت امان از خوف است بسیار است، ولی اکل در مقام خوف جایز نیست مگر اینکه خود خوف مرضی باشد.

ج - استحباب گرفتن تسبیح از اوست چنانچه در اخبار بسیار وارد شده، از آن جمله در مزار (بحار) از (مزار کبیر) نقل کرده که بسند خود از ابراهیم

(۱) کامل الزیارات ۲۸۲ باب ۹۳، تهذیب ۲ / ۲۶، امالی ابن الشیخ ۲۰۱، وسائل ابواب مزار ص ۴۱۱ بحار الانوار ۱۰۱ / ۱۱۸.

ثقفی نقل نموده که پدرش از حضرت صادق حدیث میکند که فاطمه بنت رسول الله سبحة از ریسمان پشمین داشت که تاییده بود، و بر او گرهی چند بود که شماره عدد تکبیرات به او مکرده، چون حمزه سید الشهداء شهید شد از تربت او سبحة‌ای گرفت، و مردم استعمال او کردند، و چون حسین علیه السلام کشته شد امر راجع به او

شد و مردم استعمال تربت او کردند به جهت فضلی که در او است (۱). (مراجعه شود به صفحه ۴۵۹)

و در (تهذیب) سند به موسی بن جعفر علیهما السلام مرساند که فرمود شیعه ما مستغنی

نیستند از چهار چیز (۲) سجاده که بر او نماز کنند، و انگشتری که بوی تختم نمایند، و مسواکی که به او دندان خود را مسواک کنند، و سبحة‌ای از قبر ابي عبد الله علیه السلام

که در او سی و سه دانه باشد که هر وقت او را حرکت بدهند به ذکر خدای به هر دانه

برای ایشان چهل حسنه بنویسند، و اگر حرکت بدهند یعنی بگردانند در حال سهو که بخواهند با او بازی کنند بنویسند برای ایشان بیست حسنه (۳).

و هم در (تهذیب) است مسندا که حمیری از فقیه - که کنایه از امام زمان علیه السلام - است بالمکاتبه سؤال کرد که آیا جایز است تسبیح بطین قبر سید الشهداء و آیا در او فضلی است؟ پس نوشت به خط مبارك و من خواندم، و از روی او نقل کردم، تسبیح کن به او که هیچ تسبیحی افضل از او نیست، و از جمله فضل او اینست که مسبح تسبیح را فراموش میکند، و سبحة را مگرداند و ثواب آن تسبیح برای او نوشته میشود (۴).

د - استحباب وضع او با میت، و خلط او بحنوط است، چنانچه در ذیل همین

(۱) مزار الکبیر ۱۱۹، بحار الانوار ۱۰۱ / ۱۳۲ ط تهران.

(۲) چهار چیزی که مؤمن همراه دارد: سجاده، و انگشتر، و مسواک، و تسبیح است.

(۳) التهذیب ۶ / ۷۵، بحار الانوار: ۱۰۱ / ۱۳۲ رقم ۶۱.

(۴) التهذیب ۶ / ۷۵، بحار الانوار: ۱۰۱ / ۱۳۳ رقم ۶۲.

خبر است، که حمیری گفته نوشتم خدمت فقیه و سؤال کردم که از تربت که با میت

در قبر میگذارند، آیا جایز است یا نه پس به خط خود توقیع فرمود: " یوضع فی القبر مع المیت ویخلط بحنوطه انشاء الله " (۱).

و از فقره سؤال معلوم میشود تداول این عمل ما بین شیعه و اشتهار او در آن عصر، پس خود او دلیلی دیگر است.

و همچنین مستحب است نوشتن آیات و شهادت به توحید بر کفن میت به تربت سید الشهداء علیه السلام.

و در (مدارک) از (ذکری) نقل کرده که روایت شده که زنی را قبر چند بار به خود نگرفت، و بیرون افکند، چه زناکار بود، و اطفال خود را که به زنا متولد شدند به آتش مسوزانید، مادرش شکایت حال به حضرت صادق کرد، و آن حضرت فرمود همانا این زن بندگان خدا را به عذاب معذب میگردانید، با او قدری از تربت حسین بگذارند، چون چنین کردند قبر قبولش کرد (۲).

ه - استحباب سجود بر او است، چنانچه مطابق نصوص است، و موافق فتاوی، بلکه شعار امامیه است در این اعصار، بلکه از سابق بر وجه سیره محققه کاشفه قطعیه.

ابن بابویه رضی الله عنه در (فقیه) به نحو ارسال - اعتمادی که کمتر از غالب مسانید نیست - به حضرت صادق علیه السلام نسبت میدهد که فرمود: سجود بر گل قبر حسین

منور میکند تا زمین های هفت گانه را، و هر که با وی سبحة از طین قبر حسین باشد

در حساب تسبیح کننده نوشته شود اگر چه تسبیح به او نکند (۳).

(۱) التهذیب ۶ / ۷۶، بحار الانوار: ۱۰۱ / ۱۳۳.

(۲) وسائل باب ۱۲ از ابواب تکفین از (منتهی المطلب) و حدائق ۴ / ۱۱۲.

(۳) فقیه ج ۱ / ۸۶ و وسائل ج ۲ / ۶۰۷ باب استحباب سجده بر تربت حسین علیه السلام.

و شیخ ثقة امین احمد بن علی بن ابی طالب الطبرسی قدس سره در کتاب (احتجاج) - که از مصنفات او است علی التحقیق چنانچه ابن شهر آشوب که از تلامذه او است در (معالم العلماء) کتاب (احتجاج) را از شمار مصنفات او یاد میکند، و این معنی اگر چه واضح است بر ملا محمد امین استرآبادی با آن همه طمطراق ورعد و برق در اظهار معرفت به حدیث واحاطه بفنون متعلقه او مشتبه شده، کتاب مذکور را بامین الاسلام صاحب (مجمع البیان) رضی الله عنه در (فوائد مدنیه) نسبت داده، بالجمله در کتاب مذکور - از حمیری نقل میکند که از امام عصر روحنا له الفداء سؤال کرده بود از سجود بر لوحی متخذ از خاک قبر سید الشهداء علیه السلام یعنی مهر مرسوم در این اعصار، فاجاب علیه السلام یجوز ذلك،  
وفیه الفضل (۱).

و ظاهر تعریف فضل اینست که فضل منحصر در سجود بر تربت سید الشهداء است در جمله ما یصح السجود علیه.  
و در (تهذیب) بسند صحیح از معاویه بن عمار حدیث میکند که گفت صادق آل محمد علیه السلام را کیسه‌ای بود از دیبای زرد که در او تربت ابی عبد الله علیه السلام بود  
چون وقت نماز در مرسید آن تربت را بر سجاده خود مریخت، و سجده بر او مکرد، ثم قال: " ان السجود علی تربة ابی عبد الله علیه السلام یخرق الحجب السبع (۲).  
و ظاهر عبارت حدیث اینستکه این کلام از معاویه بن عمار باشد، ولی بعید

-----  
(۱) مصباح الطوسی ۵۱۴، بحار الانوار: ۱۰۱ / ۱۳۵ احتجاج ص ۲۷۴ و سائل  
صلوة ۲ / ۶۰۸.

(۲) مصباح الطوسی ۵۱۱، بحار الانوار: ۱۰۱ / ۱۳۵ رقم ۷۴ و سائل صلوة  
ابواب ما یسجد علیه ج ۱ / ۶۰۸ و نقل شفاء الصدور از تهذیب تصحیف شده مصباح است.

است، هر چند اگر چنین هم باشد حجت است، چه ظاهر اینست که چنین محدث  
عظیم الشانی تکلم به این کلام - که بنفسه شاهد بر صدور از امام است - بدون  
سماع  
و تلقی نخواهد کرد.  
و در (وسائل) از (ارشاد) دیلمی نقل کرده که كان الصادق عليه السلام لا يسجد الا  
على  
تربة الحسين (۱).

و مراد از حجب سبع در حدیث معاویه بن عمار یا آسمانهای هفت گانه است  
که مراد صعود آن صلاة است بعالم بالا، و وصول بدرجه قرب حقیقی یا معاصی  
سبعه است که مانع از قبول اعمال است، و حجاب آنها است، و آن هفت معصیتی  
که جماعتی کبیره را منحصر در آنها دانسته‌اند، چنانچه در کتب فقهیه مذکور  
است:

أ - شرك، ب - قتل نفس، ج - قذف محصنة، د - اكل مال یتیم، ه - زنا،  
و - فرار از زحف، ز - عقوق والدین.  
و معنی خرق این حجب آنست که اگر مقرون بتوبه صادق و عزم ثابت شود،  
ببرکت آن تربت مقدسه خداوند گناهان گذشته را عفو و محو مفرماید انشاء الله  
و تواند بود که مراد حجب سبعه بر اصطلاح اهل اخلاق باشد که ادناس مقام نفس  
و جنود جهلند، بنابر مشرب بعضی از اهل علم که کلیات رذائل را منحصر در هفت  
جنس دانسته‌اند، و سایر ملکات رذیله را متشعب از آن هفت گرفته‌اند، چه اصول  
ملکات عادلانه چهارند: که عدالت و عفت و شجاعت و حکمت باشد، و هر يك را  
از این چهار دو ضد باشد جز عدالت که يك طرف دارد، ضد عفت شره است  
و خمود، و ضد شجاعت جبن است و تهور، و ضد حکمت بلاهت است و جربزه،  
و ضد عدالت ظلم است، و این هفت صفت است که في الحقیقه طرق جهنم اند،

-----  
(۱) ارشاد ۱۴۱ وسائل باب استحباب سجده بر خاک حسین ج ۱ / ۶۰۸.

یکتن از اهل علم گفته:

همه اخلاق نیکو در میانه است \* که از افراط و تفریطش کرانه است  
میانه چون صراط المستقیم است \* ز هر دو جانبش قعر جهیم است  
به باریکی و تیزی موی و شمشیر \* نه روی کشتن و بودن بر او دیر  
عدالت چون یکی دارد ز اضداد \* همین هفت آمد این اضداد از اعداد  
به زیر هر عدد سری نهفت است \* از آن درهای دوزخ نیز هفت است  
چنان کز ظلم دوزخ شد مهیا \* بهشت آمد همیشه عدل را جا  
ظهور نیکوئی از اعتدال است \* عدالت جسم را اقصی الکمال است  
ولی تحقیق اینست که برای عدالت هم دو ضد هست: یکی ظلم که شنیدی،  
و دیگری انضلام است که تعبیر از او به ضیم میکنند تا وسطیت محقق شود، چه  
وسط بلاطرف محال است بالضرورة، چنانچه در برهان وسط و طرف از براهین  
ابطان تسلسل مقرر شده، و تحقیق این مسأله بر وجه بسط خارج از وظیفه این مقام  
است، و این بی بضاعت در بعض مسودات خود به شرح تمام تبیین این مسأله کرده  
است.

و بنابر مشرب طایفه‌ای از حکماء اسلامیین که در شمار ارباب معرفت مذکور  
میشوند متوان گفت که مراد از حجب سبعة حجب نورانیه باشد که مسمای بیلاذ  
محبت و مراتب ولایت و منازل سفر باطنی اولیاء است، و آن هفت مقام چنین  
است:

أ - مقام نفس، ب - مقام قلب، ج - مقام عقل، د - مقام روح، ه -  
مقام سر، و - مقام خفی، ز - مقام اخفی.

و این امور به اعتبار ثبات و ملکه مقامند، و به اعتبار زوال و تجدد حال اند.  
و شاید اشاره به این امور باشد فقره مناجات معروفه شعبان که ابن طاوس

رضی الله عنه از ابن خالویه روایت کرده، و علامه مجلسی قدس سره شهادت به اعتبار سند او داده که حضرت امیر المؤمنین و سایر ائمه علیهم السلام مواظبت بر خواندن

او داشتند و هی هذه " وانر أبصار قلوبنا بضیاء نظرها الیک حتی تحرق ابصار القلوب حجب النور فتصل الی معدن العظمة وتصیر ارواحنا معلقة بعز قدسک " (۱). و بنابراین مراد آن است که هر کس از سر صدق و در صفا از خود گذشته و از ما سوی رسته به توجه تام و اقبال تمام به نماز آید، و متمسک بحبل ولایت سید الشهداء

علیه السلام شده بر تربت مقدسه آن جناب سجود آورد کشف غطاء و رفع حجاب او

شده انوار جمال محبوب حقیقی را به چشم بصیرت و حقیقت ایمان مشاهده نماید، بلکه هر کس به این مرتبه رسیده به برکت او رسیده.

از ره گذر خاک سر کوی شما بود \* هر نافه که در دست نسیم سحر افتاد این تقریر این احتمال بود بر این طریقه، اگر چه خود او فی نفسه محل اشکالاتی چند است، ولی ادای حق علم مقتضی آنست که هر طریقه بلسان اهل او بیان شود، و از او کم و کاست نشود، آنگاه اشکالات و وجوه در او ذکر شود، و مقام مقتضی بسط کلام در او نیست، بلکه مراد شرح فضایل تربت مقدسه حسینیه است که هم سنگ آب سلسبیل، و هم رنگ بال جبرئیل، و غیرت آب حیوان، و نکهت باغ رضوان، و کحل دیده غللمان، و غالیه طره حوران است، لمؤلفه:

فیا لها تربة یرقی بسجدها \* اقصى معارج توحید و عرفان

یضوع المسک من ذکرى نوافجها \* ولا تضوعه من ذکر نعمان

فمن یرصع بها اکلیل سودده \* بنعله رصعت تیجان خاقان

ولو تأملها خضر العقول رأی \* مرآت اسکندر فی عین حیوان

(۱) بحار الانوار باب ادعیه المناجات ۹۴ / ۹۹ ط طهران، مفاتیح الجنان اعمال مشترکه شعبان.

كأنما مسحت يوماً بها فبدت \* بيضاء لامعة كف ابن عمران  
 فمن يشاهد بها الأسرار كان علي \* ملك الحقايق اعلى من سليمان  
 فارغب اليها ولا تطلب لها بدلا \* في سلسبيل ولا في روض رضوان  
 فذاك ماء وكالصداء ليس وذا \* مرعى ولكنه لا مثل سعدان (۱).

بالجمله اشاره شده به اين دو خاصه در دعای شريف سوم شعبان که در  
 (مصباح کبير) و (اقبال سيد) و در (بحار) از آن دو نقل شده که توقيع و قيع از  
 حضرت عسگری عليه السلام به و کيل ناحيه مقدسه قاسم بن العلاء صادر شد که  
 روز سوم شعبان مولد حسين عليه السلام است، پس روزه بگير، و اين دعا  
 بخوان، و از آن جمله است در وصف سيد الشهداء " المعوض عنه قتله ان الائمة  
 من نسله والشفاء في تربته... " الی آخر الدعاء (۲) و ما اگر چه در ذکر  
 احکام تربت خارج از طريقه اختصار شديد ولی اگر ملاحظه قدر اين تربت مقدسه  
 بکنی و شرف او را در نزد خدا بدانی، و ملتفت شوی که چگونه او را عزيز  
 و محترم داشت و آدمی را از اول ولادت تا بعد از وفات محتاج به او گردانيد  
 خواهی دانست که مختصرتر از اين شايستگی به هيچ وجه نداشت.  
 امر سوم اختصاص استجابت دعا است بقبه مبارکه و حوالی قبر مقدس آن  
 جناب چنانچه در اخبار متواترة از عترت طاهره مأثور است، و ما یکی دو خبر  
 در اين باب ياد مکنيم از آن جمله:

شيخ بزرگوار ابن قولويه رضی الله عنه وارضاه در (مزار) خود سند به  
 ابو هاشم جعفری مرساند که حضرت هادی کس به من فرستاد در بیماری خود،  
 و به محمد بن حمزه، و او سبقت گرفت بر من و خبر داد مرا که همواره مفرمود:

(۱) بعضی اين اشعار در ديوان مؤلف ص ۳۴۴ ذکر شده.  
 (۲) مصباح الطوسی ۵۷۴، الاقبال ۱۸۵، بحار الانوار: ۱۰۱ / ۳۴۷.



(ابعثوا الی الحائر، ابعثوا الی الحائر " یعنی کس فرستید بحائر که دعا برای من کند، من گفتم به محمد بن حمزه: چرا نگفتی من بحائر مروم، آنگاه خود به خدمت رسیدم و عرض کردم قربانت شوم من بحائر مروم " فقال: انظرو فی ذلك "

- ظاهر اینست که امر بحجاب وخدم باشد که اعداد عده سفر و تهیه اهبه رحیل برای او کنند - آنگاه فرمود محمد بن حمزه از اهل سر نیست، و از زید بن علی است، کنایت آنکه از شیعیان نیست، و فرمود من کراحت دارم که بشنود این را، جعفر مگوید این حدیث را با علی بن بلال در میان آوردم، وی گفت: آن جناب با حایر چکار دارد با اینکه خود حائر است، چو بسر من رأی برگشتم و به خدمت رسیدم، خواستم برخیزم فرمان جلوس داد، چون اثر مرحمت دیدم سخن علی بن بلال را عرضه داشتم، فرمود چرا نگفتی که رسول خدای صلی الله علیه و آله طواف بیت

و تقبیل حجر می فرمود، و حرمت نبی و مؤمن اعظم از حرمت خانه است، و هم خدای امر فرمود نبی را که بعرفه و قوف فرماید، همانا مواطنی هستند که خدای عز و جل دوست دارد که در آن مواطن یاد شود، و من دوست دارم که دعا شود برای من جاهائی که خدای دوست دارد که دعا شود در آنها، و حائر از آن مواضع است (۱).

و همین خبر را به تغییری یسیر در متن و سند باز نقل کرده و علماء متأخرین مثل مجلسی و شیخ حر عاملی و غیرهما از او روایت فرموده اند. و شیخ فقیه زاهد عارف احمد بن فهد حلی رضی الله عنه در کتاب (عدة الداعی) روایت فرموده که حضرت صادق علیه السلام مریض شد و امر فرمود بکسان خود استیجار

اجیری کند برای او که دعا کند برای آن جناب نزد قبر حسین علیه السلام، پس کسی را یافتند و به او گفتند، گفت مروم ولی حسین علیه السلام امام مفترض الطاعة است، و او

(۱) کامل الزیارات ص ۲۷۳ باب ۹۰، بحار الانوار: ۱۰۱ / ۱۱۲.

نیز امام مفترض الطاعة است، پس برگشتند بسوی صادق علیه السلام و خبر دادند آن جناب را به کلام او، آن حضرت در جواب فرمود: امر چنان است که آن شخص گفته، و لیکن ندانسته که خدای تعالی را بقعه‌هایی چند است که دعا در آنها مستجاب میشود، و آن بقعه - که قبر حسین علیه السلام باشد - از آن بقعه‌ها است (۱).

و در (کامل الزیارة) سند به شعیب عرقوفی مرساند که از حضرت صادق علیه السلام

پرسیدم که اجر و ثواب زائر قبر حسین چیست؟ قال: یا شعیب ما صلی احد عنده و دعا دعوة الا استجیت عاجلة و آجلة (۲).

و هم در (کامل الزیارة) از مفضل بن عمر روایت کرده که حضرت صادق فرمود زائر حسین علیه السلام سؤال نمکند از خدای تعالی نزد قبر او حاجتی از حوائج

دنیا و آخرت را مگر اینکه خدای به او عطا مفرماید (۳).

و از این مقوله اخبار بیرون حد احصا روایت شده، بلکه اختصاص استجاب دعا و شفای تربت در مذهب امامیه - ضاعف الله اقتدارها و کثر الله انصارها - در غایت وضوح و کمال ظهور بسر حد ضروریات اولیه رسیده، بلکه کمتر از ظهور خاصه اولی که بودن ائمه از نسل او باشد نیست، پس حاجت به استشهاد باخبار و استمداد از کلمات علماء اخبار ندارد، وقد اشرت الی هذه الخواص الثلث فی قصیده حسینیة ومدحت التربة المبارکة الزکیة بما لم اعرف السبق الیه، فلا بأس بنقل ما يتعلق بذلك تطریزا لدیاجة الكتاب واذخارا لجزیل الاجر والثواب وهو:

و من فوض الله امر الوجود \* قبضا وبسطا الی راحته

(۱) عدة الداعی ۳۶ وسائل ابواب المزار ص ۴۲۱ باب ۷۶ حدیث ۲.

(۲) کامل الزیارات ۲۵۲، بحار الانوار: ۱۰۱ / ۸۳.

(۳) کامل الزیارات ۲۵۱، بحار الانوار: ۱۰۱ / ۸۲.

ومن عوض الله عن قتله \* بان الائمة من عترته  
وان يستجاب دعاء الصريخ \* اذا ما دعا الله في قبته  
وان جعل الله فضلا عليه \* شفاء البرية في تربته  
فيا طيبها تربة اخجلت \* نوافج للمسك في نفخته  
ارى الخضر قد دس منها بما \* استقاه فعمر في مدته  
ترى القدس منها لنيل الفخار \* يرصع تاجا على قمته  
ويغبطها العرش شوقا كما \* يقاسى المقيم من صبوته  
لقد عفر البدر فيها الجبين \* وها اثر الترب في جبهته (١)  
خاصه چهارم - اينكه ايام زيارت آن جناب از اعمار زائرین حساب نمشود  
چنانچه در (امالی) ابن الشيخ رضی الله عنهما سند به محمد بن مسلم رسانیده  
که از حضرت باقر و حضرت صادق روایت کرده که فرمودند " ان الله عوض  
الحسين من قتله ان جعل الامامة في ذريته، والشفاء في تربته، واجابة الدعاء عند  
قبره، ولا تعد ايام زايره جائيا وراجعا من عمره (٢).  
محصل اينکه عوض قتل اين چهار خصلت به او داده شده که سه از آنها  
گذشت، و چهارم آنست که ايام زيارت در رفتن و بازگشتن از عمر زاير معدود  
نمیشود.

وابن فهد رحمه الله در (عدة الداعی) مگوید وشیخ حر در (وسائل) از او  
نقل کرده: روی ان الله عوض الحسين من قتله اربع خصال جعل الشفاء في  
تربته، واجابة الدعاء تحت قبته، والائمة من ذريته، وان لا تعد ايام زائريه من  
اعمارهم (٣).

(١) ديوان مؤلف ص ٥٨.

(٢) امالی ٢٠١، وسائل كتاب حج ابواب مزار ص ٣٢٩ حديث ٣٤.

(٣) عدة الداعی ٣٥ وسائل ابواب المزار ص ٤٢١ باب ٧٦.

و در اخبار کثیره مرویه در (کامل الزیارة) و (مصباح) و (تهذیب) و (بحار) و (وسائل) (۱) و غیرها وارد شده که ترك زیارت آن حضرت موجب قصور عمر است، و زیارتش موجب امتداد اجل و طول عمر، و چون اخبار این خاصه بحسب ظاهر اشکالی دارد چند وجه جواب از او به نظر رسیده:

یکی اینکه رزقی که در آن ایام به او رسیده از رزق مقدر او حساب نشود و گناه او بقلم نیاید، پس مجازا نفی عمریت از او شده به جهت نفی لوازم او، و مؤید او است اخبار عدم کتابت ذنوب زوار.

دیگری اینکه مراد این باشد که زیارت سبب طول عمر باشد مثل صله رحم و صدقه، پس گویا آن ایام از عمر محسوب نیست، و مؤید این آنست که در اخبار وارد شده که حضرت صادق علیه السلام روی به اصحاب خود کرد و فرمود: باکی نیست که عمر بعضی از شما سی سال کم شده باشد اگر در هر سالی زیارت حسین علیه السلام نکردید (۲).

این محصل روایت است که در خاطر دارم، و اصل خبر در کتب مزار موجود است. سوم - اینکه لفظ " آجالهم " در خبر بمعنی آجال موت باشد یعنی در ایام سفر نممیرند، و این توجیه مبتنی بر این است که لفظ خبر آجال باشد نه اعمار و آنچه این بنده دیده همان است که نوشته‌ام (۳).

(۱) کامل الزیارة باب ۶۱ ص ۱۵۰ بحار الانوار ۱۰۱ / ۴۶، وسائل ابواب مزار ۳۳۵.

(۲) کامل الزیارة (۵) بحار الانوار ۱۰۱ / ۴۷.

(۳) بالاسناد عن هیشم بن عبد الله الرماني عن ابي الحسن الرضا عليه السلام عن ابيه عليه السلام قال ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام ان أيام زائري الحسين عليه السلام لا تحسب من اعمارهم ولا تعد من اجالهم كامل الزیارة باب ۵۱ ص ۱۳۶.

چهارم - اینکه در قیامت این ایام را در معرض حساب بر نمی آرند، و این در واقع با توجیه اول یکی است، و اولی توجیه ثانی است، و آن هم اگر چه بحسب ظاهر مشکل به نظر می آید، چه لازم او آنست که کسی لااقل در سفر زیارت نمیرد، و این خلاف محسوس و مشاهد است، ولی جواب او: اولاً - آن است که این امور مستحبات و مکروهات که بعضی منافع و مضار دنیویه برای آنها مقرر است جز مقتضی بیش نیستند، وعلیت تامه ندارند، و از این جهت الزام در مورد آنها نشده، و عقل با اطلاع بر او ترخیص در ترك میکند، چه مانع دارد که در بعضی موارد با مانع مقترن شود، یا مقتضی خلاف که اسباب نقص عمر باشد مثل قطع رحم و ترك صدقه و ظلم با او مجتمع شده باشد.

و ثانیاً - اینکه میتوان گفت که خواص و آثار مستحبات که متعدد مذکور میشوند همه در جمیع موارد نباشد بلکه هر يك در محلی است، مثلاً یکی وسعت رزق بیاورد، و یکی خشوع قلب، یکی طول عمر، یکی رفع بلا، بحسب تفاوت مصالح و اختلاف استعدادات، و هم چنین در بعضی هر دو، و در بعضی همه، و بنابر این اقتضاء در جمیع موارد هم متیقن نیست، و احتمال وجود مقتضی و عدم مصادفه مانع کفایت در بعث و تحریک در فعل میکند.

و ثالثاً - این گونه سببیات بر فرض تسلیم مخصوصند بأمور مقدره در لوح محو و اثبات نه در مقدار حتمیه، و از این قبیل است که صدقه و دعا را در کثیر از مقدمات تأثیر مشهود است، مانعی نیست بلکه اولویت هست که زیارت سید الشهداء علیه السلام همان اثر داشته باشد، و ما به حمد الله در موقع خود از علوم عقلیه

حل عقده این اشکال بوجه احسن و نوع ابین (بیان ظ) کرده ایم، و مقام مقتضی دخول در آن نیست.

تتمة مهمة

چون در اخبار تربت و اخبار دعا گاهی ذکر حایر، و گاهی ذکر قبر و گاه بألفاظ دیگر تعبیر شده، و حدی معین معلوم نیست برای تربت و دعا، و این معنی مایه حیرت جمعی از محققین شده از جهت اختلاف اخبار و نزاع علما در تحدید حایر - خصوصاً در مسألة تخییر بین قصر و اتمام در اماکن اربعه که از مهمات مسائل فقهیه است، و از اسرار ائمة و خواص امامیه - شایسته چنان دیدم به قدر استعداد و حوصله این مختصر اشاره به تحقیق این مطلب بشود: بدان که حایر در لغت بمعنی زمین پست

است که آب در او می ایستد، چنانچه ابن ادریس در (سرایر) فرموده، و اصل او شاید از حور بمعنی عمق و قعر باشد، چه زمین پست لابد نسبت بأرض مرتفعه عمیق واقع میشود - و موضع قبر سید الشهداء علیه السلام چون در اصل انخفاضی دارد،

چنانچه از حال حالیه صحن مقدس معلوم میشود که از جانب باب زینبیه و باب قبله چه قدر انخفاض مشهود است - او را حایر خواندند، و این که مشهور است آن مکان را حایر گفتند به جهت اینکه متوکل چون امر کرد بحرث قبر مقدس آب از آن موضع پیش نرفت - و از عبارت (ذکری) هم میتوان استظهار این وجه کرد - وجهی ندارد، چه در اخبار کثیره صادره قبل از وجود متوکل لعنه الله اطلاق لفظ حایر شده، و این معنی نیز واضح است که آن استعمالات نمیتوان مبتنی بر این واقعه متأخره شود، و به هر وجه شبهه نیست که مراد از حایر موضع قبر سید الشهداء است، و اخبار در تحدید او مختلف وارد شده از آن جمله: در (کامل الزیارة) به دو سند از عبد الله بن سنان نقل کرده " قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام يقول قبر الحسين بن علي عشرون ذراعاً في عشرين ذراعاً مكسر روضة من

رياض الجنة " (۱).

و همین خبر را شیخ در (تهذیب) روایت فرموده.  
و در (کافی) و (ثواب الاعمال) و (کامل الزیارة) و (مصباح متعهد) جمیعا از اسحاق بن عمار روایت کرده اند که از حضرت صادق شنیدم که موضع قبر حسین بن علی علیهما السلام را حرمتی است معلوم که هر که بشناسد او را و مستحیر به او شود

پناهش دهند، گفتم وصف کن برای من موضع او را فدای تو کردم، فرمود مساحت کن از موضع قبر او امروز بیست و پنج ذراع از جانب رجل، و بیست و پنج

ذراع از طرف پشت سر، و بیست و پنج ذراع از پیش رو، و بیست و پنج ذراع از ناحیه سر مقدس (۲).

و در (کامل الزیارة) و (مصباح) از حضرت صادق حدیث کرده حرمة قبر الحسين فرسخ في فرسخ من اربعة جوانب القبر (۳).  
و هم در (کامل) و (مصباح) از صادق آل محمد علیهم السلام حدیث کرده که حریم

قبر الحسين خمس فراسخ من اربع جوانب القبر (۴).  
و صدوق رحمه الله به همین روایت تعبیر کرده و فرموده حریم الحسين خمسة فراسخ من اربع جوانبه (۵).  
و شیخ سند به صادق آل محمد علیهم السلام مرساند که " التربة من قبر الحسين علی

(۱) کامل الزیارة ۱۱۲ بحار الانوار: ۱۰۱ / ۱۰۶، التهذیب ۶ / ۷۲ بحار الانوار: ۱۰۸ / ۱۰۱.

(۲) کامل الزیارة: ۲۷۲، مصباح الطوسی ۵۰۹، مصباح الکفعمی ۵۰۸، کافی ۴ / ۵۸۰، ثواب الاعمال ۸۵، بحار الانوار: ۱۰۱ / ۱۱۰.

(۳) بحار الانوار: ۱۰۱ / ۱۱۱.

(۴) بحار الانوار: ۱۰۱ / ۱۱۱ رقم ۲۷ و حدیث ۲۸.

(۵) تهذیب: ۶ / ۷۲، بحار الانوار: ۱۰۱ / ۱۱۶.

عشرة اميال " (۱).  
و در (كامل الزيارة) سند به امير المؤمنين عليه السلام مرساند حريم قبر الحسين  
فرسخ  
في فرسخ في فرسخ في فرسخ (۲).  
و در (كامل) سند به حضرت صادق مرساند قال: لو ان مريضا من المؤمنين  
يعرف حق ابي عبد الله و حرمة و ولايته اخذ له من طينه على رأس ميل كان له دواء  
و شفاء (۳).  
و در رواية ديگر که سابقا اشاره به او شد فرمود يستشفى بما بينه و بين القبر  
على رأس اربعة اميال (۴).  
و در (كافي) و (كامل الزيارة) و (مصباح متهدد) و (مصباح الزائر) و (بحار)  
از جميع كتب مذكوره سند به صادق آل محمد عليهم السلام مرسد " يؤخذ طين قبر  
الحسين  
من عند القبر على سبعين ذراعا " (۵).  
و در (كامل الزيارة) همين خبر را بطريق ديگر روايت کرده با تغيير يسير  
و على سبعين باعا في سبعين باعا (۶).  
و در (بحار) از (مصباح الزائر) نقل کرده که فرموده بعد از اين حديث

- 
- (۱) كامل الزيارة: ۲۸۲، بحار الانوار ۱۰۱ / ۱۱۴.  
(۲) عن ابي عبد الله عليه السلام فرسخ في فرسخ من اربعة جوانب كامل الزيارة، مصباح،  
بحار الانوار: ۱۰۱ / ۱۱۱ رقم ۲۵ و ۲۶ ص ۱۱۴ رقم ۳۵.  
(۳) كامل الزيارة ۲۷۵ و مكارم الاخلاق: ۱۸۹، بحار الانوار: ۱۰۱ / ۱۲۴ رقم ۲۰ و ۲۱.  
(۴) كامل الزيارة: ۲۸۰، بحار الانوار: ۱۰۱ / ۱۲۷ حديث ۳۲.  
(۵) كافي: ۴ / ۵۸۸، كامل الزيارة: ۲۸۵، مصباح الطوسي: ۵۱۰، مصباح الزائر  
۱۳۶، بحار الانوار: ۱۰۱ / ۱۳۰ رقم ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳.  
(۶) كامل الزيارة ۲۸۱، ۱۳۶، بحار الانوار ۱۰۱ / ۱۳۱ رقم ۵۵.



و روی فی حدیث آخر مقدار اربعة امیال، و روی فرسخ فی فرسخ (۱).  
و ظاهر خبر ابو سعید عصفری منقول در اصل او و در (کافی) و (تهذیب) نقلاً  
عنه در افتخار کربلا که "الشفاء فی تربتی" (۲).  
اینست که مطلق کربلا استشفاء بتربت او متوان پیدا کرد اگر چه خصوص  
این فقره در نسخه که از نفس اصل شریف نزد این بی بضاعت است موجود  
نیست، و باید سقط (شده ظ) باشد.

و توجیه این اختلاف اخبار - بعد از اینکه غالب آنها معتمد و معتبرند یا  
به جهت تکرر اسناد یا وثاقت رواة یا کثرت وجود در کتب معتمده یا اشتمال کتب  
اربع یا توافق مضمون آنها با مؤدی اخبار دیگر - اینست که تا پنج فرسخ از  
موضع قبر تربت محترم باشد و تنجیس او حرام، و مؤدی بکفر اگر خدای نخواسته  
برای توهین شود (باشد ظ) و هر چه نزدیک تر باشد افضل است تا برسد به حدی  
که بیست ذراع در بیست ذراع شود بلکه بالضرورة تراب واقع بر نفس قبر

-----  
(۱) بحار الانوار: ۱۰۱ / ۱۳۱ رقم ۵۴.

(۲) کامل الزیارة: ۲۷۰، بحار الانوار: ۱۰۱ / ۱۱۰ رقم ۱۷، و اشهد انها (تربة  
الحسین) شفاء من كل داء مكارم الاخلاق عن أبي عبد الله ص ۱۸۹، بحار الانوار ۱۰۱ / ۱۳۲  
رقم ۶، مصباح الطوسی ۵۱۱، مصباح الزائر ۱۳۶، عن الصادق ان تربة الحسين من الادوية  
... بحار الانوار ۱۰۱ / ۱۳۵ رقم ۷۳.

مزار الكبير ۱۱۸ عن الامام الباقر قال عليك بتربة الحسين... بحار الانوار ۱۰۱ /  
۱۳۸ رقم ۸۳.

امالی الطوسی ۱ / ۳۲۶ عن الصادق عليه السلام ان الله جعل تربة جدی الحسين  
شفاء من كل داء، بحار الانوار ۱۰۱ / ۱۱۹.

امالی ۲۰۱، بحار الانوار ۴۴ / ۲۲۱، محمد بن مسلم قال: سمعت ابا جعفر و جعفر  
بن محمد يقولان عوض الحسين من قتله ان جعل الامامة في ذريته والشفاء في تربته.

شریف افضل از او خواهد بود، ولی به جهت توسعه مقدار افضل را تا آن حد قرار دادند، و بعد از او بیست و پنج و بعد از او هفتاد، و بعد از او هفتاد باع، و بعد از او میل، و بعد از او فرسخ، و بعد از او چهار میل و هکذا...  
و شیخ طایفه قدس الله ضریحه در (تهذیب) و (مصباح) (۱) اشاره به این وجه فرموده، و لفظ حایر که در بعض اخبار وارد شده متوان مراد از او را بگوئیم مطلق کربلا است، اگر چه بحسب اصل همان موضع قبر مقدس باشد، یا خصوص حرم اعم از خزانه و قتلگاه و مسجد، چنانچه ظاهر عبارت (سرائر) است که " ما دار سور المشهد والمسجد علیه " گفته است (۲) یا مطلق صحن باشد، چنانچه جماعتی قائل شده اند، یا خصوص آن قدر که از جانب قبله و یمین و یسار است که سمت باب سدر مستثنی شود چنانچه در (بحار) (۳) از سید فاضل امیر شرف الدین علی مجاور نجف اشرف که از مشایخ او است نقل کرده، و سید مذکور از کبار شائبین از اهل کربلا نقل کرده، و شاهد صدق دعوای ما استعمال عامه عرب است فعلا که حایر را بمعنی کربلا استعمال میکنند، و این اگر چه بمجاز باشد بعد از شیوع حمل بر او در مقام جمع اخبار ضرری ندارد، و در السنه قدما و معاصرین ائمه علیهم السلام یا قریبی العصر به ایشان در کتب اخبار و سیر این استعمال

مبثوث است، بلکه در اخبار اهل بیت علیهم السلام شاهد بر این متوان یافت. بالجمله اگر این تقریب تمام شود رفع اختلاف اخبار تخییر میشود، چه در بعض او تعبیر بحرم الحسین شده، مثل صحیحه علی بن مهزیار، و در بعض اخبار عند قبر الحسین، و در دیگری حائر الحسین، چه شبهه نیست که مراد از

(۱) تهذیب: ۶ / ۷۲، مصباح الطوسی ۵۰۹، بحار الانوار ۱۰۱ / ۱۱۲.

(۲) سرائر: ۷۸، بحار الانوار ۱۰۱ / ۱۱۷.

(۳) بحار الانوار: ۱۰۱ / ۱۱۷.

حرم حسین خصوص آن بقعه مقدسه نیست، چه سعه حرم دلیل جلالت صاحب حرم است، و نمشود که حرم سید الشهداء با آن سعه دایره جلال به این ضیق باشد که عبارت از خصوص قبه و مشهد شود، و تحدید حرم تا پنج فرسخ شنیدی، و تا يك فرسخ هم ادله او را دیدی، و تعبیر از مکه و مدینه - چنانچه در صحیحہ علی بن مهزیار است - بحرم الله و حرم رسوله شده، چنانچه از کوفه تا کربلا بحرم امیر المؤمنین و حرم الحسین تعبیر کرده اند، چه تفکیک بین این چهار حرم به اراده نفس بلدین از اولین، و مسجد وقبه، از اخیرین بغایت رکیک است، پس ظاهر این خبر شریف جواز اتمام است در مطلق بلد، و لفظ عند قبر الحسین مجمل است، و صدق بر قلیل و کثیر میکند، و به حسب اختلاف عبائر مراد از او مختلف میشود، مثلا اگر بگویند اقام عند قبر الحسین لیلا ممکن است که مراد کربلا باشد بلکه ظاهر اخبار این باب اینست، چنانچه به مراجعه اخبار از جوامع سبع عظام و غیرها معلوم میشود، و لفظ حایر را که دانستی در این عصر عرب بمعنی کربلا استعمال میکنند، و از عبارت (سرائر) هم استفاده میشود، چه گفته " والمراد بالحایر ما دار سور البلد علیه لان ذلك هو الحایر حقیقة " (۱) چه تقیید به حقیقت مشعر به این است که استعمال بر غیر وجه حقیقت میشود، و از عبارت (قاموس) که گفته " الحایر موضع فیه قبر الحسین " متوان استشمام رایحه این مطلب کرد، و این خبر شریف که شیخ قدس سره از حضرت صادق نقل کرده " من خرج من مکه او مدینه او مسجد الکوفة او حایر الحسین علیه السلام قبل ان ینتظر الجمعة

نادته الملائكة این تذهب لاردك الله " (۲).

اشعاری به این دعوی دارد، چه خروج از نفس قبه معنی ندارد بلکه باید مراد

(۱) والمراد بالحایر ما دار سور المشهد والمسجد - سرائر.  
 (۲) تهذیب ۲ / ۳۷ و سائل ابواب المزار باب ۷۸ ص ۴۲۶.

بلده مقدسه باشد، وبالجملة این احتمال قوتی دارد، و بر فرض منع مگویییم حکم دائر مدار عنوان حایر نیست بلکه ذکر حایر از قبیل عنوان خاص موافق است با عام، و اصلاً تنافی ندارد، و ظهور خبر علی بن مهزیار مقدم است، واصله عدم جواز اتمام در سفر به این عموم منقطع است، پس اقتصار بر قدر متیقن وجهی ندارد، و اقوی جواز اتمام است در جمیع بلد کربلا، چنانچه صریح نراقی ثانی، و محکی محقق در کتاب (سفر) و یحیی بن سعید است، و در عبارت (کامل الزیارة) و منقول از سید واسکافی محتمل است که تعبیر به مشاهد کرده اند، و تحقیق این مسأله بیرون حوصله این مقام است، و همین قدر بعنوان استطراد مرقوم افتاد، و تعیین مراتب احتیاط تا برسد به بیست ذراع حول قبر مقدس بعد از مراجعه آنچه گذشت محل حاجت نیست، والله العالم به حقایق احکامه.

مطلب دوم

در اکرام ما است به سید الشهداء، این هم بر سه قسم است: اول اکرام بنعم وجود است، چه هر چه به هر که رسد از برکت آن جناب است.

دوم اکرام با سلام و ایمان و علم و ایقان است که هر جدولی که از کمال در حیاض قلوب اهل یقین جاری است منشعب از بحر فضل او است. سوم خصوصیتی که از برای مؤمنین با آن جناب است مثل ثواب گریه، و ثواب مرثیه و ثواب ابکاء و ثواب زیارت، و استجاب دعا تحت قبه، و بودن شفاء در تربت مقدسه که بعضی از آنها از برکت آن وجود مقدس بالخصوص به شیعیان مرسد، و تفصیل این نعمتها در کتب مفصله به تفاریق مذکور است، و بعد از التفات به اجمال آنچه ما ذکر کردیم حاجت بتطویل بیان نیست.

بسم الله الرحمن الرحيم  
(تذکر)

پس از طبع (شفاء الصدور) مطالبی مناسب بحثهای کتاب بدست آمد، هنگام تجدید طبع درج آنها در جایگاه خود همراه با مشکلات بود، و صرف نظر هم ناروا، بدین جهت با شماره گذاری مخصوص مثلا - ت - ۱ - ص... بعنوان تکملة اشاره کردیم، برای آسان شدن مراجعه و در پایان هم اشاره نمودیم که این مطلب مربوط به ت - ۱ - صفحه... است. در پایان با پوزش و معذرت خواهی نظر خوانندگان را به مطالب بازیافته جلب می نمائیم:  
ت - ۱ - ص ۹ - سطر ۱۱.

این نوع قضایا را که حکایت از عظمت عاشورا و برکات و آثار آن می کند جمع آوری نمودیم و بنام زیارت عاشورا و شگفتها منتشر نمودیم.  
ت - ۲ - ص ۱۲۷ - سطر ۱۴.

برای درك این فضیلت مرحوم آخوند کرباسی - یکی از اوتاد و اهل سیر و سلوک و صاحب مقامات - وصیت می کند که قبر مرا نزدیک قبر آن زن قرار دهید، و فعلا مقبره کرباسی نزدیک قبر آن زن استاد آهنگر است.  
ت - ۳ - ص ۱۲۸.

السلام عليك يا ابا عبد الله (ع).  
اینجا چند موضوع را تذکر می دهیم:

- ۱ - نقش سلام در اسلام.
- ۲ - علت ابتداء نمودن سلام به عنوان ابا عبد الله.
- ۳ - علت تکرار سلام در این زیارت و بقیه زیارات.

بحث اول:

هر گروه و دسته و ملتی با اختلاف طبقاتی خود از تمدن و توحش و شهری و بیابانی دارای تحیتی مناسب خود هستند که در موقع برخورد هر کدام با دیگری آن ادب و رسم را انجام می دهند از اشاره به سر و دست و کلاه برداشتن و... و هر کدام از آنها دارای عواملی گوناگون است که در اجتماعاتشان بوجود آمده و تمام این روشها با اختلافاتی را که دارا هستند حکایت می کند از خضوع و کرنش و بنده گی نمودن ضعیف نسبت به قوی و رتبه پائین نسبت به برتران و بنده پروری که متداول و رائج بین امم بوده است و به میراث از دوران بربریت و همج باقی مانده و ثمری است از دوران بت و بت پرستی، و اسلام بزرگترین هم و کوشش را در نابود نمودن این اساس به کار گرفته و هر رسم و ادبی را که از آن سرچشمه گرفته و تولد یافته با او در ستیز قرار گرفته، بدین جهت در زنده نگاه داشتن آزادی فطری بشری که بخششی است الهی و انسانیت انسان در گرو او است کوشا بوده است. از این رو دستور داده در موقع تحیت و برخورد با یکدیگر سلام کنند و دیگری را در امنیت جانی و مالی و آبرویی قرار دهند، و بگویند "السلام علیک" یعنی امن و امان و سلامت از طرف من بر تو باد، یا به تفسیر دیگر بگویند:

اسم خدا بر شما سایه افکند مثل سایبانی که بر سر شما چتر زده، به معنی اینکه خدا شما را در امن و امان و حفظ خود قرار دهد. و این سلامی است که خدا به عنوان تحیت قرار داده، و هر کس از عالی و دانی و طبقه پائین و بالا باید در مقام تحیت به دیگری ابلاغ نماید. بحث دوم: در سلام های بر امام حسین شروع کرده به خطاب ابا عبد الله و سپس به عنوان فرزند رسول خدا (ص) و امیر المؤمنین (ع) و... زیرا در اینجا یکی از

کنیه‌های حضرت که از طرف خدا به او بخشیده شده است و اشاره به مقام بندگی و عبودیت او می‌کند (۱) ذکر شده و این عنوان و سمت از امتیازات ذاتی است و عنوان ذاتی مقدم بر انتسابی است.

بحث سوم:

سؤال: چرا در این زیارت و بقیه زیارات ائمه معصومین سلام تکرار شده است با اینکه اگر کسی در موقع سلام مکرر بگوید: السلام عليك این عمل را توهین به شمار می‌آورند، واستهزاء و سخریه شمرده می‌شود، و کافی بود بگوید: "السلام عليك يا ابا عبد الله وابن رسول الله وابن امير المؤمنين...". همان طور که در قرآن مجید است "و سلام عليه يوم ولد ويوم يموت ويوم يبعث حيا" (۱۵ مریم ۱۹) و یا "والسلام على يوم ولدت ويوم اموت ويوم ابعث حيا" (۳۳ مریم ۱۹)؟

جواب: در جائی که سلام به شخصی تحت يك عنوان و يك جهت تکرار شود امر چنین است، و لیکن اگر تکرار سلام برای جهت های متعدد و گوناگونی باشد که هر کدام دارای عظمت و موقعیتی باشد که سزاوار سلام باشد، علاوه بر آنکه اهانت نیست موجب فخر و مباهات است، چنانچه در زیارت امیر المؤمنین علی (ع) می‌خوانی:

"السلام على المولود في الكعبة، المزوج في السماء، السلام على اسد الله في الوغى، السلام على من شرفت به مكة و منى، السلام على صاحب الحوض و صاحب اللواء، السلام على خامس اهل العباء... " (۲).  
(درود و سلام بر مولود کعبه و کسی که ازدواج او در آسمان قرار گرفت، درود و سلام بر شیر خدا در میدان جنگ و صاحب لواء، سلام و درود بر پنجمین کننده اهل عبا...). که هر يك از این صفات چنان فضیلت و شرفی دارد که سزاوار است که جداگانه سلام بر آنها شود.

(۱) مراجعه شود به شفاء الصدور، ج ۱ ص ۱۴۴.

(۲) بحار الانوار ۱۰۰ / ۴۰۲.

و در زیارت عاشورا می گوئی سلام بر تو ای بنده ای که در مقام  
عبودیت لقب ابا عبد الله گرفتی، و سلام بر تو ای فرزند رسول خدا (ص) و ای  
فرزند علی (ع)...

و در زیارت امام زمان (عج) می خوانیم:  
" السلام عليك حين تقرأ وتبين، السلام عليك حين تصلي وتقنت،  
السلام عليك حين ترکع وتسجد، السلام عليك حين تهلل وتكبر " (۱).  
و در جائی که عاشقان مجازی با اظهار محبت های پیوسته خود و ذکر  
صفات برگزیده معشوقشان لذت می برند به امید آنکه مورد تفقد و دل جوئی  
قرار گیرند.

جا دارد که عاشقان حقیقی اهل بیت و سوخته گان عشقشان با تکرار  
نام و نشان معشوقشان عشق ورزیده به امید دمیدن صبح سعادت، و با قبول  
يك سلام و درودشان مورد عنایت قرار گیرند، و مس وجودشان به طلای  
ناب محمد (ص) و آل او مبدل گردد.  
ت - ۱۴ - ص ۱۶۷ - سطر ۱۷.

این شعر نسبت داده شده به عمر بن الخطاب (۲) و بعض هم نسبت  
داده اند به ابو فراس همام الفرزدق. (۳).  
و دست سیاست جرئت داده است علماء عامه را که در مقابل ظاهر آیه  
شریفه و تصریح زیادی از علماء آنها مثل فخر رازی (۴) و قرطبی (۵) و ... و  
روایات فراوانی که ادعاء تواتر و اجماع بر آنها شده که حسن و حسین  
فرزندان رسول خدا (ص) هستند.

(۱) بحار الانوار ج ۵۳ / ۱۷۱ رقم ۵ باب ما خرج من توقيعاته.

(۲) جامع الشواهد: ص ۹۱.

(۳) خزائن الادب: ۱ / ۳۰۰.

(۴) تفسیر فخر رازی، ۸ / ۴۸۸.

(۵) تفسیر قرطبی: ۴ / ۱۰۴، ج ۷ / ۳۱.



بگویند حسن و حسین فرزندان او نیستند و استناد کنند به این شعر  
بی محتوی (۱) و ما برای نمودار نمودن وضع سیاست و اندازه فشاری را که بر  
شیعیان علی (ع) وارد می کردند نسبت به این مسألة يك روایت را به عنوان  
نمونه ذکر می نمائیم:

طریحی از شعبی - حافظ قرآن - نقل می کند که حجاج بن یوسف  
ثقفی در روز عید قربان مرا خواند و گفت: چه روزی است امروز؟  
گفتم عید قربان.

حجاج گفت: مردم با چه عملی تقرب به خدا پیدا می کنند؟  
گفتم: به قربانی و صدقه و کارهای خیر انجام دادن.

حجاج گفت: من قصد کردم قربانی کنم بوسیله سید علوی.  
شعبی گوید ناگاه صدای زنجیر و آهن شنیدم، ترسیدم نگاه کنم مبادا  
حجاج مرا خفت دهد، در این بین علوی نمودار شد در حالی که به گردن او  
زنجیر و به پای او قیدی از آهن بود، حجاج به آن علوی گفت:  
آیا تو فلانی پسر فلان علوی نیست؟  
گفت: بلی، من هستم آن علوی.

حجاج گفت: توئی گوینده اینکه حسن و حسین از ذراری رسول  
خدا (ص) هستند؟

علوی گفت: من نگفتم و نخواهم گفت، بلی می گویم: حسن و حسین  
دو فرزندان رسول خدا (ص) هستند و از پشت او خارج شدند برغم انف تو.  
شعبی می گوید حجاج با اینکه بر مسند خود تاکید داده بود از شدت  
غضب و غیض نشست و رگهای گردنش پر شد بطوری که تکمه لباسش  
قطع شد و دستور داد لباس تازه ای برای او آوردند، سپس گفت: ای علوی  
اگر دلیل آوردی از قرآن برای ادعایت لباسهای خود را به تو می بخشم و تو  
را آزاد می کنم، و اگر نتوانستی ثابت کنی تو را به بدترین وجه مکشم.

---

(۱) برای آگاهی و بینش بیشتر مراجعه شود به الغدیر ۷ / ۳۱.

شعبی گوید من حافظ قرآن بودم و وعد و وعید و ناسخ و منسوخ آن را می شناختم به ذهن و خاطر من نیامد آیه‌ای که دلالت بر مطلب کند بدین جهت محزون شدم و نابود شدن علوی بر من سخت شد. شعبی گوید: علوی شروع به خواندن قرآن کرد و گفت: " بسم الله الرحمن الرحيم " حجاج قرائت او را قطع کرد و گفت شاید اراده کردی احتجاج کنی به آیه مباهله در قرآن مجید " قل تعالوا ندع ابناؤنا و ابناؤکم و نساءنا و نساءکم " (۶۱ النساء ۴).

علوی گفت: به خدا قسم این آیه حجتی است محکم و مورد اعتماد، و لکن آیه دیگری برای تو می آورم و شروع کرد به خواندن: " بسم الله الرحمن الرحيم و من ذریته داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون و كذلك نجزی المحسنین... و زکریا و یحیی " (۸۴ الانعام ۶) و ساکت شد. حجاج گفت: چرا نمی خوانی " و عیسی " آیا فراموش کردی؟ علوی گفت: راست گفتمی ای حجاج چرا عیسی (ع) در پشت نوح قرار گرفت با اینکه برای عیسی پدری نبود؟ حجاج گفت: عیسی (ع) از طرف مادر داخل صلب نوح قرار گرفت.

علوی جواب داد: و همچنین است فرزندی امام حسن (ع) و امام حسین (ع) برای رسول خدا (ص). حجاج از این کلام حیران شد گویا سنگی بر سر او افکنده شد... (۱) و تفسیر عیاشی بطور اختصار این حدیث را نقل کرده و گفته فرستاد حجاج پیش یحیی بن یعمر و گفت به من رسیده که شما گمان می کنید حسن (ع) و حسین (ع) ذریه رسول خدا (ص) هستند... (۲).

---

(۱) منتخب طریحی، ص ۴۹۱ - ۴۹۲ داستان مفصلی است.  
(۲) تفسیر عیاشی، ج ۱ / ۳۶۷ / تفسیر برهان، ج ۱ / ۵۳۹ ذیل آیه شریفه.

بالاخره این مسأله در هر عصر و زمانی مورد خشم حکام بوده و از این رو ظلم و ستم ها بر فرزندان رسول خدا (ص) و شیعیان شان وارد می کردند، و بسنده است تو را حدیث حضرت رضا (ع) در مجلس مأمون و حدیث حضرت موسی بن جعفر (ع) با هرون و استدلال آن دو امام بزرگ برای مسأله به آیه شریفه " حرمت علیکم امهاتکم و بناتکم... " (۲۳ النساء ۴) - یعنی حرام شده است برای شما مادران و دخترانتان - و این که رسول خدا (ص) دختران ما را ازدواج نمی کند چون دختران ما دختران او هستند، و لیکن می تواند دختران شما را ازدواج کند، روایات این موضوع را تفسیر برهان (۱) و نور الثقلین ذیل آیه شریفه ذکر نموده است.

ت - ۵ - ص ۱۷۱ - سطر ۱۱.

همه در همه مراتب از علم او بهره مند هستند حتی موقعی که در شکم مادر است.

راوندی حدیث می کند که حضرت ابو طالب به فاطمه بنت اسد گفت در دوران کودکی علی (ع) دیدم علی را می شکنند بت ها را پس ترسیدم آگاه شوند بزرگان قریش، پس فاطمه بنت اسد گفت: عجیب است، خبر دهم تو را به شکفت آورتر از این، بدرستی که من عبور می کردم به جای گاهی که بتهای قریش در او نصب شده بود، و علی در شکم من بود، پس نهاد دو پای خود را در جوف من محکم و مرا رها نمی کرد مبادا نزدیک جایگاه های بتها شوم، و من طواف به بیت می کردم برای عبادت خدا نه بتها - بحار الانوار، ج ۴۲ / ۱۸، رقم ۵، طبع طهران به نقل از خرائج راوندی.

و این حدیث را شبلنجی در (نور الابصار) و شیخ محمد صبان مصری در (اسعاف الراغبین) نقل کرده با مختصر تحریف، مراجعه شود به شفاء الصدور (۲).

(۱) ج ۱ / ۳۵۶.

(۲) ج ۲ / ۲۹۹.

ت - ۶ - ص ۱۹۷ - سطر ۳.

مناسب است برای کامل شدن بحث حدیثی نقل کنیم که در او است علت خودداری بعضی از گفتن امیر المؤمنین به علی (ع).  
قال ابن شهر آشوب: استفاض بین الخاص والعام ان اهل الكوفة فزعوا الى امير المؤمنين (ع) من الغرق لما زاد الفرات فاتی (ع) شاطی الفرات واسبع الوضوء وصلى منفردا ثم دعا الله ثم تقدم الى الفرات متوكئا على قضيب بيده حتى ضرب به صفحة الماء وقال انقص باذن الله ومشيته فغاض الماء حتى بدت الحيطان فنطق كثير منها بالسلام عليه بامرة المؤمنين ولم ينطق منها اصناف من السموك وهى الجرى والمارماهى والزمار فتعجب الناس لذلك و سئله عن علة ما نطق وصمت ما صمت فقال عليه السلام انطق الله ما طهر من السموك واصمت عنى ما حرمه ونجسه وبعده (۱).

والمفيد في الارشاد مثله ثم قال:، وهذا خبر مستفيض شهرته بالنقل والرواية كشهرة كلام الذئب للنبي (ع) وتسبيح الحصا بكفه وحنين الجذع اليه واطعامه الخلق من الطعام القليل ونحوه ذكره الطبرسى في اعلام الورى (۲).

ت - ۷ - ص ۲۲۶.

السلام عليك يا ثار الله وابن ثاره.  
درود و سلام بر تو ای خون خدا و پسر خون خدا.  
توجه انسان به اولیاء حق و مظاهر و مجالی تامه آن به دو به گونه است:  
۱ - توجه پیدا کردن به آنها به دیده استقلال و این که او محمد است و علی آن خون خدا است و ... این راه کفر است والحاد، و اشاره به این امر است آنچه از رسول خدا (ص) رسیده می فرمودند: " انا عبد الله مرزوق و مخلوق " من بنده خدا هستم خلق شده و رزق و روزی داده شده.

(۱) مدينة المعاجز ص ۱۱۱، الرقم ۲۹۹.

(۲) مدينة المعاجز، ص ۱۱۱.

وامیر المؤمنین علی (ع) می فرمود: " انا عبد من عبید محمد "، من بنده ای از بندگان محمد (ص) هستم.  
 و حضرت صادق (ع) می فرمودند: " لو عرف الله بمحمد ما عبده " و " ان الله اجل من ان يعرف بخلقه "، اگر خدا را به سبب محمد شناختی عبادت نکردی خدا را و خدا بالاتر از آن است که به سبب مخلوقش شناخته شود.  
 ۲ - توجه نمودن به مقام نورانیت اولیاء، و این که آنها برای خویش خودیت لحاظ نمی کردند، و هر چه بودند آینه او بودند، و با ملاحظه آنها هیچ گونه من و مائی از آنها مشاهده نمی شد چنانچه در خطاب به آنها عرضه می داریم:

" من عرفکم فقد عرف الله " کسی که شما را شناخت پس خدا را شناخته است، و در فرمایشاتشان آمده " بنا عرف الله، و بنا عبد الله و بنا وحد الله " و " ابي الله ان يعرف الا بالرجال ".  
 به واسطه ما خدا شناخته شد و عبادت شد و به یگانگی ستوده شده، و منع کرده خدا شناخته شود مگر بواسطه مردان.  
 و از اینجا است که خداوند متعال می فرماید: " الله نور السموات و الارض مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة الزجاجه کانها کوكب درى یوقد من شجرة مبارکة لا شرقية ولا غربية یکاد زيتها یضئ ولو لم تمسه نار نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء " (۳۳ نور ۲۴).  
 " یعنی خدا نور آسمانها و زمین است مثل نور وی چون چراغی است و چراغ در شیشه‌ای است، و شیشه گوئی ستاره درخشانی است که از درخت پر برکت زیتون که نه خاوری است و نه باختری افروخته شود که نزدیک است روغن آن روشن شود گر چه آتش بدان نرسد نوری بالای نور است، خدا هر که را خواهد به نور خویش هدایت کند، و این مثل را برای مردم می زند که خدا به همه چیز داناست ".  
 خصوصا با توجه به تفسیری که از اهل بیت وحی (ع) روایت شده

است که مقصود از چراغ و شیشه، محمد و آل او هستند، زیرا در موقع مشاهده نور در زجاجه به حجاب زجاجه توجه نمی شود بلکه از حجاب شیشه گذشته و توجه به نور می شود.

چنان که امیر المؤمنین (ع) می فرمودند: " یا سلمان یا جندب معرفتی بالنورانیة هی معرفة الله ومعرفة الله هی معرفتی "، ای سلمان ای جندب شناخت من بنورانیة شناخت خدا است، و شناخت خدا شناخت من است ". همان گونه که می فرمودند: " من رأنی فقد رأى الحق "، کسی که مرا ببیند حق را دیده است و " من عرفکم فقد عرف الله "، کسی که شما را شناخت خدا را شناخته و " معرفة الله هی معرفة کل اهل زمان امامهم "، شناخت خدا شناخت صاحب هر زمانی است امام خود را. و فرمایش امیر المؤمنین علی (ع): " انا الاول وانا الاخر وانا الظاهر و انا الباطن وانا يد الله واذن الله و عين الله " را بر چنین معانی می توان تطبیق نمود.

و با ملاحظه همین معانی در زیارت عاشورا می خوانیم: " السلام عليك يا ثار الله وابن ثاره "، سلام بر تو ای خون خدا و پسر خون خدا. چون نظر به این خون و آثار و برکات عجیبه آن توجه به خود آنها نیست، دیده از آنها عبور کرده و به حق می رسد. و در مقابل بر مغولانی تازه رخت به صحرا کشیده و دیو لاخلانی چون معاویه و پسرش یزید می توان گفت: ای خون شیطان و پسر خون شیطان و ای دست شیطان و زبان شیطان و ای دور از انسانیت، چون غیر شیطنت و دیو منشی و خودبینی چیزی نداشتند.

ت - ۸ - ص ۲۲۹ - سطر ۲.

ظاهرا کلام مصنف وجهی ندارد، بلکه ثار به معنی مطلق خون آمده است و می توان مواردی را ذکر کرد:

۱ - قال الحسين بن علی (ع): نعم اجتمعتم علی جهل وخرق منکم،

فزعمتم ان محمدا صنبور (ای ابتر لا عقب له) والعرب قاطبة تبغضه، ولا طالب له بثاره (۱).

وفي هذا استعمل الثار في مطلق الدم فانه بعد لم يهريق حتى يقال الدم المهراق، وعليهذا فالمعنى انه ليس لرسول الله طالب لدمه لو اريق وهذه المعانى مستفادة بتعدد الدال.

۲ - قال الحسن بن على (ع) ايضا مخاطبا لعتبة بن ابى سفيان واما وعيدك اياى بقتلى، فهلا قتلت الذى وجدته على فراشك مع حليلتك وقد غلبك على فرجها وشركك في ولدها حتى ألصق بك ولدا ليس لك لو شغلت نفسك بطلب ثارك منه كنت جديرا وبذلك حريا، اذ تسو منى القتل وتوعدنى به - بحار الانوار، ۴۴ / ۸۲.

در اين حديث مى فرمايد: " طلب ثارك منه " يعنى طلب كنى خونى را كه تعلق به تو دارد و مى توانى قصاص كنى و بريزى واگر مراد از ثار خون ريخته و قابل اقتصاص بود احتياج به كلمه طلب و نسبت بكاف خطاب لازم نداشت بلكه كافى بود بگويد: لو شغلت بالثار،

۳ - وقال ابن عباس - مخاطبا لابن الزبير... فلا شئ اعجب عندى من طلبتك ودى وقد قتلت ولد ابى وسيفك يقطر من دمي وانت احد تأرى فانشاء الله لا ييطل لديك دمي ولا تسبقنى بثأرى وان سبقتنى في الدنيا فقبل ذلك ما قتل النبيون وآل النبيين فيطلب الله بدماءهم فكفى بالله للمظلومين ناصرا ومن المظلومين منتقما فلا يعجبك ان ظفرت بنا اليوم فنظفرن بك يوما - بحار الانوار، ۴۵ / ۳۲۴.

ظاهر ثار در اينجا نيز خون است و به تعدد دال مفهيم خونى كه تعلق به من دارد و مى توانم قصاص كنم و شاهد اين معنى است قول او كه فرموده: " لا ييطل لديك دمي " و " فييطل الله بدماءهم " كه بدل آورده از ثار به دم.

(۱) بحار الانوار، ۴۳ / ۳۳۵، طبع طهران.

٤ - قال رسول المختار: المختار يقرء عليك السلام، ويقول لك: يا بن رسول الله (ع) قد بلغك الله تارك ففعل الرسول ذلك... وقال: الحمد لله الذي اجاب دعوتي وبلغني ثارى من قتلة ابى و دعا للمختار (١).

٥ - قالت فاطمة الصغيرة بلسان الحال:

تنادى جدها يا جد انا \* طلبنا بعد فقدك بالذحول (٢)  
والذحول جمع الذحل يقال: طلب بذحله اى بثأره فيعلم ان الذحل والثار بمعنى و اما قوله ان الثار بمعنى الدم المهراق فغير صحيح لاستعمال الذحل بدل الثار ايضا فتامل.

ت - ٩ - ص ٢٤٣ - سطر ١٥.

" سنة اثنتين وخمسين ومأتين "

هكذا في جميع النسخ الا ان هذا التاريخ لا يناسب ولادة وغيبة الامام المهدي (ع) بفصل عدة سنوات فيحتمل تصحيف الرقم او انها وردت عن الامام العسكري (ع) وقد ذكر العلامة المجلس هذين الاحتمالين في البحار ١٠١ / ٢٧٤ كما ذكر عوالم العلوم ج ٦٣ / ٧٨٧ مخطوط هذه الرواية تحت عنوان الاخبار الائمة القائم او ابيه.

ت - ١٠ - ص ٣٤٣ - سطر ١٩.

١ - الطبرانى: حدثنا الحسن بن العباس الرازى، نا سلم بن منصور بن عمار، نا ابى (ح) وحدثنا احمد بن يحيى بن حيان الرقى، نا عمرو بن بكر بن بكار القعنبي نا مجاشع بن عمرو قالوا: نا عبد الله بن لهيعة عن ابى قبيل، حدثنى عبد الله بن عمرو ابن العاص ان معاذ بن جبل اخبره قال:

خرج علينا رسول الله (ص) متغير اللون فقال: انا محمد اوتيت فواتح الكلام وخواتمه. (جوامع الحكم فواتحها وخواتمها - مقتل الحسين) فاطيعونى مادمت بين اظهركم، فاذا اذهبت، فعليكم بكتاب الله عز وجل احلوا حلاله و حرموا حرامه اتتكم الموتة اتتكم بالروح والراحة كتاب من الله سبق اتتكم فتن

(١) بحار الانوار، ٤٥ / ٥٣.

(٢) بحار الانوار، ٤٥ / ٢٤٩.



كقطع الليل المظلم كلما ذهب رجل جاء رسل تناسخت النبوة، فصارت ملكا رحم الله من اخذها بحقها وخرج منها كما دخلها، امسك يا معاذ واحص قال: فلما بلغت خمسة، قال: يزيد لا بارك الله في يزيد، ثم ذرفت عيناه (ص) ثم قال:

نعى الى حسين واتيت بتربته واخبرت بقاتله والذي نفسى بيده لا يقتل بين ظهراني قوم لا يمنعوه الا خالف الله بين صدورهم وقلوبهم، وسلط عليهم شرارهم والبسهم شيعة، ثم قال:

واها لفراخ آل محمد (ص) من خليفة مستخلف مترف يقتل خلفي و خلف الخلف، امسك يا معاذ فلما بلغت عشرة قال: الوليد اسم فرعون هادم شرايع الاسلام يبوء بدمه رجل من اهل البيت يسلم الله سيفه، فلا غماد له واختلف الناس وكانوا هكذي وشبك بين اصابعه... (١).

ورواه الهيثمي من طريق الطبراني عن معاذ بن جبل مثله (٢).  
والخوارزمي عن ابي العلاء قال: اخبرنا محمد بن اسماعيل الصيرفي،  
اخبرنا احمد بن محمد بن الحسين، اخبرنا سليمان بن احمد اللخمي، اخبرنا الحسن بن عباس الرازي... مثله (٣).

٢ - قال احمد:

اخبرنا ابن الحصين قال اخبرنا ابن المذهب قال اخبرنا ابن مالك قال حدثنا عبد الله بن احمد قال حدثني ابي قال حدثنا ابو المغيرة قال حدثنا ابن عياش قال حدثني الاوزاعي وغيره عن الزهري عن سعيد بن المسيب عن عمر عن الخطاب قال: ولد لآخي ام سلمة - زوج النبي صلى الله عليه (وآله) وسلم - غلام فسموه الوليد، فقال النبي صلى الله عليه (وآله) وسلم: سميتوه باسم فراعنتكم في هذه الامة رجل يقال له الوليد، هو شر على ذة الامة من فرعون

(١) المعجم الكبير: ص ١٤٧ مخطوط.

(٢) مجمع الزوائد: ٩ / ١٨٩، طبع مكتبة القدسي في القاهرة.

(٣) مقتل الحسين، ج ١ / ١٦٠، طبع الغري.

لقومه (۱).

ت - ۱۱ - ص ۲۵۳.

عليك مني سلام الله - بر تو از من سلام خدا باد.

در اینجا چهار سؤال مطرح می شود:

۱ - چگونه زیارت کننده، سلام خدا را درك می کند و آن را ابلاغ می نماید؟

۲ - چرا می گوید: " سلام خدا " و نمی گوید: " سلام من؟ ".

۳ - چگونه سلام خدا را از طرف خود ابلاغ می نماید؟

۴ - هنگام ابلاغ سلام خدا، انسان باید از رنگ و خصوصیت شخصی خود بگذرد، و فقط به " وجه الله " و نور ولایت نظر کند، و کسی که می خواهد سلام خدا را برساند، باید به شخصیت ظلی خود توجه نماید. پس بین این دو لحاظ چگونه می توان جمع کرد؟

در جواب از سؤال اول می گوئیم: درست است که شرط رساندن سلام خدا درك نمودن آن است، و برای افراد عادی که رتبه پایین هستند، چنین چیزی بسیار دشوار، و تنها لقلقه زبان است، بدون درك حقیقت مطلب. گر چه همین مقدار هم دارای اجر و ثواب است، و بر ما است که با چنین عبارتی مولا را بخوانیم، همانطور که در باب نماز و سایر عبادات گفته شده.

اما با توجه معنوی و نظر افکندن به اصل نور ولایت - بدون صبغه و رنگ که در جای خود بزرگان توضیح داده اند - می تواند سلام خدا را درك کند و ابلاغ نماید.

گر به این محجوب روئی آوری \* پرده خود بینی از من بر دری  
نور رویت گر کفیل ما شود \* ظلمت خودبینی از ما می رود

(۱) مسند احمد - آفة اصحاب الحدیث، ص ۱۱۸.

به این آیات و روایت توجه کنید:  
" نورهم یسعی بین ایدیهم " (۸ التحريم ۶۶)، " وان اعبدونى هذا صراط مستقیم " (۶۱ یس ۳۶).

بنا به قرائت اهل البيت عليهم السلام که فرموده اند: " هذا صراط على مستقیم " و من لم يجعل الله له نورا فما له من نور " (۴۰ النور ۲۴).  
و " المؤمن ينظر به نور الله "، " بنوره عاداه الجاهلون "، " بنوره آمن به المؤمنون "، " المؤمن نور، مخرجه نور ومدخله نور، كلامه نور، منظره يوم القيامة الى النور "، " قلب المؤمن عرش الرحمان "، " العرش معدن انوار الله " و...

اما جواب از سؤال دوم: می گوئیم در این عبارت نوعی خضوع و اظهار فروتنی است، گوئی زائر عرضه می دارد: چون سلام من لایق و قابل تقدیم شدن به محضر مولا نیست، سلام خدا را که مناسب شأن او است به عنوان هدیه تقدیم می دارم، چنان که شاعر گوید:

سلام من الرحمان نحو جنابه \* فان سلامی لا یلیق ببابه  
درد خدا بر جنابش بود \* سلام نه لایق به بابش بود

و اما پاسخ سؤال سوم: چون شخص می خواهد به محضر مولای خود هدیه ای فرستد، تا بدین وسیله نزد او قرب و منزلتی یابد، در عین حال هدیه ای مناسب شأن او باشد، می گوید: سلام خدا را از طرف خود تقدیم می دارم. و در جواب از سؤال چهارم گفته می شود: کسی که به نور حق نورانی شد، و مصداق آیه شریفه " یهدی الله لنوره من یشاء " (۳۵ النور ۲۴) قرار گرفت، و توانست به زبان حال بگوید: " ایاک نعبد و ایاک نستعین "، چنین کسی " علیک منی سلام الله " هم می تواند بگوید.

ت - ۱۲ - ص ۲۵۳.

ابدا ما بقیت و بقی اللیل والنهار.

أبدا وابدیت، چند معنی را محتمل است:

۱ - ابد به معنی دهر باشد، چون انسان برای بقاء آفریده شده، و اصل حقیقت او دهری است، و ابد مدت دهر است، پس از خدا می خواهد که این سلام برای من دوام داشته باشد، و با گذشت زمان دنیا و آخرت، و جاودانگی دهر، سلام هم دوام یابد.

بنابراین " ابد " ظرف " ما بقیت " است که بر آن مقدم شده. و " بقی اللیل والنهار " اندازه زمان، به معنی اینکه تا زمان هست، و شب و روز استمرار دارد، این سلام هم ادامه داشته باشد.

خلاصه معنی بنابراین احتمال چنین می شود: سلام من بر تو باد به بقاء من به همیشگی دهر و به بقای شب و روز که بقای زمان است.

۲ - ابد به معنی زمان طولانی و دراز باشد - چنان که شیخ طریحی در مجمع البحرین احتمال داده - بنابراین مقصود از عبارت چنین است: از هنگام زیارت تا آخر عمر من و تا وقتی که شب و روز باقی است، این سلام ادامه داشته باشد.

۳ - ابد به معنی آنچه آخر ندارد - بی انتها - باشد - مقابل آنچه اول ندارد مثل ذات ربوبی حق.

بنابراین احتمال معنی عبارت چنین است: سلام من بر تو باد تا بی نهایت، از زمان زیارت تا هر قدر که من هستم، و تا وقتی که شب و روز ادامه دارد.

ت - ۱۳ - ص ۳۶۹ - سطر ۸.

ان الاحادیث الواردة في خبث ولد الزنا كثيرة وفيها عناوين ومنها:  
ان لولد الزنا علامات احدها بغضنا اهل البيت... راجع سفينة البحار  
ذیل زنی.

ومنها ولد الزنا شر الثلاثة - راجع جامع الاصول لابن الاثير عن ابي هريرة الحديث ۵۲۹۴ ج ۸ / ۷۹.

و لكن بعض العامة يكذبون ذلك ويقولون:

كذب الروافض ويلهم فيما ادعوا\* في قولهم ابن الزنا لا ينجب  
هذا ابن خطاب الامير وانه\* ازكى البريه والانام وانجب  
تجارب السلف تصنيف هندوشاه صاحبى نخجوانى ص ٢٠ ط به اهتمام  
امير سيد حسن روضاتى ابن العلامة السيد محمد على الروضاتى.  
وقال ميرزا حسن ابن الحكيم الصمدانى فى كتاب (الشمع واليقين) فى  
معرفة الحق واليقين (بما يرجع الى) قال قطب الشيرازى الشافعى فى كتاب  
نزهة القلوب نسب معاويه... البقية راجع ج ٢ شفاء الصدور ص ١٩٥.  
ت - ١٤ - ص ٣٨٣ - سطر ٨.

مقصود جز جلاله و بزرگى مخاطب نيست، زيرا در بسيارى از موارد  
شرائط فدا موجود نيست، بيان مطلب چنين است كه در فدا كردن حقيقى چهار  
شرط لازم است:

- ١ - آن كس را كه فدا مى كند زنده باشد.
- ٢ - كسى را كه براى او فدا مى كند زنده باشد.
- ٣ - كسى را كه فدا مى كنند با كسى كه براى او فدا مى كنند يكى  
نباشد.

٤ - كسى را كه فدا مى كنند بايد برتر نباشد.

و هر گاه اين شرايط موجود نباشد فدا صورتى است نه واقعى، و ما  
مشاهده مى كنيم در بسيارى از احاديث در مقام تقديه ملاحظه اين شرايط نشده  
است و به عنوان نمونه براى هر يك از چهار شرط يك روايت نقل مى كنيم:  
اما الاول: عن على بن الحسين (ع)... واقبل امير المؤمنين (ع) ونزل  
جبرئيل على النبى (ع) فقال له:

يا محمد اقرء " والليل اذا يغشى والنهار اذ تجلى و ما خلق الذكر  
والانثى... الى آخر السورة " فقام النبى (ص) و قبل بين عينيه ثم قال:  
بابى انت قد انزل الله فيك هذه السورة الكاملة - بحار الانوار، ٤١ / ٣٧  
الرقم ١٥ و راجع بحار الانوار ٤١ / ٢٧٠ طبع طهران.

اما الثاني: سويد بن غفلة قال: دخلت على علي بن ابيطالب... ويحك يا فضة ألا تتقين الله في هذا الشيخ؟ الا تنخلون له طعاما مما ارى فيه من النخالة؟ فقالت: لقد تقدم الينا، ان لا ينخل له طعاما، قال: ما قلت لها فاخبرته (اي عليا).

فقال: (علي (ع)) بابي وامى من لم ينخل.

له طعام ولم يشبع من خبز البر ثلاثة ايام حتى قبضه الله عز وجل (١).

اما الثالث - بالاسناد عن جابر بن عبد الله ان النبي (ص) اقام اياما لم يطعم طعاما حتى شق ذلك عليه وطاف في منازل ازواجه فلم يصب عند واحدة منهن شيئا، فاتي فاطمة فقال: يا بنية هل عندك شئ آكله فاني جائع فقالت: لا والله بابي انت وامى فلما خرج... فرجع اليها فقالت: بابي انت وامى قد اتانا الله بشئ (٢).

وهذه التفدية من العجايب فان فاطمة افدت اباها لابيها ولا تعدد في ذلك وافدت امها الميت للحى.

اما الرابع - روى المجلسى بالاسناد عن ابن عباس لما كنا في حرب صفين دعى علي (ع) ابنه محمد بن الحنفية وقال له: يا بني شد على عسگر معاوية فحمل على الميمنة... ثم رجع وبه جراحات وهو يقول: الماء الماء يا ابا.

فسقاه جرعة من الماء وصب باقيه بين درعه وجلده ثم قال: يا بني شد على القلب فحمل عليهم وقتل منهم فرسانا ثم رجع الى ابيه وهو يبكي وقد اثقلته الجراح، فقام اليه ابوه وقبل ما بين عينيه (مما بين عينيه - خ) وقال له: فذاك ابوك فقد سررتنى والله يا بني بجهدك هذا بين يدي فما يبكيك افرحا ام جزعا (٣).

(١) بحار الانوار، ٤٠ / ٣٣١ ومثله بحار الانوار ٤١ / ١٣٨.

(٢) بحار الانوار، ٤٣ / ٦٨.

(٣) بحار الانوار: ٤٢ / ١٠٦، طبع طهران و راجع ايضا ٤٢ / ١١٧ و ٤٣ / ١٤٢ و ١٥٣، الرقم ١١، طبع طهران.

ت - ۱۵ - ص ۳۹۴.  
شبی در يك عبادت گاه مهري \* ز یاری با صفا آمد به دستم  
چو گل بوئیدم و بوسیدم او را \* هنوز از عطر روح افزاش مستم  
بگفتم از کدامین خاک پاکی \* که دل ای مهر بر مهر تو بستم  
بگفتا از تربت پاک حسینم \* که در دامان احسانش نشستم  
کمال همنشین در من اثر کرد \* و اگر نه من همان خاکم که هستم  
ت - ۱۶ - ص ۳۹۹ - سطر ۵.  
اول کسی که مهر و تسبیح ساخت از تربت امام حسین (ع) امام  
زین العابدین (ع) بودند (۱).

-----  
(۱) منتهی الامال، ص ۲۹، باب شهادة علی بن الحسین (ع).